

مَدْرَسَةُ
مَكْتَبَةُ الْمَطْبَعَةِ
فِي

أَخْوَالِ الْحُجْرَةِ

مَرْحُومِ آيَةِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْقَدْرِ
سَيِّدِ حَسْبِ عَرَبِ بَاغِي الْقَدْرِ

انْتِشَارَاتُ حَقِيرِي

لَدُونِي

تحفة المهدية

در حالات حضرت حجة بن الحسن

(عجل الله تعالى فرجه الشريف)

تأليف علامة جليل آية الله

سید حسین موسوی ارومی

معروف به عرب باغی

(جلد دوم)

چاپ ختام - قم

ش ۱۳۵۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين ، والصلاة والسلام على محمد
وآله الطاهرين ، ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین ، والصلاة والسلام علی محمد وآله الطیبین
الطاهرین .

وبعد :

برای اطلاع و استفاده مطالعه کنندگان گرامی ، کتاب تحفة المهدیه که در
دوازده باب تألیف شده و در چاپهای سابق سنگی و باخط نسخ چاپ شده بود
و باب ذوق اهل ذوق نبود ، در این چاپ در دو جلد چاپ حروفی شده تقدیم
جوآنان عزیز و خوانندگان گرامی می گردد .

جلد اول این چاپ حاوی نه باب و بضمیمه مختصری در حالات مؤلف
و جلد دوم حاوی سه باب به اضافی فهرست آیات کریمه و اعلام و جاها و جزاین .
البته از محسنات چاپ حروفی این کتاب اشخاص وارد بصیر هستند که
چقدر سعی و کوشش شده تا تنظیمی نیکو شود و بصورتی شایسته موضوع
آن در آید و مورد تحسین مطالعه کنندگان دانش دوست ما قرار گیرد .

از آقاییانی که قبول زحمات این کار را کرده و با ما همکاری نموده اند
سپاسگذار و توفیق همگی را از درگاه الهی خواهانم .

حقیروی

باب دهم

(در ذکریچهل حکایت از حکایات آن اشخاصیکه حضرت قائم (آل محمد (ص) را در زمان غیبت کبری دیدند)

و به حضور موفور السرور آنحضرت مشرف شدند و مطلع بر معجزه‌ای از معجزات آن بزرگوار گردیدند در مثل زمان ماها .

(حکایت اول) از آنها عالم جلیل و فاضل نبیل سید حمزة بسن العلوی الطبری در کتاب غیبت خود گفته که : حدیث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب ما امامیه که سالی از سالها باراده حج بیرون رفتم و در آن سال گرما شدت داشت و بساد سموم بسیار بود ، پس اتفاق افتاد که از قافله منقطع گشتم و بازماندم و راه را گم کردم و از نهایت تشنگی از پای در آمده و بر زمین افتادم و مشرف بمرگ شدم ، پس در آن وقت شیئه اسبی بگوشم رسید پس چشم گشودم جوانی دیدم خوش روی و خوش بوی بر اسبی شهباء سوار شده و آن جوان آبی بمن در آنحال التفات نمود و آب را گرفتم و خوردم که مثل برف خنک‌تر و سردتر و مثل عسل شیرین‌تر بود و بسبب آن آب مرا از هلاک شدن خلاص کرد .

گفتم : ای مولای من تو کیستی که این مرحمت را درباره من فرمودی؟
فرمود : منم حجت خداوند بر بندگان او و بقیة الله در زمین او، و منم آنکسیکه
پرخواهم کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پرخواهد شد از ظلم و جور، منم
فرزند امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن
محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام . بعد از آن فرمود
که چشمهایت را بپوش ، پوشیدم فرمود بگشاگشودم پس خود را در پیش روی
قافله دیدم ، پس آنحضرت از نظرم غائب گردید ^(۱) .

(حکایت دوم) عالم فاضل و ادیب کامل صاحب کشف الغمه ^(۲) فرموده
که : خبر داد مرا جماعتی از موثقین برادران من که در بلاد حله شخصی بود که
او را اسمعیل بن حسن هرقلی میگفتند از اهل قریة هرقل بود و آن شخص
وفات کرد در زمان من و نیز حکایت کرد بر من پسر او شمس الدین گفت حکایت
کرد برای من پدرم که بیرون آمد در وقت جوانی درران چپ او چیزیکه آنرا
توئه میگویند بمقدار قبضة آدمی و در هر فصل بهار می ترکید و خون و چرک از
آن کوفت میرفت و این الم و درد او را از همه شغلی باز میداشت بحله آمد
و بخدمت رضی الدین علی بن طاوس رفت و از این کوفت شکوه نمود ،
پس سید بزرگوار جراحان حله را حاضر کرد آن را دیدند و همه گفتند این
توئه بر بالای رک اکحل بر آمده است و علاج آن نیست مگر ببردن و اگر این را

(۱) نجم الثاقب ص ۲۶۵ .

(۲) علی بن عیسی اربلی ملقب به بهاء الدین و مکنی به ابوالحسن عالم فاضل محدث
ثقه شاعر ادیب منشی و جامع کمالات بود تألیفات زیاد از خود باقی گذاشته از جمله کتاب
شریف « کشف الغمة فی معرفة الائمة » که الحق کتاب جامع و مفید است از تألیف او در سال
۶۸۷ فارغ شده و در خصوص ائمه علیهم السلام اشعار زیادی گفته است رحمة الله علیه از
سید ابن طاوس حدیث نقل میکند .

ببریم شاید رك الكحل بریده شود و آن رك اگر بریده شد اسمعیل زنده نماند و در این بریدن چون خطر بزرگ است مرتکب آن نمیشویم .

سید بزرگوار با اسمعیل فرمود : من بیغداد میروم با من بیا تا ترا ببرم باطباء و جراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان زیاد باشد و علاج تو اندک کرد ، پس بیغداد آمدند و اطباء و جراحان را حاضر کردند جمیعاً همان نحو گفتند و همان عذر آوردند، پس اسمعیل دلگیر شد و از حیات خود مأیوس گردید و گفت پس چون چنین است بزیارت سامره میروم و استغاثه بائمه هدی میکنم، پس متوجه سامره شد .

صاحب کتاب میگوید: از پرسش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که گفت که : چون بمشهد سامره رسیدم و زیارت امام علی النقی و حسن عسکری کردم و به سردابه رفتم و شب در آنجا بخداوند نالیدم و بصاحب الامر استغاثه نمودم و صبح بطرف دجله رفته جامه را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد سامره شدم که یکبار دیگر زیارت کنم و بقلعه نرسیده چهار نفر سوار دیدم که دو نفر جوان شمشیر بسته‌اند و یکی از ایشان خطش دمیده بود و یک نفر پیری بود پا کیزه وضع که نیزه در دست داشت و چهارم شمشیری حمایل کرده و تحت الحنک بسته وهم نیزه بدست گرفته بود .

پس آن پیر در دست راست صاحب حمایل قرار گرفت و بن نیزه را بزمین گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ او ایستادند و صاحب حمایل در میان راه ماند و بر من سلام کردند و جواب سلام دادم ، صاحب حمایل گفت : فردا روانه میشوی . گفتم : بلی . گفت : پیش بیا تا ببینم چه ترا در آزار در آورده بخاطرم رسید که ایشان اهل بادیه می‌باشند و اهل بادیه از نجاست احتراز نمیکنند و من غسل کردم و رختم را بآب کشیدم بجهت زیارت و جامه ام هنوز تر است اگر دستش بمن نرسد بهتر باشد .

و در این فکر بودم که خم شد و مرا بطرف خود کشید و دست بر آن جراحی من نهاده فشرد چنانچه بدرد آمد و راست شده بر زمین قرار گرفت ، در آن حال آن شیخ گفت : راستکاری ای اسمعیل . من گفتم راستگاری باشید و در تعجب افتادم که نام مرا چه میداند ، باز همان شیخ بمن گفت : خلاص شدی و او امام است امام ، پس من دویدم و ران و رکابش را بوسیدم و حضرت صاحب الامر علیه السلام راهی شد و آن سه نفر با او حرکت نمودند و راهی شدند و من در رکابش میرفتم و جزع میکردم ، پس بمن فرمود برگرد ، گفتم هرگز از تو جدا نشوم ، باز فرمود که برگرد و مصلحت تو در برگشتن است و من همان حرف را اعاده نمودم ، پس آن شیخ گفت : ای اسمعیل شرم نمیکنی که امام علیه السلام دوبار فرمود برگرد آیا خلاف فرمایش او میکنی پس این سخن مسرا گرفت و در من اثر کرد .

پس ایستادم و قدمی چند دور شدند و باز بمن ملتفت شده فرمود : چون بیغداد رسیدی مستنصر ترا خواهد طلبید و بتو عطائی خواهد کرد تو قبول مکن و بفرزندم رضی بگو که چیزی درباره تو بر علی بن عرض بنویسد که من با او سفارش میکنم که تو هر چه خواهی بدهد در عوض عطاء او ، پس من همانجا ایستادم تا از نظرم غائب شدند و من تأسف بسیار کردم ، و ساعتی آنجا نشستم و بعد از آن بمشهد سامره برگشتم . اهل سامره چون مرا دیدند گفتند حالت متغیر است آیا آزاری بتو رسیده . گفتم نه ، گفتند با کسی جنگی کردی . گفتم نه ، پس بگوئید که این سواران را که از اینجا گذشتند دیدید ؟ گفتند ایشان از شرفایند . گفتم : از شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان امام علیه السلام بود . گفتند آیا آن شیخ بود یا صاحب حمایل . گفتم صاحب حمایل گفتند زخمت را با و نمودی ، گفتم بلی آن را فشرد و درد کرد پس ران مرا باز کردند اثری از

آن نبود و من خودم از دهشت بشك افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم .
 و در این حال خلق بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر
 اهل مشهد نبودند و مرا خلاص نمی‌کردند در زیر دست و پا رفته بودم ، و فریاد
 و فغان بمردی که ناظر بین النهرین بود رسید و آمده ماجرا را شنید و رفت که
 واقعه را بنویسد ، و من در آنجا مانده صبح جمعی مرا مشایعت نمودند و دو نفر
 همراه کردند و خودشان برگشتند و صبح دیگر آن روز وارد بغداد شدیم دیدم
 خلق بسیار بر سر پل جمع شده‌اند و هر کس میرسد از او اسم و نسبش را می‌پرسند
 چون ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند و رختی را که ثانیاً
 پوشیده بودم پاره پاره کردند و نزدیک بود که روح از تن من مفارقت کند که
 سید رضی الدین با جمعی رسیدند و مرد مرا از من دور کرد .

و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و ببغداد فرستاده و ایشان را
 خبر کرده بود ، سید فرمود که این مردی که می‌گویند شفا یافته توئی که این
 غوغا در این شهر انداخته ؟ گفتم : بلی از اسب بزیر آمده ران مرا باز کرد چون
 زخم را دیده بود و از آن اثری نبود ساعتی غش کرد و بیهوش شد چون بخود
 درآمد گفتم : وزیر مرا طلبیده و گفته که از سامره اینطور نوشته آمده و می‌گویند
 آن شخص که بتو مربوط است زود خبر او را بمن برسان و مرا با خود بخدمت
 آن وزیر که قمی بود برده گفتم که این مرد برادر من و دوستترین اصحاب من
 است . وزیر گفتم : قصه را بجهت من نقل کن ، از اول تا آخر نقل کردم .

وزیر فی الحال کسان بطلب اطباء و جراحان فرستاد چون حاضر شدند
 فرمود : شما زخم این مرد را دیده‌اید ؟ گفتند : بلی . پرسید که دواي آن چیست
 همه گفتند علاج آن منحصر در بریدن است و اگر ببرند مشکل است که زنده
 بماند . پرسید : بر تقدیریکه نمیرد تا چندگاه آن زخم بهم آید ؟ گفتند : اقلاً

دوماه آن جراحت باقی خواهد بود ، وبعد از آن درجسای آن کودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید . باز پرسید که شما چند روز است که زخم او را دیده‌اید؟ گفتند : امروزه روز است ، پس وزیر ایشانرا پیش طلبیده ران مرا برهنه کرد ایشان دیدند که با ران دیگر اصلا تفاوت ندارد و اثری بهیچوجه از آن کوفت نیست و موی از جای آن آمده .

در این وقت یکی از اطباء که نصاری بود صیحه زده گفت : والله این از معجزات مسیح است . وزیر گفت : چون عمل هیچیک از شما نیست من میدانم عمل کیست ، و این خبر بخلیفه رسیده وزیر را طلبید وزیر مرا با خود برد بنزد او و مستنصر مرا امر نمود که آن قصه را بیان کن ، چون نقل کردم خادمی را فرمود کیسه‌ای را که در آن هزار دینار بود حاضر کرد بمن گفت بردار و نفقه خود کن ، گفتم حبه‌ای را از این قبول نمیتوانم کرد . مستنصر گفت : از که میترسی؟ گفتم : از آنکه این عمل او است زیرا که او امر فرمود که از ابو جعفر چیزی قبول مکن ، پس خلیفه مکدر شد و گریه کرد و ما بیرون رفتیم ^(۱) .

(حکایت سیم) عالم محقق و محدث مدقق الحاج میرزا حسین نسوری نورالله مرقدہ در کتاب نجم الثاقب بلا واسطه نقل کرده از سید جلیل سید محمد عاملی که او گفته : امر معاش بر من تنگ شد در نجف اشرف ، وقتی مشغول عریضه نوشتن شدم بخدمت حضرت صاحب الزمان و بنا گذاشتم که چهل روز مواظبت بکنم باین طریق که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه کوچک شهر که بسمت دریا است بیرون روم و بطرف راست قریب بچند میدان دور از قلعه که احدی مرا نبیند آنگاه عریضه را در کل گذاشته بیکی از نواب حضرت بسپارم و در آب اندازم .

(۱) کشف الغمه ج ۳ ص ۲۸۳ .

و چنین کردم تا سی و هشت روز و چون آن روز بر می‌گشتم از محل انداختن عریضه و سر بزیر انداخته بودم و خلقم بسیار تنگ بود که ملتفت شدم دیدم کسی از عقب بمن رسید با لباس عربی و چفیه و عقال که لباس عرب‌های اهل نجف است و سلام کرد و من با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه بجانب او نکردم، چون میل سخن گفتن با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من به همان حالت اول باقی بودم، پس بلهجه اهل جبل عامل فرمود: سید محمد چه مطلب داری که امروزی و هشت روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون می‌آئی و تا بفلان مکان از دریا میروی و عریضه‌ای در آب میاندازی گمان میکنی که امام تو از حاجت تو مطلع نیست؟ سید محمد گفت: من تعجب نمودم و با خود گفتم که احدی بر شغل من مطلع نبود خصوصاً این مقدار از زمان را و کسی مرا در کنار دریا نمیدید و کسی از اهل جبل عامل در اینجا نیست که من او را نشناسم خصوصاً با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست.

پس در این وقت احتمال نعمت بزرگ و نیل و رسیدن بمقصود و تشریف بشرف حضور امام غائب امام عصر و حنا فداها را دادم و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارك آنحضرت بسیار نرم است که هیچ دستی چنان نیست با خود گفتم مصافحه میکنم اگر احساس این مرحله را نمودم بلوازم تشریف بحضور مبارك عمل مینمایم، پس بهمان حالت دودست خود را پیش بردم و آنحضرت نیز دودست مبارك را پیش آورد مصافحه کردم، نرمی و لطافت زیادی یافتم پس یقین کردم بحصول نعمت عظمی و موهبت کبری، پس روی خود را گردانیدم و خواستم که دست مبارك آنحضرت را ببوسم کسی را ندیدم و در حیرت و تأسف ماندم^(۱).

(حکایت چهارم) ونیز در کتاب مذکور از سید جلیل مزبور نقل کرده که چون بمشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم با فراوانی نعمت در آنجا بر من بسیار تنگ میگذاشت ، صبح آن روز که بنا بود زوار حرکت کند چون يك قرص نان که بتوانم بآن خود را بایشان برسانم نداشتم ، از اینجهت من با آنها نرفتم زوار رفتند و ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم ، پس بعد از اداء فریضه دیدم اگر خود را بزوار نرسانم قافله دیگر نیست و با اینحال بمانم چون زمستان شود تلف میشوم .

برخاستم نزدیک ضریح مطهر رفتم و شکایت کردم و با خاطر افسرده بیرون شدم و با خود گفتم بهمین حال گرسنه بیرون میروم اگر هلاک شدم راحت میشوم والا خود را بقافله میرسانم ، از دروازه بیرون شدم از راه جویا گشتم طرفی را بمن نشان دادند من نیز تا غروب راه رفتم بجائی نرسیدم دانستم که راه را گم کردم به بیابانی بی پایان رسیدم که سوای حنظل و هندوانه ابوجهل چیزی در آن نبود و بسیار از آنها شکستم که شاید هندوانه باشد نشد تا هوا روشن بود در اطراف آن صحرا میگردیدم که آبی یا علفی پیدا کنم نشد ، تن بمرک دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرتفع بنظر آمد بدانجا رفتم چشمه آبی یافتم تعجب کردم که در بلندی چشمه آب چگونه است ، شکر خداوند را کردم با خود گفتم آب بیاشامم و وضوء میگیرم و نماز میکنم اگر مردم نماز مرا خوانده باشم .

بعد از نماز عشاء هوا تاریک شد و صحرا پر گردید از جانوران و درندگان مثل گرگ و غیر آن وحشت کردم و چون زیاده بر مردن نبود ورنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا دادم و خوابیدم ، وقتی بیدار شدم که هوا بواسطه طلوع ماه روشن و صدای درندگان خاموش شده بود ، پس در اینحال سواری نمایان

شد با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود و من چیزی ندارم پس خشم خواهد کرد و زخیم خواهد زد ، پس دیدم سلام کرد و جواب سلام را گفتم فرمود چه میکنی ، پس اشاره بحال خود کردم که گرسنه‌ام . فرمود : در نزد توسته عدد خربزه است . گفتم : مرا سخریه مکن بحال خود واگذار ، فرمود : بعقب نگاه کن ، نظر کردم بونه دیدم که سه عدد خربزه بزرگ داشت فرمود : یکی از آنها سد گرسنگی کن و نصف یکی را صبح بخور و نصف دیگر را با خربزه صحیح دیگر همراه خود ببر و از این راه مستقیم روانه شو فردا قریب بظهر نصف خربزه را بخور و خربزه دیگر را البته صرف مکن که بکارت خواهد آمد نزدیک بغروب بسپاه خیمه خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند رسانید پس از نظرم غائب شد و یقین کردم که آن حضرت امام غائب حضرت صاحب الامر «ع» بوده .

و بعد از آن من برخاستم یکی از آن خربزه‌ها را شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید آن خوبی ندیده بودم آنرا خوردم و برخاستم و دو خربزه دیگر را برداشته روانه شدم و طی مسافت می‌کردم تا ساعتی از روز برآمد خربزه دیگر را شکسته نصف آنرا خوردم و نصف دیگر را هنگام ظهر که هوا بشدت گرم بود خوردم و با خربزه دیگر روانه شدم ، قریب بغروب از دور خیمه دیدم چنانکه آنحضرت فرموده بود ، چون اهل خیمه مرا از دور دیدند بسوی من دویدند و مرا گرفته بسوی خیمه بردند گویا توهم کرده بودند که جاسوسم تا بنزدیک بزرگ خیمه رفتم گفتم : از کجا می‌آئی راست بگو و گرنه ترا میکشم . من کیفیت حال خود را و بیرون آمدن روز گذشته از مشهد و گم کردن راه ذکر کردم . گفتم : ای سید دروغگو اینجاها که تومی گوئی متنفسی عبور نمی‌کند مگر آنکه تلف خواهد شد و درندگان او را خواهند خورد و علاوه آنقدر مسافت که تومی گوئی مقدور

کسی نیست که در این زمان طی کند زیرا که بطریق متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است و از این راه که تو میگوئی منزلهای زیاد خواهد بود پس راست بگو و گرنه ترا با این شمشیر می کشم ، و شمشیر خود را کشید بروی من .

پس در این حال خربزه از زیر عبای من نمایان شد گفت : این چیست ؟

تفصیل را گفتم تمامی حاضرین گفتند در این صحرا ابداً خربزه نیست و جای آدم نیست تا خربزه باشد و آب نه که خربزه بآن تربیت بیابد خصوصاً این قسم که تا کنون ندیده ایم ، پس بعضی به بعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند و یقین کردند که این خرق عادت است و از جانب خدا است آنچه من یقین کرده بودم ایشان نیز یقین کردند ، پس آمدند و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس جای دادند و مرا معزز و محترم داشتند جامه های مرا برای تبرک بردند جامه های پاکیزه برایم آوردند و دوشب و دو روز مهمان داری کردند در نهایت خوبی و روز سیم ده تومان پول بمن دادند و سه نفر بامن فرستادند و مرا بقافله رسانیدند و من با سودگی و احترام و خرجی خود آمدم ^(۱).

(حکایت پنجم) صاحب کشف الغمه فرموده که : حکایت کرد از برای من سید باقی بن عطوة علوی حسنی که پدرم عطوه زیدی بود و او را مرضی بود که اطباء از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران آزرده بود و منکر بود میل ما را بمذهب اثنا عشریه و مکرر میگفت : من تصدیق شما را نمی کنم و بمذهب شما داخل و قائل نمیشوم تا صاحب شما مهدی علیه السلام نیاید و مرا از این مرض نجات ندهد. اتفاقاً شبی در وقت نماز خفتن ماهمه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشتابید ، چون بزودی بنزدش رفتیم گفت: بدوید و صاحب خود را در بسابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت ، و هر چندی دویدیم کسی را ندیدیم و برگشته پرسیدیم که چه بود .

گفت : شخصی بنزد من آمده گفت ای عطوه ، من گفتم تو کیستی گفت من صاحب پسران تو آمده‌ام که ترا شفا بدهم ، و بعد از آن دست دراز کرد و بر جای درد من دست مالید و چون بخودم نگاه کردم اثری از آن کوفت و زخم ندیدم ، و مدت‌های مدید زنده بود و باقوت و توانائی زندگانی کرد و من از غیر پسران او از جمعی کثیری این قصه را پرسیدم و همه بهمین طریق بی زیاده و کم نقل کردند .

صاحب کتاب مزبور بعد از نقل این حکایت و حکایت اسمعیل هرقلی سابق فرموده : امام علیه السلام را مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده‌اند که یاراه گم کرده بودند یا در ماندگی داشتند و آنحضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را بمطلب خود رسانیده ، و اگر خوف طول نبود ذکر می‌کردم ^(۱) .

(حکایت ششم) سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس اعلی الله مقامه ^(۲) در کتاب فرج الهموم فرموده : بتحقیق درك کردم در زمان خودم جماعتی را که ذکر می کردند که ایشان مشاهده نمودند حضرت مهدی علیه السلام ، و در میان ایشان بود کسانی که حامل شده بودند از جانب آنحضرت رقعها و عریضه‌ها را که عرض شده بود بر آنحضرت ، و از این جمله است خبری که صدق آنرا دانستم و آن چنان است که خبر داد مرا کسی که اذن نداده است که نام او را

(۱) کشف الغمة ج ۳ ص ۲۸۷ .

(۲) اولاد طاوس از خاندان پربرکت و صاحب جلالت و مقامات عالیه هستند مشهور آنها سید ابن طاوس علی بن موسی بن طاوس است که علاوه از مقام علمی و مراتب دانش اعباد و اتقی عصر بوده و از کسانی است که وجود ذی جود حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را ملاقات و زیارت کرده چنانچه از مطویات بعضی تألیفاتش مخصوصا کتاب «محجة» معلوم می گردد . و گویند در موقع اداء زکات غلات يك دهم محصول را خود برمی داشت و نه دهم را بفقراء می داد . رحمة الله علیه . دره ذی قعدة الحرام سال ۶۶۴ داعی حق را لبیک گفت .

ببرم پس ذکر نمود که او از خداوند سؤال کرده بود که برای تفضل نماید بمشاهده نمودن حضرت صاحب الامر «ع» ، پس در خواب دید که او مشاهده خواهد نمود آنحضرت را در وقتیکه او را اشاره نمودند بآن وقت .

گفت : چون آن وقت رسید او در مشهد مطهر مولای ما حضرت امام موسی کاظم «ع» بود پس شنید آوازی را که شناخته بود آن آواز را قبل از آن وقت ، و او مشغول بود بزیارت مولای ما حضرت جواد امام محمد تقی «ع» پس سائل مزبور خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آنحضرت از زیارت جد بزرگوارش و داخل حرم مطهر نگردید و ایستاد در نزد پائین پای ضریح مقدس حضرت امام موسی کاظم «ع» ، پس بیرون آمد آن بزرگوار که اعتقاد کرده و یقین نموده بود که اوست حضرت صاحب الزمان «ع» و با آن حضرت يك رفیقی بود و این شخص مشاهده کرد حضرت مهدی را و تکلم نکرد با آن حضرت از جهت وجوب ادب در حضور مقدس آنحضرت ^(۱) .

و مؤلف میگوید : از این حکایت و از حکایت قبل براین واضح میشود که اشخاصی بسیار آنحضرت را مشاهده نمودند .

(حکایت هفتم) عالم جلیل و فاضل نبیل سید سعید شهید قاضی نور الله شوشتری ^(۲) در مجالس المؤمنین در ضمن احوالات آیه الله علامه حلی اعلی الله

(۱) نجم الثاقب ص ۲۹۲ .

(۲) قاضی نور الله بن سید شریف بن نور الله مرعشی حسینی تستری «شوشتری» از علماء بزرگ عهد صفوی معاصر شیخ بهاء الدین عاملی از مولی وحید تستری و دیگر رجال علم کسب علوم و فنون نموده به هند مسافرت کرد و با سلطان آنجا اکبر شاه ملاقات وی از فضل و دانش او مطلع گشته او را بمقام قاضی القضاتی منصوب کرد و شرط نمود اجتهاد وی در افتاء نباید از مذاهب اربعه خارج شود بعد از مرگ اکبر شاه دشمنان وی سعایت او را پیش جانشین و پسر او جهانگیر شاه بردند او قبول نکرد بالاخره کسی را بعنوان شاگردی ملازم او

مقامه فرموده که: از جمله مراتب عالیة که جناب علامه بآن امتیاز دارد آنست که در السنه اهل ایمان اشتهار یافته که یکی از علماء اهل سنت که در بعضی فنون علمی استاد جناب علامه بود و کتابی در رد مذهب شیعه نوشته بود و در مجالس خود آنرا به مردم عوام میخواند و آنها را اضلال میکرد و از ترس آنکه مبادا کسی از علماء شیعه آنرا رد نماید و مطالب آنرا باطل کند آن کتاب را بکسی نمیداد که بنویسد، و جناب علامه همیشه تدبیر میکرد که آن را از او بگیرد تا در آن نماید، تا آنکه علاقه استاد و شاگردی را وسیله کرد که آن کتاب از او عاریت نماید و چنان کرد، و چون آن شخص نخواست که یکباره دست رد بر سینه خواهش آنجناب نهد گفت: سوگند یاد کردم که این کتاب را زیاده از یکشب در نزد کسی نگذارم.

پس جناب علامه همان یکشب را نیز غنیمت دانسته کتاب را گرفت و بمنزلش برد که در آن شب از آن بقدر امکان نسخه کند و آن را رد نماید، و چون شب مشغول شد بر نسخه کردن آن و نصفی از شب گذشت به آنجناب خواب غلبه کرد و خسته شد، پس حضرت صاحب الامر «ع» ناگاه از در وارد گردید و بآنجناب فرمود که کتاب را بمن واگذار و تو خواب کن، چون صبح علامه بیدار شد دید که آن کتاب تماماً نسخه شده و یقین کرد که آنحضرت صاحب الزمان بوده^(۱).

کردند وی بعد از مدتی بسه کتاب مجالس المؤمنین مطلع گشت از استاد بالحاح و اصرار او را گرفت و استنساخ نمود به نزد جهانگیر شاه بردند پیش شاه که شیعه بودن او معلوم شد امر نمود او را تازیانه بزنند آنقدر تازیانه زدند که در زیر تازیانه شهید گشت. تألیفات مفید زیاد از خود بیادگار گذاشت از آنهاست کتاب «احقاق الحق» و «مجالس المؤمنین» در سال ۹۵۶ متولد و در ۱۰۱۹ شهید شد در ماده تاریخ شهادت او گفته‌اند: (سید نورالله شهید شد) شهداء فضیله ص ۱۷۱.

(۱) جنة الماوی حکایت ۲۲.

(حکایت هشتم) سید جلیل و عالم و فاضل نبیل علی بن طاوس در فرج المهموم فرموده که : از این جمله است خبری که معلوم شده برای من از کسی که محقق شده راستی او برای من در آنچه ذکر میکنم آن را ، پس مسألت کرده بود آنکس از مولای خود حضرت مهدی علیه السلام باین نحو که مرا رخصت دهد در اینکه بوده باشم از کسانی که مشرفند بصحبت او و خدمت آن حضرت در زمان غیبت آن بزرگوار که اقتداء کرده باشم بآنانکه خدمت میکنند آنحضرت را از بندگان و خاصانش و مطلع نکرده بودم براین مقصود خود احدی را از عباد یعنی در این استغاثه بودم و از آنحضرت این مطلب را خواسته بودم و کسی براین مقصود من آگاه نبود .

پس ناگاه حاضر شد در نزد من ابن رشید ابن العباس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم رجب سنه ششصد و سی و پنج و گفت بمن ابتداء از نفس خود : میگویند بتو ما قصد نداریم مگر مهربانی با ترا پس اگر تو طین میکنی نفس خود را بر صبر مراد تو حاصل میشود ، پس با او گفتم : از جانب که میگوئی این سخن را . گفت : از جانب مولای ما حضرت مهدی صاحب الزمان می گویم .

مؤلف میگوید : در این حکایت ابن رشید حضرت صاحب الامر را دیده و از آنحضرت سفارش آورده در خصوص آنچه آن شخص که نام او را سید بزرگوار نبرده مسألت کرده بود و از آنحضرت خواسته بود ، پس معجزه آنحضرت از غیبت و از باطن شخص خبر دادن شد و آن کسیکه آن بزرگوار را دید ابن رشید شد .

(حکایت نهم) و نیز سید جلیل مذکور در کتاب مهج الدعوات نقل فرموده از محمد بن علی علوی حسینی بدو واسطه که او ساکن بود در مصر گفت : فراگرفت مرا امری عظیم و همی شدید از طرف والی مصر ، پس ترسیدم از

او بر جان خود و نزد احمد بن طولون از من سخن چینی کرده بودند و او والی مصر بود ، پس بیرون آمدم از مصر بقصد حج آنگاه از حجاز رفتم بسوی عراق و قصد کردم مرقد مولای وجه حضرت امام حسین « ع » را که پناه برم بقبر منورش از سطوت آنکه از او میترسم ، پس ماندم در حائر آن حضرت پانزده روز و دعا می‌کردم و تضرع می‌نمودم در شب و روز خودم .

پس نمودار شد برای من قیم زمان و ولی رحمن حضرت صاحب الامر علیه السلام و من در میان خواب و بیداری بودم ، پس بمن فرمود که : حضرت امام حسین « ع » بتو میگوید ای پسر من تو ترسیدی از فلان . گفتم : بلی قصد نموده که مرا هلاک کند پس پناه آوردم بسید خودم و شکایت کنم نزد او از این قصد بزرگی که کرده . فرمود : چرا نه خواندی خداوند خود و پروردگار پدران خود را بدعاهائی که خواندند آن را گذشتگان از پیغمبران پس بتحقیق که بودند در سختی پس خداوند بر طرف فرمود بلارا از ایشان . گفتم : بچه بخوانم خدا را ؟ فرمود : چون شب جمعه شود غسل بکن و نماز شب بگذار پس چون بسجده شکر رفتی بهخوان این دعا را در حالتیکه زانوی خود را بر زمین چسبانیده باشی ، پس دعا را برای من ذکر فرمود .

علوی میگوید : و دیدم آن حضرت را که مثل آن وقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم و پنج شب پی‌درپی همچنین نزد من آمد و آن کلام و دعا را بر من مکرر فرمود تا آنکه آنرا حفظ نمودم و منقطع شد آمدن آن حضرت در شب جمعه ، پس غسل کردم و جامه خود را تغییر دادم و خود را خوشبو کردم و نماز شب بجای آوردم و سجده شکر کردم و بزانو در افتادم و خداوند را خواندم بآن دعا ، پس حضرت صاحب الامر « ع » شب شنبه نزد من آمد و فرمود بمن : دعای تو مستجاب شد ای محمد و دشمن تو کشته

شد بعد از فراغ تو از دعا در نزد آنکه سخن چینی ترا در نزدش کردند .
 پس چون صبح شد وداع کردم سید خودم امام حسین « ع » را و بیرون
 رفتم و متوجه مصر شدم ، چون به اردن رسیدم در سیرم بسوی مصر دیدم مردی
 از همسایگان من در مصر واو مردی بود مؤمن پس او مرا خبر داد که خصم
 مرا احمد بن طولون گرفت پس امر بحبس او نمود پس صبح کرد در حالتیکه
 سرش از قفا بریده شده بود و گفت این در شب جمعه بود ، پس امر نمود که
 بدن او را بنیل انداختند و بنحویکه مرا خبر داده بودند اهل و برادران شیعه
 من این که کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا ، چنانچه مولای من حضرت
 صاحب الزمان خبر داده بود ^(۱) .

(حکایت دهم) فاضل المعی سید علیخان شیرازی در کتاب کلم الطیب
 روایت کرده از شیخ حاجی علیاء مکی که گفته : من مبتلا شدم بتنگی و سختی
 و ضدیت با خصمان تا آنکه بر جان خود ترسیدم از کشته شدن و هلاکت ، پس
 یافتم دعای مزبور بعدرا در جیب خود بدون آنکه کسی آن را بمن بدهد ، پس
 تعجب کردم از این امر و متحیر بودم پس در خواب دیدم گوینده که درزی صلحا
 و زهاد بود و می گوید بمن که ما عطا کردیم دعای فلانی را بتو پس بخوان آنرا
 که نجات خواهی یافت از تنگی و سختی و ظاهر نشد برای من که گوینده کیست ،
 پس تعجبم زیاد شد بعد از آن دفعه دیگر حضرت حجت منتظر را دیدم و بمن
 فرمود بخوان آن دعا را که داده بودم بتو و بیاموز آن را بهر کس که خواهی .
 شیخ علیاء مکی گفت : بتحقیق که تجربه کردم آن دعا را چند مرتبه پس دیدم
 فرج را بزودی ، و بعد از مدتی آن دعا را گم کردم و چند مدت مفقود بود و من
 تأسف می خوردم برفوت آن و استغفار میکردم از بدی عمل خود ، پس شخصی

آمد بنزد من و گفتم که این دعا از تو مفقود شد در فلان مکان و در خاطر من نیامد که من به آن مکان رفته باشم ، پس دعا را از او گرفتم و سجده شکر کردم و آن شخص از نظرم غائب شد و دانستم که همان حجت عصر بوده که بمن تعلیم فرموده بود ، و آن دعا اینست :

« بسم الله الرحمن الرحيم . رب انى اسئلك مدداً روحانياً تقوى به قوى الكلية والجزئية حتى اقهر بمبادى نفسى كل نفس قاهرة فتنبض لى اشارة دقايقها انقباضاً تسقط به قواها حتى لايبقى فى الكون ذوروح الا ونار قهرى قد احرقت ظهوره يا شديد يا شديد يا ذا البطش الشديد يا قهار اسئلك بما او دعته عزرائيل من اسمائك القهرية فانفعلت له النفوس بالقهر ان نودعنى هذا السرفى هذه الساعة حتى الين به كل صعب وأذل به كل منيع بقوتك يا ذا القوة المتين»^(۱) .

میخوانی این را در وقت سحر سه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه مرتبه و در شام سه مرتبه پس هر گاه سخت شود کاربرد آنکه این دعا را میخواند بگوید بعد از خواندن آن سی مرتبه «یا رحمن یا رحیم یا ارحم الراحمین اسئلك اللطف بما جرت به المقادیر»^(۲) .

(حکایت یازدهم) فاضل المعنى ميرزا عبدالله اصفهانی در جلد پنجم کتاب

(۱) خدایا از تویاری روحانی مسئلت می کنم که قوای کلیه و جزئیها را یاری دهد تا بمبادی نفس تمام نفوس قدرتمند را مقهور نمایم بطوریکه اشارات باریک آن قدرتها منقبض شده و آن قدرتها را ساقط نماید تا در کون (عالم) صاحب نفسی نماند مگر اینکه آتش قهر من کمر او را بسوزاند یا شدید یا شدید ای صاحب غضب شدید ای قهار سؤال میکنم از تو به خاطر آن اسمی که او را در پیش عزرائیل گذاشته‌ای و نفوس بقهر و غضب بروی مقهور و مغلوب گشته در این ساعت این سر را بر من عنایت کنی تا سختیها نرم و بلندیاها ذلیل شوند با خاطر قدرت و قوه توای صاحب قوه محکم .

(۲) جنة الماوی حکایت ۵ .

ریاض العلماء در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که : او از کسانی است که دیده است حضرت قائم علیه السلام را و روایت کرده از آنحضرت ، و دیدم که نقل شده از خط شیخ زین الدین حایری تلمیذ شیخ شهید که نوشته بود : بدرستی که دیده است ابن جواد نعمانی مولای ما حضرت مهدی « ع » را پس عرض کرد بآنحضرت : ای مولای من از برای تو مقام است در نعمانیه و مقامی است در حله پس کدام وقت تشریف دارید در هر يك از آنها ؟ فرمود به او که میباشم در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه و روز جمعه و شب جمعه میباشم در حله و لکن اهل حله بآداب رفتار نمی کنند در مقام من و نیست مردیکه داخل شود در مقام با ادب و ادب کند بر من و بر امامان علیهم السلام و صلوات و سلام کند بر من و بر اجداد من دوازده مرتبه آنگاه دور کعت نماز بجای آورد باد و سوره و با خداوند مناجات کند در آن دور کعت مگر آنکه خداوند عطا فرماید باو آنچه را که میخواهد. پس گفتم مولای من تعلیم فرما بمن این مناجات را . فرمود میگوئی « اللهم قد اخذ التأدیب منی حتی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین ، وان کان ما اقترفته من الذنوب استحق به اضعاف اضعاف ما ادبتنی به و انت حلیم ذواناة تعفو عن کثیر حتی یسبق عفوک و رحمتک عذابک ». و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا آنکه حفظ نمودم آن را (۱) .

مؤلف میگوید که : از برای حضرت حجت عصر روحی فداه یک مقامیست معروف در مسجد سهله و یک مقامی است در وادی السلام در نجف و یک مقامی است در تبریز و اینها را حقیر دیده و شاید که در بلاد دیگر هم بوده باشد مثل حله و نعمانیه که در این حدیث بود ، و مراد از این مقامات منسوب بآنحضرت

(۱) خدایا تأدیب از من گرفته شد تا بزحمت و سختی گرفتار شدم تو رحیمترین رحم کنندگانی اگر چه آن معاصی را که من کسب کرده موجب چندان مقابل این تأدیب است که تو کردی ، خدایا تو صاحب حلم و وقاری از بسیاری گذری عفو و رحمت تو پیش از عذاب تسواست .

آنست که آنحضرت را در آن مقامات از صلحاء و علماء دیدند یا در خواب و یا در بیداری و یا در هر دو از آنها که آن بزرگوار در آن مکانهای مشرفه نماز خوانده و عبادت کرده چنانکه در مسجد کوفه مقام حضرت پیغمبر «ص» و امیر المؤمنین «ع» و حضرت سجاد و حضرت صادق هست^(۱).

(حکایت دوازدهم) سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس در کتاب اقبال نقل کرده از محمد بن ابی‌الرواد روایی که ذکر نمود که: بیرون رفت با محمد ابن جعفر دهان بسوی مسجد سهله در روزی از روزهای ماه رجب پس محمد ابن جعفر باو گفت که ما را ببر به مسجد صعصعه که آن مسجد مبارک است و حضرت امیر المؤمنین در آنجا نماز کرده و حجج علیهم السلام قدمهای شریفه خود را در آنجا گذاشتند، پس میل کردم بسوی آن مسجد پس در بین نماز کردن بودیم که دیدیم مردی را که از شتر خود فرود آمد و در زیر سایه‌را که بود زانوی آنرا بست، آنگاه داخل مسجد گردید و دور کعت نماز کرد و طول داد آن دور کعت را آنگاه دستهای خود را بلند کرد و گفت «اللهم یاذا المنن السابغة» تا آخر آن دعا که در زاد المعاد در اعمال رجب ذکر شده و در منهاج و مصباح و مفتاح است.

پس بعد از دعا کردن برخواست و رفت نزد شتر خود و بر آن سوار شد، پس ابن جعفر دهان بمن گفت: بر خیزیم و بنزد او برویم و از او سؤال کنیم که او کیست، پس بنزد او رفتیم و باو گفتیم که ترا بخداوند قسم میدهم که تو کیستی فرمود: شمارا قسم میدهم بخداوند که شما مرا کی پنداشتید. ابن جعفر گفت گمان کردم ترا خضر، پس بمن فرمود تو نیز چنین گمان کردی؟ گفتم بلی، پس فرمود والله که من بدرستی که آنکس هستم که خضر محتاج است بدیدن من

بر گردید منم امام زمان شما صاحب الزمان^(۱) .

و نظیر این حکایت را شهید اول^(۲) و محمد ابن مهدی^(۳) در کتاب مزار خودشان نیز نقل کردند از علی بن محمد بن عبدالرحمن شوشتری که او گفت: گذشتم بقبیله بنی رواس پس بعضی از برادران من گفت کاش میبردی ما را بسوی مسجد صعصعه که نماز میگردیم در آن مسجد زیرا که این ماه رجب است و مستحب است در این ماه زیارت این مکانهای مشرفه که موالی ما علیهم السلام قدمهای خود را در آنجا گذاردند و نماز کردند در آن و مسجد صعصعه یکی از

(۱) اقبال الاعمال ص ۶۴۵ .

(۲) شهید اول محمد بن مکی عاملی جامع فضائل نفسانیه و علوم صمدانیه در فقه و اصول و علوم دیگر از عقلی و نقلی یگانه دوران و مرجع خاص و عام بود تألیفات وی مورد استفاده علماء و فضلاء می باشد در بین علماء شیعه اول شخصی است که به لقب «شهید» ملقب شده در سال ۷۳۴ متولد و در سال ۷۸۶ بسن ۵۲ به درجه رفیعہ شهادت نائل گشته تاریخ شهادت او بخط فرزندش چنین است: پدرم محمد بن مکی روز پنجشنبه نهم جمادی الاولی سنه ۷۸۶ شهید و سپس در آتش سوزانیدند، صاحب کتاب لؤلؤة گوید: او را با شمشیر کشتند سپس بدار آویخته و بعد با آتش سوزانیدند رحمة الله علیه . از شهید رضوان الله علیه چهار اولاد ذکور باقی ماند خدا را شکر از این خانواده بابرکت علم و فضل قطع نشده و در این تاریخ ۱۳۹۹ هجری قمری فضلاء و علماء و شعراء و اهل علم و ادب در بلاد حلب و جبل عامل (سوریه و بیروت) بنام «آل شمس الدین - یا - بیت شمس الدین» معروف و مشهور هستند .

شهداء الفضیلة ص ۸۰ . الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۳۴۱ . لؤلؤة البحرین ص ۱۴۳ .
(۳) ابن المشهدی ابو عبدالله محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی الحائری جلیل القدر و عظیم المنزلة معتمد علماء امامیه کتاب مزار او در پیش علامه مجلسی بوده و از جمله ماخذ کتاب شریف «بحار الانوار» میباشد و او را تألیفات دیگر هم هست . معاصر سید ابن زهره و شاذان بن جبرئیل قمی بوده و از آنها روایت حدیث کرده است . الکنی و الالقاب

ج ۱ ص ۳۹۶ .

آنها است .

پس با او میل کردیم بسوی مسجد که ناگاه دیدیم شتریرا که زانویش بسته و پالانش بر پشتش گذاشته که در در مسجد خوابانیده شده ، پس داخل مسجد شدیم ناگاه مردی را دیدیم که بر بدنش جامه‌های حجازی بود و بر او عمامه‌ای بود مثل عمامه‌های اهل حجاز و نشسته و این دعا را میخواند ، پس من و رفیقم حفظ کردیم و آن دعا اینست «اللهم یا ذا المنن السابغة» تا آخر آن دعا ، آنگاه سجده طولانی کرد و برخواست و بر شترش سوار شد و راهی گردید .

پس رفیق من بمن گفت گمان میکنم که او خضر بود پس چه شد ما را که با او سخن نگفتیم گویا که زبان ما بسته بود ، پس از عقب او بیرون رفتیم و ملاقات نمودیم محمد بن ابی الرواد رواسی را ، پس گفت از کجا می‌آئید گفتیم از مسجد صعصعه و آن خبر را برای او نقل نمودیم ، پس گفت آن شتر سوار مسی‌آید بمسجد صعصعه در هر دو روز و سه روز و تکلم نمیکند ، گفتیم کیست او گفت شما چه گمان کردید او را ، گفتیم گمان کردیم خضر است ، پس گفت والله نمیدانم او را مگر کسی که خضر محتاج است بمشاهده او بر گردید بار شد و هدایت رفیقم بمن گفت او والله صاحب الزمان است صلوات الله علیه .

مؤلف میگوید : در این دو حکایت هم نقل کننده مختلف است و هم این دو با هم اختلاف دارد ، زیرا روایت اول از محمد رواسی است و راوی دومی علی بن محمد شوشتری است و در او لی خود محمد رواسی بآن حضرت صحبت کرده و در دومی علی بن محمد بآن حضرت تکلم نکرده و با رواسی گفتگو نموده .

(حکایت سیزدهم) والد ماجد علامه مجلسی مولا محمد تقی اعلی الله مقامهما در اجازه خودش بسید جلیل امیر محمد هاشم بدعای معروف بحر زیمانی

فرموده که : اجازه دادم برای اودام تأییده اینکه روایت کند این دعا را ازمن باسنادش ازسیدعابد زاهد امیراسحق استرآبادی که مدفون است درقربسید شباب اهل الجنة اجمعین در کربلا اونیز ازمولای ما ومولی الثقلین خلیفة الله صاحب العصر سلام الله علیه وعلی آباءه الاقدسین ، وسید اسحق گفت که : من مانده شدم درراه مکه پس من پس افتادم ازقافله ومأیوس شدم ازحیات وبرپشت خوابیدم مثل محتضروشروع کردم بخواندن شهادتین که ناگاه دیدم بالای سر خود مولای ما ومولی العالمین خلیفة الله علی الناس اجمعین را پس فرمود برخیز ای اسحق ، پس برخاستم ومن تشنه بودم پس مرا سیراب نمودوبردیف خود سوار کرد پس شروع کردم در خواندن این حزریمسانی وآن حضرت اصلاح میگردد تاآنکه تمام شد، ناگاه خودرا درابطح دیدم نزدیک شهر مکه، پس از مرکب فرود آمدم وآنحضرت غائب شد وقافله بعد از نه روز رسید وشهرت کرد در بین اهل مکه که من بطی الارض آمدم ، پس خود را پنهان کردم بعد از ادای مناسک حج .

وبعد از ذکر این قضیه والذعلامة مجلسی فرموده که این سید چهل مرتبه حج کرده وچون بخدمت او مشرف شدم در اصفهان درزمانیکه از کربلا آمده بود بقصد زیارت مولی الکونین علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه ودر ذمه او هفت تومان مهر زوجه اش بود واین مقدار داشت که در نزد کسی بود از سکنه مشهد رضوی « ع » پس در خواب دید که اجل او نزدیک شده پس گفت که : من مجاور بودم در کربلا پنجاه سال برای اینکه در آنجا به میرم ومیترسم که مرا مرك درك کند در غیر آن مکان ، پس چون مطلع شد بر حال او بعضی از اخوان ما آن مبلغ را ادا نمود وفرستاد با او بعضی از اخوان فی الله ما را ، پس او گفت که چون سید بکربلا رسید ودین خودرا ادا نمود مریض

شد و در روز نهم فوت شد و در منزل خود دفن شد و دیدم امثال این کرامات را از او در مدت اقامت او در اصفهان رضی الله عنه و برای من از برای این دعا اجازات بسیار است و اقتصار کردم بر همان ^(۱).

(حکایت چهاردهم) شیخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب دلایل خود نقل کرده از محمد بن هرون از ابو الحسین بن ابی البغل کاتب که گفت: در عهده گرفتم کاری را از ابی منصور بن صالحان و واقع شد میان من و او مطلبی که باعث شد پنهان شدن مرا، پس در جستجوی من در آمد و من مدتی پنهان و هراسان بودم، آنگاه قصد کردم رفتن بزیارت مرقد منور حضرت امام موسی کاظم را در شب جمعه و عزم کردم که شب را در آنجا بسر آورم برای دعا و مسئلت و در آن شب باران و باد بود، پس خواهش نمودم از ابی جعفر قیم که درهای روضه منور را ببندد و سعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت کنم برای آنچه می‌خواهم از دعا و مسئلت و ایمن باشم از دخول انسانی که ایمن نبودم از او و خائف بودم از ملاقات او پس کرد و درها را بست و شب نصف شد و باد و باران آنقدر آمد که قطع نمود تردد خلق را از آن موضع و ماندم و دعا می‌کردم و زیارت می‌نمودم و نماز بجای می‌آوردم که ناگاه صدای پای شنیدم از سمت مولایم حضرت موسی کاظم «ع» و دیدم مردی را که زیارت می‌کند، پس سلام کرد بر آدم و اولوالعزم علیهم السلام آنگاه بر امامان یک بیک از ایشان تارسید بصاحب الزمان علیه السلام پس او را ذکر نکرد پس تعجب کردم از این عمل و گفتم شاید او را فراموش کرده یا نمی‌شناسد یا این مذهبی است برای این مرد.

چون فارغ شد از زیارت خود دور کعت نماز کرد و رو کرد بسوی مرقد

مولای ما حضرت جواد امام محمد تقی پس زیارت کرد مثل آن زیارت و آن سلام و دور کعت نماز کرد و من از او خائف بودم زیرا که او را نمی شناختم و دیدم جوانی است کامل در جوانی معدود از رجال و بر بدنش جامه سفید است و عمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او بطرفی از آن وردائی بر کتف انداخته بود ، پس فرمود : ای ابوالحسین ابن ابی البغل کجائی تو از دعای فرج . گفتم : کدام است آن دعا ای سید من ؟ فرمود : دور کعت نماز میکنی و بعد از آن می گوئی «یا من اظهر الجمیل وستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریره ولم یهتك الستر یا عظیم المن یا کریم الصبح یا حسن التجاوز یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا منتهی کل نجوی ویا غایة کل شکوی یا عون کل مستعین یا مبتدء بالنعم قبل استحقاقها یا بارها» ده مرتبه «یا غایة رغبتاه» ده مرتبه «اسئلك بحق هذه الاسماء وبحق محمد وآله الطاهرين عليهم السلام الا ما کشف کربی و نفست همی و فرجت غمی و اصلحت حالی»^۱ و دعا کن بعد از این هر چه خواهی و بطلب حاجت خود را آنگاه میگذاری روی راست خود را بر زمین و بگو صدم مرتبه در سجده «یا محمد یا علی یا محمد اکفیانی فانکما کافیای و انصرانی فانکما نصرای»^۲ و میگذاری روی چپ خود را بر زمین و می گوئی صدم مرتبه « ادر کنی » و آنرا بسیار مکرر می کنی و میگوئی

(۱) ای که خوبی را ظاهر و بدی را مستور نگه می داری ای که در مقابل گناه نمی گیرد و پرده را نمی درد ای صاحب نعمت بزرگ و گذشت خوب ای صاحب تجاوز خوب ای صاحب بخشش فراخ ای آنکه دستهایش را به رحمت باز کرده ای نهایت اسرارها و آخر شکایتها ای کمک یاری جویان ای آنکه نعمتها را جلوتر از استحقاق می دهی ای صاحب من . ای آخر طمع و تقاضای من . از تو می خواهم بحق این اسامی و بحق محمد و آل پاک او بر همه شان سلام باد سختی مرا بگشا و غم و غصه مرا برطرف گردان و حال مرا اصلاح کن .

(۲) ای محمد ای علی ، ای علی ای محمد کفایتم کنید شما کفایت کنندگانم هستید و یاریم کنید شما یاران منید .

«الغوث الغوث الغوث» تا آنکه قطع شود نفس و بر میداری سرخود را ،
 و بدرستی که خداوند بکرم خود برمیآورد حاجت ترا انشاء الله .
 پس چون مشغول نماز و دعا شدم بیرون رفت و چون فارغ شدم بیرون
 رفتم بنزد کلید دار که سؤال کنم از او از حال این مرد که چگونه داخل شد ،
 پس دیدم درها بسته و مقفل است پس تعجب نمودم از این و خود را بکلیددار
 رساندم پس او در اطاق روغن چراغ بود و از او پرسیدم از این مرد و کیفیت
 داخل شدن او گفت درها همه مقفل است چنانکه می بینی و من باز نکردم و خبر
 دادم او را بآن قصه پس گفت که این مولای ما حضرت صاحب الزمان است
 و بدرستی که من مکرر مشاهده نمودم آنحضرت را در مثل چنین شب یعنی شب
 جمعه در وقت خالی بودن روضه از مردمان پس تأسف خوردم بر آنچه از
 من فوت شده .

پس بعد از صبح بیرون رفتم بمحله کرخ در بغداد در موضعی که پنهان
 شده بودم آنجا ، پس روز بچاشت نرسیده که اصحاب ابن صالحان جویای
 ملاقات من شدند و از اصدقاء من سؤال می کردند از حال من و با ایشان بود
 امانی از وزیر ورقعه بخط او که در آن بود هر نحو خوبی در باره من و حاضر
 شدم بنزد او با امینی از اصدقاء خود پس برخاست و مراد را آغوش گرفت بنحویکه
 معهود نبود از او ، پس گفت حالت ترا بآنجا کشاند که شکایت کنی از من بسوی
 حضرت صاحب الزمان «ع» . باو گفتم : من دعا کردم و سؤالی از آنحضرت
 نمودم . گفت : وای بر تو شب گذشته در خواب دیدم مولای خود صاحب الزمان
 را که مرا امر فرمود بهر نحو خوبی دربارۀ تو و درستی کرد بر من بنحویکه
 ترسیدم از آن ، پس من گفتم : لا اله الا الله شهادت می دهم که ایشان حقند در
 منتهای حقیقت و من شب گذشته مولای خود را دیدم در بیداری و فرمود به من

چنین و چنان ، و شرح کردم آنچه را که دیده بودم در آن روضه مقدسه پس او تعجب کرد از این و صادر شد از او بالنسبه بمن اموری بزرگ و نیکو در این باب و رسیدم از جانب او بمقصودی که گمان آن را نداشتم ببرکت مولای خود صاحب الزمان علیه السلام^(۱) .

(حکایت پانزدهم) قصه صالح ستقی حاجی علی بغدادی است که آن قصه را جمعی از علماء اعلام سکنه نجف در آن زمان نوشتند و استاد حقیر جناب حاجی شیخ محمد تقی تربتی خراسانی نیز در کتابیکه در امامت نوشته بود ضبط کرده و بحقیر نشان داد همان قصه را در خراسان و لکن الفاظ کتاب او در نظرم نیست و فرمودند جمعی از علماء معاصرین آن را ضبط کردند ، و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری آن را در رساله جنة المأوی بیک واسطه ثبت کرده و در نجم الثاقب بدون واسطه نقل نموده و در ضبط الفاظش و سندش بسیار دقت کرده و فرموده که :

حاجی مذکور ایده الله نقل کرد که در ذمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد ، پس رفتم بنجف اشرف بیست تومان از آن را دادم بجناب شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان بجناب شیخ محمد حسین کاظمینی و بیست تومان بجناب شیخ محمد حسن شروقی و باقی ماند در ذمه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم بجناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس ایده الله ، پس چون مراجعت کردم ببغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من ، پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم بزیارت امامین همامین کاظمین « ع » و بعد از آن رفتم خدمت جناب شیخ محمد حسن آل یس و قدری از آن بیست تومان دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش

بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کند که باهش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم عذر آوردم که باید مزد عملة کارخانه شعر بافی که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه میدادم .

پس برگشتم و چون يك ثلث از راه را تقریباً طی کردم سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو بمن می‌آید ، چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلا و سهلا و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو دیگری را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر خسار مبارکش خال سیاه بزرگی داشت، پس ایستاد و فرمود : حاجی علی خیر است بکجا می‌روی؟ گفتم کاظمین را زیارت کردم و برمی‌گردم ببغداد. فرمود : امشب شب جمعه است برگرد . گفتم : یاسیدی متمکن نیستم . فرمود : هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین علیه السلام و از موالیان مائی و شیخ شهادت دهد زیرا که خداوند امر نموده که دو شاهد بگیرید، و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته به من دهد که من از موالیان اهل بیتم و آن را در کفن خود بگذارم . پس گفتم : تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی؟ فرمود : کسیکه حق او را باو می‌رسانند چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد . گفتم : چه حق؟ فرمود آنکه رسانندی بوکیل من . گفتم : وکیل تو کیست . فرمود : شیخ محمد حسن . گفتم : وکیل تو است؟ فرمود : وکیل من است و بجناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا باسم خواند با آنکه او را نمی‌شناسم پس بخود گفتم شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم . باز در نفس خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی میخواهد

و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی باو برسانم ، پس گفتم : ای سید من در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن بجناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما را یعنی سادات را باذن او، پس در روی من تبسمی کرد و فرمود: بلی رساندی بعضی از حق ما را بسوی و کیلهای من در نجف اشرف . پس گفتم : آنچه ادا کردم قبول شد . فرمود : بلی .

پس در خاطر من گذشت که این سید میگوید بالنسبة بعلماء اعلام و کیلهای ما و این در نظر من بزرگ آمد ، پس گفتم : علماء و کیلهایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت آنگاه فرمود برگردم را زیارت کن ، پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود ، چون براه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاریست و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته اند ، گفتم : این نهر و این درختها چیست ؟ فرمود : هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست .

پس گفتم : میخواهم سؤالی کنم ، فرمود سؤال کن . گفتم شیخ عبدالرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که میگفت : کسیکه در طول عمر خود روزهها روزه باشد و شبهارا بعبادت بسربرد و چهل حج و چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیر المؤمنین نباشد برای او چیزی نیست . فرمود : بلی والله از برای او چیزی نیست .

پس از احوال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیر المؤمنین است ؟ فرمود : بلی او هر که بتو متعلق است . پس گفتم : سیدنا برای من مسئله ایست . فرمود بپرس ، گفتم قراءه نعیة امام حسین «ع» میخواهند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت آنحضرت پرسید گفت بدعت است ، پس

در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که کیست در آن هودج گفتند باو فاطمة زهراء و خدیجة کبری ، پس گفت بکجا میروند گفتند بزیارت امام حسین در امشب که شب جمعه است ، و دید رقعتهائی از هودج میریزد و در آن مکتوب است امان است از آتش دوزخ از برای زوار امام حسین «ع» در شب جمعه و امان از آتش دوزخ در روز قیامت ، این حدیث صحیح است ؟ فرمود : بلی راست و تمام است .

گفتم : ای سیدما صحیح است که میگویند هر کس زیارت کند آنحضرت را در شب جمعه پس برای او امان است. فرمود: بلی والله ، واشك از چشمان مبارك او جاری شد و گریست .

گفتم : ای سیدما مسئله . فرمود بپرس ، گفتم سال هزار و دوویست و شصت و نه حضرت امام رضا «ع» را زیارت کردیم و در قریه دروت یکی از عربهای شروقیه را که بسادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت مولای ما حضرت امام رضا «ع» ، گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال آنحضرت خورده‌ام چه حد دارد منکر و نکیر را که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آنحضرت روئیده در مهمانخانه آنحضرت ، این صحیح است آنحضرت میآید و او را از منکر و نکیر خلاص می کند ؟ فرمود : بلی والله جد من ضامن است .

گفتم : ای سیدما مسئله کوچکی است می خواهم بپرسم ، فرمود بپرس ، گفتم زیارت من حضرت امام رضا «ع» را قبول است ؟ فرمود : قبول است انشاءالله .

گفتم ای سیدما مسئله . فرمود بسم الله ، گفتم حاجی محمد حسین بزاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی زیارتش قبول است یا نه و او بامن رفیق

و شریک بود در مخارج در راه مشهد رضا «ع» فرمود : بنده صالح زیارت او قبول است .

گفتم : ای سید ما مسئله . فرمود : بسم الله ، گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است یانه ، پس ساکت شد .

گفتم ای سید ما مسئله ، فرمود بسم الله ، گفتم این کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبول است یانه جوابی نداد .

حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته بلهه و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خورد را نیز کشته بود ، پس رسیدیم در راه بموضعی از جاده وسیع که در طرف آن بساتین بود و روبروی کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است بساتین از طرف راست آن که از بغداد میآید و آن مال بعضی از ایتام سادات بسود که حکومت بجور آنرا داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع ساکنان این دو بلد همیشه کناره میگردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین ، پس دیدم آنحضرت را که در آن قطعه راه میرود ، پس گفتم : ای سید من این موضع مال بعضی از ایتام سادات است و تصرف در آن روانیست . فرمود : این موضع مال جدما امیر المؤمنین «ع» و ذریه او و اولاد ماست حلال است برای موالیان ما تصرف در آن .

و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی میگفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود ، گفتم : ای سید ما راست است که میگویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی کاظم «ع» است . فرمود : چکار داری باین و از جواب اعراض نمود ، پس رسیدیم بساقیه آب که از شطردجله می کشند برای زراعتها و بوستانهای

آن حدود و از جاده می‌گذرد و آنجا دوراه می‌شود بسمت بلدیکه راه سلطان است و دیگری راه سادات و آنحضرت میل کرد براه سادات ، پس گفتم : بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم . فرمود : نه از همین راه خود می‌رویم . پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفش داری دیدیم و هیچ‌کوجه و بازاری راندیدیم ، پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پائین پاست و در در رواق مطهر مکث فرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود : زیارت بکن ، گفتم من قاری نیستم ، فرمود برای تو بخوانم ، گفتم بلی ، پس فرمود «**ادخل یا الله السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا امير المؤمنين**»^(۱) و همچنین سلام کردند بر هر يك از ائمه عليهم السلام تا رسیدند در سلام بحضرت عسکری علیه السلام و فرمود «**السلام عليك يا ابا محمد الحسن العسكري**»^(۲) آنگاه فرمود : امام زمان خود را میشناسی . گفتم : چرا نمی‌شناسم . فرمود : سلام کن بر امام زمان خود . پس گفتم «**السلام عليك يا حجة الله يا صاحب الزمان يا بن الحسن**»^(۳) پس تبسم نمود و فرمود «**عليك السلام ورحمة الله وبركاته**»^(۴) .

پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم ، پس فرمود بمن زیارت کن گفتم من قاری نیستم ، فرمود زیارت بخوانم برای تو ، گفتم بلی . فرمود کدام زیارت را می‌خواهی ، گفتم هر زیارت که افضل است مرا بآن زیارت ده ، فرمود زیارت امین الله افضل است . آنگاه مشغول شدند

(۱) خداوندا داخل بشوم ؟ سلام بر تو یا پیامبر خدا و سلام بر تو ای امیر المؤمنین .

(۲) سلام بر تو ای ابا محمد حسن عسکری .

(۳) سلام بر تو ای حجت خدا ای صاحب زمان ای فرزند حسن عسکری .

(۴) بر تو باد سلام و رحمت و برکات خداوند .

بخواندن و فرمود «السلام علیکم ایامینی الله فی ارضه و حجتیه علی عبادہ» تا آخر ، و چراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منور است بنوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که در روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات و علامات نمیشدم .

چون از زیارت از سمت پائین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند : آیا زیارت میکنی جدم حسین علیه السلام را . گفتم بلی زیارت می کنم شب جمعه است ، پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها اذان مغرب را گفتند ، پس بمن فرمود نماز کن و ملحق شو بجماعت . پس تشریف آوردند بمسجد پشت سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود بانفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد .

چون فارغ شدم اورا ندیدم ، پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم اورا ندیدم و قصد داشتم اورا ملاقات کنم و چند قرانی باو بدهم و شب اورا نگاه بدارم که مهمان باشد ، آنگاه بخاطرم آمد که این سید بزرگوار کی بود و آیات و علامات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر اورا در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا باسم با آنکه اورا ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت می دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دارد در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من باینکه او حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام است خصوص در فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری «ع» که امام زمان خود را میشناسی ، چون گفتم می شناسم فرمود سلام کن ، چون سلام

کردم تبسم کرد و جواب داد .

پس آمدم در نزد کفشدار و از حال آنحضرت سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود ، گفتم بلی ، پس آمدم بخانه مهماندار خود و شب را بسر بردم ، چون صبح شد رفتم بنزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم ، پس دست خود را برده‌ان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قضیه و افشای این سر و فرمود : خداوند ترا موفق کند .

پس آن را مخفی میداشتم و بساحدی اظهار ننمودم تا آنکه یکماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم همان سید جلیل را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد بقضیه آن روز گفتم چیزی ندیدم ، باز اعاده کرد آن کلام را بشدت انکار کردم پس از نظرم غائب شد دیگر او را ندیدم^(۱) .
(حکایت شانزدهم) ایضاً در کتاب نجم الثاقب نقل کرده از عالم عامل و فقیه کامل آقای سید محمد ابن العالم الاوحد سید احمد کاظمینی تلمیذ شیخ مرتضی‌اعلی‌الله مقامهم که فرمود : در زمانیکه مجاور نجف اشرف بودم بجهت تحصیل علوم دینی در سال هزار و دوویست و هفتاد و پنج شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان که ذکر می کردند مردی را که شغلش فروختن بقولات بود که او دیده است مولای ما حضرت صاحب الزمان را .

پس جویا شدم و او را شناختم پس ملاحظه کردم دیدم مرد صالح و متدین است و خوش داشتم که با او در مکان خلوت مجتمع باشم که از او بپرسم کیفیت دیدن او و ملاقات او حضرت حجت عصر را ، پس مقدمات مودت با او را پیش گرفتم بسیاری از اوقات که با او میرسیدم سلام میکردم و از بقولات و سبزیات او میخریدم تا آنکه در میان من و او رشته مودتی پیدا شد ، همه اینها بجهت شنیدن آنخبر شریف بود از او تا آنکه فرمود :

(۱) جنۃ الماوی حکایت ۵۹ .

اتفاق افتاد که با او هم منزل شدم در مسجد کوفه، و بعد از اداء نماز و آسودگی در منزل سؤال کردم او را از خبر معهود و خواهش کردم که قضیه خود را بتفصیل بیان کند، پس گفت: من بسیار می شنیدم از اهل معرفت که هر کس ملازمت عمل استجاره را داشته باشد در مسجد سهله در چهل شب چهارشنبه پی در پی به نیت دیدن امام زمان «ع» موفق می شود برای دیدن آنحضرت و اینکه این مطلب مکرر واقع شده، پس نفسم شایق شد بسوی کردن این کار و قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر چهارشنبه و مرا مانع نبود از کردن این کار شدت گرما و سرما و باران و غیر آن، تا اینکه قریب یکسال بر من گذشت و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته میکردم در مسجد کوفه بقاعده متعارفه.

تا اینکه یک روز عصر سه شنبه بیرون آمدم از نجف اشرف پیاده بعادتیکه داشتم و موسم زمستان بود و ابرهای متراکم بود و هوا تاریک و کم کم باران می آمد، پس متوجه مسجد سهله شدم و خاطر م جمع بودم آمدن مردم را بانجا بر حسب عادت مستمره، تا آنکه رسیدم بمسجد هنگامی که غروب شده بود و تاریکی عالم را گرفته بود بارعد و برق زیاد، پس خوف بر من غلبه نمود و از تنهایی ترس مرا گرفت زیرا که در مسجد احدیرا ندیدم حتی خادم هم نبود، پس بغایت وحشت کردم و در نفس خود گفتم: سزاوار اینست که نماز مغرب را بجا آورم و عمل استجاره را بتعجیل بکنم و بروم بمسجد کوفه، پس نفس خود را باین ساکن نمودم پس برخاستم و نماز مغرب را کردم آنگاه عمل استجاره را کردم از نماز و دعا، و در بین نماز استجاره ملتفت شدم بمقام شریف حضرت صاحب الامر «ع» که در مسجد است در سمت قبله، پس دیدم در آنجا روشنائی کاملی و شنیدم از آن مکان قرائت نماز گذاری.

پس نفسم مطمئن شد و دلم مسرور گردید و گمان کردم که در آن مکان شریف

بعضی از زوار هستند که من مطلع نشدم برایشان هنگامیکه داخل مسجد شدم پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر تمام کردم آنگاه متوجه مقام شریف شدم و داخل شدم در آنجا ، پس روشنائی بزرگی در آنجا دیدم و چشمم بچراغی و شمعی نیفتاد و لکن غافل بودم از تفکر در این مطلب ، و دیدم در آنجا يك سيد جلیلی با هیبت در هیئت اهل علم ایستاده نماز می کند .

پس دلم مایل شد بسوی او و گمان کردم که او یکی از غرباء زوار است زیرا که چون در او فی الجمله تأمل کردم دانستم که او از ساکنان نجف اشرف نیست ، پس شروع نمودم در خواندن زیارت امام عصر عجل الله فرجه که از اعمال آن مکان است و نماز زیارت را کردم ، چون فارغ شدم اراده نمودم که از او خواهش نمایم که برویم بمسجد کوفه ، پس بزرگی و هیبت او مرا مانع شد از این سؤال ، پس من نظر میکردم بخارج آن مقام و میدیدم شدت ظلمت را و می شنیدم صدای زعد و باران را ، پس آن بزرگوار بروی مبارك خود ملتفت من شد و فرمود که : میخواستی برویم به مسجد کوفه ، و تبسم کرد و بسن مهربانی نمود . عرض نمودم : بلی ای سید من عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم بعمل این مسجد و فارغ گردیدیم از آن میرویم بمسجد کوفه .

پس با آن بزرگوار بیرون رفتیم و من بوجودش مسرور و بحسن صحبتش خرسند بودم ، پس راه میرفتیم در روشنائی و هوای نیک و زمین خشک که چیزی بپا نمی چسبید ، و من غافل بودم از حال باران و تاریکی که می دیدم آنرا قبل از این که رسیدیم بدر مسجد کوفه و آن بزرگوار با من بود و من در نهایت مسرور بودم و امنیت داشتم بجهت مصاحبت آنحضرت نه تاریکی داشتم و نه باران دیدم ، پس دیدیم در مسجد بسته است و من در مسجد را زدم ، پس خادم گفت کیست در را میگوید . گفتم : در را باز کن . گفت : از کجا آمدی

در این تاریکی و شدت باران . گفتم : از مسجد سهله .

چون خادم در را باز کرد ملتفت شدم بسوی آن سید جلیل پس اورا ندیدم و دنیا را دیدم در نهایت تاریکی و بشدت باران بر ما میبارد، پس مشغول شدم بفریاد کردن که یا سیدنا و یا مولانا بفرمائید که در باز شد ، و برگشتم به پشت سر خود و او را صدا می کردم اثری اصلا از آن بزرگوار ندیدم ، و در آن زمان اندک سرما و باران و هوا مرا اذیت کرد ، پس داخل مسجد شدم و از حالت غفلت بیدار شدم چنانچه گویا در خواب بودم و مشغول شدم بملامت کردن نفس خود بر غفلتش از آن علامات و آیات ظاهره که دیده بودم، و متذکر شدم آن معجزات را از روشنائی عظیم در مقام شریف با آنکه چراغی در آنجا ندیدم و اگر بیست چراغ هم در آنجا بود و فانمیگردد بآن ضیاء و روشنائی ، و نامیدن آن سید جلیل مرا باسم خودم با آنکه او را نمی شناختم و ندیده بودم، و بخاطر آوردم که چون در آن مقام شریف نظر بفضای مسجد می کردم تاریکی زیادی میدیدم و صدای رعد و باران می شنیدم و چون بیرون آمدم از آن مقام بمصاحبت آنحضرت راه میرفتیم در روشنائی بنحوی که زیر پای خود را میدیدم و زمین خشک بود هوا ملایم طبع بود تا رسیدیم بدر مسجد کوفه ، و از آن وقت که مفارقت فرمود تاریکی هوا سردی و باران دیدم و غیر از اینها از آنچه سبب شد که قطع کردم بر اینکه آنحضرت همان است که من این عمل استجاره را برای مشاهده جمالش می کردم و گرما و سرما را در راه آنحضرت متحمل می شدم و این فضل خداست که عطا فرماید بآنکس که خواهد ^(۱) .

(حکایت هفدهم) شیخ جلیل زاهد و رام بن ابی فراس ^(۲) در آخر جلد دوم

(۱) جنۃ الماوی حکایت ۵۸ .

(۲) ورام بن ابی فراس از زهاد و عباد بوده و عالم فقیه محدث جلیل القدر و عظیم المنزلة صاحب کتاب « تنبیه الخاطر » و نسب شریفش به ابراهیم بن مالک اشتر نخعی

کتاب تنبیه الخاطر نقل نموده بدو واسطه از ابو محمد حسن بن علی بن حمزه که او گفت : در کوفه شیخی بود قصار که بزهد نامیده میشد و در سلك عزلت گیرندگان بود برای عبادت و پیروی میکرد آثار صالحین را ، پس اتفاق افتاد که روزی در مجلس پدرم بودم و این شیخ برای پدرم نقل می کرد و او متوجه بوده بسوی شیخ ، پس شیخ گفت :

شبی در مسجد جعفری بودم و آن مسجد قدیمی است در پشت کوفه ، و نصف شب شده بود و من تنها در مکان خلوتی بودم برای عبادت که ناگاه دیدم سه نفر می آیند پس داخل مسجد شدند چون بوسط فضای مسجد رسیدند یکی از ایشان نشست پس دست مالید بطرف راست و چپ زمین پس آب بجنبش آمد و جوشید ، پس وضوی گرفت از آن آب آنگاه اشاره کرد بسوی آن دو نفر بگرفتن وضو ، پس وضو ساختند آنگاه مقدم ایستاد و با آنها نماز جماعت کرد پس من با ایشان بجماعت نماز کردم و چون سلام داد و از نماز فارغ شد حال او مرا بشکفت آورد و کار او را بزرگ شمردم از بیرون آوردن آب .

پس سؤال کردم از شخصی از آن دو نفر که در طرف راست من بود از حال آن مرد و گفتم باو که این کیست . گفت : حضرت صاحب الامر «ع» است فرزند حضرت امام حسن عسکری «ع» ، پس نزدیک آنحضرت رفتم و دستهای مبارکش را بوسیدم گفتم بآنحضرت : یا بن رسول الله چه میگوئی در حق شریف عمر بن حمزة آیا او برحق است . فرمود : نه و بساهست که هدایت بیابد جز آنکه او نخواهد مرد تا اینکه مرا ببیند .

رحمة الله تعالى علیهما منتهی و او جید مادری سید ابن طاوس است چنانچه سید در کتاب « فلاح السائل » اشاره فرموده است و استحباب گذاشتن نگین عقیق بسدھان میت را از او نقل کرده . الکنی واللقاب ج ۲ ص ۱۷۲ .

پس این خبر را ما از آن شیخ تازه و طرفه شمردیم ، پس زمان طولانی گذشت و شریف عمر و وفات کرد و منتشر نشد که او آنحضرت را ملاقات کرد ، پس چون باشیخ زاهد مجتمع شدیم من بخاطر آوردم او را حکایتی که ذکر کرده بود آنرا گفتم باو مثل کسیکه بر او رد کند : آیا تو نبودی که ذکر کردی که این شریف عمر نمیرد تا آنکه ببیند صاحب الامر علیه السلام را که اشاره نموده بودی باو؟ پس گفت بمن که از کجا عالم شدی که او آنحضرت را ندیده، آنگاه بعد از آن مجتمع شدیم باشریف ابی المناقب فرزند شریف عمر بن حمزة و در میان آوردیم صحبت والد او را ، پس گفت : ما شبی در نزد پدر خود بودیم و او در مرضی بود که در آن مرض مرد و قوتش ساقط و صدایش پست شده بود و درها بسته بود بروی ما که نساگاه شخصی را دیدیم که داخل شد بر ما که ترسیدیم از او و عجیب دانستیم دخول او را و غفلت کردیم که از او سؤال کنیم پس نشست در نزد پدر ما و برای او آهسته سخن میگفت و پدرم میگریست آنگاه برخاست .

و چون از نظر ما غائب شد پدرم خود را بمشقت انداخت و گفت مرا بنشانید ، پس او را نشانیدیم چشمهای خود را باز کرد و گفت کجا است آن شخص که در نزد من بود ؟ گفتیم : بیرون رفت از همان جا که آمد . پس گفت : او را طلب کنید ، پس در اثر او رفتیم پس درها را دیدیم بسته و اثری از او نیافتیم ، پس برگشتیم بسوی پدر خود پس او را خبر دادیم از حال آن شخص و اینکه او را نیافتیم ، و ما سؤال کردیم از پدر خود از حال آن شخص گفت : این صاحب الامر علیه السلام بود ، آنگاه برگشت بحالت سنگینی که از مرض داشت و بیهوش شد ^(۱) .

(۱) نزهة الخاطر ص ۶۱۲ ط طهران .

(حکایت هجدهم) عالم فاضل متقی میرزا محمد تقی نواده علامه مجلسی در کتاب بهجة الاولیاء نقل کرده و ایضاً تلمیذاو عالم جلیل سید محمد باقر در کتاب نورالعیون از آن بزرگوار حکایت کرده که گفت: بعضی از برای من نقل کردند که:

مرد صالحی از اهل بغداد در سال هزار و صد و سی و شش هجری که هنوز در حیات است او گفته که روانه سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار شده بر روی آب حرکت مینمودیم، اتفاقاً کشتی ما شکست و آنچه در آن بود غرق شد و من بتخته پاره چسبیدم و در موج دریا حرکت می نمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره خود را دیدم و در اطراف آن جزیره گردش نمودم، و بعد از ناامیدی از زندگی بصحرائی رسیدم در برابر خود کوهی دیدم چون بنزدیک آن رسیدم دیدم که اطراف کوه دریا و یک طرفش صحراء است و بوی عطر میوه‌ها بمشامم میرسید، پس باعث انبساط و زیادتی شوقم گردید و قدری از آن کوه بالا رفتم در وسط آن به موضعی رسیدم که تقریباً بیست ذرع یا بیشتر سنک صاف بود که دست و پا کردن در آن سنک ممکن نبود، و در آن حال حیران و متفکر بودم که ناگاه مار بسیار بزرگی از چنارهای بسیار قوی بزرگتر بود دیدم بسرعت تمام متوجه من گردیده می‌آید، من گریزان شدم و بخداوند استغاثه نمودم که پروردگارا چنانکه مرا از غرق نجات دادی از این بلیه بزرگ نیز خلاصی کرامت فرما.

در آن اثنا دیدم که جانوری بقدر خرگوشی از بالای کوه بسوی آن مار دوید و بسرعت تمام از دم مار بالا رفته و وقتی که سر آن مار پائین آن موضع صاف رسید و دمش بر بالای آن موضع بود بمغز سر آن مار رسید و نیشی بقدر انگشتی از دهان بیرون آورده بر سر آن مار فرو کرد و باز بر آورده ثانیاً فرو کرد

واز راهی که آمده بود برگشت و رفت و آن مار دیگر از جای خود حرکت نکرد و در همان موضع بهمان حالت مرد ، و چون هوا بنهایت گرمی و حرارت داشت بفاصله اندک زمانی عفونت عظیمی بهم رسانید که نزدیک بود هلاک شوم ، پس زرداب و کثافت بسیاری از آن بسوی دریا جاری گردید تا آنکه اجزای آن از هم پاشید و بغير از استخوان چیزی باقی نماند .

چون نزدیک رفتم دیدم که استخوانهای آن مثل نردبانی بر زمین محکم گردیده و میتوان از آنها بالا رفت با خود فکری کردم که اگر در اینجا بمانم از گرسنگی بمیرم ، پس توکل بر خداوند نمودم و پا بر آن استخوانها نهاده از کوه بالا رفتم و از آنجا روبه قله کوه آوردم در برابر باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و معموری دیدم و رفتم تا داخل باغ گردیدم که درختان میوه دار بسیاری در آنجا روئیده و عمارت بسیار عالی مشتمل بر بیوتات و غرفه های بسیار در وسط آن بناء شده ، پس من قدری از آن میوه ها خوردم و در بعضی از آن غرفه ها پنهان شده تفرج آن باغ را میکردم ، بعد از زمانی دیدم که چند سوار از دامن صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگران بود و در مهابت و جلالت میرفت ، پس پیاده شدند و اسبهای خود را سردادند و بزرگ ایشان در صدر مجلس قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند ، پس آن بزرگ بایشان فرمود که مهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید کرد ، پس بطلب من آمدند من ترسیدم و گفتم مرا معاف دارید ، چون عرض کردند سخن مرا بساو فرمود که چاشت او را بهمان جا ببرید تا تناول نماید ، و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم مرا طلبید و گذارش احوال مرا پرسید و چون قصه را نقل کردم فرمود که : میخواهی باهل خود برگردی ؟ گفتم : بلی . پس یکی از

آن جماعت را فرمود که این مرد را باهل خودش برسان ، پس با آن شخص بیرون آمدیم چون اندک راهی رفتیم گفت نظر کن اینست شهر بغداد ، چون نظر کردم بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم ، پس آن وقت ملتفت شدم و دانستم که بخدمت مولای خودم حضرت صاحب الزمان «ع» رسیده‌ام و از بیطالعی خودم از چنین شرفی محروم گردیدم، و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر بغداد و خانه خود گردیدم ^(۱) .

(حکایت نوزدهم) و نیز عالم جلیل سید فاضل نبیل سید محمد باقر مذکور در کتاب نورالعین از بهجة الاولیاء استادش نقل فرموده که خبر داده مرا ثقة صالحی از اهل علم از سادات شولستان از مرد ثقة که او گفت : اتفاق افتاد در این سالها که جماعتی از اهل بحرین عازم شدند بر ضیافت کردن جمعی از مؤمنین آنجا از فقراء بنوبت ، پس مهمانی کردند تا آنکه نوبت رسید یکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود، پس بجهت آن غمگین شد و حزن و اندوهش زیاد گردید ، پس از اتفاقات آن شخص بیرون رفت بصحرا پس دید شخصی را که باورسید و باو گفت : برو نزد فلان تاجر و بگو باو که محمد ابن الحسن «ع» میگوید بده بمن دوازده اشرفی که نذر کرده بودی آن را برای ما پس بگیر آن اشرفیها را از او و خرج کن آن را در مهمانی خود .

پس آن مرد رفت بنزد آن تاجر و آن رسالت را از جانب آن شخص باو رسانید ، پس آن تاجر باو گفت که این را بتو که گفت و محمد بن الحسن بنفس خود فرمود بتو، پس بحرینی گفت بلی خودش فرمود، پس تاجر گفت شناختی او را ، گفت نه ، گفت که صاحب الزمان «ع» بود و این اشرفیها را نذر کرده بودم برای آنحضرت . پس آن مرد بحرینی را اکرام کرد و آن مبلغ را باو داد و از او التماس دعا کرد از جهت نوجه آنحضرت باو با وجود آنکه

کسی از نذر او مطلع نشده بود ، و تاجر خواهش کرد از او که چون آنحضرت نذر مرا قبول کرد نصفی از آن اشرفیها را بمن بده و من عوض آن را بتو بدهم پس بحرینی آمد و آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف . و آن شخص موثق بمن گفت که من این حکایت را شنیدم از بحرینی بدو واسطه ^(۱) .

(حکایت بیستم) علامه مجلسی در بحار نقل کرده از کتاب سلطان مفرج از اهل ایمان تألیف عالم کامل سید علی بن عبدالحمید النیلی نجفی که او گفته مشهور شده است در ولایات و شایع گردیده است در میان اهل زمان قصه ابوراجح حمّامی که در حله بود ، بدرستی که جماعتی از اعیان امثال اهل صدق و افاضل ذکر کرده اند آنرا که از جمله ایشان است شیخ زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله که گفت :

در حله حاکمی بود که او را مرجان صغیر میگفتند و او از ناصبیان بود ، پس باو گفتند که ابوراجح پیوسته صحابه را سب می کند ، پس آن بدبخت امر کرد که او را حاضر گردانند چون حاضر شد امر کرد که او را بزنند و چندان او را زدند که از شدت آن دندانهای او ریخت و زبان او را بیرون آوردند و بزنجیر آهنی آنها بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی از مو داخل سوراخ بینی او کردند و سر آن ریسمان را بر ریسمانی دیگر بستند و سر آن ریسمان را بدست جماعتی از اعوان خود داد و ایشان را امر کرد که او را بآن حالت و جراحت در کوچه های حله بگردانند و بزنند ، پس آن اشقیا او را بزدند و چندان زدند تا آنکه بزمین افتاد و بهلاکت رسید .

پس آنحالت او را بحاکم گفتند و آن بدبخت امر کرد بقتل او حاضران گفتند که مردی پیراست و آنقدر جراحت باو رسیده که او را نخواهد کشت

و احتیاج بکشتن ندارد خود را داخل خون او مکن، و چندان مبالغه در شفاعت او نمودند تا آنکه امر کرد که او را رها کردند و رو و زبان او از هم رفته بود و ورم کرده بود، و اهل آن مرد او را بردند بخانه و شك نداشتند که در همان شب خواهد مرد، پس چون صبح شد مردم بنزد او آمدند که او را بردارند دیدند که او ایستاده است و مشغول نماز است و صحیح شده است و دندانهای ریخته او برگشته است و جراحتهای او مندمل و خوب شده است و اثری از جراحتهای او نمانده است و شکستههای روی او زایل شده بود، پس مردم از حال او تعجب کردند و از امر او سؤال نمودند پس ابوراجح گفت که: من بحالی رسیدم که مرگ را معاینه دیدم و زبانی نمانده بود که از خدا سؤال کنم، پس بدل خود از خداوند سؤال کردم و استغاثه و طلب دادرسی از مولای خود حضرت صاحب الامر «ع» نمودم، و چون شب تار یک شد دیدم که خانه تمام پراز نور شد ناگاه حضرت حجت عصر علیه السلام را دیدم که دست مبارک خود را بروی من کشید و فرمود که بیرون رو و از برای عیالت کار کن بتحقیق که خداوند ترا عافیت عطا کرده است، پس صبح کردم در اینحال که می بینید.

و شیخ شمس الدین محمد بن قارون مذکور راوی حدیث گفت که: قسم بخداوند میخورم که این ابوراجح مرد ضعیف اندام و زرد رنگ و بد صورت و کوسه وضع بود و من دائم بآن حمام میرفتم که او بود و او را بآنحالت و شکل میدیدم که وصف کردم، پس در صبح روز دیگر من بودم با آنها که بر او داخل شدند پس دیدم او را که مرد صاحب قوت و درست قامت شده است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند جوانی گردیده است که در سن بیست سالگی باشد، و بهمین هیئت و جوانی بود و تغییر نیافت تا آنکه از دنیا رفت. و چون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود و او حاضر شد و دیروز او را

بهمان حالت دیده بود که ذکر شد و اثر جراحات را در او ندید و دندانهای ریخته
 او را دید که برگشته ، پس حاکم را از این حال رعب عظیمی حاصل شده و او
 قبل از این وقتیکه در مجلس خود می نشست پشت خود را بجانب مقام حضرت
 حجت عصر علیه السلام که در حله بود میکرد و بعد از این قضیه روی خود را
 بمقام آنحضرت میکرد و باهل حله نیکی و مدارا مینمود و بعد از آن چند وقتی
 در نك نکرد که مرد با حالت بد^(۱) .

(حکایت بیست و یکم) و نیز علامه مجلسی در آن کتاب نقل نموده که
 شیخ شمس الدین مذکور ذکر کرده است که مردی از اصحاب سلاطین که اسم او
 معمر بن شمس بود و پیوسته قریه برس را که در نزدیک حله بود اجاره میکرد
 و آن قریه وقف بعلوین بود و از برای او نایبی بود که غله آن قریه را جمع
 میکرد و او را ابن الخطیب میگفتند و از برای او ضامن غلامی بود که متولی
 نفقات او بود که او را عثمان میگفتند ، و ابن خطیب از اهل ایمان و صلاح بود
 و عثمان ضد او بود و ایشان پیوسته با یکدیگر در امر دین مجادله میکردند ، پس
 روزی اتفاق افتاد که هر دو ایشان در مقام ابراهیم خلیل علیه السلام در برس که
 در نزدیک تل نمرود بود حاضر شدند در وقتی که جماعتی از رعیت و عوام
 حاضر بودند ، ابن خطیب بعثمان گفت که : الان حق را واضح و آشکار مینمایم
 من بر کف دست خود مینویسم نام آنها را که دوست دارم که ایشان علی و حسن
 و حسین علیهم السلام است و تو بردست خود بنویس نام آنها را که دوست داری
 آنگاه دست نوشته من و تو را بساهم می بندیم و بر آتش میداریم دست هر یک
 که سوخته است آن کس بر باطل است و هر کس دست او سالم مانده است او
 بر حق است .

عثمان این را انکار کرد و باین راضی نشد و رعیت و عوام که در آنجا حاضر بودند بر عثمان طعن نمودند که اگر سخن تو حق است چرا باین امر راضی نمی‌شوی ، و مادر عثمان نزدیک بود برایشان و بسخنان رعیت و عوام مطلع شد که آنها به پسر او طعن میکنند و آن زن بنای لعن کردن و دشنام دادن گذاشت و ایشان را ترسانید و در دشمن بودن با آنها مبالغه کرد ، پس در حال چشمهای او کور گردید و هیچ چیز را ندید ، چون خود را نابینا ملاحظه کرد آدمهای خود را صدا کرد چون بآن غرفه بالا رفتند دیدند کور شده و چیز را نمیدید ، پس دست او را گرفتند و از غرفه فرود آوردند و بحله بردند و این خبر شایع شد میان خویشان و همسران او ، پس اطباء از حله و بغداد آوردند برای معالجه چشم او و ایشان قادر نشدند و مایوس شدند ، پس زنان مؤمنانی که او را میشناختند و رفقای او بودند بنزد او آمدند و باو گفتند : آن کسی که ترا کور کرده است او حضرت صاحب الامر «ع» است که نسبت باو ترك ادب کردی پس اگر شیعه او شوی و دوستی او را اختیار کنی و از دشمنان او بیزاری جوئی ماضامن میشویم که خداوند بپرکت آنحضرت ترا عافیت کرامت فرماید و اگر نه خلاصی از این نداری ، و آن زن باین امر راضی شده پس چون شب جمعه شد او را برداشتند بآن قبه که مقام حضرت صاحب الامر «ع» است در حله بردند و او را داخل قبه کردند و آن زنان مؤمنات بر در آن قبه خوابیدند و چون چهاریک شب شد آن زن پیر بیرون آمد بسوی ایشان با چشمهای بینا و او يك يك ایشان را شناخت ورنك جامه های هر يك ایشان را بایشان خبر داد و ایشان همگی شاد شدند و خدا را حمد کردند بر حسن عافیت ، و از آن زن پرسیدند کیفیت حال را ، پس گفت :

چون مرا داخل قبه کردید و از قبه بیرون آمدید پس بعد از زمانی دیدم

که دستی بردست من رسید و گفت بیرون برو که خداوند ترا عافیت داده است، پس کوری از من رفت و قبه را دیدم که پراز نور گردیده بود و مردی را در میان قبه دیدم، گفتم تو کیستی، گفت منم محمد بن الحسن «ع» پس از نظر من غائب گردید.

پس آن زنان برخاستند و بخانه‌های خود رفتند و عثمان پسر او شیعه و از دوستان آنحضرت شد با مادرش و ایمان ایشان خوب گردید، و این قصه شهرت کرد و آن قبیله همین یقین کردند بوجود امام عصر علیه السلام و ظهور این معجزه در سال هفتصد و چهل و چهار بوده است^(۱).

مؤلف میگوید: در این حکایت و در حکایت نوزدهم خود حضرت حجت عصر عجل الله فرجه باسم مبارک خود تصریح فرموده و از این نحو حکایات و روایات معلوم می‌شود که بردن اسم مبارک آنحضرت در صورت عدم تقیه جایز است چنانچه در باب نامهای آنحضرت اشاره بآن شد.

(حکایت بیست و دوم) و نیز در آن کتاب نقل کرده از عبد الرحمن بن ابراهیم قبایقی که بخط خود نوشته بود در سال هفتصد و پنجاه و نه که من میشنیدم در حله سیفیه که مولای کریم معظم جمال الدین بن شیخ جعفر بن زهدری^(۲) به آزار فلج مبتلا شده بود و قادر نبود که از جای خود برخیزد. پس جدۀ پدری او بعد از وفات پدر شیخ بانواع علاجها معالجه نمود هیچگونه فایده نداد، پس طبیبان بغداد را آوردند و زمانی بسیار آنها نیز معالجه کردند نفع نداد، پس بجدۀ او گفتند که: او را در تحت قبه شریفه حضرت صاحب الامر «ع» که در حله است ببرشاید که حق تعالی ببرکت آنحضرت او را از این بلا عافیت

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۷۱.

(۲) در بحار: زهدری ضبط شده.

بخشد و بلکه حضرت صاحب الزمان در آنجا مرور فرماید و به او نظر رافتی نماید و او بآن سبب از این مرض رهائی یابد ، پس جدۀ او او را بآنمکان شریف برد و حضرت حجة عصر «ع» او را شفاعة فرمود و فلج او زایل شد. این قضیه شهرت کرد و من بعد از شنیدن این معجزه میان من و او رفاقتی شد تا بنحویکه نزدیک بود از یکدیگر جدا نشویم ، و او خانه‌ای داشت که جمع میشد در آنجا وجوه اهل حله و جوانان و اولاد بزرگان ایشان ، پس از او این حکایت را پرسیدم ، گفت که : من مفلوج بودم و اطباء از معالجه آن عاجز شدند ، و حکایت کرد بر من آنچه را که به استفاضه شنیده بودم از قضیه او و اینکه حجت عصر «ع» بمن فرمود در آنحالی که جده‌ام مرا در زیر قبه آنحضرت خوابانیده بود که برخیز ، عرض کردم : ای مولای من چندسال است که قدرت بر خاستن ندارم . فرمود : برخیز باذن خدا و مرا بسراستادان اعانت فرمود ، و چون برخاستم اثر فلج در خود ندیدم و مردم بر من بعد از آن هجوم آوردند و نزدیک بود مرا بکشند و از برای تبرک رخت بدن مرا پاره پاره کردند و از رختهای خودشان مرا پوشانیدند و بخانه خود رفتم و اثر فلج در من نمانده بود ، و چون بخانه رفتم رختهای مردم را برای ایشان بازپس دادم . و می شنیدم که او مکرر این حکایت را برای مردم نقل میکرد چنانچه مردم نقل میکردند با همدیگری را^(۱).

(حکایت بیست و سوم) ایضاً در آنجا ذکر کرده است که خبر داد مرا کسی که باو وثوق دارم و آن خبر است مشهور در نزد بسیاری از اهل نجف که خانه کهن که من الان در آن ساکنم که سال هفتصد و هشتاد و نه است مال مردی بود از اهل خیر و صلاح که او را حسین مدلل میگفتند و در نزدیکی صحن حضرت امیر المؤمنین «ع» بود و آن را سباط حسین مدلل میگفتند که بجانب غربی

و شمالی قبر مقدس بود و آن خانه متصل بود بدیوار صحن شریف و حسین صاحب سابط عیال و اطفال داشت پس مبتلا شده بود بازار فلج و مدتی از این گذشت که قدرت بر قیام نداشت و عیال و اطفال او در وقت حاجت او را بر میداشتند و بسبب طول زمان مرض او عیال او در شدت و حاجت افتادند ، و بفقر و فاقه مبتلا شدند و محتاج به خلق گشتند .

در سال هفتصد و بیست در شبی از شبها بعد از آنکه چهاریک از شب رفته بود پسر و عیال او بیدار شدند دیدند که خانه و بام خانه نور ساطع شده است بنحوی که دیده‌ها را میرباید ، پس ایشان بحسین گفتند که : چه خبر است ؟ گفت : امام زمان علیه السلام بنزد من آمد و بمن فرمود که برخیز ای حسین ، عرض کردم ای مولای من آیا می بینی که من نمیتوانم برخیزم ، پس دست مرا گرفت و برخیزانید مرا و در آنحال مرض من زایل شد و صحیح گردیدم و بمن فرمود که این سابط یعنی دالان راه من است که باین راه زیارت جد خودم میروم و در آن را در هر شب ببند ، عرض کردم که شنیدم و اطاعت کردم ای مولای من ، پس برخاست و زیارت حضرت امیر المؤمنین رفت و آن سابط مشهور شده است تا حال به سابط حسین مدلل و مردم از برای سابط نذرها میکردند و ببرکت حضرت قائم آل محمد «ص» بمراد خود میرسیدند ^(۱) .

(حکایت بیست و چهارم) و نیز در آن کتاب روایت کرده است از محی الدین اربلی که او گفت من نزد پدر خود بودم و مردی با او بود و آن مرد را پلنگی گرفت پس عمامه از سر او افتاد و جای ضربت بزرگی در سر او بود و پدرم او را از آن ضربت سؤال کرد گفتم : این ضربت از جنک صفین است پدرم گفت : جنک صفین در زمان قدیم شد و تو در آن زمان نبودی . گفتم : من

سفر کردم بسوی مصر و مردی از قبیله غره بامن رفیق شد ، در میان راه يك روزی جنك صفین را یاد کردیم آن رفیق من گفت اگر من در روز صفین میبودم شمشیر خود را از خون علی و اصحابش سیراب می‌کردم ، و من گفتم که اگر من در آن روز میبودم شمشیر خود را از خون معاویه و اتباع او سیراب می‌کردم و اینک من و تو اصحاب علی علیه السلام و معاویه هستیم .

پس بایکدیگر جنك بزرگ کردیم و جراحت بسیار بیکدیگر رساندیم تا آنکه من از شدت ضربتی که ب سرمزد افتادم و از حال رفتم ، ناگاه مردی را دیدم که بسر نیزه مرا بیدار می کند و چون چشم گشودم آن مرد از مرکب فرود آمد و دست بجراحتهای من مالید در همان حال عافیت یافتم فرمود که : در اینجا مکث نما ، پس غائب شد و بعد از اندک زمانی برگشت و سر آن خصم من با او بود و مرکب او را نیز آورده بود پس بمن فرمود که : این سردشمن تست و تو ما را یاری کردی و نصرت نمودی و ما ترا یاری کردیم و خداوند یاری میکند هر که را که او را یاری کند ، یعنی حضرت امیر المؤمنین «ع» را . من گفتم تو کیستی ای مولای من ، فرمود منم محمد بن الحسن عسکری «ع» صاحب الزمان . پس بمن فرمود که : هر کس ترا از این ضربت سرت سؤال بکند بگو که این ضربت صفین است ، پس از نظرم غائب گردید و من تأسف کردم^(۱).

(حکایت بیست و پنجم) و نیز در آن کتاب شریف فرمود که : جماعتی از موثقین ذکر کردند که مدتی ولایت بحرین تحت حکومت فرنك بود و فرنگیان مردی از مسلمانان را حاکم بحرین کردند که شاید بسبب حکومت مسلمانان آن ولایت معمور تر شود و صلاح تر باشد بحال آن بلاد ، و از اتفاق آن حاکم ناصبی بود و وزیری داشت که در نصب عداوت از آن حاکم شدیدتر بود و پیوسته

اظهار عداوت و دشمنی نسبت باهل بحرین میکرد از جهت دوستی اهل آن ولایت نسبت باهل بیت رسالت و امامت ، پس آن وزیر بدبخت پیوسته حیلها و مکرها میکرد برای کشتن و ضرر رساندن اهل آن بلاد .

پس روزی وزیر داخل منزل حاکم شد و اناری در دست داشت و بحاکم داد ، چون حاکم نظر کرد در آن انار دید که بر آن انار نوشته شده « لا اله الا الله محمد رسول الله و فلان و فلان و علی خلفاء رسول الله » و چون حاکم نظر کرد دید که آن نوشته از اصل انار است و بصنعت نمیماند .

پس از آن امر تعجب کرد و بوزیر گفت که : این علامتی است ظاهر و دلیلی است قوی بر بطلان مذهب شیعه پس رأی تو چیست در خصوص اهل بحرین ؟ وزیر گفت که : اینها جماعتی اند با تعصب انکار دلیل و برادین مینمایند و سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمائی و این انار را بآنها بنمائی پس هر گاه قبول کنند و از مذهب خود شان برگردند از برای تست ثواب بسیار و اگر برگشتند و در گمراهی خود باقی ماندند ایشان را مخیر کن میان یکی از سه چیز یا جزیه بدهند یا بذلت یا جوابی از دلیل بیاورند و حال آنکه مفری ندارند یا آنکه مردان ایشان را بکشی و زنان و اولاد ایشان را اسیر نمائی و اموال ایشان را بغنیمت برداری .

پس حاکم رأی او را پسندید و به پی علماء و فضلاء و اخیار ایشان فرستاد و ایشان را حاضر کرد و آن انار را بایشان نشان داد و بآنها گفت که : اگر جواب شافی در این باب نیاوردید مردان شمارا می کشم و زنان و فرزندان شمارا اسیر می کنم و مال شما را بغارت برمیدارم یا آن که باید جزیه بدهید یا بذلت مانند کافران .

و چون ایشان این امور را شنیدند متحیر گردیدند و قنادر بر جواب نشدند

وروهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید ، پس علماء ایشان گفتند که :
 ای امیر سه روز ما را مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که تواز آن راضی باشی و اگر
 نیاوردیم بکن بما آنچه که می‌خواهی ، پس تا سه روز ایشان را مهلت داد و ایشان
 باخوف و حیرت از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و رأی خودشانرا
 جولان دادند تا آنکه رأیشان بر آن قرار گرفت که از صلحاء علماء بحرین ده نفر
 شخصی را اختیار نمایند ، پس چنین کردند و از میان آن ده نفر سه نفر اختیار
 کردند پس یکی از آن سه نفر گفتند که تو امشب بیرون رو بسوی صحراء
 و بخداوند عبادت و استغفار کن و بحضرت صاحب الامر «ع» استغاثه نما که او
 امام زمان ما است و حجت خداوند است بر ما شاید که بتو خبر دهد راه چاره
 بیرون رفتن از این بلیه را .

پس آن مرد بیرون رفت و در تمام شب خدا را از روی خضوع عبادت کرد
 و گریه و تضرع نمود و استغاثه کرد و چیزی ندید و بنزد ایشان آمد و بآنها خبر داد ،
 و در شب دوم یکی دیگر را فرستادند و او نیز مثل رفیق اول دعا و تضرع نمود
 و چیزی ندید ، پس جزع و غم ایشان زیاده شد پس سیمی را حاضر کردند
 و اسم او محمد بن عیسی بود و مرد عالم و پرهیزکار بود و او در شب سیم با
 سر و پای برهنه بصحرا رفت و آن شبی بود بسیار تاریک و بدعا و گریه مشغول
 شد و بخداوند نالید و بحضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود ، و چون
 آخر شب شد پس شنید که مردی باو خطاب میکند که : ای محمد بن عیسی
 چرا ترا باین حال می‌بینم و چرا بیرون آمدی بسوی این بیابان ؟ او گفت که :
 ای مرد مرا بگذار که من از برای امر بزرگی بیرون آمدم و آن را ذکر نمی‌کنم
 مگر از برای امام خود و شکوه نمی‌کنم آن را مگر بسوی کسیکه قادر باشد
 بر کشف آن . گفت : ای محمد بن عیسی منم صاحب الامر امام تو ذکر کن
 حاجت خود را .

محمد بن عیسی گفت : اگر تو امام منی و صاحب الامر بوده باشی قصه مرا میدانی و احتیاج بگفتن من نداری. فرمود که : بلی راست می گوئی بیرون آمده از برای بلیه که در خصوص آن انار بر شما وارد شده است و آن ترسانیدن که حاکم بر شما کرده است . محمد بن عیسی گفت که : چون آن کلام معجز نظام را شنیدم متوجه آنجانب شدم که آن صدا میآمد و عرض کردم : بلی ای مولای من تو میدانی که چه بیمار سیده است و توئی امام ما و قادری بر کشف آن بلا از ماها .

پس آنحضرت فرمود : ای محمد بن عیسی بدرستی که وزیر لعنه الله در خانه او درخت انار است ، وقتیکه آن درخت بار گرفت وزیر قالبی از گل بشکل اناری ساخت و دو نصف کرد و در میان هر یک نصف از آنها بعضی آن کتابت را نوشت و نقش کرد و هنوز انار کوچک بود بروی درخت آن انار را در میان آن قالب گل گذاشت و آن را محکم بست ، پس چون در میان آن قالب بزرگ شد اثر نوشته و آن قالب کنده شده در آن انار ماند و چنین شد ، پس صباح چون بنزد حاکم روید باو بگو که من جواب این بلیه را با خود آوردم و لکن نمی گویم مگر در خانه وزیر ، پس شما وقتی که داخل خانه وزیر شوید بجانب راست خود در هنگام دخول غرفه خواهی دید ، پس بحاکم بگو که جواب نمی گویم مگر در آن غرفه ، و آن وزیر ممانعت می کند از داخل شدن در آن غرفه و تو مبالغه بکن بآنکه بآن غرفه بالا روی و نگذار که وزیر تنها داخل غرفه شود زود تر از تو و تو اول داخل غرفه شو ، پس در آن غرفه طاقچه خواهی دید که کیسه سفیدی در آنست و آن کیسه را بگیر که در آن قالب گلی است که آن ملعون آن حيله را در آن کرده است ، پس در حضور حاکم آن انار را در آن قالب بگذار تا آنکه حيله او معلوم شود ، وای محمد بن عیسی علامت دیگر آنست

که بحاکم بگو که معجزه دیگر ما آنست که آن انار را چون بشکنید بغیر از دود و خاکستر چیز دیگر در آن نیست، و بگواگر راستی این سخن را می‌خواهید بدانید بوزیر امر کنید که در حضور مردم آن انار را بشکند و چون بشکند آن خاکستر و دود بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید.

و چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز نشان را از امام زمان «ع» و حجت خداوند بمردمان شنید شاد و مسرور گردید و در مقابل آنحضرت زمین را بوسید.

و در روایت دیگر که آن را یکی از علماء اعلام در خراسان بحقیق نقل نمود از کتاب اهل بحرین اینست که محمد بن عیسی عرض کرد: ای مولای ما سبب چه شد که جواب این بلیه را در شب اول و دوم بآن دو نفر از علماء بیان فرمودی آنحضرت فرمود: اگر شما يك روز مهلت گرفته بودید من نیز در شب اول جواب می‌دادم و چون شما سه روز مهلت گرفتید من نیز در شب سیم جواب دادم.

پس محمد بن عیسی بساشادی و خرمی بسوی اهل خود برگشت و چون صبح شد بنزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد آنچه را که صاحب الامر «ع» باو امر فرموده بود و ظاهر گردید آن معجزاتی که آنحضرت بآنها خبر داده بود، پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت: این امور را کی بتو خبر داده بود. گفت: امام زمان و حجت خداوند بر ما. حاکم گفت: کیست امام شما؟ پس او امامان را يك بيك ذکر کرد تا آنکه بامام زمان و صاحب الامر علیهم السلام رسید. حاکم گفت: دست دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب، و من گواهی می‌دهم که نیست خداوندی مگر خداوند یگانه و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول او است و گواهی می‌دهم که خلیفه بعد از حضرت رسول

بلا فصل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است ، پس بهر يك از امامان بعد از دیگری تا آخر ایشان اقرار کرد و ایمان او نیکو شد و امر کرد بقتل وزیر و از اهل بحرین عذر خواهی نمود .

و این قضیه نزد اهل بحرین معروف و مشهور شد و تا بحال در میان ایشان شهرت دارد و قبر محمد بن عیسی مذکور در نزد ایشان معروف است و مردم بحرین از آن جهت همیشه زیارت قبر او میروند و او را از این جهت احترام می کنند و مرقد شریف او را محترم نگه می دارند و بقای خودشان را بواسطه او می دانند اعلی الله مقامه (۱) .

(حکایت بیست و ششم) در نجم الثاقب نقل کرده که صالح متقی شیخ محمد طاهر نجفی که سالها است خادم مسجد کوفه و باعیال در آنجا منزل دارد و غالب اهل علم نجف اشرف که بآنجا می روند او را می شناسند و تا کنون از او غیر از حسن و صلاح چیزی نقل نکردند و خودم سالهاست او را می شناسم بهمین اوصاف و بعضی از علماء متقین که مدتها در آنجا اعتکاف داشت بغایت از تقوی و دیانت او را ذکر می فرمود و حالا اعمی شده و بحال خود است ، و همان عالم قضیه از او نقل کرد و خودم در سال گذشته در آن مسجد شریف از او جویا شدم پس گفت :

هفت یا هشت سال قبل از این بواسطه تردد نکردن زوار و محاربه میان دو طایفه زکرد و شمرد در نجف که باعث انقطاع تردد اهل علم نیز شد بآنجا امر زندگانی بمن تلخ شد زیرا که ممر معاش من منحصر بود در این دو طایفه با کثرت عیال خود و بعضی ایتم که تکفل آنها نیز بامن بود ، شب جمعه بود هیچ قوت نداشتم و اطفال از گرسنگی ناله میکردند بسیار دلتنگ شدم و غالباً

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۷۸ .

مشغول ببعضی از دعاها بودم ، در آن شب که سوء و بدی حال من بنهایت رسیده بود رو بقبله میان محل سفینه نوح که معروف بجای تنور است ودکه القضاء حضرت امیر المؤمنین « ع » بودم وشکوۀ حال خود بسوی قادر متعال می کردم و اظهار رضامندی باین حالت فقر و پریشانی خود می نمودم و عرض کردم که : چیزی خوبتر از آن نیست که روی سید و مولای خود حضرت صاحب الامر « ع » را بمن بنمائی غیر از آن چیزی نمیخواهم .

پس ناگاه خود را بر سر پا ایستاده دیدم و در دستم سجاده سفیدی بود و دست دیگر در دست جوان جلیل القدری که آثار هیبت و جلال از او ظاهر بود و لباس نفیسی مایل بسیاهی در برداشت ، پس من ظاهر بین اول بخیال افتادم که یکی از پادشاهان است ، لکن عمامۀ در سر مبارك داشت و در نزداو شخص دیگر بود که جامۀ سفید در برداشت ، پس باین حال راه افتادیم بسمت دکه القضاء نزدیک محراب چون بانجا رسیدیم آن شخص جلیل که دست من در دست او بود فرمود : یا طاهر فرش کن سجاده را .

پس من آن را پهن نمودم دیدم سفید است و میدرخشد و جنس آنرا ندانستم و بر آن چیزی نوشته بود بخط جلی و من آن را رو بقبله فرش کردم باملاحظه انحرافی که در مسجد است ، پس فرمود چگونگی فرش کردی آنرا و من از هیبت آنحضرت بیخود شده بودم و از دهشت و بیشعوری گفتم « فرشتها بالطول والعرض » یعنی آنرا بطول و عرض فرش کردم . فرمود : این عبارت را از کجا گرفتی . گفتم : این کلام از زیارتی است که زیارت می کنند بآن حضرت قائم « ع » را ، پس در روی من تبسم کرد و فرمود برای تو اندکی است از فهم ، پس ایستاد بر آن سجاده و تکبیر نماز گفت و پیوسته نور و بهای او زیاده میشد و تق میزد بنحویکه ممکن نبود نظر بروی مبارك او ، و آن شخص دیگر در پشت سر

آن حضرت ایستاد بقدر چهار شبر پس هردو نماز کردند و من در رو بروی ایشان ایستاده بودم، پس در دلم چیزی از امر او افتاد و فهمیدم که از آن اشخاص که من گمان نمودم نیست .

چون از نماز فارغ شدند آن شخص را دیگر ندیدم و آنحضرت را دیدم در بسالای کرسی بلندی که تقریباً چهار ذراع بلند بود و سقف داشت و بر او بود از نور آنقدر که دیده را خیره میکرد ، پس متوجه من شد و فرمود : ای طاهر کدام سلطان و پادشاه از این پادشاهان گمان کردی مرا؟ گفتم : ای مولای من تو پادشاه پادشاهانی و مولای عالمی و تو از اینها نیستی . پس فرمود : ای طاهر بمقصود خود رسیدی پس چه می خواهی آیا رعایت نمی کنم شمارا هر روز آیا عرض نمیشود بر ما اعمال شما پس بمن وعده نیکوئی حال و فرج از آن تنگی داد .

و در این حال شخصی از طرف صحن مسلم داخل مسجد شد که او را بشخص واسم می شناختم و او کردار بد و زشت داشت ، پس آثار غضب در آنحضرت ظاهر شد و روی مبارك بطرف او کرد و فرمود : ای فلان بکجا فرار می کنی آیا زمین از مانیت و آسمان از ما نیست که مجراست در آنها احکام ما و ترا چاره نیست از آنکه در زیر دست ما باشی آنگاه بمن توجه کرد و تبسم نمود و فرمود : ای طاهر بمراد خود رسیدی دیگر چه می خواهی .

پس از جهت هیبت آنحضرت و حیرتی که برایم روی داد از جلال عظمت آن حضرت نتوانستم تکلم کنم ، پس این کلام را دفعه دوم فرمود و شدت حال من بوصف نیامد ، پس نتوانستم جوابی گویم و سؤال از آنحضرت نمایم ، پس بقدر چشم برهم زدنی نگذشت که خود را در میان مسجد تنهادیدم و کسی بامن نبود و بطرف مشرق نگریدم دیدم صبح را طالع شد .

و شیخ طاهر گفت : با وجود آنکه چند سال است کور شدم و بسیاری از درهای معاش بر من بسته شده است که یکی از آنها خدمت علماء و طلاب بود که به آنجا مشرف می‌شوند بر حسب وعده آن حضرت از آن تاریخ تا بحال الحمد لله در امر معاشم گشایش شده و هرگز بسختی و ضیق نیفتادم و خوشحال و آسوده می‌باشم^(۱) .

(حکایت بیست و هفتم) عالم جلیل افضل اهل عصره شیخ ابوالحسن شریف عاملی در کتاب ضیاء العالمین نقل کرده از حافظ ابو نعیم و ابو العلاء همدانی که هر دو بسند خود روایت کردند از ابن عمر که گفت : فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون می‌آید مهدی علیه السلام از قریه که او را کرعه میگویند و بر سر او ابريست که در آن منادی است که ندایم کند این مهدی خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید .

و جماعتی روایت کردند از محمد بن احمد که گفت : پدرم پیوسته سؤال می‌کرد از کرعه و نمیدانستیم که کرعه کجا است ، پس آمد نزد ما شیخ تاجری بامال و حشمتی پس آن قریه را از او سؤال کردیم گفت : از کجا شما آن قریه را میشناسید ؟ پس والد گفت که : شنیدم در کتابهای حدیث آن را و قضیه آن را . پس آن تاجر گفت که پدرم بسیار سفر می‌کرد پس دفعه شتران خود را بارگیری کرد و با او سیر می‌کردیم و محلی را در نظر داشتیم ، پس راه را گم کردیم چند روز تا آنکه توشه ما تمام شد و نزدیک شد که تلف شویم ، پس مشرف شدیم بقبه‌ها و خیمه‌هایی از چرم ، پس بیرون آمدند بسوی ما پس حکایت نمودیم برای ایشان قصه خود را ، پس چون ظهر شد بیرون آمد جوانی که ندیده بودم نیکوروی تر از او و نه از او بامهابت تر و نه از او جلیل القدر تر بنحویکه ما سیر

نمی شدیم از نظر کردن بسوی او ، پس نماز کرد با ایشان نماز ظهر را بادهستهای رها شده مثل نماز اهل عراق یعنی مثل اهل سنت دست بسته نبود ، پس چون سلام نماز را داد پدرم بر او سلام کرد و حکایت نمود برای او قصه ما را .

پس ماندیم در آنجا چند روز و ندیدیم مانند ایشان مردمانی و نشنیدیم از ایشان یاوه و لغوی ، آنگاه خواهش نمودیم از او که ما را براه برساند ، پس شخصی را با ما فرستاد پس باماتاچاشتگاهی آمد ناگاه دیدیم که در آن موضعی هستیم که می خواستیم ، پس والد م سؤال نمود از آن شخص که آن مرد کی بود ، پس گفت : او مهدی صاحب الزمان محمد بن الحسن علیه السلام بود و موضعی که آنحضرت در آنجا است آن را کرعه میگویند که از بلاد یمن است از طرفی که متصل است ببلاد حبشه ده روز راه است در بیابانی که در آن آب نیست .

و عالم مذکور بعد از نقل این قضیه فرموده است که : منافاتی نیست بین آنچه ذکر شد یعنی ظهور مهدی «ع» از کرعه و بین آنچه ثابت شده از اینکه آنحضرت ظاهر می شود در اول ظهورش از مکه ، زیرا که آنحضرت بیرون می آید از موضعی که در آنجا اقامت دارد تا اینکه می آید بمکه و در آنجا ظاهر می کند امر خود را ^(۱) .

(حکایت بیست و هشتم) سید جلیل و عالم و فاضل نبیل سید نعمت الله جزائری ^(۲) در انوار النعمانیه فرموده که : خبر داد مرا اوثق مشایخ من در علم و عمل که از برای مولای اردبیلی اعلی الله مقامه تلمیذی بود از اهل تفرش که

(۱) نجم الثاقب ص ۳۸۹ .

(۲) سید نعمت الله بن عبدالله الحسینی الجزائری فاضل و عالم محقق علامه جلیل القدر از معاصرین علامه مجلسی و شیخ حر عاملی تألیفات مفید دارد و به کتب احادیث شرح نوشته است در سال ۱۱۱۲ / ۲۳ شوال داعی حق را لبیک گفت . رحمة الله علیه . امل الامل ج ۲ ص ۳۳۶ ، الکنی والالقباب ج ۲ ص ۲۹۸ .

نام او میرعلام بود در نهایت فضل و ورع بود ، و او نقل کرد که مرا حجره بود در مدرسه که محیط است بقبه شریفه حضرت امیر المؤمنین « ع » ، پس اتفاق افتاد که من از مطالعه خود فارغ شدم و بسیاری از شب گذشته بود ، پس بیرون آمدم از حجره و نظر می کردم باطراف حرم شریف و آن شب سخت تاریک بود ، پس مردی را دیدم که او رو به حرم شریف کرده می‌آید ، پس گفتم: شاید این دزد است آمده که بدزدد چیزی از قندیل‌های حرم را .

پس از منزل خود بزیر آمدم و رفتم بنزدیکی او و او مرا نمیدید پس رفت بنزدیکی حرم مطهر و ایستاد ، پس دیدم قفل را که افتاد و باز شد برای او و در دوم و سیم و بهمین ترتیب و نزدیک شد بقبر شریف پس سلام کرد و از جانب قبر مطهر جواب سلام او گفته شد ، پس شناختم آواز او را که سخن می گفت با امام علیه السلام در مسئله علمیه ، آنگاه بیرون آمد از حرم و من نیز قبل از او و بعد از آن بیرون شد از بلد و متوجه شد بسوی مسجد کوفه ، پس من از عقب او رفتم و او مرا نمیدید پس چون رسید بمحراب مسجد شنیدم او را که سخن میگوید باشخصی دیگر در همان مسئله و بعد از سؤال و جواب برگشت و من از عقب برگشتم و او مرا نمیدید .

پس چون رسید بدروازه ولایت صبح روشن شده بود پس خودم را بر او ظاهر کردم و گفتم : ای مولای من بودم با تو از اول تا آخر پس مرا آگاه نما که شخص اول کی بود که در بقبه شریفه با او سخن می گفتی و شخص دوم کی بود که با او سخن می گفتی در کوفه ؟ پس عهدها از من گرفت که خبر ندهم بسر او تا آنکه وفات کند ، بمن فرمود : ای فرزند من مشتبه میشود بر من بعضی از مسائل پس بساهست بیرون میروم در شب بنزد قبر حضرت امیر المؤمنین « ع » و در آن مسئله با آنحضرت تکلم میکنم و جواب می شنوم ، و در این شب رجوع

کرد مرا در جواب مسئله بحضرت صاحب الزمان و فرمود که فرزندم مهدی علیه السلام امشب در کوفه است پس بنزد او برو و این مسئله را از او سؤال کن و این شخص حضرت مهدی صلوات الله علیه بود . عبارت انوار تمام شد . و این قضیه را در بحار مبسوط تر از این روایت کرده و آخر آن را چنین نقل کرده است که : میرعلام اعلی الله له المقام گفت : من در عقب مولای احمد اردبیلی بودم تا آنکه در نزد مسجد حنانه نزدیک نجف اشرف مرا سرفه گرفت بنحویکه نتوانستم که آن را از خود دفع کنم ، و چون سرفه مرا شنید بسوی من التفات نموده مرا شناخت فرمود : تو میرعلامی . گفتم بلی گفت در اینجا چه میکنی ؟ گفتم : من با تو بودم در وقتیکه داخل روضه مقدسه شدی تا بحال و ترا قسم می دهم بحق صاحب قبر که مرا بر آنچه در این شب بر تو جاری شده خبردهی از اول تا آخر .

گفت : خبر میدهم بشرطی که ما دام حیات من باحدی خبر ندهی ، و چون از من عهد گرفت گفت : من در بعضی از مسائل فکر میکردم و آن مسئله بر من مشکل شده بود پس در دل من افتاد که بنزد حضرت امیر المؤمنین بروم و آن مسئله را از او سؤال کنم ، و چون بنزد در رسیدم در بغیر کلید گشوده شد چنانچه دیدی و از حق تعالی سؤال کردم که حضرت امیر المؤمنین مرا جواب فرماید ، پس از قبر صدائی ظاهر شد که به مسجد کوفه برو و از حضرت قائم آل محمد علیهم السلام در آنجا سؤال کن زیرا که آنحضرت امام زمان تو است ، پس آن شخص که در مسجد بود آنحضرت بود و از او جواب مسئله را شنیدم^(۱) .

(حکایت بیست و نهم) در نجم الثاقب نقل کرده از عالم کامل و مجمع فضائل صالح تقی سید علی^(۲) رشتی که گفت : وقتی از زیارت حضرت سید

(۱) بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۷۴ .

(۲) در نجم الثاقب شیخ علی ضبط شده .

الشهداء مراجعت کرده بودم و از راه آب فرات بسمت نجف اشرف میرفتم ، پس در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج بود سوار شدم و اهل آن کشتی همه از اهل حله بودند ، پس آنجماعت را دیدم که مشغول لهو و لعب و مزاح شدند مگر یکنفر که با ایشان بود و در عمل ایشان داخل نبود آثار وقار از او ظاهر نه خنده میکرد و نه مزاح و آنجماعت بر مذهب او عیب می کردند و با اینحال در خورد و خوراک باهم شریک بودند .

بسیار تعجب کردم و مجال سؤال نبود تا رسیدیم بجائی که از جهت کمی آب مارا از کشتی بیرون کردند در کنار نهر راه میرفتیم ، پس اتفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم پس از او پرسیدم سبب مجانبت او را از طریقه رفقای خود و قدح آنها در مذهب او گفت : ایشان خویشان منند از اهل سنت و پدرم نیز از ایشان بود و مادرم شیعه بود و من نیز مثل ایشان بودم و ببرکت حضرت حجت صاحب الزمان «ع» شیعه شدم ، پس من از کیفیت آن سؤال کردم گفت :

اسم من یاقوت و شغلم فروختن روغن در کنار جسر حله است ، پس در سالی بجهت خریدن روغن بیرون رفتم از حله با طرف بنزد بادیه نشینان از عربها ، پس چند منزل دور شدم تا آنچه خواستم خریدم و با جماعتی از اهل حله برگشتیم و در بعضی از منازل چون فرود آمدیم خوابیدیم چون من بیدار شدم کسی را ندیدم همه رفته بودند و راهها در صحرای بی آب و علفی بود که درندگان بسیار داشت و در نزدیکی آن معموره نبود مگر بعد از چند فرسخ بسیار ، پس برخاستم و بار کردم و در عقب آنها رفتم پس راه را گم کردم و متحیر ماندم و از سباع و عطش روز خائف بودم ، پس استغاثه کردم بمشایخ و ایشان را شفیع کردم در نزد خداوند و تضرع کردم فرجی ظاهر نشد ، پس

در نفس خود گفتم که من از مادرم می شنیدم که ما را امام زنده است که کنیه او ابو صالح است و گمشدگان را براه می آورد و در ماندگان را فریاد می رسد و ضعیفانرا اعانت می کند ، پس با خداوند معاهده نمودم که باو استغاثه میکنم اگر مرا نجات داد بدین مادرم در آیم ، پس او را ندا کردم و استغاثه نمودم ناگاه کسی را دیدم که بامن راه می رود و بر سرش عمامه سبزیست آنگاه راه را بمن نشان داد و امر فرمود که بدین مادرم بیایم و بدون آنکه صحبت دین با او بکنم و او را خبر بدهم از باطن خود .

و بعد از آن کلماتی فرموده بود که ناقل بزرگوار آنها را فراموش نموده و بعد از آنها فرمود : بزودی میرسی بقریه که اهل آنجا همه شیعه اند گفتم : ای سید و مولای من بامن نیائی تا این قریه؟ فرمود : نه زیرا که هزار نفر در اطراف بلاد بمن استغاثه کردند باید ایشان را نجات دهم پس از نظر غائب شد، پس اندکی نرفتم که بآن قریه رسیدم و مسافت تا آنجا بسیار بود و آنجماعت در روز دوم بانجا رسیدند ، پس چون بحله رسیدیم رفتم نزد سید علماء کاملین سید مهدی قزوینی ساکن حله و قصه را نقل نمودم و مسائل دین خودم را از او اخذ کردم و از او سؤال کردم عملی که وسیله شود برای من که بار دیگر آن حضرت را ملاقات کنم ، پس فرمود چهل شب جمعه زیارت کن حضرت سید الشهداء را .

پس مشغول شدم و از حله برای زیارت شب جمعه بکربلا میرفتم تا آنکه یکی مانده بود روز پنجشنبه بود که از حله رفتم بکربلا چون بدروازه شهر رسیدم دیدم اعوان دیوان در نهایت سختی از زوار مطالبه تذکره می کنند و من نه تذکره دارم و نه قیمت آن را ، پس متعیر ماندم و خلاق مزاحم یکدیگر بودند در دم دروازه پس دفعه خواستم که خود را مخفی کنم و از ایشان بگذرم میسر

نشد، در این حال صاحب خود حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که در هیئت طلاب عجم عمامة سفیدی در سر دارد و داخل بلد است، چون آن حضرت را دیدم استغاثه کردم پس بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل دروازه کرد و کسی مراندید، چون داخل شدم دیگر آن بزرگوار را ندیدم و با حسرت و حیرت و غم و اندوه مانده شدم^(۱).

(حکایت سی ام) و نیز در آن کتاب مستطاب روایت کرده از عالم عامل وثقة کامل میرزا اسمعیل سلماسی او نیز از والد ماجدش صاحب مقامات و کرامات ملازین العابدین سلماسی^(۲) و او نیز از جد اکرم خود که فرمود: مردی از عجم بزیارت عسکرین علیهما السلام مشرف شد در تابستان که هوا بغایت گرم بود، و قصد زیارت کرد در وقتیکه کلید دار در رواق بود در وسط روز و درهای حرم مطهر بسته و آماده خواب بود در رواق در یکی شباك غربی که از رواق بصبحن باز می شود، پس چون صدای حرکت پای زوار را شنید در را باز کرد و خواست برای آن شخص زیارت بخواند، پس آن زایر به او گفت: این يك اشرفی را بگیر و مرا بحال خود واگذار که با توجه و حضور قلب زیارت بخوانم، پس کلید دار قبول نکرد و گفت قاعده را بهم نمی زنم، پس اشرفی دویم و سیم باو داد باز قبول نکرد و چون کثرت اشرفیها را دید زیادتر امتناع کرد و اشرفیها را رد کرد، پس آن زایر متوجه حرم شریف شد

(۱) نجم الثاقب ص ۴۰۴ .

(۲) شیخ زین العابدین بن محمد سلماسی از بزرگان علم و عمل و از شاگردان سید مهدی بحر العلوم رضوان الله تعالی علیه بوده صاحب ترجمه مانند استاد خود صاحب کرامات و بملاقات حضرت بقية الله ولی عصر ارواحنا فداه مفتخر میباشد در تاریخ ۱۱ شهر ذی الحجة ۱۲۶۶ داعی حق را لیک گفته و در رواق حرم مقدس کاظمین علیهما السلام مدفون گردید . طبقات اعلام الشيعة قرن ۱۳ ص ۵۹۵ .

و بادل شکسته عرض کرد: پدر و مادرم فدای شما باد اراده نمودم که زیارت کنم شمارا باخضوع و شما مطلع شدید بر منع کردن او مرا .

پس کلید دارا و را بیرون کرد و در را بست بگمان آنکه آن شخص براجعت می کند بسوی او و هر چه بتواند از او می گیرد ، و متوجه شد بطرف شرقی رواق که از آن طرف برگردد بطرف غربی چون رسید بر کن اول که از آنجا باید منحرف شود برای شبك دید سه نفر رو با و می آیند و هر سه در يك صف مگر آنکه یکی از ایشان اندکی مقدم است بر آنکه در نزداوست و همچنین دوم از سیم ، و سیمی بحسب سن از همه کوچک تر و در دست او قطعه نیزه ایست که در سرش پیکان دارد ، چون کلیددار ایشان را دید مبهوت ماند ، پس صاحب نیزه متوجه او شد در حالتیکه مملو بود از غیظ و غضب و نیزه خود را حرکت داد بقصد طعن زدن بر او و فرمود : ای ملعون پسر ملعون گویا این شخص آمده بود بخانه تو و یا زیارت تو که او را مانع شدی .

پس در این حال آنکه از همه بزرگتر بود متوجه او شد و با کف خود اشاره کرد و منع نمود و فرمود همسایه تو است مدارا کن با همسایه خود ، پس صاحب نیزه امساک نمود و در ثانی غضبش بهیجان آمد و نیزه را حرکت داد و همان سخن اول را اعاده فرمود پس آنکه بزرگتر بود باز اشاره نمود و منع کرد ، و در دفعه سیم بساز آتش غضبش شعله ور شد و نیزه حرکت داد و آن شخص ملتفت نشد بچیزی و غش کرد و بزمین افتاد و بحال نیامد مگر در روز دوم و یا سیم در خانه خود ، و چون وقت عصر خویشان او آمدند در رواق را که از پشت بسته بود باز کردند و او را بیهوش افتاده دیدند بخانه اش بردند ، پس از دو یا سه روز که بحال آمد اقرارش در دور او گریه می کردند ، پس آنچه گذشته بود میان او و آن زایر و آن سه نفر برای ایشان نقل کرد و فریاد می کرد

که مرا دریا بید بآب که سوختم و هلاک شدم ، پس مشغول شدند بر یختن آب
بر او و او استغاثه میکرد تا آنکه پهلوی او را باز کردند پس دیدند که بمقدار
درهمی از آن سیاه شده و او میگفت مرا بانیزه خود صاحب آنقطه رازد یعنی
حضرت صاحب الزمان او را زد .

پس او را بر داشتند و بردند ببغداد و بر اطباء عرضه داشتند و همه ایشان
از علاج آن عاجز ماندند، پس او را بردند ببصره چون در آنجا طبیب فرنگی
معروفی بود پس چون او را بر آن طبیب نشان دادند و نبض او را گرفت در
حیرت ماند زیرا که ندید در او که دلالت کند بر سوء مزاج او و ورم و مساده
در آن موضع سیاه شده ندید ، پس آن طبیب ابتداء گفت گمان میکنم که این
شخص سوء ادبی کرده با بعضی از اولیاء خداوند که خداوند او را باین درد
مبتلا کرده ، چون از آنجا مسایوس از علاج شدند برگردانند او را ببغداد
پس در بغداد مرد واسم او حسان بوده است ^(۱) .

مؤلف می گوید : نظیر این حکایت که غیر از اینست که در سامره اتفاق
افتاده از جهت منع کردن کلید دار یکنفر از زوار را در خزاین مرحوم نراقی
که در زمان خودش و یاقرب بآن واقع شده نقل کرده .

(حکایت سی و یکم) و ایضاً در آن کتاب شریف نقل کرده بیک واسطه از
همان بزرگوار صاحب کرامات ملا زین العابدین که گفت : روزی در مجلس
درس آیه الله علامه بحر العلوم اعلی الله مقامه در نجف اشرف بودیم که داخل
شد بر او عالم محقق میرزا ابو القاسم قمی صاحب قوانین در آن سال که از
عجم مراجعت کرده بود بجهت زیارت عتبات و طواف بیت الله الحرام ، پس
تلامذه آن مرحوم متفرق شدند و من ماندم با سه نفر دیگر از خواص اصحاب

بحر العلوم که در اعلا درجه نقوی و ورع و اجتهاد بودند ، پس محقق مذکور متوجه جناب سید شده و گفت : شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکانی ظاهری و باطنی را پس چیزی بما تصدق نمائید از آن نعمتهای غیر متناهی که بدست آوردید .

پس سید فرمود که : من شب گذشته بمسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافلة شب باعزم بر جوع در اول صبح بنجف اشرف که امر درس معطل نماند و چنین بود عادت آن مرحوم در چند سال ، پس چون از مسجد بیرون آمدم در دلم شوقی افتاد برای رفتن بمسجد سهله ، پس خیال خود را از آن منصرف کردم از جهت ترس نرسیدن بدرس طلاب در نجف و لکن شوق پیوسته زیاد میشد و قلب میل میکرد ، پس در آن حال که متردد بودم ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا بآن طرف حرکت داد و اندکی نگذشت که مرا بردر مسجد سهله انداخت ، پس داخل مسجد شدم دیدم که خالی است از زوار مگر یک شخص جلیلی که مشغول است بمناجات با قاضی الحاجات بکلماتیکه قلب را منقلب و چشم را گریان میکند ، پس حالتی متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهای من لرزید و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز بگوشم نرسیده بود و چشم ندیده بود از آنچه بمن رسیده از دعاجات و مناجات .

پس دانستم که مناجات کننده انشاء میکند آن کلمات را نه آنکه از محفوظات خود میخواند ، پس در مکان خود ایستادم و گوش بآن کلمات فراداشتم و از آنها متلذذ بودم تا آنکه از مناجات فارغ شد ، پس ملتفت شد بمن و فرمود : مهدی بیا . پس چند قدمی پیش رفتم و ایستادم ، پس امر فرمود کسه پیش بیا ، پس اندکی رفتم و ایستادم ، باز فرمود پیش بیا ادب در امتثال است ، پس پیش رفتم تا به آنجا که دست آنحضرت بمن و دست من بآن بزرگوار میرسید و تکلم

فرمود بکلمه‌ای .

مولا سلماسی گفت : چون کلام سید مرحوم باینجا رسید یکدفعه از این رشته سخن دست کشید و اعراض نمود ، پس جناب محقق قمی دوباره سؤال کرد از آن کلام خفی پس سید بدست اشاره فرمود که آن از اسرار مکتومه است ^(۱) .

(حکایت سی و دوم) و نیز در آن کتاب مستطاب نقل کرده از عالم جلیل مذکور که گفت : نماز کردیم با جناب سید بحر العلوم ^(۲) در حرم عسکریین پس چون اراده کرد که برخیزد بعد از تشهد رکعت دوم حالتی برای او عارض شد که اندکی توقف کرد آنگاه برخاست ، چون از نماز فارغ شد همه ما هاتعجب کردیم و جهت آن توقف را ندانستیم و کسی از ما جرأت نکرد که سؤال کند تا آنکه برگشتیم بمنزل و طعام حاضر شد ، پس یکی از سادات حاضر در آن مجلس بمن اشاره کرد که از آنجناب سؤال کنم از سر آن توقف ، گفتم نه تو نزدیکتری از ما ، پس جناب سید بزرگوار ملتفت من شد و فرمود چه گفتگو میکنید ، و از همه کس جسارت من بیشتر بود در نزد ایشان پس گفتم که : ایشان میخواهند بفهمند سر آن حالتیکه در نماز برای شما عارض شده بود . فرمود : بدرستی که حضرت حجت عصر «ع» داخل روضه مقدسه شد از جهت سلام کردن

(۱) نجم الثاقب ص ۴۰۸ .

(۲) علامه بحر العلوم سید مهدی طباطبائی بروجردی به حضرت سبط اول حسن مجتبی سلام الله علیه نسب میرساند در علم و عمل و زهد و تقوی یگانه عصر و مورد اذعان بزرگان علماء و اعظام آنها بود . گویند شیخ جعفر بربرک غبار نعلین آنجناب را با گوشه عمامه خود پاک میکرد و سید بزرگوار از آنها است که بملاقات حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام فائز گشته هنیئاً لارباب النعیم نعیمهم . در سال ۱۱۵۵ متولد و در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف رحلت و در آن خاک پاک سربه بستر نمناک گذاشت رحمة الله علیه .

وزیارت پدر بزرگوار خودش ، پس من آنحضرت را دیدم و برای من آنحالت دست داد از جهت مشاهده جمال انور آنحضرت تا آنکه از روضه مطهره بیرون رفتند^(۱) .

(حکایت سی و سیم) وایضاً در آن کتاب شریف نقل کرده از جناب مولای سلماسی طاب مثواه و او نیز از ناظر جناب بحر العلوم اعلی الله مقامه در ایام مجاورت او در مکه معظمه گفت که : آنجناب با آنکه در بلد غربت بود و منقطع از اهل و خویشان خود شده بود قوی القلب بود در بدل و عطا و اعتنائی بکثرت خرج و مصارف و زیاده شدن مخارج نمیکرد ، پس اتفاق افتاد روزیکه چیزی نداشتم پس چگونگی حال را خدمت سید عرض کردم و مخارج زیاد و چیزی در دست نیست ، پس چیزی نفرمود و عادت سید بر این بود که صبح طوافی دور کعبه میکرد و بخانه میآمد و در اطاق مختص خود میرفت پس قلیانی برای او میبردیم آنرا میکشید آنگاه بیرون میآمد و در اطاق دیگر می نشست و تلامذه او از هر مذهبی جمع میشدند پس برای هر صنف بطریق مذهبش درس میگفت . پس در آن روز که شکایت از تنگدستی در روز گذشته کرده بودم چون از طواف برگشت و حسب العاده قلیان را حاضر کردم که ناگاه کسی در را کوبید پس سید بشدت مضطرب شد و بمن گفت قلیان را بگیر و از اینجا بیرون بپر و خود بشتاب برخاست و رفت نزدیک در و در را باز کرد ، پس شخص جلیلی در هیئت عربها داخل شد و نشست در اطاق سید و سید در نهایت ذلت و مسکنت و ادب دردم در نشست و بمن اشاره کرد که قلیان نمیخواهم ، پس ساعتی باهم دیگر سخن میگفتند آنگاه برخاست و سید بشتاب برخاست و در خانه را باز کرد و دستش را بوسید و او را بر نایقه که آنرا در در خانه خوابانیده بود سوار کرد و او

(۱) نجم الثاقب ص ۴۱۰ .

رفت و سید با رنگ متغیر شده باز گشت و براتی بدست من داد و گفت : این حواله‌ایست بر مرد صراف‌ی که در کوه صفاست برو بنزد او و بگیر از او آنچه بر او حواله شده .

پس آن برات را گرفتم و بردم آن را نزد همان مرد ، چون گرفت و نظر نمود در آن بوسید و گفت برو و چند حمال بیاور ، پس رفتم و چهار حمال آوردم پس بقدریکه آن چهار حمال قوت داشتند ریال فرانسه آورد و ایشان برداشتند و ریال فرانسه پنج قران عجمی است و چیزی زیاده ، پس حمالها آنها را بمنزل آوردند و من در تعجب بودم از آن شخص و از این برات او ، پس روزی رفتم بنزد آن صراف که از او پیرسم از حال آن شخص و اینکه آن حواله از کی بود پس نه صراف‌ی و نه در آنجا دکانی بود .

پس تعجب کردم و از کسیکه در آنجا حاضر بود همه وقت یعنی در آنجا کسب کار بود از حال آن صراف پرسیدم گفت : در اینجا ما هرگز صراف‌ی ندیده‌ایم و در اینجا فلان کس می‌نشیند ، پس دانستم که این امر از اسرار ملک علام است پس معلوم شد که آن بزرگوار حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده است . و در آن کتاب فرموده که : خبر داد مرا باین حکایت فقیه نبیه و عالم وجیه صاحب تصانیف رائقه و مناقب فائقه شیخ محمد حسین کاظمینی ساکن نجف اشرف همان شخص که حضرت صاحب الامر «ع» در قضیه حاجی علی بغدادی بوکالت او تصریح فرمود و او نیز از بعضی ثقات از شخص مذکور^(۱) .

(حکایت سی و چهارم) و نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از عالم صالح متدین متقی جناب میرزا حسین لاهیجی مجاور نجف اشرف و او نیز از عالم ربانی و مؤید آسمانی مولا زین العابدین سلماسی که فرمود: روزی جناب سید

بحرالعلوم طاب ثراه وارد شد برحرم حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام پس
باین بیت ترنم کرد :

چه خوش است صوت فرآن زتودلربا شنیدن

برخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

پس ازجناب بحرالعلوم سؤال کردم ازسبب خواندن این بیت، پس فرمود
چون بحرم حضرت امیرالمؤمنین «ع» وارد شدم دیدم حضرت حجت عصر
علیہ السلام را کہ نشسته دربالای سر آنحضرت وقرآن تلاوت میفرماید باواز
بلند، وچون صدای آن بزرگوار را شنیدم آن بیت را خواندم وچون وارد
حرم شدم بعد اززمانی آنحضرت قرائت را ترك کرد وازحرم جسدش بیرون
رفتند^(۱).

(حکایت سی و پنجم) خبرداد مرا شیخ استاد خراسانی و نیز نقل کرده در
کتاب نجم الثاقب ازعالم فاضل شیخ باقر کاظمینی و از فقیه کامل و عابد عامل
شیخ محمد طه نجفی کہ حقیر نیز اورا درک کردم کہ مردی مؤمن بود درنجف
اشرف ازخانواده معروف بآل رحیم کہ اورا شیخ حسین رحیم میگفتند و مردی
بود پاک طینت و فطرت و مبتلا بمرض سینه و سرفه کہ بآن خون بیرون میآمد از
سینه اش بااخلاط، و بااین حال درنهایت فقر بود و مالک قوت روز نبود و غالب
اوقات میرفت بنزد اعراب بادیه نشین از جهت تحصیل قوت، و باین مرض
و فقر دلش مایل شد بزنی از اهل نجف و هر چند اورا خواستگاری نمود کسان
آن زن از جهت فقر و مرضش ندادند و از جهت آن زن نیز درهمی و غمی شدید
بود و چون مرض و فقر و مایوسی از آن زن کار را بر او سخت ساخت عزم کرد
بر عمل کردن آنچه معروف است در میان اهل نجف کہ هر کہ را امر سختی

(۱) نجم الثاقب ص ۴۱۳ .

روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن بمسجد کوفه را که لامحاله حضرت حجت عصر «ع» را بنحویکه نشناسد خواهد دید و مقصدش بسا خواهد رسید.

و مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ حسین گفت که: من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم، چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب تاریکی بود از شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در دکه که داخل در مسجد است و آن دکه شرقیه مقابل در اول است که واقع است در طرف چپ کسیکه داخل مسجد میشود، و متمکن از دخول مسجد نبودم بجهت خونی که از سینه من میآمد و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختن آن بمسجد نیز روا نبود و چیزی هم نداشتم که سرمارا از من دفع کند، پس دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت ورنج بردم و بار زحمت و خوف بردوشم کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم بمسجد کوفه و در اینحال جز یأس برایم نتیجه ندهد.

و من در این کار خود متفکر بودم و در مسجد احدی نبود و آتش روشن کرده بودم بجهت درست کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت داشتم و بسیار کم بود، ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور او را دیدم مکدر شدم و با خود گفتم که: این اعرابی است از اهالی اطراف مسجد و آمده نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه میمانم در این شب تاریک هم و غم من زیاده خواهد شد، در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل من نشست، تعجب کردم از

دانستن او نام مرا و گمان کردم که اواز آنها است که در اطراف نجف اند و من گاهی برایشان وارد میشوم ، پس از او پرسیدم که از کدام طائفة عربی ، گفت از بعضی ایشانم ، پس اسم هر يك از طوایف عرب را بردم گفت از آنها نیستم پس مرا بغضب آورد از روی سخریه گفتم آری تو از طریطره و این لفظی است بی معنی .

پس از سخن من تبسم کرد گفت : بر تو حرجی نیست من از هر کجا باشم و ترا چه محرك شده که باینجا آمدی . گفتم : بتو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور . گفت : چه ضرر دارد بتو که مرا خبر دهی ، پس از حسن اخلاق او تعجب کردم و قلبم باو مایل شد و چنان شدم که هر چه سخن میگفت میل من باو زیاد میشد ، پس از برای او از تن سبیل ساختم و باو دادم گفت تو آنرا بکش و من نمیکشم ، پس برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت و اندکی خورد آنگاه بمن داد و گفت تو آن را بخور ، پس گرفتم و خوردم و ملتفت نشدم که تمام آن را نخورده و آنأ فأنأ محبتم باو زیاد میشد ، پس گفتم : ای برادر امشب ترا خداوند برای من فرستاده که مونس من باشی آیا نمیآئی بامن که برویم بمقبره مسلم . گفت : میآیم با تو حال خبر خود را نقل کن .

گفتم : ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من بغایت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با این حال نیز چند سال که از سینه ام خون میآید علاجش را نمیدانم و عیال هم ندارم دلم مایل شده بزنی از اهل محله خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی ندارم گرفتنش برایم میسر نیست و مرا مغرور کردند و گفتند بجهت حوائج خود متوجه شو بصاحب الزمان و چهل شب چهارشنبه متوجه شو در مسجد کوفه بیتوته بکن که خواهی آنحضرت را دید و حاجتت را خواهد بر آورد ، و این آخر شبهای چهارشنبه است و چیزی ندیدم

و این همه زحمت کشیدم در این شبها ، اینست سبب زحمت آمدن من باینجا
و اینست حوایج من .

پس گفتم در حالتیکه من غافل بودم : اما سینه تو پس عافیت یافت ، و اما
آن زن پس باین زودی خواهی گرفت ، و اما فقرت پس بحال خود باقی است
تا بمیری و من ملتفت نشدم باین بیان و تفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب
مسلم ، گفتم برخیز پس برخاستم و در پیش روی من افتاد چون وارد زمین مسجد
شدیم گفتم : بمن آیا دور کعت نماز تحیت مسجد را نکنیم ، گفتم میکنیم ،
پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که در میان مسجد است و من در پشت سرش
ایستادم پس تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه شنیدم
قرائت فاتحه او را که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی ، پس از حسن قرائتش
در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد و شنیدم پاره کلمات
از او که دلالت بر این میکرد .

آنگاه نظر کردم بسوی او بعد از خطور این احتمال در دل در حالتیکه آن
حضرت در نماز بود دیدم که نور عظیمی احاطه نمود بآنحضرت بنحویکه مانع
شد مرا از تشخیص شخص شریفش و در این حال مشغول نماز بود و من میشنیدم
قرائت آنحضرت را و بدنم میلرزید و از خوف حضرتش نتوانستم نماز را قطع
کنم ، پس بهر نحو بود نماز را تمام کردم و نور از زمین بالا میرفت پس مشغول
شدم بگریه و زاری و عذر خواهی از بی ادبی که در مسجد بآنحضرت کرده بودم
و گفتم : ای مولای من وعده حضرتت راست است مرا وعده دادی که با هم
برویم بقبر مسلم ، در بین سخن گفتن بودم که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس
من نیز متابعت کردم آن نور داخل شد در قبه مسلم و در وسط قبه قرار گرفت
و پیوسته چنین بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه صبح طلوع کرد و آن

نور عروج نمود ، و چون صبح شد ملتفت شدم بکلام آنحضرت که اما سینه‌ات پس شفا یافت دیدم سینه‌ام صحیح و ابداً سرفه نمیکنم ، و هفته نکشید که اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد از جایی که گمان نداشتم و فقرم هم بحال خود باقی است چنانچه آنحضرت فرمود . والحمد لله ^(۱) .

(حکایت سی و ششم) ایضاً در آن کتاب شریف نقل کرده از جماعتی از علماء از آنجمله زبده العلماء و قدوة الاولیاء سید صالح خلف افضل الفضلاء سید مهدی قزوینی ساکن حله که گفت : خبر داد مرا بعضی از صلحاء ابرار از اهل حله گفت : صبحی از خانه خود بیرون آمدم بقصد خانه شما برای زیارت سید مهدی اعلی الله مقامه ، پس در راه مرورم افتاد بمقام معروف بقبر سید محمد ذی الدمعة ^(۲) که امام زاده معروف است و پسر زید شهید پسر امام زین العابدین علیه السلام ، پس دیدم در نزد شبک اواز خارج شخصی را که منظر نیکوی درخشان داشت و مشغول است بقرائت فاتحه ، پس تأمل کردم در او دیدم در شمایل غریبست و از اهل حله نیست ، پس در نفس خود گفتم : این مرد غریب است و اعتناء کرده بصاحب این قبر و ایستاده و فاتحه میخواند و ما اهل بلد از او میگذریم و چنین نمیکنیم .

پس فاتحه و توحید را خواندم چون فارغ شدم سلام کردم بر او پس جواب

(۱) نجم الثاقب ص ۴۲۳ .

(۲) ذی الدمعة یعنی صاحب اشک چشم در نجم الثاقب گوید : حسب موجود در نزد حقیر از کتب انساب اسم ذی الدمعة حسین و نیز ملقب بود بذی العبرة و او پسر زید شهید پسر حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام است و کنیه او ابوالعانقه است و او را ذوالدمعه برای آن میگفتند که در نماز شب بسیار میگریست و او را حضرت صادق علیه السلام تربیت فرمود و علم و افری باو عنایت نمود و او زاهد و عابد بود در سنه صد و بیست و پنج وفات کرد و دختر او را مهدی خلیفه عباسی گرفت . و او را اعقاب بسیاری است . . .

سلام داد و فرمود : ای علی تو میروی بزیارت سید مهدی . گفتم آری ، فرمود من نیز با تو هستم ، چون قدری راه رفتیم فرمود بمن که : ای علی غمگین مباش بر آنچه وارد شده بر تو از خسران و رفتن مال در این سال زیرا که تو مردی که خداوند ترا امتحان نموده بمال پس دید ترا که ادا میکنی حق را و بتحقیق که بجای آوردی آنچه را که خداوند بر تو واجب کرده بود از حج و اما مال پس آن عرضی است که زایل میشود و میآید و میرود ، و مرا در این سال خسرانی رسیده بود که احدی بر آن مطلع نشده بود از ترس شهرت شکست کار که موجب تضییع تجار است .

پس در نفس خود غمگین شدم و گفتم : شکست من شایع شده است تا آنجا که با جانب رسیده ، و لکن در جواب او گفتم : الحمد لله بر همه حال . پس فرمود : آنچه از مال تو رفته بزودی بر خواهد گشت بسوی تو بعد از مدتی و تو بر میگردی بحال اول خود و دیون خود را ادا خواهی کرد ، پس ساکت شدم و تفکر میکردم در کلام او تا آنکه رسیدیم بدرخانه شما ، پس ایستادیم و گفتم : داخل شو ای مولای من که من از اهل خانه‌ام . پس فرمود : تو داخل شو که من صاحب دارم و صاحب الدار از القاب خاصه آنحضرت است ، پس من امتناع کردم از داخل شدن پس دست مرا گرفت و داخل خانه کرد چون داخل مجلس شدیم دیدم جماعت طلبه را که منتظرند بیرون آمدن سید را از اندرون بجهت درس گفتن و جای نشستن او خالی بود و آنجا کتابی گذاشته بودند ، پس آن شخص رفت و در آن محل سید نشست آنگاه آن کتاب را گرفت و باز کرد و آن کتاب شرایع محقق بود ، آنگاه بیرون آورد از میان اوراق کتاب چند جزو مسوده را که بخط سید بود و خط سید در نهایت بد خط بود که هر کسی نمیتوانست بخواند پس شروع نمود بخواندن و بطلبه میفرمود :

آیا تعجب نمیکنید از این فروع .

والد مرحوم نقل کرد که چون بیرون آمدم دیدم آن مرد را که جای من نشسته ، پس چون مرا دید برخاست و کناره کرد از آنموضع ، پس او را ملزم نمودم بنشستن در آن مکان و دیدم او را که مردیست خوش منظر زیبا چهره درزی غریب ، و روی کردم باو باطلاقت و بشاشت که از حالش سؤال کنم و خیال کردم بپرسم که او کیست و وطنش کجاست ، پس شروع نمودم بدرس گفتن پس او تکلم میکرد در مسئله که مادر آن بحث میکردیم بکلامیکه مانند مروارید غلطان بود پس کلام او مرا مبهوت کرد .

پس یکی از طلاب گفت : ساکت شو ترا چه بساین سخنان . پس تبسم کرد و ساکت شد ، چون درس تمام شد گفتم باو از کجا آمدی بحله ؟ فرمود : از بلد سلیمانیه . گفتم : کی بیرون آمدی ؟ فرمود : روز گذشته و بیرون نیامدم از آنجا مگر داخل شد بآنجا نجیب پاشا فتح کرد و با شمشیر و قهر آنجا گرفت و احمد پاشا که در آنجا سرکشی میکرد گرفت و بجای او عبدالله پاشا برادرش را نشانند .

پس من متفکر ماندم در خبر او و اینکه این فتح و خبر بحکام حله نرسیده و در خاطر نگذشت که از او بپرسم که چگونه گفت بحله رسیدم و دیروز از سلیمانیه بیرون آمدم و میان حله و سلیمانیه زیاده از ده روز است برای سوار تندرو ، آنگاه آن شخص امر فرمود : بعضی خدام خانه را که آب برای او بیاورد ، پس خادم ظرف را گرفت که آب از حب بردارد ، پس او را صدا کرد که چنین مکن زیرا که در ظرف حیوان مرده ایست ، پس نظر کرد در آن دید چلپاسه در آن مرده است ، پس از ظرف دیگر آب آورد ، چون آب را خورد برخاست برای رفتن ، پس من برخاستم بجهت برخاستن او پس مرا وداع

کرد و بیرون رفت، چون او بیرون شد من بآنجماعت گفتم: چرا انکار نکردید خبر او را در فتح سلیمانیه پس ایشان گفتند تو چرا انکار نکردی . پس حاجی مذکور خبر داد مرا بآنچه واقع شده بود در راه و نیز جماعت اهل مجلس خبر دادند بآنچه واقع شده بود قبل از بیرون آمدن من از خواندندش در آن مسوده و تعجب کردن از فروع که در آن بود. والد فرمود: گفتم جستجو کنید او را و گمان ندارم که او را بیابید او والله حضرت صاحب الامر علیه السلام است، پس آنجماعت در طلب آنحضرت متفرق شدند پس نیافتند برای او عینی و نه اثری پس گویا که با آسمان بالا رفت و یا بزمین فروشد. فرمود: پس ضبط کردیم تاریخ آن روز را که خبر داد از فتح سلیمانیه در آن پس رسید خبر بشارت فتح بحله بعد از ده روز از آن روز و حکام اعلان کردند و حکم کردند بانداختن توپ چنانچه رسم است که در خبر فتوحات میکنند^(۱).

(حکایت سی و هفتم) و نیز در آن کتاب نقل کرده از سید مؤید مذکور سید صالح و ایضاً فرموده: و نیز خبر داد مرا خود عالم جلیل و سید فاضل کامل سید مهدی مزبور اعلی الله مقامه که بیرون آمدم روز چهاردهم شعبان از حله بقصد زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب نیمه آن، و چون از شط هندیه عبور کردیم یعنی از فرات گذشتیم بطویرج رسیدیم پس دیدیم زواریکه از حله و اطراف آن رفته بودند و زواریکه از نجف اشرف و حوالی آن وارد شده بودند جمیعاً محصورند در خانه‌های طائفة بنی طرف و راهی نیست برای ایشان بسوی کربلا زیرا که عشیره عنیزه در راه فرود آمده بودند و راه مترددین را از عبور و مرور قطع کرده بودند و مانع شده بودند از کربلا کسی خارج شود و کسی داخل گردد مگر آنکه او را نهب و غارت کنند .

پس من نزد عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را بجای آوردم و نشستم منتظر بودم که چه خواهد شد امر زوار و باران نیز کم کم میآمد ، پس در اینحال دیدیم تمام زوار حرکت کردند و بسمت کربلا متوجه شدند پس بشخصی که بامن بود گفتم : برو و سؤال کن که چه خبر است. پس بیرون رفت و برگشت و بمن گفت که عشیره بنی طرف بیرون آمدند با اسلحه ناریه و قرار دادند که زوار را بکربلا برسانند هر چند کار بقتال بکشد با عنیزه .

چون این کلام را شنیدم گفتم بآنها که با من بودند این کلام اصلی ندارد زیرا که بنی طرف را قدرت مقاتله با عنیزه ندارد و گمان میکنم که این حيله است از ایشان بجهت بیرون کردن زوار از خانه های خود زیرا که برایشان سنگین شده مانند زوار در نزد ایشان چون باید مهمان داری بکنند ، پس در این حال بودیم که زوار برگشتند بسوی خانه های آنها پس معلوم شد که حقیقت حال همان است که گفتم ، پس زوار داخل خانه ها نشدند و در سایه خانه ها نشستند و آسمان هم برگرفت پس مرا بحالت ایشان رقتی گرفت و شکست بزرگ برایم حاصل شد ، پس متوجه شدم بسوی خداوند بدعا و توسل به پیغمبر و آل او علیهم السلام و طلب اعانه زوار از آن بلا که مبتلا شده بودند کردم .

پس در این حال بودیم که دیدیم سواری را میآید براسب نیکوئی مانند آهو که مثل آن ندیده بودم و در دست او نیزه دراز است و آستینها را بالا زده اسب را میدواند تا آنکه ایستاد در نزد خانه که من بودم ، پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم ، آنگاه فرمود: یا مولانا سید مهدی فرستاد مرا کسیکه سلام میکند بر تو و او کنج محمد آقا و صفر آقا است و آن دو نفر را می شناختم که از صاحب منصبان عساکر عثمانیه بودند و میگویند که: زوار بیایند که ما طرد و دور کردیم عنیزه را از راه و ما منتظر زواریم با عساکر خود در پشته سلیمانی

در نزد کربلا بر سر جاده‌ایم ، پس من بآن سوار گفتم : تو با ما هستی تا پشته سلیمانی؟ گفت : بلی .

پس ساعت ملاحظه کردم دیدم دو ساعت ونیم تقریباً از روز مانده ، پس گفتم اسب مرا حاضر کردند و آن عربی که من در منزل او بودم آمد گفتم : ای سید ما نفس خود و نفس زوار را در خطر مینداز امشب را در نزد ما باشید تا امر واضح شود ، پس باو گفتم : چاره نیست از سوار شدن بجهت ادراک زیارت مخصوصه نیمه شعبان . و چون زوار دیدند که ما حرکت کردیم پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند ، پس از طویرج رو بکربلا راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلو ما بود مانند شیر خداوند و ما همه در پشت سر او میرفتیم تا رسیدیم به پشته سلیمانی ، پس آن سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت نمودیم آنگاه پائین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته ، پس نظر کردیم از آن سوار اثری ندیدیم گویا با آسمان بالا رفت یا بزمین فرو رفت و نه رئیس عسکری دیدیم و نه عسکری ، پس گفتم بآنکسانیکه با من بودند : آیا شك دارید که او صاحب الامر علیه السلام بوده . گفتند : نه والله .

و من در آن وقتیکه آنحضرت در پیش روی من میرفت تأمل زیادی کردم در او که گویا وقتی قبل از این او را دیده‌ام لکن بخاطرم نیامد که کی او را دیدم ، پس چون از ما جدا شد متذکر شدم که او همان شخصی بود که در حله بمنزل من آمده بود و مرا خبر داده بود از واقعه سلیمانیه چنانچه در حکایت سابق ذکر شد .

و اما عشیره عنیزه پس اثری ندیدیم از ایشان در منزلهایشان و ندیدیم احدی را که از حال ایشان سؤال کنیم جز آنکه غبار شدیدی دیدیم که بلند شده بود در وسط بیابان ، پس وارد کربلا شدیم و بسرعت اسبان ما را میبردند پس

رسیدیم بدروازه شهر و عسکر را دیدیم در بالای قلعه ایستادند پس بما گفتند که: از کجا آمدید و چگونه رسیدید؟ آنگاه نظر کردند به سواد زوار پس گفتند: سبحان الله این صحرا پر شده از زوار پس عنیزه بکجا رفتند، پس گفتم بایشان: بنشینید در بلد و معاش خود را بگیرید برای مکه پروردگاری است که آنرا حفظ میکند.

آنگاه داخل بلد شدیم پس دیدم کنج آقا را که بر تختی نشسته نزدیک دروازه پس سلام کردم پس در مقابل من برخاست پس گفتم باو که ترا همین فخر بس که مذکور شدی در آن زبان مبارک، پس گفت قصه چیست پس برای او نقل کردم، پس گفت: ای مولای من و من از کجا دانستم که تو بزیارت آمدی تا قصد نزد تو بفرستم و من و عسکرم پانزده روز است که در این بلد محصوریم از خوف عنیزه قدرت نداریم بیرون بیائیم، آنگاه پرسید که عنیزه بکجا رفتند گفتم نمیدانم جز آنکه غبار شدیدی در وسط بیابان دیدیم که گویا غبار کوچ کردن آنها باشد.

آنگاه ساعت را ملاحظه کردم دیدم يك ساعت ونیم از روز مانده و تمام زمان سیر ما در يك ساعت واقع شده و بین منزهای عشیره بنی طرف تا بکربلا سه فرسخ است، پس شب را در کربلا بسر بردیم چون صبح شد سؤال کردیم از خبر عنیزه پس خبر داد بعضی از فلاحین که در بساتین کربلا بود که عنیزه در حالیکه در منزهها و خیمهها بودند که ناگاه سواری ظاهر شد بایشان که براسب نیکوی فربهی سوار بود و بردستش بیزه درازی بود پس باواز بلند بایشان صیحه زد که ای جماعت عنیزه بتحقیق که مرك حاضری در رسید عسا کرد دولت عثمانیه رو بشما کرده اند با سوارها و پیادهها و اینک ایشان در عقب من می آیند پس کوچ کنید و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید.

پس خداوند خوف و مذلت را برایشان مسلط فرمود حتی آنکه شخص بعضی از اسباب خسود را میگذاشت بجهت تعجیل در حرکت ، پس ساعتی نکشید که تمام ایشان کوچ کردند و روبه بیابان آوردند ، پس باو گفتم: اوصاف آن سوار را برای من نقل کن . پس نقل کرد دیدم که او همان سوار است که با ما بود بعینه والحمد لله تعالی^(۱) .

(حکایت سی و هشتم) نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از جناب عالم جلیل و فاضل نبیل و زاهد عدل رضی حاجی ملا محسن اصفهانی گفت : خبر داد مرا سید سند و عالم عامل مؤید سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم قطیفی رحمهم الله که وقتی قصد مسجد کوفه کردم در شبی از شبهای جمعه در آن زمان که راه بانجا مخوف و تردد بانجا بسیار کم بود مگر با جمعیتی و استعدادی از جهت دزدان و قطاع طریق از اعراب و بامن یکنفر از طلاب بود ، چون داخل مسجد شدیم کسی را در آنجا نیافتیم مگر یکنفر از طلبه را ، پس شروع کردیم در بیجا آوردن اعمال مسجد تا آنکه نزدیک غروب شد پس رفتیم و در مسجد را بستیم و در پشت آن قدری سنک و کلوخ و آجر ریختیم که خاطر جمع شدیم که نمیشود آن را باز کرد ، آنگاه داخل مسجد شدیم و مشغول دعا و نماز گردیدیم .

و چون فارغ شدیم من و رفیقم نشستیم در دکه القضاء مقابل قبله و آن مرد صالح مشغول خواندن دعای کمیل بود در دهلیز نزدیک باب ثعبان بصوت حزین و شب صاف و نورانی بود از ماهتاب و من متوجه بودم بطرف آسمان که ناگاه دیدم بوی خوشی در هوا پیچید و پر نمود فضای مسجد را خوبتر از مشک و عنبر و دیدم شعاع نوری را که در خلال شعاع نور ماه ظاهر شده مانند شعله آتش

(۱) نجم الثاقب ص ۴۳۴ .

و غالب شد بر نور ماه ، و در اینحال آواز آن مؤمن که بلند بود بخواندن دعا خاموش شد و او نیز ملتفت شد که ناگاه دیدیم شخص جلیلی را که داخل مسجد شد از طرف آن دربسته که در ثعبان است در لباس اهل حجاز و بردوش شریف اوسجاده بود چنانکه عادت اهل حرمین است تا بحال و راه میرفت در نهایت سکینه و وقار و سبیت و جلال و متوجه در مسجد بود که بسمت مقبره جناب مسلم باز میشود و باقی نماند از برای ما از حواس چیزی جز دیده که خیره شده بود و دل که از جا کنده ، و چون در سیر خود رسید مقابل ما سلام کرد بر ما اما رفیق من که بالمره از شعور عاری و توانائی رد سلام در او نمانده بود و اما من پس سعی کردم تا بزحمت جواب سلام دادم ، و چون داخل شد در حیاط مسلم حالت ما بجا آمد و بخود برگشتیم و گفتیم این شخص کی بود و از کجا داخل شد ، پس رفتیم بجانب آن شخص پس دیدیم که او جامه خود را پاره کرده و دریده و مانند مصیبت زدگان گریه میکند ، پس از او سؤال کردیم از حقیقت حال که چرا باین حالت افتادی . گفت : مواظبت کردم آمدن باین مسجد را در چهل شب جمعه بجهت لقای و دیدن حضرت صاحب العصر علیه السلام و امشب شب جمعه چهلم بود و نتیجه کارم بدست نیامد جز آنکه در اینجا چنانکه مشاهده کردید مشغول بودم بخواندن دعا پس ناگاه دیدم که آنحضرت در بالای سر من ایستاده پس ملتفت شدم بجانب او پس فرمود بمن که چه میکنی یا چه میخوانی و تردید از فاضل متقدم است و من متمکن نشدم از جواب ، پس از من گذشت چنانچه دیدید پس رفتیم بطرف در مسجد دیدیم بهمان نحو که بسته بودیم بسته است پس با حسرت برگشتیم^(۱) .

(حکایت سی و نهم) و ایضاً در آن کتاب مستطاب نقل کرده از ثقه عدل امین

آقا محمد رحمه الله که زیاده از چهل سال متولی امر شمعهای حرم عسکرین علیهما السلام و سرداب شریف بود و امین مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه نیز بود، و او نقل کرد از والدۀ خود که از صالحات معروفات است که گفت: روزی در سرداب شریف بودیم با اهل بیت عالم ربانی و مؤید سبحانی ملا زین العابدین سلماسی در آن ایام که مجاور سامره بود بجهت بنای قلعه آن بلد.

گفت و آن روز روز جمعه بود و جناب آخوند مشغول شد بخواندن دعای ندبه معروفه و چون زن مصیبت زده و محنت فراق کشیده میگریست و ناله میکرد و ما با او در گریه و ناله متابعت میکردیم، پس در اینحالت بودیم که ناگه بوی عطری وزیدن گرفت و منتشر شد در فضای سرداب و پر شد هوا از بوی عطر خوش بنحویکه از جمیع ماها حالت را برد، پس همه ساکت شدیم و قدرت سخن گفتن از ما رفت و متحیر ماندیم و تا زمانی گذشت پس آن بوی عطر خوش مفقود شد و هوا بحالت اول برگشت و ما نیز برگشتیم بآنچه مشغول بودیم از خواندن دعای ندبه، چون بخانه مراجعت نمودیم سؤال کردیم از جناب آخوند ملا زین العابدین از سر آن بوی خوش فرمود نرا چکار از این سؤال، و از جواب من اعراض نمود.

و عالم عامل متقی آقا علی رضای اصفهانی طاب ثراه که نهایت اختصاص بمولای سلماسی مزبور داشت نقل کرد که روزی سؤال کردم از آن مرحوم از ملاقات کردن او حضرت حجت عصر علیه السلام را و در او این گمان را داشتم مثل استاد او سید معظم بحر العلوم اعلی الله مقامه، پس آخوند مرحوم اعلی الله درجاته همین واقعه را نقل کرد برای من بدون اختلاف که دیدن او آنحضرت را در همان وقت در سرداب شریف شد بهمان نحو^(۱).

مؤلف میگوید: فرمایش آقا علی رضای اصفهانی که فرمود در او این گمان را داشتم مثل استاد اوسید معظم بحر العلوم طاب ثراه اشاره است بآنکه معلوم شده از دیدن سید بزرگوار آنحضرت را کراراً و مراراً چنانچه در چند حکایت سابقه ذکر شد و بآنکه باز در آن کتاب شریف نقل کرده از مولا محمد سعید صد تومانی نجفی که از تلامذه آن مرحوم بوده که گفت: روزی در مجلس سید بزرگوار صحبت قضایای کسانی که حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدند در میان آمد تا آنکه جناب سید بحر العلوم در بین آن صحبت بسخن آمد و فرمود:

میل کردم روزی که نماز را در مسجد سهله بکنم در وقتیکه گمان داشتم که از مردم خالی است چون بآنجا رسیدم دیدم که پر است از مردم و صدای ذکر و قرائت ایشان بلند است و معهود نبود که در چنین وقتی احدی در آنجا باشد، پس ایشان را یافتم صفوفی صف کشیده از برای بجای آوردن نماز بجماعت، پس ایستادم پهلوی دیوار در جائیکه در آنجا ریک بود پس رفتم بالای آن که نظر کنم که در صفوف شاید مکانی باشد که در آنجا جای بگیرم، پس دریکی از آن صفوف جای یکنفر پیدا کردم و بآنجا رفتم و ایستادم.

پس در اثنای صحبت آن بزرگوار یکی از حاضرین مجلس گفت: پس بفرمائید که حضرت صاحب الزمان را دیدم. پس سید بحر العلوم ساکت شد و گویا در خواب بود بیدار شد، پس هر چه خواستند که کلام را بآخر رسانند راضی نشد.

و نیز نقل کرده از جناب مولای سلماسی علیه الرحمه که گفت: من حاضر بودم در مجلس سید بحر العلوم قدس سره که شخصی از او سؤال کرد از امکان رؤیت طلعت غراء امام عصر عجل الله فرجه در زمان غیبت کبری و در دست سید

بزرگوارقلیان بود و مشغول کشیدن بود ، پس از جواب آن شخص ساکت شد و سر را بزیرو انداخت و خود را مخاطب کرد و آهسته میفرمود و من می شنیدم که: چه بگویم در جواب او و حال آنکه مرا در بغل کشید و بسینه خود چسبانید و وارد شده است تکذیب مدعی رؤیت در زمان غیبت ، و این سخن را مکرر میکرد، آنگاه در جواب سائل فرمود که : از اهل عصمت علیهم السلام رسیده تکذیب کسیکه مدعی رؤیت حضرت حجت عصر «ع» شده باشد و بهمین دو کلمه اکتفا کرد و بآنچه میفرمود اشاره نکرد .

مؤلف میگوید: در حکایت بعد جواب از حدیث تکذیب رؤیت آنحضرت خواهد آمد انشاء الله .

(حکایت چهلتم) قصه جزیره خضراء و بحر ابيض است که علماء اعلام و پیشوایان اسلام مثل شهید اول و علامه مجلسی و فاضل بی نظیر و عالم خبیر میرزا عبدالله اصفهانی^(۱) در ریاض العلماء و عالم صالح آخوند ملا کاظم هزار

(۱) میرزا عبدالله بن عیسی بیک تبریزی اصفهانی عالم فاضل متبع و مورخ ماهر در سال ۱۰۶۶ متولد و در حدود سال ۱۱۳۰ دارفانی را وداع گفته . وی شرح حال خود را در کتاب « ریاض العلماء و حیاض الفضلاء » چنین می نگارد: بنده . . عبدالله بن عیسی بیک ابن محمد صالح بیک جیرانی اصفهانی پدرم از افاضل عصر خود بود در سن شش سالگی کتاب شاطبیه را پیش او خواندم و هفت سال داشتم که از دنیا رفت بعد از پدرم برادر بزرگم مولی فاضل عالم آغا میرزا محمد جعفر تکفل مرا عهده دار شد و مدتی هم خالویم که خالی از علم بود مرا نگه داری میکرد بسیاری از علوم را پیش برادرم و دیگر علماء خواندم - تا گوید : بسیار مسافرتها کردم اکثر عمرم در سفر گذشته و الان که حدود چهل سال دارم سه مرتبه زیارت خانه خدا و سه مرتبه زیارت مشهد مقدس و نیز سه مرتبه به زیارت عتبات مقدسه نائل شده ام . تبریز رفتم و آنجا از خویشاوندان دختری را ازدواج کردم و این عمل باعث ناراحتیها و زحماتم شد . الکنی و الالقاب ج ۲ ص ۴۱ .

جریبی در کتاب مناقب خود و غیر ایشان اعلی الله لهم المقام نقل کرده اند از شیخ فاضل و عالم کامل فضل بن یحیی و او نیز نقل کرده از عالم فاضل و فقیه کامل علی بن فاضل مازندرانی اعلی الله درجاتهما که گفت :

من چند سال در دمشق بطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبدالرحیم حنفی و در نزد او علم اصول و عربی میخواندم و علم قرائت را در نزد شیخ علی مغربی اندلسی مالکی میخواندم و او در درس گفتن معانده نمیکرد و تعصب مذهب نمیکشید از نیکی ذاتی که داشت و هر وقت که ذکر شیعه جاری میشد میگفت که علمای امامیه چنین گفته اند بخلاف سایر درس گوینده ها که وقت ذکر شیعه میگفتند علمای رافضه چنین گفته اند ، و من بجهت تعصب نکردن شیخ اندلسی مالکی تردد بنزد غیر او را قطع کردم و مدتی در نزد او درس خواندم .

پس اتفاق افتاد که شیخ مذکور از شام عازم مصر شد و از کثرت محبتی که بمن داشت مرا با خود برد تا آنکه بمصر رسیدیم با جمعی از تلامذۀ او که همراه او بودند و وارد شهر قاهره شد و نه ماه در آنجا درس گفت و ما با او بودیم در احسن حال ، ناگاه قافله از اندلس وارد شد و بامردی از ایشان نامه ای از والد شیخ ما بود و پدرش نوشته بود که او مریض است بمرض شدید و آرزو دارد که فرزند خود را ببیند ، و چون آن نامه بشیخ رسید از آن بلیه گریست و عازم سفر جزیره اندلس گردید ، پس با جمعی از شاگردان او با او روانه شدیم و چون بأول قریه آن جزیره رسیدیم تب شدیدی عارض من شد و مانع من گردید از حرکت ، و چون شیخ آنحالت را در من مشاهده نمود بحال من رقت کرد و گریست و گفت : بر من گران است مفارقت تو پس بخطیب آن قریه ده درهم داد و با او امر نمود که متوجه احوال من باشد و اگر خداوند مرا از آن مرض عافیت داد با او ملحق شوم و چنین با من عهد کرد و خود روانه اندلس شد و از آنجا تا

بلد او از راه ساحل دریا پنج روز راه بود ، و من تا سه روز در آن قریه بیمار بودم و از شدت تب قدرت بر حرکت نداشتم .

پس در آخر روز سیم تب من قطع شد و از منزل بیرون رفتم و در کوچه‌های آن قریه می‌گشتم ناگاه قافله‌ا را دیدم که از بعضی کوه‌های کنار دریای غربی آمدند و پشم و روغن و سایر چیزها با خود آوردند ، پس دیدم که کسی میگفت که اینها از زمین برابر از نزدیکی جزیره رافضه آمدند ، و چون این را شنیدم شوق رافضیان مرا باعث شد که بسوی ایشان بروم پس بمن گفتند از اینجا تا بان قریه بیست و پنج روز است و از اینجا تا دوروز آب و آبادانی ندارد و بعد از آن دیگر قریه‌ها بیکدیگر متصل است .

پس از مردی از ایشان الاغی بسه درهم کرایه کردم از برای قطع آن مسافت غیر معموره و چون بقریه‌های معموره رسیدم پیاده میرفتم از قریه بقریه دیگر با اختیار خود تا آنکه باول آن اماکن رسیدم بمن گفتند که اینجا تا جزیره رافضیان سه روز راه است ، پس مکث نکردم و رفتم تا بان جزیره رسیدم که دیدم شهر است که در چهار جانب آن دیوار است و برج‌های محکم دارد و در کنار دریا است ، پس از در بزرگ آن که آن را دروازه بربر میگفتند داخل شدم و در کوچه‌های آن مرور می‌کردم و از مسجد آن شهر سؤال کردم و مرا نشان دادند و داخل مسجد شدم و آن مسجد بزرگی در جانب غربی آن بلد بود ، پس در یک جانب مسجد نشستم تا آنکه قدری استراحت کنم ناگاه دیدم که مؤذن اذان ظهر می‌گوید پس بصدای بلندی حی علی خیر العمل را گفتم ، و چون از اذان فارغ شد دعای تعجیل فرج از برای حضرت صاحب الزمان « ع » کرد و مرا گریه گرفت .

پس مردم فوج فوج داخل شدند و بسوی چشمه آبی که در زیر درخت

جانب شرقی مسجد بود میرفتند و وضوء میساختند و من بایشان نگاه میکردم و شاد میشدم بسبب آنکه میدیدم وضورا بنحوشیعه میساختند ، و چون از وضو فارغ شدند مرد خوش روئی که صاحب سکینه و وقار بود پیش رفت و داخل محراب شد و اقامه نماز گفت و مردم در عقب او باستقامت صف بستند و او پیشنمازی ایشان کرد و نماز کاملی بارکان نقل شده از ائمه بر وجه نیکو بعمل آوردند از فریضه و نافله و تعقیب و تسبیح ، و من از شدت مشقت سفر نتوانستم که نماز ظهر را بایشان بجای آورم .

و چون از نماز فارغ شدند مرا دیدند که نماز نکردم باجماعت ایشان این را بر من انکار کردند و همه ایشان متوجه من شدند و از حال من سؤال کردند که از اهل کجائی و چه مذهب داری ، و من احوال خود را بایشان خبر دادم و گفتم که از اهل عراقم و مذهب من آنست که من مسلمانم و میگویم «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» فرستاده او را با هدایت و دین حق تا آنکه ظاهر کند او را بر تمام ادیان و هر چندیکه مکروه دارد این را کفار و مشرکین .

پس ایشان بمن گفتند که : این دو شهادت بتوفائده ندارد مگر نگاه داشتن خون تو چرا آن شهادت دیگر را نمیگوئی تا آنکه داخل بهشت شوی بی حساب گفتم : کدام است آن شهادت دیگر مرا راهنمایی کنید خدا شمارا رحمت کند؟ پیشنماز ایشان گفت : شهادت دیگر آنست گواهی دهی که حضرت امیر المؤمنین پادشاه متقیان و پیشوای دست و پای سفیدان علی بن ابیطالب با یازده فرزند خود امام و او با فرزندان خودش اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای اویند بعد از او بدون فاصله که خداوند طاعت ایشانرا بر بندگان خود واجب کرده است و ایشانرا صاحبان امر و نهی قرار داده است و حجتهای خود گردانیده

است بر خلق در زمین خود و امامان از برای آفریده های خود کرده که صادق امین محمد رسول رب العالمین علیه السلام خبر داده است خلق را بامامت ایشان از جانب خداوند ، و در شب معراج ندای حق تعالی را مشافهه شنیده است که تصریح بامامت ایشان فرموده است در شبی که او را از آسمانهای هفتگانه بالا برده است و بمرتبه قاب قوسین او ادنی رسانیده است و هر يك از امامان را بعد از دیگری در آنجا نام برده است صلوات و سلام خداوند بر همه ایشان باد .

چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد خداوند را بجای آوردم و شادی بسیار برای من حاصل شد و از شادی مشقت سفر از من زایل گردید و من بایشان خبر دادم که من در مذهب ایشانم، پس از روی مهربانی متوجه من گردیدند و در جانب مسجد برای من جایی تعیین نمودند و پیوسته متوجه احوال من بودند و در عزت و احترام من میکوشیدند تا مادامیکه نزد ایشان بودم و پیش نماز ایشان شب و روز از من مفارقت نمیکرد .

پس من کیفیت معاش اهل آن بلد را از ایشان سؤال کردم و پرسیدم که روزی ایشان از کجا میآید زیرا که من مزرعه از برای ایشان ندیده بودم . او گفت : روزی اهل این بلد از جانب جزیره خضرا و بحر ابیض که از جزیره های اولاد حضرت صاحب الزمان «ع» است میآید . گفتم : در چند مدت میآید . گفت : در هر سال دو مرتبه و یک مرتبه امسال آمد مرتبه دیگرش باقی است . گفتم : چه قدر باقی است تا وقت آمدن ایشان . گفت : چهار ماه و من بسبب طول آن مدت محزون شدم و چهل روز نزد ایشان ماندم و شب و روز خداوند را میخواندم که ایشان را زود برساند با آنکه در نزد ایشان معزز و محترم بودم .

پس در روز چهلّم سینه من تنك شد و بسمت کنار دریا بیرون رفتم و بسمت مغربی که گفتند از آنجانب کشتی میآید نظر میکردم ، پس از دور شبیحی دیدم که حرکت میکرد و از بزرگ اهل بلد سؤال کردم که آیا در این دریا مرغ سفید است گفتند: نه آیا چیزی دیدی . گفتم بلی پسر، پس ایشان شاد شدند و گفتند که این کشتیها از بلاد فرزند امام است که در هر سال میآید . پس بعد از اندک زمانی کشتیها آمدند و بگفته ایشان این وقت آمدن ایشان نبود ، پس کشتی بزرگ ایشان پیشتر آمد و آن کشتیهای دیگر نیز آمدند و همه آنها هفت کشتی بودند ، پس از کشتی مرد معتدل القامة خوش روی نیکو هیئتی بیرون آمد و داخل مسجد شد و وضوی کامل که از اهل بیت رسیده ساخت و نماز ظهر و عصر را بجا آورد و چون فارغ شد از نمازش بسوی من التفات کرد و مرا سلام کرد و من جواب سلام او را گفتم ، پس بمن گفت که : اسم تو چیست و گمان میکنم که اسم تو علی است . گفتم : بلی ، پس بمن بنحوی سخن میگفت که گویا مرا میشناسد و گفت اسم پدر تو چیست گویا فاضل باشد . گفتم بلی و من شك نداشتم که او از شام تا مصر رفیق ما بود ، گفتم ای شیخ چه میدانستی اسم مرا و اسم پدر مرا آیا با ما بودی از وقتیکه از شام بمصر میرفتیم . گفت نه ، گفتم از مصر تا به اندلس با ما رفیق بودی . گفت: نه بحق مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام با تو نبودم . گفتم از کجا دانستی اسم مرا و اسم پدر مرا . گفت : بدانکه در شهر صاحب الامر مرا خبر دادند بصفّت و اسم تو و اصل و هیئت تو و اسم پدر تو و من رفیق توام و مأمورم که تو را با خود بجزیره خضراء ببرم .

پس من از این سخن او شاد گردیدم که اسم من در میان ایشان مذکور است و عادت او چنین بود که هر وقت میآمد در نزد ایشان زیاده از سه روز نمیماند و در این مرتبه يك هفته در میان ایشان مكث کرد و آن اجناسی که آورده بسود

تحویل ایشان داد و خطوط از آنها گرفت چنانکه عادت او بود ، آنگاه عازم سفر گردید و مرا با خود برداشت و تا شانزده روز بدریا سیر نمودیم و در روز شانزدهم دیدم که آب دریا سفید است و بسیار بر آن آب نظر میکردم و شیخ محمد صاحب کشتی بمن گفت که : می بینم بر این آب بسیار نظر میکنی . گفتم : بجهت آن نظر میکنم که این آب بزرگ آب دریا نیست . گفت : اینست بحر ابيض یعنی دریای سفید و در اینجا است جزیره خضراء و این آب اطراف این جزیره را مانند دیوار قلعه احاطه کرده است از هر جانب آن و بحکم خداوند کشتی دشمنان دین چون وارد باین آب شود غرق گردد و هر چندیکه آنها در نهایت استحکام باشند و این ببرکت مولی و امام ما حضرت صاحب الامر و الزمان است . پس من از آن آب آشامیدم و آن را مانند آب فرات یافتم ، پس از آن آب سفید گذشتیم و بجزیره خضراء رسیدیم که خداوند همیشه آن را آبادان دارد باهلش ، پس از کشتی بزرگ بیرون آمدیم و داخل جزیره شدیم و در آن جزیره قلعه و دیوارها و برجهای بزرگ دیدیم که در کنار آن دریا بود و نهرهای بسیار و درختان بیشمار در آن بود و بر انواع فواکه و اثمار و میوه‌ها مشتمل بود و در آن بازارها و حمامهای متعدده بود و اهل آن در نیکوترین زی و بها بودند . پس دل من از شادی پرواز میکرد پس شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم ، و از آنجا مرا بمسجد برد که مسجد جامع بزرگ بود و در آن مسجد جماعت بسیار دیدم و در وسط ایشان شخصی را دیدم که نشسته بود با وقاریکه وصف نتوانم نمود و مردم او را سید شمس الدین محمد عالم میگفتند و قرآن و فقه و اقسام علوم عربیه و اصول دین را نزد او یاد میگرفتند و فروع دین و احکام را و از جانب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه مسئله مسئله و قضیه قضیه و حکم و حکم حکم بایشان خبر میداد .

و چون من بحضور اورسیدم برای من جای داد در حوالی خودش و از احوال من سؤال فرمود و گزارش راه را از من پرسید و بمن فهمانید که همه احوال مرا باو خبر دادند و اینکه شیخ محمد رفیق من که مرا آورده است بامر شمس الدین عالم بود خداوند عمر او را طولانی گرداند ، پس در یکی از زاویه مسجد جای برای من مقرر نمود و فرمود این جای تست هر وقت که راحت و خلوت خواسته باشی ، پس من برخاستم و بآن موضع رفتم و تا عصر در آنجا راحت شدم و آن کسیکه موکل خدمات من بود بسوی من آمد و گفت : از جای خود حرکت مکن تا آنکه سید و اصحاب او نزد تو آیند برای آنکه با تو شام خورند . گفتم بلی ، پس اندک زمانی گذشت که سید بزرگوار سلمه الله با اصحابش آمدند و نشستند و سفره وزاد حاضر کردند و چون از خوردن فارغ شدیم با جناب سید بمسجد رفتیم برای نماز مغرب و عشاء ، و چون از هر دو نماز فارغ شدیم سید بزرگوار بمنزل خود رفت و من بجای خود برگشتم و تا هجده روز در آنجا ماندم .

پس در اول جمعه که با او نماز کردم دیدم که سید دور کعت نماز جمعه را به نیت وجوب کرد و چون از نماز فارغ شد گفتم : ای سید من دیدم که نماز جمعه را دور کعت کردی بنیت وجوب فرمود : بلی برای آنکه شرطهای آن همه موجود است . پس با خود گفتم شاید امام علیه السلام حاضر باشد ، پس در وقت دیگر در خلوت از او سؤال کردم که آیا امام علیه السلام حاضر بود . فرمود : که نه و لکن من نایب خاص آن حضرتم و بامر آنحضرت کردم . گفتم : ای سید من آیا امام علیه السلام را دیدی . فرمود : نه و لکن پدرم مرا حدیث کرد که او سخن امام علیه السلام را می شنید و شخص او را نمی دید ، وجد من سخن امام را می شنید و شخص او را میدید .

عرض کردم که : ای سید من بچه سبب بعضی می بینند و بعضی نمی بینند .
فرمود که : ای برادر خداوند فضل خود را بهر که از بندگان خود که میخواهد
میدهد و این از حکمت‌های بالغه و عظمت‌های قاهره خداوند است ، چنانکه خداوند
جمعی از خلق خود را برگزیده است و ایشان را نبوت و رسالت و وصایت مخصوص
گردانیده است و ایشان را برای مردم علامتها قرار داده و حجتها از برای خلق
خود گردانیده است و ایشانرا وسیله قرار داده است بین ایشان و بین خودش تا
آنکه حجت تمام شود ، و هر که هلاک گردد باینه و دلیل هلاک گردد و هر که زنده
گردد و هدایت یابد بدلیل و بینه زنده گردد ، و زمین را از حجت خالی نمیگرداند
از برای لطفی که به بندگان خود دارد ، و ناچار است از برای هر حجت از سفیر
و واسطه که از جانب او بخلق رساند .

پس سید بزرگوار سلمه الله دست مرا گرفت و بخارج شهر برد و بجانب
باغستانها روانه شد ، چون نظر کردم نهرهای جاری و بساتین کثیره دیدم که
مشمول بود بأنواع فواکه و میوه‌های نیکو و شیرین از انگور و انار و امرود و غیر
آنها که در عراق عجم و عرب و شامات بآن خوبی میوه ندیده بودم ، پس در
بین آنکه سیر میکردیم از باغی بباغی دیگر ناگاه مرد خوش روئی که دو برد سفید
از پشم در برداشت بما مرور نمود و چون نزدیک سید رسید بر ما سلام کرد و بر
گشت و مرا از هیئت او خوش آمد و بسید سلمه الله گفتم که : این مرد کیست؟
فرمود : این کوه بلند را می بینی . گفتم : بلی . فرمود : در بالای آن جای نیکوئی
هست و چشمه در آنجا از زیر درخت جاری میشود و از برای آن درخت شاخهای
بسیار است و در پیش آن درخت قبه ایست که باجر بنا کرده اند و این مرد باریق
دیگر خادم آن قبه‌اند ، و من در هر بامداد روز جمعه بآن مکان میروم و در آنجا امام
علیه السلام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز میکنم و ورقه در آنجا میابم که

در آن نوشته است آنچه را که بآن محتاجم از محاکمه میان مؤمنان پس هر چه در آن ورقه است بآن عمل میکنم از جمعه تا جمعه دیگر، و سزاوار است از برای تو که بآن مکان روی و حضرت صاحب الامر علیه السلام را زیارت کنی .

پس من بآن مکان رفتم و آن قبه را بآن نحو دیدم که وصف کرده بود و دو خادم را در آنجا دیدم و آنکه مرا دیده بود باسید بزرگوار تکریم نمود و آن دیگری بمن اعتناء نکرد ، و آن رفیق او گفت که : من این را با سید شمس الدین عالم دیدم . پس او نیز بمن التفات کرد و هر دو ایشان با من سخن گفتند و از برای من نان و انگور آوردند و از آن غذا خوردم و از آب چشمه آشامیدم و وضو ساختم و دو رکعت نماز بجا آوردم ، و از آن دو خادم سؤال کردم که شما حضرت صاحب الامر «ع» را دیده اید ؟ گفتند : دیدن آنحضرت ممکن نیست و ما اذن نداریم که خبر دهیم باحدی . پس از ایشان طلب کردم که از برای من دعا کنند و ایشان از برای من دعا کردند و از نزد ایشان برگشتم و از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم و بدرخانه سید شمس الدین عالم رفتم بمن گفتند که : سید بخانه شیخ محمد رفته است که تو با او آمدی در کشتی .

پس من نزد شیخ محمد رفتم و رفتن خود را بآن کوه و التفات نکردن یکی از خادمان را و سائر گذشته ها را برای او نقل کردم و او گفت عدم التفات آن خادم ترا برای آن بود که از برای احدی غیر از سید شمس الدین و امثال او رخصت نیست که بآن کوه بالا رود ، پس من احوال شمس الدین سلمه الله را از او پرسیدم گفت که : سید از فرزندان فرزند امام علیه السلام است ، و میان سید و حضرت صاحب الامر پنج پدر فاصله است ، و آن بزرگوار نایب خاص آنحضرت است بامری که از آنحضرت رسیده است بما .

پس من از سید بزرگوار اذن گرفتم که بعضی از مسائل را که محتاجم بآن

از او فرا گیرم و قرآن مجید را نزد او بخوانم و بعضی از علوم مشکله دینیه را و غیر آن را از او بشنوم، فرمود هر گاه ترا ناچار است از این اول ابتدا بخواندن قرآن عظیم نما، و چون میخواندم و به مواضع مختلفه آن میرسیدم میگفتم که: حمزه در این جا چنان گفته و کسائی چنین خوانده است و عاصم باین نحو قائل شده و ابو عمرو چنین گفته است. سید سلمه الله فرمود که: ما اینهارا نمی شناسیم بدرستیکه قرآن بر هفت حرف نازل شده است پیش از هجرت از مکه تا مدینه و بعد از آن چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حجة الوداع را بجا آورد جبرائیل نازل شد و گفت: یا محمد قرآن بخوان بر من تا آنکه بتو بشناسانم اول سوره‌ها را و آخر آنها را و شأن نزول آنها را، پس حاضر شد نزد آن حضرت حضرت امیر المؤمنین و فرزندان او حسن و حسین «ع» و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و حسان ابن ثابت و جماعت دیگر از صحابه، پس حضرت رسالت «ص» قرآن را از اول تا آخر خواند و در هر جائی که اختلاف بود جبرائیل برای آنحضرت بیان میکرد و حضرت امیر المؤمنین آنها را در پوستی مینوشت، پس جمیع قرآن بقرائت امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین است.

گفتم: ای سید من می بینم که بعضی آیات با بعضی دیگر ربط بسابق آن و بلاحق آن ندارد و فهم من از آن قاصر است. فرمود: بلی چنین است امر که میگوئی و باعث این امر آنست که چون سید بشر محمد صلی الله علیه و آله از دارفانی بدار باقی رحلت فرمود کردند آنها آنچه را که کردند، و حضرت امیر المؤمنین «ع» قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و بسوی ایشان آورد در مسجد و بایشان فرمود که: اینست کتاب خداوند که حضرت رسول خدا امر کرده بود مرا که آن را بر شما نشان بدهم و حجت را بر شما تمام کنم

که در روز قیامت در وقتیکه من و شما را بر خداوند عرض کنند بر شما عذری نباشد، پس فرعون و نمرود این امت گفتند که ما محتاج بقرآن تو نیستیم ، امیر المؤمنین «ع» باو فرمود: بتحقیق که حبیب من حضرت رسول «ص» مرا باین سخن تو خبر داده است که تو خواهی چنین گفت و من خواستم حجت را بر شما تمام کنم .

پس امیر المؤمنین «ع» با آن قرآن بسوی منزل خود باز گشت و میگفت خداوند که خدائی غیر تو نیست و توئی خداوند یکتا که شریک از برای تو نیست و رد کننده نیست از آنچه در سابق علم تو بوده و مانعی از برای حکمت تو نیست و تو شاهد من باش بر ایشان در روزیکه عرض کرده میشویم بتو .

پس ابو بکر در میان مردم ندا کرد که هر که در نزد او آیه از قرآن یا سوره باشد باید آن را نزد ما آورد ، پس ابو عبیده بن الجراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معویه و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبدالله و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت مسلمانان بنزد او آمدند و این قرآن را جمع کردند و آنچه از اعمال شنیعه که بعد از حضرت رسول «ص» از ایشان صادر شد و آن اعمال قبیح در قرآن بود آنها را انداختند و از قرآن بیرون کردند و از این جهت این آیات با هم مربوط نیستند و قرآنی که حضرت امیر المؤمنین جمع کرد بخط خود محفوظ است در نزد حضرت صاحب الامر «ع» و در آن قرآن هر چیزی هست حتی ارش خراشی که در بدن کنند ، و اما این قرآن پس شك نیست که این کلام خداوند است و چنین بما رسیده است از حضرت صاحب الامر «ع» .
من از سید شمس الدین سلمه الله مسائل بسیار فرا گرفتم که آنها زیاده از نود مسئله است ، و من آنها را در مجلدی جمع کردم و آن را فوائد شمسیه نامیدم ، و مطلع نمیگردانم بر آن مگر مؤمنان خالص را و زود است که آن را ببینی .

پس در روز جمعه دوم که جمعه وسط ماه بوده است از نماز فارغ شدیم و سید سلمه الله در مجلس نشست که از برای مؤمنان افاده و موعظه کند ، ناگاه صدا و غوغای عظیمی از خارج مسجد بگوشم رسید و از سید بزرگوار از آن سؤال کردم فرمود : اینها امیران و بزرگان لشکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار میشوند و منتظر فرزند، پس من اذن گرفتم که بیرون روم و بایشان نظر کنم و مرا اذن داد ، و بیرون آمدم و بایشان نظر کردم دیدم که ایشان جماعت بسیارند و همه ایشان تسبیح و تحمید و تهلیل میگویند و دعا میکنند از برای حضرت قائم بامر خداوند و نصیحت کننده از برای خداوند یعنی حضرت محمد ابن الحسن مهدی صاحب الزمان علیه السلام .

پس بمسجد برگشتم بنزد سید بزرگوار و بمن فرمود: دیدی عسکر و لشکر را . گفتم : بلی . فرمود : آیا شمردی ایشان را . گفتم : نه . فرمود که : عدد ایشان سیصد ناصراست و سیزده ناصردیگر باقی است و خداوند تعجیل فرماید فرج از برای ولی خود بمشیت خود بدرستیکه او جمواد کریم است . گفتم : ای سید من کی فرج خواهد شد ؟ فرمود : ای برادر علم این نزد خداست و این متعلق بمشیت خداست و از برای این آیات و علامات چند است که دلالت بر ظهور آنحضرت میکند ، از جمله آنها سخن گفتن ذوالفقار است که از غلاف بیرون آید و سخن گوید بزبان عربی ظاهر و گوید بر خیزای ولی خدا با اسم خدا و بکش بامن دشمنان خدا را ، و دیگر از علامات سه ندا است که همه خلق آنرا خواهند شنید ندای اول آنست که گوید «ازفت الازفة» ای گروه مؤمنان و ندای دوم «الا لعنة الله على القوم الظالمين لال محمد عليهم السلام» و علامت سیم آنست که بدنی در پیش چشمه و قرص آفتاب ظاهر میشود و میگوید که خدا حضرت صاحب الامر محمد بن الحسن مهدی «ع» را فرستاده است

واواست مهدی پس سخن او را بشنوید و امر او را اطاعت کنید .

گفتم : ای سید من مشایخ و استاد های ما از حضرت صاحب الامر «ع» روایت کردند که آنحضرت فرمود که هر که در غیبت کبری بگوید که من آن حضرت را دیدم بتحقیق که دروغ گفته است پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید که من آن حضرت را دیدم . گفت : راست میگوئی آنحضرت این سخن را فرمود در آن زمان بسبب بسیاری دشمنان از اهل بیت و خویشان خود و غیر ایشان از فراعتی زمان از خلفای بنی عباس ، حتی آنکه شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال او ، و اکنون زمان طولانی گردیده است و دشمنان از او مأیوس شدند و بلاد ما از آن ظالمان و ظلم ایشان دور است و برکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند . از فرمایش شمس الدین معلوم شد که بعضی از اهل آن ولایت در غیبت کبری آنحضرت را گاهی می بینند .

گفتم : ای سید من علمای شیعه حدیثی از امام علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت خمس را بر شیعیان خود مباح فرموده آیا شما در این باب روایتی از آنحضرت ذکر کرده اید ؟ فرمود که : بلی آنحضرت رخصت داده است و خمس را مباح کرده است از برای شیعیان خود که از فرزندان علی علیه السلام باشند و فرموده که برایشان حلال است . عرض کردم که : آیا شیعیان از آن کنیز و غلام بخرند از سببی عامه . گفت : از سببی عامه و سببی غیر عامه زیرا که آن حضرت فرموده که بایشان معامله کنید بآنچیزی که ایشان معامله میکنند باشما ، و این دو مسئله یعنی حلال بودن تمام خمس از سهم سادات و مال امام علیه السلام برسید که شیعه باشد و از فرزندان علی علیه السلام شود و حلال بودن خرید غلام و کنیز از آن غنیمت که از اشخاصی بخرد که خمس نمیدهند و اعتقاد بآن

ندارند پس این دو مسئله زیاده بر آن نود مسئله است.

پس سید بزرگوار فرمود که : حضرت قائم از مکه بیرون می آید در ما بین رکن و مقام در سال طاق و باید مؤمنان منتظر او باشند .

عرض کردم که : ای سید من دوست دارم که جوار شما باشم تا آنکه خداوند آنحضرت را اذن دهد بظاهر شدن . فرمود : ای برادر حضرت قائم قبل از این بمن فرموده که ترا برگردانم بسوی وطن تو و ممکن نیست از برای من و تو مخالفت آنحضرت ، و بد رستیکه تو صاحب عیالی و مدت زیادی است که از ایشان غائبی و جایز نیست از برای تو زیاده از این از ایشان دوری کنی .

پس من از سخن او متأثر گردیدم و گریه کردم و گفتم : مولای من آیا جایز است که در امر من رجوع بآنحضرت نمائی و التماس کنی شاید که مرا رخصت مانند دهد . فرمود که : مراجعه در امر تو جایز نیست . گفتم : مرا اذن میدهی آنچه را که دیدم حکایت کنم ؟ فرمود : بلی و باکی نیست که از برای مؤمنان حکایت کنی تا آنکه خاطر جمع گردد قلبهای ایشان مگر فلان و فلان امر و تعیین نمود چند چیز را که آنها را نگویم . گفتم : ای سید من آیا ممکن میشود نظر کردن بسوی جمال و بهای آنحضرت در این زمان . فرمود : بدان ای برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام علیه السلام را ببیند و نشناسد . گفتم : ای سید من من از جمله بندگان مخلص آنحضرت هستم و آنحضرت را ندیدم . فرمود که : تو دیدی آنحضرت را دو مرتبه ، یکمرتبه وقتیکه بسامره میرفتی و آن اول مرتبه رفتن تو بود بسامره و رفیقان تو قبل از تو رفته بودند و تو در عقب مانده بودی پس بنهری رسیدی که آب در آن نبود و در آن وقت سواری دیدی بر اسب شهباء سوار بود و در دست او نیزه بلندی بود که سر آن آهن دمشقی بود ، و چون او را دیدی ترسیدی از برای رخت خود و چون نزدیک تو رسید فرمود

که مترس و برو که رفیقان تو منتظر تو اند در زیر درخت .
 پس مرا بخاطر آمد آنچه که بوده است ، گفتم : ای سید من چنین بود که
 فرمودی . فرمود : مرتبه دیگر وقتی بود که از شام بیرون آمده بودی و بسوی
 مصر میرفتی باشیخ اندلسی خود و از قافله بازماندی و در آن وقت بسیار ترسیدی ،
 پس بسواره بر خوردی که بر اسب سوار بود که پیشانی و دست و پای آن اسب
 سفید بود و در دست آن سوار نیزه بود و بتو فرمود که برو و مترس و برو بسوی
 قریه که بجانب راست تو است و امشب نزد ایشان بخواب و ایشان را از مذهب
 خود مطلع بکن و از ایشان تقیه مکن که ایشان با اهل قریه های چند که در جنوب
 دمشق است همه مؤمنان مخلصند و دوست دوستان علی بن ابیطالب و ائمه
 معصومین علیهم السلام از ذریه اویند ، ای پسر فاضل آیا چنین بود . گفتم که :
 بلی من بنزد اهل آن قریه رفتم و شب نزد ایشان خوابیدم و مرا عزت نمودند
 و از مذهب ایشان سؤال کردم بدون تقیه گفتند که ما بر مذهب امیر المؤمنین و وصی
 رسول رب العالمین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین علیهم السلام از ذریه
 اوئیم . بایشان گفتم که : شما از کجا این مذهب را قائل شده اید و کی بشما
 رسانده است ؟ گفتند : ابوذر غفاری رضی الله عنه در وقتی که عثمان او را از
 مدینه بیرون کرده بود و بشام فرستاده بود و معویه او را بزمین ما فرستاده بود
 پس این برکت از او بما رسیده . و چون صبح شد خواستم که بقافله رفقای
 خود ملحق گردم دو نفر همراه من کردند و مرا بقافله رسانیدند بعد از آنکه مذهب
 خود را بایشان خبر دادم .

پس گفتم : ای سید من آیا آنحضرت حج میکند در هر مدتی بعد از مدتی .
 فرمود : ای پسر فاضل تمام دنیا از برای مؤمن يك قدم است پس چگونه خواهد
 بود از برای کسیکه دنیا بپا نمیشود مگر بر برکت وجود او و وجود پدران او ،

بلی حج میکند در هر سال و زیارت میکند پدران بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس و بزمین ما برمیگردد .

پس سید شمس‌الدین مرا تحریر نمود که زود برگردم بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامت نکنم و بمن فرمود که بر در ادم ایشان این کلمات نوشته است «لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله محمد بن الحسن قائم بامر الله» و سید پنج درهم از آن دراهم بمن عطا فرمود و از برای برکت آنها را نگاه داشتم .

پس سید بزرگوار مرا بآن کشتیهائی که آمده بودم برگردانید تا آنکه رسیدم بآن بلده از بربر که اول مرتبه بآنجا داخل شده بودم و سید بزرگوار بمن گندم و جو داده بود و من آنها را در آن بلد بصد و چهل اشرفی فروختم و متوجه طرابلس که یکی از شهرهای مغرب بود گردیدم و از راه اندلس نرفتم بامثال امر سید بزرگوار، و از آنجا با حاج مغربی بمکه رفتم و حج کردم و بعراق برگشتم و میخواستیم که در مدت عمر خود در نجف بمانم تا آنکه مرگ مرا در رسد .

و من ندیدم که در آنجا احدی از علماء امامیه را نام برند مگر پنج نفر که ایشان سید مرتضی موسوی و شیخ ابو جعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و صدوق ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسمعیل حلّی یعنی محقق صاحب الشرایع علیهم الرحمه، و از آن وقت که در آن بقعه مقدسه بودم تا این وقت که در حله از برای شما نقل میکنم مدت هشت سال ونیم شد .

و چون شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت شنیدم که چند وقتی در مسجد سهله اقامه نمود بسبب وعده که با او شده بود، و مولد و موطن شیخ علی بن فاضل در اقلیم مازندران از بلده بود که آن را ابریم میگویند . والله الهادی^(۱) .

مؤلف میگوید: اعتبار این قضیه یقینی است و سند و اعتبار این را در کتاب نجم الثاقب^(۱) بتفصیل بیان کرده .

و نظیر این حکایت قصه معروفه مشهوره است که آنرا جمعی از علماء اعلام نیز ذکر کرده اند ، مثل سید بن طاوس در جمال الاسبوع و شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی در صراط المستقیم هر دو بطریق اختصار و مثل سید جلیل علی بن عبد الحمید در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان و محقق مدقق اردبیلی در حدیقه الشیعه و سید محقق محدث ماهر نعمت الله جزائری در انوار از کتاب فاضل ملقب بر رضا علی بن فتح کاشانی و جناب محدث مدقق نوری در نجم الثاقب مثل مقدس اردبیلی از کتاب اربعین که تألیف یکی از اکابر مجتهدین و اعظام مصنفین است و غیر ایشان اعلی الله مقامهم در غیر آنها جمعی از ایشان از کتاب تعازی عالم زاهد محمد بن علی بن الحسن الحسینی و جمعی دیگر از محل دیگر ، جمیع ایشان روایت کرده اند بسند خودشان از عالم فاضل اجل کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری اعلی الله مقامه که گفت :

بودیم در نزد وزیر عون الدین یحیی بن هبیره در ماه رمضان در سال پانصد و چهل و سه از هجرت و ما بر سر خوانی بودیم و در نزد او جماعتی بودند و بعد از افطار اکثر حضار رخصت طلبیدند و مراجعت کردند و جمعی از مخصوصان بامر او در آن مجلس توقف کردند ، و در آن شب در پهلوی وزیر مردی عزیز نشسته بود که او را نمی شناختیم وزیر بسیار تعظیم و تکریم او مینمود و صحبت او را غنیمت دانسته و گوش بکلام او میداد ، و بعد از زمانی جمعی از خواص نیز برخاستند که بمنازل خود بروند آدمهای وزیر خبر دادند که باران بشدت میبارد و راه عبور برای مردم بسته شده ، پس وزیر از رفتن ایشان مانع شد و از هر طرف

سخن گفتند تا آنکه رشته کلام بمذاهب وادیان رسید ، پس وزیر در مذمت مذهب شیعه مبالغه کرد و اهل آن را بقلت و اندک نسبت داد و گفت الحمد لله اقل قلیل و خوار و ذلیل‌اند .

پس در این اثنا آن شخصی که وزیر با او در مقام توقیر و احترام بود گفت : خدا ترا سلامت کند اگر رخصت می‌دهی در خصوص شیعه حکایتی کنم و آنچه بچشم خود مشاهده نموده‌ام بعرض عالی رسانم و اگر صلاح ندانی ساکت شوم . وزیر زمانی متفکر گشته و در آخر او را اذن داد و او خواست که اول اظهار کند که کثرت و زیادتی دلیل حق بودن دین سنیان نمی‌شود و قلت و اندکی دلیل بطلان دین شیعیان نمی‌گردد پس گفت : نشو و نمای من در شهر باهیه شده که شهری است در نهایت بزرگی و هزار و دویست ضیاع و قریه دارد در حوالی آن و عقل حیران است در کثرت مردم آن دهات و اطراف و عدد ایشان را بغیر از خداوند کسی نمیداند ، و تمام آن جمع کثیر نصرانیند و علاوه در اطراف بلاد باهیه جزیره‌های بسیار بزرگ واقع است و همه مردم آنها نصاری و در صحراها و بیابانهای آن جزیره‌ها که منتهی میشود بنوبه و حبشه خلایق بسیار ساکنند و همه نصرانی و از مذهب اسلام عاری ، و همچنین ساکنان حبشه و نوبه و بربر از حد متجاوزند همه نصرانیند و اهل اسلام در جنب ایشان چون اهل بهشت نسبت بدوزخیان است .

و بعد از این کلام اراده نمود که بروزیر ظاهر سازد که اگر کثرت دلیل حقانیت مذهب است شیعیان زیاده از همه فرقه‌ها و اهل آن مذهب از اهل همه مذاهبها بیشتر است ، پس گفت که : قبل از بیست و یک سال با پدرم بعزم تجارت از شهر باهیه سفر کردیم و بجهت طمع سفر پر خطر دریا را اختیار نمودیم تا آنکه قضا و قدر کشتی ما را کشید بجزیره‌های بسیار پر اشجار و انهار و در آنجا شهرهای

زارهای زیاد دیدیم و بسیار تعجب کردیم ، و از صاحب کشتی نامهای
جزیره‌ها را پرسیدیم گفت : من مثل شما اینها را ندیدم و هرگز باین جزیره‌ها
نیامده‌ام و این نواحی را ندیدم .

چون بنزدیک شهر اول رسیدیم از کشتی بیرون آمده در آن شهر در آمدیم
شهری دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوایی در کمال لطافت و مردمی در نهایت
پاکیزه‌گی و لطافت

در جهان هیچکس ندیده چنان منزلی دلفروز و جان افزا
عرصه خرمش جهان افسروز ساخت فرخش جهان آرا

و چون از ایشان اسم شهر و والی آن را پرسیدیم گفتند: این شهر را مبارکه
میگویند و حاکم آن طاهر است . و از تخت سلطنت او پرسیدیم گفتند : در
شهریست که آن را طاهره میگویند و از اینجا تا بانجا ده روز راه است از دریا
و بیست و پنج روز راه است از راه صحرا . گفتیم : عمال و گماشتگان پادشاه
کجایند که اموال ما را دیده و عشر و خراج آنها را بگیرند تا آنکه شروع در
معامله کنیم . گفتند : حاکم این شهر را ملازم و اعوانی نیست و مقرر است که
تجار خراج خود را برداشته بخانه حاکم میبرند و تسلیم او میکنند ، و ما را دلالت
کردند بمنزل او چون بخانه او رفتیم مردی را دیدیم صاف ضمیر صاحب حشمت
و صائب تدبیر درزی صلحاء و لباس اتقیاء ، جامه از پشم پوشیده و عبائی در زیر
انداخته و دواتی در پیش خود نهاده و قلمی بدست گرفته و کتابی گشاده کتابت
میکند ، و ما از آن وضع تعجب کردیم و سلام کردیم بر او جواب داد و مرحبا
گفت و ما را اکرام نمود و پرسید که از کجا آمده‌اید ؟ صورت حال خودمان را
گفتیم . فرمود : که همه شما بشرف اسلام مشرف شده‌اید و توفیق تصدیق دین
محمدی را یافته‌اید . گفتیم : بعضی از رفقاء بر دین موسی و بعضی در دین عیسی

است و بر احکام اسلام انقیاد نکرده‌اند. گفت: اهل ذمه جزیه خودشان را تسلیم نموده بروند و مسلمانان توقف کنند تا تحقیق مذهب ایشان کنیم و عقیده ایشان را معلوم نمائیم.

پس پدرم جزیه خود و مرا و سه نفر دیگر که نصاری بودند تسلیم نمود و یهود که نه نفر بودند نیز جزیه دادند، بعد از آن بجهت کشف حال مسلمانان بایشان گفت که مذهب خود را بیان کنید، و چون اظهار آن کردند و عقیده خود را باز نمودند نقد معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نیامد، پس فرمود شما در زمره اهل اسلام نبوده و در سلك خوارج بوده‌اید و هر که ایمان بر رسول مجتبی و وصی او علی مرتضی و سائر اوصیاء تا حضرت صاحب الزمان علیه السلام مولای مانی‌آورد در زمره مسلمانان نیست و داخل خوارج است و از مخالفین است.

چون مسلمانان این سخن را شنیدند و از اموال خود خاطر جمع نشدند غمگین گردیدند و سر بجنب تفکر برده لحظه در دریای اندوه و حیرت غوطه‌ور شدند و زمانی در بیابان بی‌پایان تأسف سرگشته گشتند، عاقبت از والی مملکت استدعا نمودند که حقیقت احوال ایشان را بحضور پادشاه نوشته آنجماعت را بشهر زاهره فرستد تا شاید که ایشان را در آنجا فرجی روی نماید، سؤال آنها را قبول فرمود و حکم کرد که بزاهره روند و این آیه را تلاوت کرد « **لِيَهْلِكَ** **مَنْ هَلَكَ** **عَنْ بَيْنَةِ** » .

چون ما اهل ذمه اهل اسلام را بر آن منوال دیدیم ایشان را در عین ملال گذاشتن و برگشتن را روا ندیدیم، پس بنزد صاحب کشتی خودمان آمدیم و گفتیم که: مدتی است رفیق آنجماعتیم مروت نیست که ایشانرا در عین مهلکه بگذاریم التماس اجاره کشتی ترا داریم که بجهت رعایت خاطر آن جماعت

بزاهره رویم و ایشان را امداد و اعانت کنیم . صاحب کشتی قسم یاد کرد که دریای زاهره را ندیده و هرگز آن راه نرفته ، پس از او مأیوس شدیم و از اهل آن شهر کشتی کرایه نمودیم باتفاق اهل اسلام متوجه زاهره گردیدیم و دو اژده شبانه روز در آن دریا سیر کردیم و چون صبح روز سیزدهم طلوع کرد ناخدا تکبیر گفت که شام محنت بانجام رسید و صبح راحت روی نمود و علامات زاهره و منارها و دیوارهای آن پیدا شد .

پس از روی سرور و بهجت بکمال سرعت روانه شدیم چاشتگاهی بشهری رسیدیم که هیچ دیده نظیر آن را ندیده و هیچ گوشه شبیه آن را نشنیده کلمه « ادخلوها بسلام آمنین » درباره آن آیتی و کسریمه « جنة عرضها كعرض السموات والارض » از فسحت ساحت آن کنایتی نسیمش غم زدا و روح افزا و هوایش فرح بخش و دلگشا آب لذیذش بی غش و صافی و حیات بخش چون آب زندگانی

چشم فلك ندید و نه گوش ملك شنید زین خوبتر بلاد و پسندیده تر مقر و آن شهر دلگشا مشرف بود بر دریا و بنای آن بر کوهی سفید چون نقره بیضاء حصاری از جانب صحرا و دریا احاطه آن شهر نموده و در میان شهر نهرهای زیاد جاری شده و زیادتی آب منزلها و بازارها بدریا ریخته ، ابتداء نهرها تا انتهای آنها يك فرسخ و نیم بود و در طعم و لذت چون کوثر و تسنیم بود ، و در زیر آن کوه باغات و بستانهای زیاد و مزارع و اشجار بیشمار بامیوه های خوشگوار بود ، و در میان باغات و بساتین گرك و گوسفند با هم میگردیدند و با یکدیگر الفت گرفته بودند و اگر حیوانی را بزراعت کسی سردادی کنار گرفته يك برك از آن نخوردی و درندگان و وحشیان در میان آن شهر جای گرفته بودند و ضرر آنها بکسی نمیرسید ، پس در آن اسواق کثیره و امتعه غیر متناهی بود و اسباب

عیش و فراغت در آن آماده بود و خلاق بر و بحر در آن آینده و رونده و مردم آن از روی قواعد و آداب بهترین خلاق روی زمین و در امانت و دیانت و راستی بیقرین ، و چون در بازار کسی متاعی خریدی و یا مزرعی ابتیاع نمودی بایع متعرض دادن ثمن آن نمیشد و بمشتری میگفت وجه آن بگذار برو ، و جمیع معاملات ایشان چنین بود و در میان ایشان کلام لغو و بیهوده نبود و از غیبت و سفاهت و دروغ و سخن چینی احتراز داشتند، و هر گاه وقت نماز میشد و مؤذن اذان میگفت همه مردمان از مردان و زنان بنماز حاضر میشدند و بعد از وظایف طاعت و عبادت بمنازل خود مراجعت میکردند .

و چون آن شهر عدیم النظیر و بی مثل را دیدیم و از سلوک و طرز آن تعجب کردیم بحضور پادشاه آن مأمور شدیم ، پس ما را در آوردند بباغی آراسته و در میان آن گنبدی از قصب ساخته بودند و بردور آن انهار عظیم جاری گشته بود و پادشاه در آن مکان بر مسند داوری نشسته و جمعی در خدمت او کمر اخلاص و متابعت بر میان بسته بودند ، در آن حال مؤذن اذان و اقامه گفت در آن ساعت ساحت آن بستان وسیع و عرصه فسیح آن از مردم آن شهر پر گردید و پادشاه امامت کرده و مردم اقتداء با او نموده و نماز جماعت گذاردند و در افعال و اقوال کمال خضوع و خشوع را مرعی داشتند، و بعد از ادای نماز پادشاه بجانب ما دردمندان التفات نموده فرمود که : ایشانند که تازه رسیدند و داخل شهر ما گردیدند . گفتیم: بلی یا ابن صاحب الامر، و ما شنیده بودیم که مردم آن شهر او را چنین خطاب و تحیت یا ابن صاحب الامر میگویند .

پس حضرت سلطان بما دلداری داد و مهربانی نمود و مرحبا فرمود و از سبب ورود ما بآنجا پرسید و فرمود که : تجارید و یا مهمانید . عرض کردیم که تاجرانیم و بر احسان سلطان و برخوان انعام او مهمان ، پس از مذهب و ملت ما

پرسید و فرمود در میان شما کدام است که کمر اسلام بر میان جان بسته و امرها و نهی های ایمان را منقاد گشته اند و کدامند که در بیابان ضلالت مانده و بصحرای دلگشای ایمان و عرفان نرسیدند ، پس ما حقیقت هر یک را معروض داشته و بر سر ابر قلوب یک یک ما را مطلع گردید .

آنگاه فرمود: مسلمانان فرقه های بسیارند و شما از کدام فرقه اید ، و در میان ما شخصی بود مشهور بمقری نام او روزبهان بن احمد اهوازی و در ملت و مذهب تابع شافعی آغاز تکلم کرد و اظهار عقیده خود نمود و سلطان فرمود که : در میان این جماعت کدامند که با تو در این ملت سر موافقت دارند . گفت : همه بامن متفقند و شافعی را امام و مقتدی میدانند الاحسان بن غیث که مالکی است .

سلطان فرمود: ای شافعی تو قائل با جماع گردیده و عمل بقیاس میکنی؟ گفت: بلی یابن صاحب الامر . سلطان نحو است که او را از تلاطم طوفان شقاوت مخالفت نجات داده بساحل سعادت هدایت رساند ، فرمود : ای شافعی آیه مباهله را خوانده ای و یاد داری؟ گفت : بلی یابن صاحب الامر . فرمود کدام است؟ گفت آیه کریمه « قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ ابْنَانَا وَابْنَاتِكُمْ وَنِسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ »^(۱) فرمود که : قسم میدهم ترا به خداوند مراد خداوند و رسول مختار از این ابناء و انفس چه کسانی . روزبهان خاموش شد ، پادشاه فرمود : قسم میدهم ترا بخداوند در سلك اصحاب کساء کسی دیگر بوده بغیر از رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه سیده النساء و حسن مجتبی و حسین شهید بکربلا . روزبهان گفت: نه یابن صاحب الامر . فرمود که:

(۱) آل عمران : ۶۱ بگو بیائید بخوانیم فرزندان ما و فرزندان شما را و زنهای ما و زنهای شما را و نفسهای ما «خودمان» و نفسهای شما را سپس نفرین کنیم و قرار دهیم لعنت خدا را بر دروغ گویان .

این آیه شریفه نازل نشده مگر در شأن ایشان و مختص نشده این آیه مگر به ایشان نه دیگران .

پس فرمود : ای شافعی قسم یاد میکنم که هر که حضرت سبحان او را از رجس معاصی و لوث مناهی پاک گردانیده طهارت و عصمت او بنص کتاب رب الارباب ثابت شده آیا اهل ضلال میتوانند که نقصی بکمال او رسانند . گفت : نه یابن صاحب الامر . فرمود : بخدا سوگند که مراد حقتعالی اصحاب کساء است که اراده خداوند تعلق گرفته بآنکه خطایا و سیئات را از ایشان دور دارد تا دامن عصمت ایشان بغبار عصیان آلوده نگردد و از صغیره و کبیره معصوم باشند .

پس بفصاحت لسان و طلاق بیان حدیثی ادا نمود که دیده ها گریان و سینه ها پر از ایمان گردید و شافعی برخاسته گفت : عفواً عفواً یابن صاحب الامر نسب عالی خود را بیان فرما و این گم گشته وادی ضلالت را هدایت فرما . پس حضرت سلطان بزبان حقایق بیان خود فرمود : من طاهر پسر حضرت محمد ابن الحسن عسکری ابن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و علی بن ابیطالب همان است که خداوند این آیه را در شأن او نازل فرموده «وکل شیء احصیناه فی امام مبین»^(۱) و الله که مراد رب العالمین از کلمه تامه امام مبین حضرت امیر المؤمنین

(۱) یس : ۱۲ و همه چیز را ما احصا نمودیم در امام روشن . صدوق قدس سره در کتاب «معانی الاخبار» گوید : از ابی بشر لغوی پرسیدم معنی امام چیست ؟ گفت : امام در لغت عرب بچند معنی آمده : اول کسی است که پیشرو مردم باشد . ۲- ریسمان بنا است که برای راست بودن دیوار ساختمان بکار می برند . ۳- طلائی است که در دارالضرب برای معیار عیار طلا نگه میدارند . ۴- نخ گردن بند است که دانه های گردن بند را یکجا جمع میکند . ۵- راهنمای سفر در تاریکی شب . ۶- تیری را گویند که در ساختن تیرها او را نمونه و الگو قرار می دهند . معانی الاخبار ص ۹۶ .

وامام المتقین وسید الوصیین وقائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب است که خلیفه بلا فصل خاتم النبیین است، و هیچکس را نرسد که بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ارتکاب امر خلافت نماید بغیر شاه ولایت و ماه نخطه هدایت و آیه کریمه «ذریه بعضها من بعض» در شأن ما نازل شده و ما را خداوند باین مراتب عالیہ اختصاص داده .

پس فرمود : ای شافعی مائیم ذریه رسول خداوند و مائیم اولی الامر . روز بهان چون استماع سخنان هدایت بیان شاهزاده عالمیان نمود بسبب تحمل نور معرفت و ایمان بیهوش گردید و چون بهوش باز آمد بتوفیق هدایت ربانی ایمان آورد و گفت : حمد بر خداوندی را که دولت عرفان نصیب من نمود و خلعت ایمان بمن پوشانید و از ظلمت تقلید گذشتگان بفضای فرح فزای نور ایمان رسانید .

پس آن سروردین و مرکز دایره یقین فرمود که : ما را بدار الضیافه و مهمان خانه بردند و کمال اعزاز و اکرام برای ماها کردند و هشت روز بر مائده جود و احسان آن شاهزاده عالمیان مهمان بودیم و مردم آن شهر بدیدن ما آمدند و عزت و مهربانی کردند و غریب نوازی نمودند

مردم آن جمله فرشته سرشت خوش دل و خوش خوی چو اهل بهشت و بعد از هشت روز مردم آن شهر از آن بزرگوار اذن گرفتند که ما را ضیافت کنند ، پس التماس ایشان قبول شد و ایشان بکمال شادی و خوشحالی بوظایف و رعایت ضیافت ما پرداختند و بمطاعم لذیذه و ملابس شهیه ما را ضیافت نمودند .

و طول و عرض آن شهر پر سر و در دو ماه راه بود و سوارتند رفتار بکمتر از دو ماه قطع مسافت آن را نمینمود ، و اهل آن شهر نقل کردند که چون از این شهر

میگذری شهری است رایقه نام و والی و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر «ع» است و طول و عرض آن برابر این شهر است و مردم آن بحسب خلق و خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ بال مانند مردم این شهرند ، چون از آن شهر بگذرند بشهری دیگر رسند دررنك و خوشحالی این شهر نام آن صافیه است و والی آن ابراهیم بن صاحب الامر است ، و بعد از آن شهر است بهمة زینتهای دینیه و دنیویه آراسته نام آن طلوم و حاکم آن عبدالرحمن بن صاحب الامر «ع» است ، و در حوالی آن شهر بازارهای عظیمه و مزارع کثیره که طول آن دو ماه راه است ، و منتهی میشود بشهری عناطیس و نام حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت طول و عرض آن چهار ماه راه است ، و در حوالی آن مزارع بسیار و مراتع بیشمار است مزین بکثرت انهار و خضرت اشجار و نضرت انهار و لطافت اثمار نمونه « جنات تجری من تحتها الانهار »

میکنند هر دم ندا از آسمان روح الامین

هنده جنات عدن فادخلوها خالدين

هر که برسبیل عبور بر آن خطه موفور السرور آید از دل که شهرستان بدن است رخصت خروج نیابد .

القصة بسوزیر گفت که : طول و عرض مملکت مذکوره یکساله راه است و سکنه آن که نامحدودند بالتمام مؤمن و شیعه و قائل بتولای خداوند و رسول او و ائمه اثنا عشرند و تبر از دشمنان ایشان میکنند و مجموع ایشان بخضوع و خشوع اقامه نماز و ادای زکات نمایند و آنرا بمصارف شرعیه میرسانند و امر بمعروف نموده و از منکر نهی میکنند ، حکام ایشان اولاد حضرت صاحب الزمان و مدار ایشان ترویج احکام ایمان و بحسب عدد زیاده از کافه مردمان است ، و میگفتند این امصار و بلاد و کافه خلایق و عباد نسبت بحضرت صاحب الامر «ع» کمر انقیاد و ایقان ایمان بر میان جان بسته‌اند خود را از غلامان آنحضرت میدانند .

و چون گمان مردم این بود که در آن سال آن برگزیده ملک متعال شهر زاهره را بنور قدوم بجهت لزوم منور خواهد ساخت مدتی انتظار ملازمت آن حضرت کشیدیم عاقبت از آن دولت ربانی محروم مانده روانه دیار خود شدیم و اما روز بهان و حسان بجهت دیدن حضرت صاحب الزمان «ع» و مشاهده طلعت نورانی آن خلاصه مردمان توقف نمودند و در مراجعت باما موافقت نکردند. و چون این قصه غریبه بگوش هوش حضار رسید و از شنیدن این قصه عجیبه خوشحال شدند عون الدین وزیر برخاسته و بحجره خاصه خود رفته اهل مجلس را يك بيك طلبید و در اظهار نکردن این اخبار از ایشان عهد و میثاق گرفت و مبالغه و الحاح بسیار در عدم افشای این اسرار نمود و گفت که : زینهار که اظهار این اخبار مکنید و این راز را پنهان دارید تا که دشمنان شما بقتل شما بر نخیزند و خون شما را نریزند ، و ما از خوف و ترس دشمنان خاندان و از بیم اعدای ذراری پیغمبر آخر الزمان جرئت اظهار این راز را نکردیم و هر کدام که یکدیگر را ملاقات میکردیم یکی مبادرت نموده میگفت : آیا بخاطر داری ماه رمضان معهود و آن قصه غریب را ، و دیگری در جواب او میگفت : بلی یاد دارم و لکن اخفاء و کتمان نما و سر حضرت صاحب الزمان را ظاهر مکن و از خون خودت بترس^(۱). تمام شد .

مؤلف میگوید : این قصه را در اعداد آن چهل حکایت ذکر نکردم از جهت اینکه در این قصه کسی مدعی دیدن حضرت صاحب الامر «ع» نشده و این قصه را مؤید و تأکید آوردم بر صدق و راستی حکایت چهلیم از بودن بلاد غریبه و ولایات عجیبه و اولاد متعدده از برای حضرت صاحب الامر .

و اما بودن اولاد از برای آنحضرت پس از توضیحات است ، زیرا که در

زیارات و روایات ذکر اولاد آنحضرت بسیار شد، و چنانچه بر خود حضرت صاحب الامر «ع» سلام و صلوات وارد شده و همچنین بر اولاد آنحضرت. و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری نورالله مرقدہ دو ازده حدیث معتبر نقل کرده از کتب معتبره در بودن اولاد برای آنحضرت و ذکر صلوات و سلام بر ایشان و مناقب و فضل ایشان، و اثبات این مطلب زیادتر از این محتاج بیان نیست. و اما شبهه استبعاد این بلاد و ولایات و جزیره‌ها که در این قصه و در حکایت چهللم بود چنانچه بعضی از اهل اسلام و غیر کرده‌اند و بمجردیکه خودشان آنها را ندیدند انکار وجود آنها را میکنند، پس جواب آنها از واضحات است و شبهه ایشان در باطل بودن از بدیهیات است، زیرا که اصل آن شبهه ناشی است از ندیدن آنها آن بلاد را که با استعداد تمام مشغول سیر و سیاحت و تشخیص طول و عرض صحراها و دریاها شدند و مکرر تا بقطب شمالی رفتند و از طرف شرق و غرب تمام دوره را طی کردند و تا بحال بچنین جزایر و بلاد متوقف نشدند.

و این شبهه اگر از آنها است که قائل بوجود واجب الوجود نبودند پس باید اول از برای آنها وجود واجب الوجود تبارک و تعالی را اثبات کرد و قدرت و عظمت و حکمت او را باید ثابت نمود که خداوند قادر و حکیمی است که هر چه میخواهد میکند و هر چیز را خواسته باشد بفرمان خود خلق میکند هر چندیکه مردمان ندانند و نبینند و عقل ایشان بکنه آن نرسد و از چگونگی آن چیزی نفهمند و بعد از آنکه وجود همچنین خداوند حکیم و علیم و قادر مختار علی الاطلاق ثابت شد و از برای او پیغمبری و خلیفه لارم گردید که هر چه بگوید از جانب خداوند باشد و از هر چه خبر دهد موافق حکم و اعلام او گردد پس بعد از این راه استبعاد و شبهه در وجود این بلاد رفع میشود، و قبل از اثبات توحید و نبوت

جواب این شبهه داده نمیشود .

واثبات اصول الدین را کلیه در کتابهای بسیار علماء اخبار اهل اسلام و ایمان بدلیلهای واضح و برهانهای قاطعه کرده اند و صدق و راستی پیغمبر آخر الزمان علیه السلام از توضیحات شده و کتاب او که قرآن است از بدیهیات گردیده و در آن کتاب شریف خبر از غیب داده و همه آنها بعد از زمانی بوجود آمده ، از آن جمله در سوره مبارکه « انا اعطیناک الکوثر » خبر داده بود که از یکنفر دخترش که اولاد او منحصر بآن دختر بود بعد از خودش که حضرت فاطمه زهراء « ع » باشد باینکه از آن یکنفر دختر کوتاه عمر و مجهول القدر و کم زندگانی او نسل کثیر و اولاد بسیار و ذریهٔ بیشمار بوجود خواهد آمد ، و هر قدر از اولاد آن دخترش را بکشند و تلف کنند و از جائی بجائی دور نمایند باز نسل او تمام نخواهد شد و روز بروز زیاد خواهند گشت . و این خبر را يك هزار و سیصد و سی سال قبل از این داده است و حالا هم چنین شد و بلکه قبل از این سالهاست که این وعدهٔ قرآنی ظاهر گردیده ، زیرا که هیچ مملکت و ولایت و هیچ شهری و بلکه قریهٔ نباشد مگر آنکه در آنجایی و یا دوتا و یا زیادتر از اولاد آن دختر معظمه میشود که از طرف پدر و یا مادر بآن خواتون محشر منسوب گردد ، بلکه حقیر در ایران مجلس معتبری و معتدبه ندید که در آن یکنفر از سادات نباشد که از طرف پدر و یا مادر نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشته باشد و آن مجلس باشد که در آن یکی از سادات پدری و مادری نباشد و این یکی از معجزات قرآن است . و این شبهه و استبعاد اگر از اهل اسلام است بعد از جواب اول میگوئیم که این شبهه جائی ندارد بعد از تصدیق قرآن و انقیاد با حکام اسلام از جانب خداوند عالم .

اما اولاً - پس چنانکه گفته شد که خداوند حکیم علیم قادر است که چیزی

را خلق کند و از نظر خلق مخفی نماید و هر چه مخلوق شده لازم نیست که همه آنها را مردم بدانند و بفهمند و ببینند .

و اما ثانیاً- پس سد اسکندر و یاجوج و ماجوج و بهشت و باغ شداد که از برای خودش جنت ساخته بود و کهف اصحاب کهف در قرآن است و هر سه تایی آنها بنص قرآن در این زمان موجود است و در زمان معویه کسی بهشت شداد را دید و در دوران حضرت رسول «ص» جمعی از صحابه اصحاب کهف را در کهف‌شان دیدند و سد اسکندر در تواریخ نیز موجود است ، و با وجود این نه سد معلوم و نه کهف معروف و نه بهشت شداد ظاهر است و نه کسی از سیاحان صحرا و دریا از اینها خبری داده ، و در صحرای اندلس يك شهر بزرگی حضرت سلیمان بمباشرت اجنه بنا کرده و دارا پسر دارا آن را یافت و در زمان عبدالملک عامل او که در مغرب حاکم بود نیز یافته و ابیات چند در دیوار آن پیدا کرد و بعد الملک فرستاد و دیوارهای آن از مس است و تفصیل آن در زهر ربیع مذکور و اختصاراً در نجم الثاقب مزبور است ، و با وجود آنکه چندین سال است که ولایات اندلس در تصرف فرنگیان است و آنها با آن اطلاع کلی و استعداد که دارند ابداً چیزی ندیدند . پس همچنانکه این چهار چیز مخفی و مستور مانده و کسی از اینها خبر ندارد همچنین آن بلاد حضرت صاحب الامر «ع» مخفی مانده و هر کس آنها را ندیده .

و ثالثاً- اگر کسی بآن جزیره‌ها برود و بجای آنها رسد و آنها را نبیند حق سؤال دارد ، و اما اگر نتوانست بآنجاها برود و ممکن نشد برای کسیکه بآن محل و مکان برسد پس چگونه اعتراض و ایراد تواند کرد ، و کدام کسی از بحر ابیض بآن طرف رفته و کشتی کی از دریای سفید عبور کرده و خداوند چنان که حضرت صاحب الامر «ع» را از نظر مردمان غائب فرموده و همچنین بلاد آن

حضرت را مثل خود از نظر اجانب مخفی کرده ، همچنانکه در حکایت جزیره خضراء شیخ محمد ناخدا گفت که کشتی دشمنان با آنجا نمیرسد و در دریای سفید غرق میشود و در قصه روز بهان و حسان کشتیان ایشان گفت من هرگز دریای زاهره را ندیدم و بان نرفتم و آن نواحی را مشاهده ننمودم .

الحاصل آنکه میگوید من تمام دریای محیط را و غیر آن از دریاها را سیر و سیاحت کردم و همچنین جزیره ها و بلاد را ندیدم دروغ محض و کذب صرف است ، و کسی که آن را راست گو میداند احمق است و مثل گوینده سفیه است کدام کس قدرت دارد که تمام روی زمین را سیر کند و کی توانائی دارد که همه دریاها را سیاحت و گردش نماید با آنکه دریا سه مقابل صحرا و بیابان است و این کشتیها از ترس آنکه مبادا راه را گم نماید از خط خودش تجاوز نمیکند ، و با وجود این کدام کذاب ادعا کرده که من تمام دریاها را سیر کردم و کدام سفیه آنرا تصدیق میکند وینکی دنیا که مملکت بزرگ و اهالی زیاد دارد تا چندین سال قبل از این کسی از فرنگیان و سیاحان آن را نمیدانست و اهل ینکی دنیا نیز ندانسته بودند که این طرف دریا کسی هست یا نه ، و آن بلاد و جزایر حضرت صاحب الامر «ع» تا بزمان ظهور آنحضرت مثل ینکی دنیا باشد و بعد از ظهور او ظاهر گردد چنانکه ینکی دنیا بعد از مدتی ظاهر شد ، و با وجود آنکه فرقها است میان آنها و ینکی دنیا

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

و بسخن هر کس نباید گوش نمود و بگفته چند نفر که عیوبات و نقصهای بسیار دارند گوش نباید داد و اخبار صحیحه را در مقابل سخن آنها نباید رد کرد .
و رابعاً - علماء اعلام اشاعره که فعلاً کثراهل اسلام و بیشتر اهل سنت هستند در مقام بیان عموم قدرت خداوند و تأثیر نداشتن هیچ سببی و مؤثری مگر اراده

ومشیت از حضرت حق تعالی فرموده‌اند که : جایز است در پیش روی ما کوههای بلند باشد که ارتفاع آن از زمین باشد تا آسمان و آنها متلاؤ باشد برنگهای گوناگون و مانعی نباشد میان ما و آنها و نور آفتاب بر آنها تابیده باشد و آنها بسبب تابش شعاع آفتاب درخشنده باشند و چشم و صاحب چشم هم سالم و در آن عیبی و آفتی نباشد و میان او و آن کوهها کمتر از یک وجب باشد و با اینحال آن کوهها را نبیند .

و باز فرموده‌اند که : جایز است در بیابانی که خالی باشد از آدم و طول و عرض آن صد فرسخ باشد در صد فرسخ و آن بیابان پر باشد از خلائق و نداند شماره آنها را احدی غیر خداوند و ایشان در آن بیابان مشغول باشند بمحاربه و مجادله و جنگ و جدال و تیراندازی و حمله کردن بر همدیگر با شمشیرها و نیزه‌ها و همه ایشان سوار اسبان تند رو باشند که حصر ندارند، و با وجود این انسانی و حیوانی سیر کند در طول و عرض آن بیابان بخط مستقیم و یا غیر مستقیم بنحویکه سیر او احاطه کند بر تمام قطعات آن بیابان و شخص اسب خود را بتازد و در آنجا بآنحال نشنود هیچ حسی و حرکتی از آنجماعت و نبیند صورت احدی از ایشان را و در سیر خود بر نخورد و مصادم نشود یکی از ایشان را و نه اسب ایشان را، بلکه در جمیع حالات سیر آنها منحرف شوند از او و بطرف راست یا چپ کناره کنند از او و دور شوند و هیچ صدمه و آفتی بآن شخص نرسد و آنها نیز او را نبینند. و نظایر این مثالها که مضمون و محصل آنها اعتقادات تمام اشعریه است چنانکه حاصل اینها را شارح قوشچی در شرح تجرید نحو اوجه نصیر طوسی فرموده است و نیز محدث محقق نوری اعلی الله اعلامه از ایشان نقل کرده است پس وقتی که این نحو از مثالها با اعتقاد جماعت اهل سنت در عموم قدرت خداوند صحیح شد و ممکن گردید و بیشتر اهل اسلام بر آن اعتقاد کردند و قدرت خداوند

را بر این نحو چیزها قائل شدند و منکر اینها را منکر قدرت خدایتعالی دانستند، پس چه استبعاد دارد و چه محال لازم میآید در وجود بلاد عظیمه و جزایر کثیره در دریای محیط و غیر آن از دریاها و آن طرف آنها که حاکم آن شهرها از اولاد حضرت صاحب الامر «ع» بوده باشند و مردم این اطراف و جوانب بآن بلاد راه نداشته باشند و آنها را ندیده و نشناسند و کیفیت آنها را ندانند .

بلکه استبعاد این مثالها زیادتر است از وجود آن شهرها و جزیرهها و خصوصاً آن بلاد را بعضی از اشخاص دیدند و بآنجاها رفتند و مدتی ماندند و از دراهم و دنانیر و بعضی چیزهای آنجاها را مثل گندم آوردند ، بخلاف آن مثالها که تا بحال احدی از اهل اسلام و غیر ایشان ندیده و کسی نقل نکرده ، و بلکه آنها بیان عموم قدرت خداوند است و حقتعالی را قادر مطلق دانستن است و قدرت را از خدایتعالی سلب نکردن است و حضرت عزوجل را بر جمیع اشیاء قادر علی الاطلاق اعتقاد کردن است و معنی «ان الله علی کل شیء قدیر» همین است که در آیات قرآنی وارد شده است .

و اما خامساً - پس بدرسستیکه خداوند فرموده « **واذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لایؤمنون بالآخرة حجاباً مستوراً** »^(۱) یعنی وقتیکه قرآن بخوانی قرار میدهیم میان تو و آنکسانیکه بآخرت ایمان نیاورند پرده پوشنده که ترا نبینند و بتواذیت نکنند ، پس در این آیه خداوند وعده داده که پیغمبر را از چشم دشمنان او مخفی کند در وقت قرآن خواندن .

و مفسرین سنی و شیعی در تفسیر این آیه روایت کردند که آیه شریفه نازل شده در اذیت ابوسفیان و نضر بن حارث و ابوجهل و ام جمیل خواهر ابوسفیان زن ابی لهب که حضرت پیغمبر را اذیت میکردند که پوشانید خداوند آنحضرت

را از چشم ایشان آنگاه که قرآن میخواند ، پس میآمدند نزد آنحضرت و از او میگذشتند و او را نمیدیدند و نمیتوانستند که او را اذیت نمایند .

و نیز قطب راوندی در خرایج روایت کرده که آنحضرت نماز میکرد مقابل حجر اسود و استقبال میکرد کعبه و بیت المقدس را پس دیده نمیشد تا آنکه از نماز فارغ میشد .

و نیز روایت کرده که روزی ابوبکر در نزد آنحضرت نشسته بود که ام‌جمیل آمد و میخواست که بآنحضرت آزاری برساند ، ابوبکر عرض کرد که : یا رسول الله از این مکان کناره شوید . حضرت فرمود که مرا نمی‌بیند ، پس ام‌جمیل آمد و نزد آنحضرت بسیار ایستاد و با ابوبکر گفت که محمدا را دیدی ؟ گفت : نه ، پس برگشت .

و از این قبیل اخبار در کتب معتبره عامه و خاصه بسیار است ، پس وقتیکه ممکن شد بودن کسی در میان جماعتی که آنجماعت او را نبینند و او همه آنها را دیده باشد و در میان آنها مشغول قرائت و ذکر و تسبیح و تهلیل باشد و ابداً کسی او را ندیده باشد و صدای او را نشنود پس چه استبعاد دارد و چه جای شبهه است که چنین بلاد عظیمه و جزایر معتبره در صحراها و یا در دریاها بوده باشد و خداوند چشم همه را از آنها بپوشاند و اگر اتفاقاً عبور جمعی از آنجا بیفتد بجز صحرای خالی و دریای بی آبادانی چیز دیگری ندیده باشند و ابداً از آن بلاد مطلع نشوند .

و ایضاً روایت کردند که چون اضطراب ابوبکر در شب غار از ترس دشمنان بسیار شد و حضرت پیغمبر با او موعظه و نصیحت کرد و بشارت سلامتی داد قلبش آرام نشد و قوه بشریت او تمام شد ، پس آنحضرت از جهت اطمینان ابابکر پای مبارك خود را بیک طرف غار زد و از آنجا دری باز شد و دریائی و در آن

دریا کشتی ظاهر گشت ، پس حضرت باو فرمود : مترس زیرا که اگر کفار داخل غار شدند ما از این دریرون رفته و در این کشتی حاضر نشسته میرویم و کسی از ایشان بما نمیرسد ، پس ابوبکر آسوده شد .

پس وقتی که ممکن شد که در غار دریا و کشتی باشد بقدرت خداوند از جهت آسودگی ابوبکر که صحابه پیغمبر «ص» بود و آن کافران ابوبکر را نبینند و نه دریا و نه کشتی دیده باشند و نه صدای او را و فریاد و ناله او را شنیده باشند پس چه استبعاد و شبهه ای دارد در اینکه در میان دریا و یا وسط صحرا جمعی از اولاد همان پیغمبر بدعای آنحضرت در جزیره ها بوده باشند و از نظر اجانب مخفی شوند و اگر کسی بآنجا برود ایشانرا نبیند و از شر دشمنان تا بظهور امام ایشان محفوظ باشند .

و آن خداوند قادر چنانکه از برای ابوبکر صحابه رسول الله «ص» دریا و کشتی ظاهر کرد در میان غار و او را از نظر دشمنان مخفی نمود ، پس آن قادر سبحان قدرت دارد که در میان دریای بزرگ و صحرای وسیع بلاد عظیمه خلق کند و جمعی از ذریه رسول خودش در آن بلاد مستور باشند و کسی ایشان را نبیند تا بمدت مدید .

و اگر بگویند که جماعت کفار حضرت رسول «ص» را با ابوبکر ندیدند چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد از جهت اعجاز حضرت پیغمبر بود . پس در جواب :

اولا میگوییم که : مخفی بودن بلاد اولاد حضرت صاحب الامر «ع» و خود ایشان نیز از جهت معجزه حضرت پیغمبر است زیرا که ایشان از ذریه آنحضرتند که شاید آنحضرت در خصوص ذریه خود حضرت مهدی و اولاد او دعا کرده که خداوند ایشان را از نظر مردمان با بلاد ایشان مخفی نماید و ضرر مردم بآنها نرسد .

و ثانیاً می‌گوییم که: مخفی ماندن و محفوظ شدن از شر و خلق و دیدن ایشان مختص بحضرت رسول و صحابهٔ او نیست و بلکه این نحو قدرت نمائی خداوند دربارهٔ بعضی از اشخاص شده است، چنانکه علماء اعلام اهل سنت و شیعه نقل کردند و از طرایف و لطایف حکایات شمردند و فیروز آبادی نیز در قاموس در باب عین فرمود که (عبود) مثل تنور مردیست بسیار خواب که هفت سال در جای همیزم کشی خود در خواب بود، و در حدیث است که اول کسی که داخل بهشت میشود عبد اسودی است که او را عبود می‌گویند، و سبب آن آنست که خداوند پیغمبری را فرستاد بسوی اهل قریه‌ای پس ایمان نیاورد با واحدی مگر همین غلام سپاه و اینکه قوم آن پیغمبر چاهی برای او کردند پس او را بآن چاه انداختند و سر آن چاه را با سنگی گرفتند، پس این غلام سیاه بیرون میرفت و همیزم جمع میکرد و همیزم را میفروخت و بآن از برای او آب و طعام می‌خرید آنگاه می‌آمد بنزد آن چاه پس خداوند او را اعانت میکرد در برداشتن آن سنگ پس آنرا بر میداشت و آن آب و طعام را برای او سر ازیر میکرد، و آن غلام سیاه روزی همیزم جمع کرد پس نشست که قدری استراحت بکند پس بطرف چپ خود افتاد پس خوابید هفت سال و بعد از آن بیدار شد و او اعتقاد نداشت مگر بیک ساعتی از روز خوابیدن را، پس همیزم خود را چنانکه گذاشته بود برداشت و بآن قریه آورد و فروخت آنگاه بنزد آن چاه رفت پس آن پیغمبر را در آنجا ندید و آن قوم پشیمان شده بودند و آن پیغمبر را بیرون آورده بسودند، پس آن پیغمبر از حال آن سیاه سؤال میکرد پس می‌گفتند که ما نمیدانیم که او در کجا است تا آنکه آن غلام سیاه خودش آمد. پس باو مثل میزنند برای کسیکه بسیار می‌خواهد.

وز مخشری که از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب ربیع الابرار باین

حکایت اشاره کرده ، و در این حکایت جواب است از همه استبعادات اهل اسلام زیرا که ماندن غلام سیاهی هفت سال بی آب و نان در زیر آفتاب و باد و باران و محل تردد جانوران و درندگان زنده و سالم و مخفی بودن او در این مدت مدید بر مردمان و خصوصاً باهل آن قریه با آنکه در محل خاص معروف خوابیده بود. و چگونه احتمال میشود داد که در این هفت سال عبور احدی بآنجا نیفتاد و اهل آن قریه در این مدت محتاج هیزم نشدند و هیزم کشی بآنجا نرفت و درندگان او را ندیدند ، پس معلوم میشود که همه اینها بقدرت خداوند بوده است و بتقدیر الهی شده است و در این حکایت حکمت و مصلحت بوده است هر چندیکه مردم آن را ندانند .

پس وقتیکه این قضیه ممکن شد و بلکه حسی و بدیهی گردید پس چرا ممکن نباشد وجود بلاد و اولاد از برای حضرت صاحب الامر « ع » و مخفی بودن آن بلاد از نظر مردم مثل عبود، و چنانکه در قضیه عبود و مخفی بودن آن در این مدت مدید مصلحت است و حکمت است در نزد خداوند حکیم همچنین در مخفی بودن بلاد اولاد آنحضرت حکمت و مصلحت است هر چندیکه مردم آن را ندانند و از سر آن مطلع نشوند .

و جوابهای این نحو از شبهات و در تأمل و تردد در این حکایات و روایات مزبوره بسیار است و در این باب اکتفاء نمودم بذکر همین پنج جواب و در اینها کفایت است از برای طالب هدایت و اینها وافی است برای کسیکه از عناد و تعصب تجنب کند .

و حکایاتی که مشتمل است بدیدن بعضی مؤمنین حضرت صاحب الامر علیه السلام را بسیار است و در کتب غیبت علماء اعلام جمله ای از آنها مذکور

و در هر یکی حکایات مخصوصه مزبوره است ، و بلکه سال بسال و ماه بماه زیاد میشود و اتفاق میافتد و درماندگان را و گم شدگان را در همه اوقات نجات میدهند ، چنانکه در حکایت یاقوت روغن فروش حلی خود حضرت صاحب الامر «ع» اشاره باین مطلب فرمود. پس بنابراین حکایت درماندگان و اشخاصیکه آنحضرت را دیدند و از او مشاهده معجزه کردند حد و حصر ندارند و در هر وقت از اینها اتفاق میافتد و واقع میشود .

و مرحوم محدث ماهر و محقق کامل حاج میرزا حسین نوری نورالله مرقدہ در نجم الثاقب صد حکایت از این قبیل نقل کرده و حقیر در اینجا اکتفاء کرد بهمین چهل حکایت از جهت موافقت این باب با سایر ابواب کتاب و تا آنکه اینها نمونه باشد از معجزات آن حضرت ، و این چهل حکایت يك دليل گردد برای آنکه آنحضرت پناه درماندگان و ملجأ بیچارگان است و در هر جا و با هر لباس دیده میشود .

(و اما جواب) از حدیث تکذیب دیدن آنحضرت در زمان غیبت کبری چنانکه در باب هشتم ذکر شد که آنحضرت بعلی بن محمد سمیری نوشت که نائب خاص آن بزرگوار بود قبل از غیبت کبری که بدرستی که توفوت خواهی شد بعد از شش روز پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو پس بتحقیق که واقع شد غیبت تامه پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند تعالی ، و این ظهور بعد از طول زمان و قساوت قلبها و پرشدن زمین است از ظلم و جور و زود است که میآید از شیعه من کسیکه مدعی مشاهده من است آگاه باشید که هر کس ادعا کند مشاهده را قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی پس او کذاب و دروغگو و افتراء گوینده است و لا حول ولا قوة الا بالله ، پس میگوئیم بعون الله تعالی :

(جواب اول) آنکه مراد از این حدیث ونحو آن تکذیب آنکسانی است که ادعای مشاهده کند با نیابت و رساندن اخبار از جانب آنحضرت بسوی شیعه چنانچه نائبان و سفیران آنحضرت داشتند در غیبت صغری .

و این جواب را علامه مجلسی در بحار فرموده است اعلی الله اعلامه ، و مؤید این جواب است آنچه که علماء اعلام با وجود این حدیث ونحو آن این حکایات و قصص را در کتب معتبره خودشان نقل کرده اند، حتی شیخ طوسی قدس سره که ناقل حدیث تکذیب مشاهده است اعتقاد بمشاهده آنحضرت دارد و باین نحو حکایات و قصص اعتماد دارد چنانچه از کتاب غیبت او معلوم است. و علماء شیعه در هر طبقه از قدیم تا بحال امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب خود ثبت و ضبط کرده اند و بآنها استدلال فرموده اند و اعتناء نموده اند و از یکدیگر گرفته اند و از هر موثق که اطمینان بصدق و راستی او دارند نقل امثال آنها را کرده اند و تصدیق فرموده اند، مثل سید بن طاوس و مجلسی و بحر العلوم و مقدس اردبیلی و سید نعمت الله جزایری و غیر ایشان از محدثین و محققین، پس نقل کردن ایشان این حکایات را در هر زمان دلیل واضح است بر اینکه آن حدیث در ظاهرش نیست و مراد از آن ادعای نیابت است و یا چیزی دیگر است .

(جواب دوم) از این حدیث همان است که از حکایت جزیره خضراء معلوم گردید ، زیرا که در حکایت چهلم زین الدین عامل کامل و عالم فاضل علی ابن فاضل بسید بزرگوار شمس الدین عرض کرد که : ای سید من ما روایت کردیم از مشایخ خود که حضرت صاحب الامر «ع» فرموده که هر که در غیبت کبری بگوید که مرا دیده بتحقیق که دروغ گفته ، پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید من آنحضرت را دیده ام ؟ فرمود : راست میگوئی آنحضرت این را فرمود در آن زمان بسبب بسیاری دشمنان از اهل بیت

خود و غیر ایشان از فراعنهٔ زمان از خلفای بنی عباس ، حتی آنکه شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال آنحضرت ، و اکنون زمان طول کشیده و دشمنان از او مأیوس گردیدند و بلاد ما از ظالمان و ظلم ایشان دور است و ببرکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند تا آخر .

و این وجه که جناب سید عالم بزرگوار فرموده جاری است در اکثر بلاد دوستان آنحضرت ، و حاصل این جواب آنست که دشمنان آنحضرت را نمی‌بینند و هر که از غیر دوستان او بگوید که من او را دیدم او دروغگو است و البته مشاهده کنندهٔ او از موالی و دوستان خواهد شد و لو بعد از زمانی .

(جواب سیم) آنکه حدیث تکذیب حمل شود بصورت شناختن آن حضرت در حال مشاهده چنانکه بحر العلوم در کتاب رجال فرمود که اینک مشاهده که ممنوع شده اینست که مشاهده کنند امام علیه السلام را و بدانند که او است حضرت حجت در آنحالی که مشاهده میکند آنحضرت را . تمام شد . و اکثر این حکایات از این قبیل است که آنحضرت را نشناخته‌اند در حال مشاهده .

(جواب چهارم) آنکه حدیث تکذیب حمل شود بدیدن غیر خواص و این قصص و حکایات و روایات حمل شود بمشاهدهٔ خواص و شناختن اولیاء و خواص شیعیان آنحضرت ، چنانچه بازسید بحر العلوم اعلی الله مقامه باین وجه اشاره فرموده در آن کتاب که گاه است که منع شود امتناع مشاهده در شأن خواص هر چندیکه دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار بسبب دلالت عقل و دلالت بعضی از آثار . تمام شد .

و این جواب نیز از اخبار شاهد دارد ، چنانکه حصینی در کتاب خود باسناد خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود : صاحب الامر

ظاهر میشود و نیست در گردن او از برای احدی بیعتی و نه عهدی و نه ذمه پنهان میشود از خلق تا وقت ظهورش . راوی گفت : یا امیر المؤمنین دیده نمیشود قبل از ظهورش ؟ فرمود : بلکه دیده میشود در وقت ولادتش و ظاهر میشود براهین و دلیلهای او و می بیند او را چشمهای عارفین بفضل او که شکر کننده و کاملند و بشارت میدهند بینندهها بآنحضرت بآنکسانیکه شك دارند در او .

پس از این حدیث شریف معلوم شد که عارفین بفضل او آنحضرت را مشاهده میکنند، پس حدیث تکذیب مشاهده حمل میشود بر غیر عارفین و خواص و حدیث مشاهده بر خواص و عارفین و از معلوم است که این حکایات و قصص عارفین بفضل او و خواص است .

(جواب پنجم) آنکه آنچه مخفی و مستور است بر خلق مکان و مستقر آنحضرت است پس راهی نیست بسوی آن از برای احدی و نمیرسد بآنجا بشری و نمیداند آن را کسی حتی خاصان و موالیان و فرزندان آنحضرت، پس منافات ندارد ملاقات آنحضرت در اماکن و مقامات که ذکر شد بعضی از آنها و ظاهر شدن او در نزد مضطرب و استغاثه کننده چنانکه در باب القاب آنحضرت ذکر شد که فریاد رس استغاثه کننده و داد رس مضطرب شده از القاب آنحضرت است .
و مؤید این جواب حدیث عمار است که در کافی از حضرت صادق « ع » روایت کرده که فرمود که : از برای قائم دو غیبت است یکی از آنها کوتاه است و دیگری نمیداند مکان آنحضرت را در آن غیبت مگر خاصه از موالیانش .

و مثل این حدیث روایت مفضل بن عمر است که در غیبت شیخ طوسی و شیخ نعمانی نقل کردند که گفت : شنیدم که حضرت صادق میفرمود : بدرستی که از برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از آنها طول میکشد تا آنکه میگویند بعضی که مرد و میگویند بعضی که کشته شد و بعضی میگویند که رفت تا آنکه

باقی نمیماند بر امر او از اصحابش مگر چند نفری و مطلع نمیشود بر مکان او احدی از فرزندان او مگر آنکه مشغول خدمت متولی امور اوست .

و نیز در آن سه کتاب روایت کردند از آنحضرت که فرمود : لابد است از برای صاحب این امر از غیبت و لابد است از برای او در غیبتش از عزلت و گوشه نشینی و باسی و حشت نیست - یعنی با وجود انس کردن آنحضرت با سی نفر از اولیاء و شیعیان خود در غیبت او در گوشه نشینی او از خلق و حشتی ندارد .

پس از این احادیث معلوم میشود که دیدن آنحضرت ممکن است و لکن مکان او از برای احدی معلوم نیست .

و این جواب را محدث محقق نوری ذکر کرده و در نظر حقیر جواب اول از این جوابها بهترین جوابها است و در حدیث تکذیب مشاهده قرینه است بر این زیرا که در آن فرمود پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن با احدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو، پس از این کلام معلوم میشود که تکذیب مشاهده از جهت ادعای نیابت و وصایت است چنانکه علی بن محمد سمیری و غیر او از نواب آنحضرت داشتند . و اما جوابهای دیگر که ذکر شد پس هر کدام از آنها در صورتی و محلی صحیح است نه در همه جا و همه صورت .

پس از همه آنچه که ذکر شد در اینجا از جوابها معلوم شد که دیدن آنحضرت در این زمان ممکن است و حدیث تکذیب مشاهده منافات با این حکایات مذکوره ندارد ، خصوصاً در این حکایات و روایات وارده در این باب معجزات بسیار اتفاق افتاده که بغیر از امام معصوم کسی قدرت ندارد بآنها و آنها از غیر او صادر نمیشود . پس در واقع این حکایات و روایات با کثرت آنها و تواتر و غیر محصور و محدود بودن آنها حسی است و اما حدیث تکذیب مشاهده پس آن نقلی است

واز واضحات است ، واز قواعد کلیه معلومه است که نقلی را در این صورت حمل بر غیر ظاهرش باید کرد چنانکه این قاعده را حقیردر کتاب کشف الحجاب واثنا عشریه و مسائل نجفیه و درة الغریة تفصیلا بیان کرده است و این مطلب از ضروریات شده است .

باب یازدهم

در ذکر چهل حدیث صحیح و معتبر در بیان علامات ظهور

حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام

و ذکر بعضی از علائم که قبل از ظهور آنحضرت واقع خواهد گشت و قبل از آنها آنحضرت ظاهر نخواهد شد و بلکه آن علامات حتمی است و لابد است از وقوع آنها قبل از آنحضرت ، و جمله از آن علامات در باب آیات و القاب آنحضرت و در باب روایات عامه و خاصه و سائر ابواب این کتاب در ضمن مطالب هر باب ذکر شد و جمله از آنها را نیز در این باب در ضمن چهل حدیث ذکر میکنم پس میگویم بعون الله تعالی :

(حدیث اول) در کتاب قرب الاسناد بسند خود از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بمردمان که : حال شما چگونه میباشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد و جوانان شما فاسق شوند یعنی زنان زناکار و بدرفتار و جوانان لواطه کننده میشوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید در آنحال . گفته شد : یا رسول الله آیا اینکه فرمودی خواهد شد . فرمود : بلی بدتر از این هم خواهد شد ، و چگونه میباشد حال شما در

وقتیکه بمنکر امر بکنید و از معروف نهی نکنید . گفته شد : یا رسول الله آیا این میشود . فرمود : آری بدتر از این هم میشود ، و چگونگی باشد حال شما در وقتیکه معروف را در میان خلائق منکر ببینید و منکر را معروف^(۱) .

پس از این حدیث معلوم شد که شیوع زنا و لواط و ترك امر بمعروف و نهی از منکر و بلکه منکر شدن معروف و معروف شدن منکر از علائم ظهور آنحضرت است ، زیرا که ورود حدیث در این مقام است .

(حدیث دوم) علی بن ابراهیم استاد کلینی از ابی الجارود از حضرت باقر «ع» در خصوص قوله تعالی « قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم »^(۲) روایت نموده که مراد از عذاب دجال و صیحه است ، معنی آیه اینست که بگو خدا قادر است بر اینکه از جانب بالای سر شما عذاب بر شما بفرستد « او من تحت ارجلکم » یعنی خداوند قادر است بر اینکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد آنحضرت فرمود که مراد از این عذاب فرو بردن زمین است « او یلبسکم شیعاً » یعنی قادر است بر اینکه بپوشاند شما لباس اختلاف را در دین ، آنحضرت فرمود که یعنی در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمائید و یکدیگر را قدح و ذم بکنید « ینذیق بعضکم بأس بعض » یعنی قادر است بر اینکه بچشانند بعضی از شما را شدت و حدت بعضی دیگر را ، آنحضرت فرمود یعنی بعضی از شما بعضی دیگر را بکشد و همه اینها در میان اهل قبله خواهد شد^(۳) .

و در این چهار علامت ذکر کرده خروج دجال و صیحه آسمانی و فرو بردن

(۱) بحار الانوار جلد ۵۲ ص ۱۸۱ .

(۲) انعام : ۶۵ .

(۳) تفسیر قمی ج ۱ ص ۲۰۴ .

زمین جمعی را که لشکر سفیانی است و اختلاف شدید در بین مسلمانان و ذم هر یکی مذهب دیگر را که از این اختلاف در مذهب ناشی میشود قتل همدیگر و بعد از آن مسلمانان از همدیگر خاطر جمع نمیشوند .

و شاید این فقره همین مطلب است که چند سال که در میان اهل اسلام نزاع وجدال و قتال واقع شده و خون یکدیگر را میریزند ، و در حدیث بز نطی بهمین علامت تصریح فرمود گفت که آنحضرت فرمود که : پیش از این یعنی ظهور قائم قتل بیوح خواهد کرد . عرض کردم که بیوح چیست فرمود قتل دائمی که هرگز آرام نمیگیرد یعنی قبل از ظهور مدت مدیدی خلایق یکدیگر را میکشند^(۱) . (حدیث سیم) نیز در آن کتاب از ابن عیسی و او از اسباط روایت کرده که او گفت : بخدمت حضرت امام موسی کاظم «ع» عرض کردم که : فدای تو شوم ثعلبه بن میمون او از علی بن مغیره او از زید قمی او از علی بن حسین بمن خبر داد که آنحضرت فرموده که : قائم ما در سالی در وقت حج کردن خلایق قیام میکند . آنحضرت فرمود : آیا قیام قائم بدون خروج سفیانی میشود یعنی بدون آن نمیشود زیرا که ظهور قائم حتمی است از خداوند و خروج سفیانی حتمی است از خداوند تعالی یعنی قضای خداوند عالم بآنها جاری شده باید تحقق بهم رسانند و ظهور قائم نمیشود مگر با خروج سفیانی . عرض کردم که : فدایت شوم آیا امسال واقع میشود ؟ فرمود : هر وقتیکه خداوند بخواهد واقع میشود . عرض کردم : آیا سال آینده واقع میشود ؟ فرمود که : خداوند هر چیز را میخواهد میکند^(۲) .

پس از این حدیث معلوم شد که خروج سفیانی قبل از ظهور حضرت قائم

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۸۲ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۸۲ .

حتمی است . و در احادیث متواتره باین تصریح شده و آیات بسیار باین تفسیر شده است .

و همچنین فرورفتن لشکر او بزمین مثل ندای آسمانی حتمی است چنانکه در کتاب مذکور از ابی جارود از حضرت باقر «ع» در تفسیر آیه شریفه « ولوتی اذ فرعوا فلا فوت »^(۱) روایت کرده که آنحضرت فرمود که : فزع و بیم ایشان بسبب صدائی است که از آسمان شنیده میشود . و معنی آیه اینست که اگر ایشان را ببینی در حالتیکه از صدائی که از آسمان میرسد فزع و اضطراب میکنند هر آینه امر شدیدی خواهی دید ، پس از عذاب خداوند با گریختن یا غیر آن خلاص نخواهند شد . و در تفسیر قول خداوند « واخذوا من مکان قریب » فرمود که زمین ایشان را از زیر قدمهای ایشان فرو میبرد و ظاهر معنی آیه اینست که ایشان گرفته میشوند از مکانی که نزدیک است^(۲) .

(حدیث چهارم) نیز در آن کتاب از حدیفة یمانی روایت کرده که گفت : حضرت رسول خدا « ص » فرمود بعد از ذکر فتنه که در میان اهل مشرق و مغرب واقع میشود و با همدیگر جنگ میکنند آنکه در وقتیکه ایشان در این حالت میباشند ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس^(۳) در اثنای اشتعال نایره این فتنه برایشان خروج میکند تا آنکه در دمشق فرود میآیند از آنجا لشکری بسمت مدینه میفرستد تا آنکه لشکر اول در زمین بابل که از جمله نواحی بلده ملعونه یعنی بغداد است فرود میآیند و زیادتر از سه هزار نفر را میکشند و بیشتر از صد نفر زن را رسوا نمایند و سیصد نفر جوان را از بنی عباس میکشند ، بعد

(۱) سبأ : ۵۱ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۸۵ .

(۳) یابس : خشک .

از آن رو بسمت کوفه متوجه میشوند و اطراف آن را خراب میکنند بعد از آن از آنجا بیرون شده بسمت شام میروند، در آن اثنا لشکری از کوفه با علم هدایت برافراشته بیرون میآیند و باین لشکر سفیانی میرسند و ایشان را بالمره میکشند و تا آنکه احدی از ایشان خلاص نمیشود که خبر ببرد، و همه اموال غنیمت و اسیران را که در دست ایشان بود خلاص میکنند، و بعد از آنکه لشکر سفیانی در مدینه قتل و غارت بسیار کردند از آنجا بیرون شده بسمت مکه متوجه میشوند تا آنکه بزمین بیداء میرسند در آنجا خداوند جبرئیل را فرستد و میفرماید یا جبرئیل برو و ایشان را هلاک کن، جبرئیل ایشان را پهای خود چنان میزند که خداوند بآن زدن همه ایشان را بر زمین فرو میبرد و خلاص نمیشود از آنها مگر دو مرد از قبیله جهینه و از این جهت این مثل گفته شد که خبریقین در نزد قبیله جهینه است و اینست معنی قول خداوند « اذ فرعوا فلا فوت »^(۱).

(حدیث پنجم) شیخ طوسی قدس سره در کتاب امالی بسند خود از حسین ابن خالد روایت کرده که گفت : بخدمت حضرت امام رضا «ع» عرض کردم که : عبدالله بن بکیر حدیثی نقل نموده و تاویل میکرد دوست میدارم که آن را بخدمت شما عرض کنم تا ببینم چه میفرمائید . فرمود : حدیث کدام است . گفتم : ابن بکیر از عبید بن زراره روایت نموده که او گفت : در ایام خروج محمد بن عبدالله بن حسن در خدمت حضرت صادق «ع» بودم ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت داخل شد و عرض کرد که : فدایت شوم محمد بن عبدالله خروج نموده و مردم باو بیعت کردند آیا در خصوص خروج نمودن با او چه میفرمائی . آنحضرت فرمود که آرام بگیر مادامیکه آسمان و زمین آرام گرفته اند در آنحال عبدالله بن بکیر گفت : پس بنا بر این مادامیکه آسمان و زمین قرار

گرفته‌اند خروجی واقع نخواهد شد پس نه قائمی هست ونه ظهور او . پس حضرت امام رضا «ع» فرمود که : حضرت صادق راست فرموده و امر چنان نیست که ابن بکیر تأویل کرده . و مراد حضرت صادق اینست که قرار بگیر مادامیکه آسمان از ندا وزمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته ، یعنی آرام بگیر مادامیکه از آسمان بنام قائم ندا نرسیده وزمین لشکر سفیانی را فرو نکشیده است^(۱) .

پس از این حدیث معلوم شد که ندای آسمانی و خروج سفیانی حتمی است . (حدیث ششم) مرحوم صدوق در کتاب ثواب الاعمال بسند خود از حضرت صادق «ع» روایت کرده که رسول خدا «ص» فرمود: بعد از این زمانی بامت من میآید که در آن زمان از قرآن باقی نمیماند مگر رسم آن ، و از اسلام باقی نمیشود مگر اسم آن که خودشان را بآن اسلام مینامند و حال آنکه ایشان دورترین خلایقند از آن اسلام ، و مسجدهای ایشان معمور میشود و حال آنکه از جهت هدایت خراب است ، و فقهایشان بدترین فقهاء زیر آسمانند ، فتنه از ایشان سرمیزند و بسوی ایشان بر میگردد^(۲) .

و در این حدیث ضعیف شدن اسلام را بیان فرموده و آنرا از علائم ظهور آنحضرت قرار داده است ، و در این مضمون احادیث بسیار است مثل حدیث سکونی که در کمال الدین از حضرت صادق «ع» روایت کرده که حضرت رسول «ص» فرمود که : اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد از این نیز غریب خواهد شد پس طوبی باد برای غرباء اسلام - یعنی کسانی که در اول ظهور اسلام یا در آخر زمان که اسلام را در این دو وقت رونق و رواج نمیشد اسلام و ایمان خودشان را نگه میدارند هر آینه ایشان در میان خلایق بمنزله غرباء

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۸۸ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۹۰ .

میباشند پس طوبی باد برای ایشان و گوارا باد بهشت برایشان^(۱).
 و مثل حدیث ابن فضال که در آن کتاب از حضرت امام رضا «ع» روایت کرده که رسول خدا «ص» فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد از این هم برمیگردد غریب میشود پس طوبی باد برای غرباء اسلام^(۲).
 (حدیث هفتم) در کتاب کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت : از حضرت باقر «ع» شنیدم که میفرمود : قائم ما منصور است بر عب و مؤید است بنصرت، یعنی خداوند خوف او را بدلهای دشمنان میاندازد و او را بنصرت خودش یاری میکند ، و زمین در وقت راه رفتن او در زیر پایش پیچیده میشود و خزینه های زمین برای او آشکار میگردد و سلطنت او مغرب و مشرق را فرا میگیرد ، و خداوند بدست او دین خود را ظاهر میکند و بر سائر دینها غالب گرداند هر چندیکه مشرکان این را مکروه بدارند ، پس در روی زمین خرابه نمیمانند مگر اینکه تعمیر کرده میشود ، و حضرت عیسی فرود آید و در پشت سراو نماز میکند . آنگاه عرض کردم : یا بن رسول الله قائم شما کی ظهور خواهد کرد ؟ فرمود : در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند ، و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء کنند ، و زنان بسروی زین سوار شوند ، و شهادت دروغ که حاکم کذب آنرا میداند قبول شود و شهادت عدول رد شود ، و خلائق ریختن خون یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل شمارند ، و از بسدان بسبب ترسیدن از سخنان زشت ایشان تقیه کرده شود ، و سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج نماید ، و فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در زمین بیداء و جوانی محمد بن حسن نام از آل محمد «ص» که نفس زکیه است در میان رکن و مقام کشته شود ، و صدائی از آسمان برسد که حق با مهدی آل

محمد و شیعه او است، پس در این وقت ظهور قائم مامیشود و بدیوار کعبه تکیه میکند و سیصد و سیزده نفر مرد در خدمت او جمع میشود و اول کلامیکه بآن نطق میکند این آیه کریمه است «بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین»^(۱) و بعد از آن میفرماید که : منم باقی مانده خدا در روی زمین ، پس وقتی که ده هزار نفر در خدمت او جمع شدند از آنجا حرکت میکند و از برکت وجود آنحضرت در روی زمین معبودی نماند از صنم و غیر آن جز خداوند یگانه و آتش بر آن صنمها و بتها واقع میشود و آنها را میسوزاند، و این ظهور بعد از غیبت طولانی است برای آنکه خداوند از میان خلائق تمیز بدهد کسانی را که در حال غیبت باو ایمان میآورند و بامرش اطاعت میکنند و دین را حفظ نمایند^(۲).

(حدیث هشتم) در کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت صادق «ع» شنیدم میفرمود که : قیام قائم را از جانب خداوند برای مؤمنان علامات چندی قرار داده شده . عرض کردم : فدایت شوم آنها چیست؟ فرمود : آن علامات فرمایش خداوند « ولنبلونکم » یعنی پیش از قیام قائم امتحان میکنیم شمارا « بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانس والثمرات وبشر الصابرين »^(۳) پس آنحضرت در تأویل آیه شریفه فرمود که : خداوند میفرماید که مؤمنان را امتحان میکنم با ترسیدن از پادشاهان اولاد فلان در آخر سلطنت ایشان ، و با گرسنگی که بسبب گرانی نرخها است ، و با نقصان بهمرسانیدن اموال که بسبب کسادی تجارتها است ، و با نقصان بهمرسانیدن نفسهای خلائق که بسبب مرگ ناگهانی است ، و با ناقص شدن

(۱) هود : ۸۶ باقی مانده خدا بر نفع شما است اگر ایمان داشته باشید .

(۲) کمال الدین ج ۱ ص ۳۳۱ .

(۳) بقره : ۱۵۵ .

ثمرات و میوه‌ها که بسبب قلت و کمی ربیع و حاصل زراعت و اندکی برکت آنها است، و بتعجیل فرج مژده بده بکسانی که باین مصیبت‌ها صبر میکنند. بعد از آن فرمود: ای محمد بن مسلم اینکه گفتم داخل تأویل است و خداوند فرموده که تأویل آن را نمیداند مگر خداوند و آنکسانی که راسخ در علم و علم در دل‌های ایشان محکم شده است^(۱).

و این روایت بچندین طریق نقل شده و بلکه در تفسیر این آیه اخبار متواتره وارد شده است که مراد از این آیه علامات ظهور حضرت قائم است. (حدیث نهم) ایضاً در کمال الدین بسند خود از میمون البان^(۲) از حضرت صادق «ع» روایت کرده که فرمود که: قبل از قیام قائم ما پنج علامت هست: خروج سفیانی، و خروج یمانی، و نداء آسمانی که از آسمان باسم حضرت قائم ندا میکند، و فرو بردن زمین لشکرها در زمین بیداء، و قتل نفس زکیه^(۳). و مراد از این حدیث و نحو آن که در این مضمون وارد شده اینست که این پنج علامت نزدیک قیام قائم واقع میشود و در بین اینها و ظهور آنحضرت آنقدر فاصله نمیشود، و بلکه در روایت صالح غلام که در کتاب مذکور از حضرت صادق «ع» روایت کرده اینست که گفت: از آنحضرت شنیدم که میفرمود که در میان قتل نفس زکیه و ظهور قائم فاصله نمیشود مگر پانزده شب^(۴).

(۱) کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۹.

(۲) میمون البان کوفی به نقل شیخ طوسی خدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام صادق علیهم السلام را درک و از امامان باقر و صادق علیهما السلام روایت می‌کند. و بان درختی است که تخم میوه او چربی دار و در طب برای بعضی امراض استعمال میشود و میمون فروشنده بان یا علاقمند او بوده که او را بلقب «بان» ملقب نموده‌اند. العلم عندالله.

(۳) کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۹.

(۴) کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۹.

پس منافات ما بین این حدیث پنج علامات و بین سائراخبار که در بیان علامات ظهور آنحضرت وارد شده نیست، چنانکه در آن کتاب از عمر بن حنظله روایت کرده که گفت از حضرت صادق «ع» شنیدم میفرمود که : قبل از قیام قائم پنج علامت است محتوم که تغییر نخواهد یافت : خروج یمانی ، و خروج سفیانی ، و صیحه آسمانی ، و قتل نفس زکیه ، و فرو بردن زمین لشکر را در بیداء^(۱) .

وایضاً در آنجا از معلی بن خنیس از حضرت صادق «ع» روایت کرده که فرمود: خروج سفیانی از جمله امورات محتومه است و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد^(۲) .

(حدیث دهم) و نیز در کمال الدین بسند خود از زراره روایت کرده که گفت : صادق آل محمد فرمود : منادی بنام قائم ما ندا میکند . عرض کردم که : آیا آن را همه کس میشوند یا اینکه اختصاص ببعضی از اشخاص دارد . فرمود که : همه میشوند لکن هر طایفه آن ندا را بزبان خود میشوند و میفهمند . عرض کردم : پس بنابراین کسی با حضرت قائم مخالفت نمیکند زیرا که بنامش ندا کرده میشود . فرمود که : ابلیس ایشان را بحال خود نمیگذارد حتی در آخر روز ندا میکند و بسبب آن ندا بدلهای خلاق شك میاندازد^(۳) و در احادیث بسیار این ندا ذکر شده بخصوصه و در جمله از آنها وقت آن را معین کرده چنانکه حرث بن مغیره از حضرت صادق روایت کرده که فرمود صیحه آنست که در شب جمعه بیست و سیم ماه رمضان واقع میشود^(۴) .

و نیز از معلی از حضرت صادق «ع» روایت کرده که فرمود : صدای جبرئیل

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۰۴ و ۳۰۴ .

(۲) و (۳) و (۴) کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۰ .

از آسمان میآید و صدای ابلیس از زمین ، و شما جماعت شیعه بصدای اول تابع شوید و حذر کنید از اینکه بصدای دوم فریفته باشید^(۱).

(حدیث یازدهم) در کمال الدین از عبدالله بن منصور روایت کرده که گفت : نام سفیانی را از حضرت صادق پرسیدم فرمود که بنامش چه کارداری ، وقتی که بخزیننه های پنج شهر از شهرها که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنصرین باشد متصرف شد در آن وقت منتظر فرج باشید . عرض کردم که : ایام مدت سلطنتش نه ماه است ؟ فرمود : نه و لکن هشت ماه سلطنت میکند و یکروز از آن زیادتر نمیشود^(۲).

و در آنجا از این اذینه روایت کرده که حضرت صادق «ع» فرمود که : پدرم گفت که حضرت امیر المؤمنین «ع» فرمود که پسرزن جگر خوار از وادی یابس خروج میکند و او مردیست مستوی القامة و کلفت سر و وحشی صورت یعنی رویش بنحویست که هر کس ببیند وحشت میکند و در رویش نشانه آبله هست اگر ببینی گمان میکنی که کور است و نامش عثمان و نام پدرش عنبسه است از اولاد ابوسفیان است ، پس خروج میکند تا اینکه بزمین مقرر و معین یعنی بزمین کوفه میرسد و در بالای منبر آنجا قرار میگیرد^(۳).

(حدیث دوازدهم) و نیز در کمال الدین بسند خود از دردا از حضرت باقر «ع» روایت کرده که فرمود : قبل از قیام قائم دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه است در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب است در پانزدهم همان ماه و اینگونه گرفتن ماه و آفتاب از وقت فرود آمدن حضرت آدم «ع» بزمین تا آن

(۱) کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۲ .

(۲) کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۲ .

(۳) کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۱ .

وقت واقع نشده ، پس در آن وقت حساب منجمان بساطل میشود^(۱) زیرا که بقاعده اهل هیئت و نجوم گرفتن ماه باید در نیمه ماه باشد و یا در نزدیکی آن واقع شود و گرفتن آفتاب در اواخر آن بشود ، پس وقوع گرفتن ماه در پنجم ماه و وقوع گرفتن آفتاب در پانزدهم موجب بطلان حساب منجمانست . و در حدیث ابن ابی عمیر وارد است که این گرفتن ماه و آفتاب در ماه رمضان واقع خواهد شد نه در غیر آن^(۲).

(حدیث سیزدهم) ایضاً در کمال الدین از سلیمان بن خالد روایت کرده بسند خودش که گفت : از حضرت صادق «ع» شنیدم میفرمود که : قبل از ظهور حضرت قائم دونوع مړك بخلائق روی خواهد آورد یکی موت احمر و دیگری موت و مړك ابيض ، و خلائق را بنوعی فرا میگیرد که از هفت نفر پنج نفر هلاک میشوند موت احمر شمشیر و موت ابيض طاعون است^(۳).

مؤلف میگوید : مراد از موت احمر که مړك باشمشیر است همان قتل است که در میان مسلمانان بسبب نزاع و جدال و جنک واقع میشود ، و در احادیث گذشته بآن اشاره شد که موت (بیوح) است .

(حدیث چهاردهم) باز در کمال الدین بسند خود از ابی بصیر و محمد بن مسلم از حضرت صادق «ع» روایت کردند که میفرمود : این امر یعنی ظهور حضرت قائم واقع نمیشود تا وقتی که دوثلث خلائق از دین خودشان برگردند و مرتد شوند. پس بآنحضرت گفته شد که : وقتی که دوثلث خلائق از دین بدر رفتند چه قدر باقی میماند یعنی چندان باقی نمیماند. فرمود : آیا راضی نمیشوید باینکه شما در آن ثلث باشید که باقی مانده^(۴). و مضمون این حدیث که مرتد

(۱) و (۲) و (۳) کمال الدین ج ۲ ص ۶۵۵ .

(۴) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۰۷ .

شدن اکثر خلق است در اخبار بسیار ذکر شده است .

(حدیث پانزدهم) شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود روایت کرده از بکر بن محمد از صادق آل محمد « ص » که فرمود : خروج این سه نفر که خراسانی و سفیانی و یمانی باشد در یکسال و در یکماه و در یکروز واقع خواهد شد و در میان ایشان از یمانی هدایت کننده تر نیست او خلائق را بسوی حق هدایت میکند^(۱) .

و در این حدیث خراسانی را با آن دو نفر قرین قرار داده و در بعض اخبار یمانی قبل از سفیانی خروج خواهد کرد ، چنانکه در کتاب مذکور بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که پیش از خروج سفیانی خروج مصری و یمانی خواهد شد^(۲) . پس مصری نیز مثل خراسانی کسی معتبری خواهد گشت در خروج کردن و لشکر جمع نمودن .

(حدیث شانزدهم) ایضاً در کتاب غیبت بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت : از حضرت صادق شنیدم میفرمود که هر که برای من بمردن عبدالله یعنی سفیانی ضامن شود هر آینه من برای او بقیام قائم ضامن میشوم . و بعد از آن فرمود : وقتیکه عبدالله مرد خلائق دیگر بر سر کسی جمع نمیشوند و این امر انشاء الله منتهی نمیشود مگر بصاحب شما یعنی حضرت قائم « ع » و بعد از این سفیانی سلطنت سالها از میان برداشته میشود و سلطنت ماه و روز بمیان میآید . عرض کردم که : آیا آن عصری که سلطنت ماه و روز بمیان میآید طول میآید . فرمود : نه^(۳) .

(۱) غیبت شیخ طوسی ص ۲۷۱ .

(۲) غیبة شیخ طوسی ص ۲۷۱ .

(۳) غیبة شیخ طوسی ص ۲۷۱ .

مؤلف میگوید: در این حدیث آنحضرت از جهت تقیه اسم سفیانی را نبرده و از او تعبیر بعد الله کرده زیرا که او هم مثل شیطان عبد خدا و بنده اوست و اول ظهور حضرت قائم را با و قرین کرده و بعد از آن از جهت تقیه قیام قائم را بعد از مردن او بیان فرموده و این نحو از کلام تقیه است. و احتمال می رود که مراد از عبد الله کسی باشد مثل سفیانی که خروج کند و لشکر جمع نماید.

(حدیث هفدهم) نیز شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خود از ابی نصر بزنتی از حضرت امام رضا «ع» روایت کرده که: فرمود از جمله علامتهای فرج حادثه ایست که در مابین حرمین یعنی میان مکه و مدینه واقع میشود. عرض کردم که: آن حادثه کدام است؟ فرمود: در مابین حرمین نزاعی و تعصبی اتفاق می افتد و در آن نزاع فلان شخص پانزده نفر از اولاد فلان را بقتل میرساند^(۱).

(حدیث هجدهم) ایضاً شیخ طوسی در غیبت خود بسند خودش از عبد الله شریک عامری روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت امام حسن «ع» میفرمود که این امریکه منتظر ظهور آن میباشید واقع نخواهد شد تا وقتی که بعضی از شما بر بعضی دیگر تبری نماید، و بعضی از شما بر بعضی دیگر لعن کند، و بعضی از شما بروی بعضی دیگر تفریب بیاورد، و بعضی بکفر بعضی شهادت دهد. عرض کردم: پس بنابراین در آن زمان خیر نمی باشد. فرمود که: همه خیرها در آن زمان است زیرا که در آن وقت حضرت قائم ظهور می کند و همه اینها را بر می دارد و چیزی از اینها نماند^(۲).

(حدیث نوزدهم) باز شیخ طوسی در آن کتاب بسند خود از عمار بن یاسر

(۱) غیبة طوسی ص ۲۷۲ .

(۲) غیبة طوسی ص ۲۶۷ . راوی خبر عبد الله بن شریک عامری از عمیره بنت نفیل که

گوید: از امام حسن بن علی علیهما السلام شنیدم که فرمود .

روایت کرده که فرمود: دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان واقع خواهد شد، پس حالا در جای خود بنشینید و خود را نگه دارید از اینکه در روی زمین لشکر کشی بکنید، وقتی که طایفه ترک و اهل روم با هم در افتادند و جنگ در روی زمین بسیار گردید و ندا کننده در حصار دمشق ندا کرد که وای بر شما از شریکه نزدیک شده و دیوار مسجد دمشق خراب گردید، آن وقت رسیدن فرج یعنی ظهور قائم نزدیک میباشد یا اینکه آن وقت برای لشکر مهیا باشید^(۱).
مؤلف می گوید: مراد از طایفه ترک جماعت عثمانی و اهل اسلامبول است، و مراد از روم جماعت ایتالیا است که الان معروف است و در بعضی جغرافیا بیان شده.

(حدیث بیستم) در کتاب غیبت شیخ الطایفه بسند خود از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت: بخدمت آنحضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشید تا کی ظاهر نخواهد شد. و چون این سخن را از من شنید سرش را جنبانید و بعد از آن فرمود که: این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه روزگار هنوز باهل خود شدت و محنت نکرده و نرسانیده، و از کجا واقع میشود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز بیکدیگر جفا ننموده اند، و این امر از کجا ظاهر می شود و حال آنکه هنوز پادشاه جور و ستم نکرده، و از کجا واقع می شود و حال آنکه زندیقی از شهر قزوین بریاست بر نخاسته تا اینکه پرده ناموس اهل آنجا را بدرد و بزرگان ایشان را گم نام گرداند بطوریکه گویا هیچ نبوده اند و حصار آنجا را تغییر دهد و بهجت و بهای آنجا را زایل کند، در آن وقت هر که از او بگریزد هر آینه او را می یابد و می گیرد و هر که با او بجنگد و جنگ نماید در دست او کشته می شود و هر که از او گوشه گیری بورزد هر آینه فقیر و بی چیز

گردد و هر که با او تابع شود کافر می شود حتی آنکه ایشان دو فرقه می شوند فرقه بردین خود گریه می کند و فرقه بردنیای خود گریان شود^(۱).

(حدیث بیست و یکم) شیخ مفید در ارشاد و شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خودشان از جابر جعفی از حضرت باقر «ع» روایت کرده که فرمود که : در جای خود بنشین و دست و پای خود را معنجان تا وقتی که بینی آن علامتها را که حالا برای تو بیان می کنم و ترا چنان نمی بینم که آنها را در یابی ، و آن علامتها اینها است که بنی فلان بیکدیگر می افتند ، و ندا کننده از آسمان باخبر فتح و فرج ندا می کند و صدای وی از سمت ناحیه دمشق بشماها می رسد ، و دهی از جانیه نام از دهات شام بزمین فرو می رود ، و بعد از این ترکان که برادران دینی شما آیند رومی آورند تا اینکه در شهر جزیره فرود می آیند ، و خارجیان اهل روم رومی آورند تا آنکه در رمله منزل می کنند ، پس در همین سال در هر سر زمین از نواحی مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع می شود و اول سرزمینی که خراب خواهد شد شام است ، در آن وقت اهل شام و غیر ایشان سه گروه می باشند و در زیر سه بیدق یکی بیدق ابقع و او مردی است ابلق بدن و دیگر بیدق اصهب و او مردیست سرخ مو و سرخ رنگ و سیمین بیدق سفیانی است^(۲).

(حدیث بیست و دوم) شیخ طوسی در غیبت خود بسند خود از جندلم بن بشیر روایت کرده گفت : بخدمت حضرت سید سجاد عرض کردم که : ظهور مهدی قائم را برای من وصف کن و علامتهای او را بمن بشناسان . فرمود که : قبل از ظهور او مردی مشهور بعوف سلمی در سرزمین جزیره خروج می کند و منزلش در تکریت و آن شهر است در مابین بغداد و موصل و کشته شدنش در

(۱) غیبة طوسی ص ۲۶۹ . محمد بن بشر گوید به محمد بن حنفیه گفتم .

(۲) غیبة طوسی ص ۲۶۹ .

مسجد دمشق می شود، و بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند بعد از آن سفیانی از وادی یابس خروج می نماید و او از اولاد عنبسة بن ابی سفیان است وقتی که امر سفیانی ظاهر گردید حضرت مهدی ظهور می کند^(۱).

(حدیث بیست و سیم) ایضاً شیخ طوسی در غیبت خود از حسن بن جهم نقل کرده که گفت : مردی از ابوالحسن موسی پرسید که فرج کی خواهد شد آنحضرت بمن فرمود که کدام یکی را می خواهی بطریق تفصیل بیان نمایم یا بطریق اجمال . عرض کردم: اجمالاً بیان بفرما . پس فرمود : فرج در وقتیست که بیدقهای قیس در مصر و بیدقهای کنده در خراسان بجنبش آیند. راوی گوید که شك دارم در اینکه آنحضرت کنده را ذکر فرمود یا غیر آن را ذکر کرد^(۲).

(حدیث بیست و چهارم) ایضاً در آن کتاب بسند خود از معویة بن سعید از محمد بن علی روایت کرده که او گفت که حضرت امیر المؤمنین « ع » بمن فرمود : وقتی که در شام دو نفر صاحب داعیه بهم در افتادند هر آینه مخالفت ایشان علامتی می شود از علامات خداوند در آنحال گفته میشود که سکوت کنید و آرام بگیرید ، و بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد که صد هزار نفر کشته می شود و خداوند این قضیه را برای مؤمنان رحمت و بر کافران عذاب و نعمت گرداند، و در این وقت بآمدن اشهب سواران و بیدقهای زرد منتظر باشید که بزودی از جانب مغرب رومی آورند تا اینکه بشام وارد می شوند، پس در این حال منتظر باشید بفروردن زمین دهی را از دهات شام که نامش خرشنا است و قتیکه این واقع گردید بخروج پسرزن جگر خوار از وادی یابس منتظر باشید^(۳).

(۱) غیبة طوسی ص ۲۷۰ .

(۲) غیبة طوسی ص ۲۹۰ .

(۳) غیبة طوسی ص ۲۷۷ .

و در روایت بشیر بن غالب^(۱) در کتاب مذکور فرموده که: سفیانی از شهرهای روم رومی آورد در حالتی که بدین نصاری داخل شده و چلیپا بگردنش آویخته و اوست در آن زمان پادشاه^(۲).

(حدیث بیست و پنجم) شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: از حضرت باقر «ع» در خصوص قول خداوند «ان نشأ فنزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعین»^(۳) شنیدم میفرمود که: خداوند این علامت را از آسمان برای ایشان نازل خواهد کرد. عرض کردم: ایشان کیانند که علامت برایشان نازل می شود. فرمود: بنی امیه و اتباع ایشان. عرض کردم: آن آیه و علامت چیست؟ فرمود: ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا وقت عصر، و نمایان شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالتی که خلائق او را باحسب و اصلش می شناسند و این قضیه در زمان سفیانی واقع می شود، و در این وقت هلاکت او و هلاکت قومش اتفاق خواهد افتاد^(۴). و ترجمه آیه اینست که اگر بخواهیم آیتی و علامتی از آسمان برایشان نازل می گردانیم پس گردنهای ایشان در نزد آن آیه پست می شود یعنی همه در مقابل آن عاجز می شوند و ذلیل می گردند و خضوع می کنند.

(حدیث بیست و ششم) ایضاً شیخ مفید در ارشادش بسند خود از منذر بن جوذی روایت کرده که از حضرت صادق «ع» شنیدم می فرمود که: خداوند قبل از قیام قائم خلائق را باظهار آیات و علامات چند از ارتکاب معاصی نهی می کند، و آن علامات اینست که آتشی در آسمان ظاهر می شود و رنك سرخی

(۱) در اصل: بشر.

(۲) غیبة طوسی ص ۲۷۸.

(۳) شعراء: ۴.

(۴) ارشاد ص ۳۳۶.

آسمان را می پوشاند و خسفی و فرو بردن زمین در بغداد و فرو بردن زمین در بصره واقع می شود و خونها در بصره ریخته گردد و عمارتهای آن خراب و اهلش فانی می باشند و بیم اهل عرق را فرا می گیرد بنوعی که قرار و آرام نمی گیرند^(۱).

(حدیث بیست و هفتم) محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسندی از ابی خالد کابلی از حضرت باقر « ع » روایت کرده که : فرمود گویا که می بینم قومی را که در سمت مشرق خروج کردند و حق را مطالبه می کنند و بایشان داده نمی شود بعد از آن باز مطالبه می کنند باز داده نمی شود، وقتی که این را می بینند شمشیرهای خودشان را حمایل می کنند ، آن وقت سلطنت بایشان داده میشود ایشان آن را قبول نمی کنند تا وقتی که امرایشان قوام و دوام بهم رساند هم آن سلطنت را نخواهند داد مگر بصاحب شما ، آگاه باش بدرستی که هر گاه من آن زمان را درك کنم هر آینه نفس خود را برای صاحب این امر نگه میداشتم^(۲).

(حدیث بیست و هشتم) و نیز در آن کتاب بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که گفت : از حضرت باقر « ع » شنیدم می فرمود : وقتی که ظاهر شد بیعت نمودن خلایق بطفلی هر آینه در آن وقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خود بر می خیزد و لوای داعیه برافرازد^(۳).

مؤلف می گوید : در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین « ع » پادشاه شدن يك طفلی صغیر را ازعلائم ظهور حضرت قائم آل محمد شمرده ، و این حدیث نیز اشاره بآنست .

(حدیث بیست و نهم) ایضاً محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۲۱ .

(۲) غیبة نعمانی ص ۱۴۶ ط حجری .

(۳) غیبة نعمانی ص ۱۴۷ ط حجری .

خود از مغیره بن سعد از حضرت باقر «ع» روایت کرده که آنحضرت فرمود :
 وقتی که دو نیزه یعنی دو صاحب خروج در شام با هم مخالفت کردند هر آینه
 علامتی از علامات خداوند در آنجا ظاهر خواهد شد . گفته شده یابن رسول الله
 آن علامت چیست؟ فرمود: زلزله است که در شام ظاهر و واقع می شود بنوعی
 که بسبب آن از اهل آنجا زیادتر از صد هزار نفر هلاک می شوند و خداوند آنرا
 از برای مؤمنان رحمت می گرداند و از برای کافران عذاب و نعمت ، وقتی که این
 حادثه بوقوع پیوست آنگاه بجماعتی با اسبهای سفید و دم بریده و یا گوش بریده
 یا کوته دم و بیدقهای سیاه نگاه بکنید که از مغرب می آیند تا اینکه بشام داخل
 می شوند ، و این در وقتیست که جزع اکبر و موت احمر واقع می شوند وقتی که
 این حادثه واقع شد نگاه کنید بفرورفتن دهی از دهات دمشق که آن را خرشا
 گویند بزمین ، وقتی که این حادثه بوقوع رسید پسرزن جگر خوار یعنی سفیانی
 از وادی یابس خروج می کند تا اینکه بر منبر دمشق غالب می گردد وقتی که این
 شد بظهور حضرت مهدی منتظر باشید^(۱).

(حدیث سی ام) در کتاب عدد القویه از جناب سلمان رضی الله عنه روایت
 کرده گفت : بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدم در حالتی که منزل آنحضرت
 خالی بود . عرض کردم: یا امیر المؤمنین «ع» حضرت قائم که از اولاد تو است
 کی ظهور خواهد کرد . پس آنحضرت آهی کشید و فرمود که : قائم ظهور
 نمی کند تا وقتی که اطفال سلطنت بکنند و حقوق خداوند ضایع شود و غنا
 شایع شود پس وقتی که پادشاهان بنی عباس که کور و مشتبه و تیراندازنده هستند
 از کمانها برویهای خلائق که مانند سپرند کشته گردیدند و شهر بصره خراب
 گردید در آن وقت قائمی که از اولاد حسین است ظهور می کند^(۲).

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۵۳ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۷۵ .

(حدیث سی و یکم) عالم کامل و محدث فاضل شیخ حسن بن سلیمان^(۱) در کتاب مختصر البصائر بسند خودش از ابن عباس نقل کرده در حدیث مفصل معراج که خداوند بر رسول خودش فرمود : بتو عطا کردم این را که یازده نفر مهدی و امام صاحب هدایت از صلب علی بیرون بیاورم همه ایشان از ذریه تو از بکر بتول فاطمه زهرا اند، و آخر آن یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم در پشت سرش نماز خواهد گذارد و زمین را پر از عدل می گرداند چنانچه پراز جور و ظلم گردیده و باو خلق را از هلاکت نجات می دهد و باو ایشان را از گمراهی بشاهراه هدایت می آورم و بیمن و برکت او کور را شفا و بمریض صحت عطا می کنم .

عرض کردم: ای پروردگار من این امر کی واقع می شود؟ پس بمن وحی فرمود که : این در وقتی واقع می شود که علم از میان خلق برداشته گردد و جهل و نادانی ظاهر و آشکار شود ، و قاریان قرآن بسیار شوند و علم کمیاب گردد و قتل بسیار شود ، و فقهائی که هدایت کننده اند قلیل باشند و فقهائی که گمراه کننده و خائن اند بسیار گردند ، و شاعران بسیار شوند ، و امتت قبرهای خودشان را مسجد قرار بدهند و قرآن ها با طلا و غیر آن زینت داده شود و مسجدها با طلا و غیر آن نقش کرده باشد، و جور و فساد بسیار شود و منکرات آشکار گردد و امتت بآن منکرها امر کند و از معروف نهی نماید ، و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء کنند و امیرها کافر و دوستان شان فاجر و یاور ایشان ظالم می شوند و صاحب رأی

(۱) شیخ حسن بن سلیمان بن خالد حلّی، فقیه عالم فاضل صاحب کتاب « منتخب بصائر الدرجات » شیخ سعد بن عبدالله قمی معاصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بلکه آن حضرت را و حضرت ولی عصر را علیهما السلام دیدار و زیارت نموده و این کتاب غیر (بصائر الدرجات) محمد بن حسن صفار است . حسن بن سلیمان صاحب منتخب البصائر از اعلام قرن نهم می باشد ، روضات الجنات ج ۲ ص ۲۹۳ .

ایشان فاسق گردد ، و نیز این امر در وقتی واقع می شود که سه خسف یعنی فرو بردن زمین واقع گردد خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره عرب ، و بصره بدست مردی از اولاد تو بشود که اتباع او کسانی باشند که مانند ملخند و خراب گردد و پسری از اولاد حضرت امام حسن خروج نماید و در جال در طرف مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی خروج بکند - تا آخر^(۱).

(حدیث سی و دوم) در کتاب سرور اهل ایمان بسند خود از جابر روایت کرده که حضرت باقر « ع » فرمود : یا جابر قائم علیه السلام ظاهر نمی شود تا وقتی که فتنه اهل همه شهرها را فرا گیرد و از آن فتنه مفری می طلبند و نمی یابند و این فتنه یعنی اصل آن در میان حیره و کوفه واقع می گردد و کشتگان ایشان وقت شب در آنجا می مانند و ندا کننده از آسمان ندا می کند^(۲).

مؤلف می گوید: احادیث در این معنی که فتنه و فساد و هرج و مرج قبل از ظهور آنحضرت عالم را می گیرد و مردم در حیرت می باشند بسیار است .

(حدیث سی و سیم) در کتاب کفایة در باب نص بر دوازده امام بسند خود از جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: از ما هست مهدی این امت در وقتی که دنیا هرج و مرج گردد و فتنه ها پشت بهم دیگر کردند و قوت یافتند و راهها بسته شدند ، و بعضی از مردم اموال بعضی دیگر را غارت نمودند و بزرگ بکوچک رحم نکرد و کوچک به بزرگ تعظیم نمود ، در آن وقت خداوند تعالی حضرت مهدی ما را که پسر نهم امام حسین علیه السلام است بر میانگیزد و او حصارها و قلعه های ضلالت و دل های قفل شده را فتح میکند ، و در آخر الزمان در میان رکن و مقام قیام و ظهور می کند چنانکه

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۷۶ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۷۱ .

من نمودم در اول زمان و زمین را پراز عدل می کند چنانکه پر شده باشد از جور^(۱).
 (حدیث سی و چهارم) ایضاً در کتاب مذکور در باب مذکور از علقمة بن قیس بسند خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین «ع» در منبر کوفه خطبه لؤلؤ را بما ادا فرمود و در آخر از علائم ظهور حضرت قائم بیان کرد ، و در آخر آن فرمود : آگاه شوید بدرستی که از برای ظهور او ده علامت است اول آنها طلوع ستاره دم دار است در حالتیکه بستاره جدی نزدیک می باشد و در آن وقت هرج و مرج و پرفتنه و شرواق می شود و اینها علامت ارزانی نرخها است یعنی بعض از آنها و از علامتی تا بعلا مت دیگر امور عجیبه هست ، پس وقتیکه این ده علامت گذشتند در این وقت ماه نورانی و قائم آل محمد ظاهر می شود و کلمه اخلاص در مقام توحید برای خداوند تعالی تمام می شود^(۲).

(حدیث سی و پنجم) در کافی بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که حضرت باقر «ع» فرمود که نخواهید دید چیزی را که منتظر آن هستید تا وقتیکه مانند بزمی شوید که هیچیک از اعضای بدنش بدیگری زیادتی ندارد ، و کسیکه می خواهد لاغری و فربهی آن را بداند بهر عضوی که می خواهد از اعضای آن دست می گذارد چنانکه در مقام دانستن لاغری و فربهی آن دأب و عادت اینست یعنی هر چه دشمنان دین و فاسقان مسلمین درباره شما خواسته باشند میکنند ، و در آن وقت مرتبه شرافت از برای شما نیست که بآنجا ترقی نمائید و برای شماها تکیه گاهی نخواهد شد که در کارهای خود بآن تکیه بکنید و اعتماد نمائید^(۳).

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۶۶ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۶۷ .

(۳) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۶۴ .

(حدیث سی و ششم) محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت بسند خود از عبد الکریم از حضرت صادق «ع» روایت کرده که آنحضرت فرمود که : قائم آل محمد قیام و ظهور نمی کند تا وقتی که دوازده نفر مرد بریاست و امارت قیام نمایند و آنها هر آینه اتفاق می کنند بر این قول که ما حضرت صاحب الزمان را دیده ایم در آنحال خلائق ایشان را تکذیب می کنند^(۱).

(حدیث سی و هفتم) ایضاً در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت : بخدمت حضرت صادق «ع» عرض کردم که : در فرمایش خداوند در قرآن « عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة »^(۲) عذاب خزی دنیا چیست؟ فرمود: ای ابابصیر کدام خزی و خواری هست که شدیدتر باشد از اینکه مردم در خانه و حجله خود در میان عیالش یا برادرانش نشسته باشد ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده بنزد او داخل شوند و گریه بکنند و از ایشان پرسیده شود که این حالت و گریه برای چیست ایشان بگویند فلان شخص در همین ساعت مسخ گردید یعنی بصورت بعضی از حیوانات شد و از صورت آدمی بیرون شد. ابوبصیر گفت : عرض کردم که آیا این قبل از قیام حضرت قائم می شود و یا بعد از آن؟ فرمود: قبل آن خواهد گشت نه بعد آن^(۳).
مؤلف می گوید : مسخ شدن جمعی قبل از ظهور آنحضرت در احادیث بسیار وارد گردیده و این حدیث از جمله آنها است ، و مسخ شدن را از علامات ظهور آنحضرت شمرده اند .

(حدیث سی و هشتم) حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله بسند خود از ابی

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۴۴ .

(۲) فصلت : ۱۶ عذاب نخاری در زندگانی دنیا و در آخرت .

(۳) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۴۱ .

سعید خدری روایت کرده گفت : حضرت رسول خدا فرمود که البته زمین پر می شود از ظلم و عدوان و بعد از آن البته ظاهر می شود يك مردی از اهل بیت من تا آنکه پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و عدوان^(۱).

مؤلف می گوید : احادیث متواتره از طریق علماء اعلام اهل سنت و شیعه وارد گردیده که ظهور حضرت قائم آل محمد بعد از پر شدن زمین از ظلم و جور خواهد شد و اینکه علامت ظاهر شدن آنحضرت پر شدن زمین است از جور و عدوان و از ظلم و طغیان از اهل زمان از ظالمان و کافران .

(حدیث سی و نهم) ایضاً حافظ ابونعیم از کتاب فردوس ابن شیره در باب هاء از جابر انصاری روایت کرده گفت که : حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : بعد از من خلفاء میشوند و بعد از خلفاء امراء میشوند و بعد از امراء پادشاهان مالک روی زمین میشوند ، و بعد از پادشاهان جبابره و جباران و ظالمان ریاست می کنند و بعد از جبابره ظاهر میشود يك مردی از اهل بیت من و برمی کند زمین را از عدل .

پس از این حدیث ظاهر می شود که از علامات ظهور حضرت قائم مهدی علیه السلام مسلط شدن جبابره است بر مردمان و سلطنت و ریاست آنها است در روی زمین و شایع شدن جبر و جور و ظلم بر مؤمنین و مسلمانان است^(۲) . و اخبار بسیار در این معنی وارد شده است .

(حدیث چهلم) احمد بن حنبل^(۳) بدو سند درمسند خود و ایضاً حافظ

(۱) غایة المرام ص ۶۹۲ .

(۲) غایة المرام ص ۶۹۸ .

(۳) احمد بن حنبل شیبانی المروزی در بغداد سکونت اختیار کرده بود یکی از ائمه

نورالدین مصری در جزوسیم از کتاب مجمع الزوائد از جابر انصاری روایت کرده‌اند که حضرت رسول خدا «ص» فرمود: خروج می‌کند دجال در وقت ضعف دین مردم و ادبار نمودن علم از مردمان و اندک بودن علم و اهل آن در میان مردم، و از برای دجال بعد از خروجش چهل روز عمر است، و در این چهل روز زمین را گردش می‌کند و یک روز آن مثل یکسال میشود و یک روز آن مثل یک ماه می‌شود و یک روزش مثل یک جمعه می‌گردد، و بعد از آن باقی روزهای آن مثل این روزهای شما میشود یعنی در اول روز خروجش چنان امر مسلمانان بر آنها سخت می‌گذرد که یک روز از برای ایشان یکسال می‌گردد و بعد یکماه و بعد یک هفته می‌شود و بعد از روزسیم انس میگیرند باو.

بعد آنحضرت فرمود که: از برای او یک خر است که مابین دو گوش آن چهل ذراع است، و دجال بمردم میگوید که منم پروردگار بزرگ شما، و او اعور است و یک چشم او کور است و در میان دو چشم او نوشته شده کافر و آن را

چهارگانه اهل سنت است در عصر خود در علم حدیث یگانه دوران بود گویند هزارهزار حدیث حفظ داشت از اصحاب امام شافعی و صاحب تألیفات زیاد است مانند مسند احمد بن حنبل و غیره، کتابی در مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تألیف کرده، و در آن کتاب احادیثی که در مناقب آنحضرت است درج نموده.

یوسف بن حاتم شامی گوید از احمد بن حنبل شنیدم که گفت: روزی حضور حضرت امام موسی بن جعفر رفتم برای اخذ علم دیدم از دهائی دهانش را بگوش آنحضرت گذاشته گویا چیزی باو میگوید چون فارغ شد امام موسی بن جعفر باو چیزی گفت من نفهمیدم ولی ازدها برگشت رفت. فرمود: ای احمد این رسول جنها بود در مسئلهای اختلاف داشتند آمد از من پرسید من جواب گفتم، ای احمد ترا قسم می‌دهم بخدا مادامیکه من زنده هستم بکسی خبر ندهم مگر بعد از مرگ من. احمد گفت من بکسی نگفتم تا حضرت از دنیا رفت. در سال ۲۴۱ از دنیا رفته و در باب حرب بغداد دفن کردید. الکنی والالقباب ج ۱ ص ۲۵۸.

همه کس می خواند چه خط خوان باشد یا نه ، وارد همه جا می شود مگر مکه و مدینه و ملائکه او را از آنها منع میکنند و بنظر مردم میدهد که با او کوه است از نان ، و مردم در شدت میباشند در آن وقت و با او دونه را است و من عالم ترم بآن دونه که آنها چیست يك نهر را جنت می گوید و يك نهر را دوزخ پس هر که بدوزخ داخل شود جنت میشود از برای او و هر که بجنت او داخل شود دوزخ میگردد بر او ، و شیاطین با او تابع می شوند و در سحر او مدد میکنند و با او فتنه بزرگی میشود و او بنظر مردمان می دهد که امر میکند با آسمان که باران می بارد پس ب مردم می گوید ای مردم این را نمی کند مگر خدا .

حضرت فرمود : پس مردمان می گریزند از او بسوی کوه دخان که در شام است ، پس مردم را در آنجا محاصره می کند و محاصره آنها شدید می شود و آنها را بمشقت می اندازد ، بعد از آن عیسی بن مریم از آسمان نازل میشود پس دجال میگوید با سحر خود که ای مردم بروید و این کذاب را بگیرید و بکشید و چرا بجنک او نمیروید ، پس مردم بجانب او روند پس می بینند که او عیسی است ، پس وقت نماز می شود و بعیسی گفته شود مقدم شوای روح الله ، پس عیسی میگوید باید امام خود شما یعنی حضرت مهدی امامت بکند برای شماها یعنی با وجود او امامت من صحیح نیست ، پس وقتیکه نماز را در پشت سرمهدی «ع» کرد رو بسوی دجال می رود ، پس وقتیکه دجال او را دید مثل نمک در آب گذاخته میشود پس باومی رسد و او را میکشد تا آنکه سنک و درخت ندا می کند که این یهودی است ، پس یکنفر از اتباع او را باقی نمی گذارد و همه آنها را میکشد .

پس از این حدیث و از بعضی احادیث گذشته معلوم میشود که خروج دجال مثل خروج سفیانی از علامات ظهور آنحضرت است و بلکه از محتومات است

ودراحدیث متواتره بین العامه والخاصه خروج دجال وارد شده است و بلکه در بعضی اخبار وارد گردیده که هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر آنکه قوم خود را از فتنه دجال خبر داده و ترسانده .

و محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت و غیر او باسناد خود روایت کردند از نزال ابن سیره که حضرت امیر المؤمنین «ع» بما خطبه ادا فرمود و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود : هر چه میخواهید از من سؤال بکنید قبل از آنکه مرا نیابید . پس صعصعه برخاسته عرض کرد : یا امیر المؤمنین دجال کی خروج خواهد کرد ؟ فرمود : بنشین خداوند آنچه را که اراده نمودی دانست، و بعد کلامی فرمود که حاصل معنی آن اینست که : مأذون نیستم که تعیین وقت بکنم برای آن تا آنکه وقت ظهور حضرت قائم معلوم شود ، و لکن این امر را پاره علامات است که مانند آمدن نعل بجای نعل دیگر پی همدیگر می آیند اگر خواسته باشید از آنها بتو خبر میدهم . عرض کرد : بلی . فرمود :

آن علامات اینها است : وقتیکه مردم نماز را بمیرانند ، و امانت را ضایع کنند، و دروغ را حلال بدانند ، و ربا را خوردند ، و رشوه را گرفتند، و بنای عمارتها را محکم کردند ، و دین را بدین دنیا فروختند ، و دیوانگان را داخل در امر نمودند و بزنان مشورت کردند، و قطع ارحام کردند، و تابع خواهش نفس شدند ، و خونریزی را سهل شمردند ، و حلم در میان ایشان ضعیف گردید یعنی حلم کنندگان را ضعیف خیال کردند ، و جور کردن را فخر دانستند ، و امراء فاجر و وزراء ظالم و عرفاء خیانتکار و قاریان قرآن فاسق شدند، و شهادت دروغ ظاهر شد ، و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید ، و قرآن را زینت داده شد ، و مسجدها نقش کرده شد، و منارها بلند گردید، و اشرار محترم شد و صفهای نماز ارحام کرد از جهت غیر خداوند ، و هواهای مردم مختلف گردید، و عهدها

شکسته شد ، و بلای وعده شده نزدیک گردید ، و زنان از جهت حرص و طمع باشوهران خود در تجارت شریک شدند ، و صدای فاسقان بلند گردید ، و قول ایشان معروف و مقبول شد ، و اراذل مردم رئیس شدند ، و از فاجر از جهت ترس تقیه کردند ، و دروغگو را تصدیق کردند ، و خائن را امین کردند ، و آلات و اسباب لهو و لعب را اخذ کردند ، و آخر این امت باول ایشان لعن کردند ، و زنان برزین سوار شدند ، و زنان بمردان و مردان بزنان شباهت رسانند ، و شاهد بدون طلب شهادت از اوشهادت داد ، و مسائل دینیه برای دنیا تحصیل شد ، و عمل دنیا را بر عمل آخرت مقدم داشتند ، و پوست گوسفند را صاحبان دل گرگان پوشیدند و حال آنکه دلهای آنها گندیده تر است از جیفه و مردار بدبو و تلخ تر است از زوای ، پس در این وقت تعجیل بکنید تعجیل کردنی و یا آنکه فرج نزدیک است و بسوی شما تعجیل خواهد کرد و خوبترین مسکنها در آن وقت بیت مقدس است و از برای مردم زمانی خواهد آمد که آرزو میکنند که از ساکنان آنجا باشند^(۱) . تا آخر خبر .

پس اینها که در این حدیث ذکر شد از علامات خروج دجال است ، و خروج اونیز ازعلائم ظهور حضرت قائم است و از این جهت آنحضرت وقت آن را معین نکرد .

و عمده علامات ظهور حضرت قائم آنها بود که حقیر در ضمن همین چهل حدیث ذکر کرد و شیخ مفید اعلی الله مقامه اکثر آنها را بطریق اجمال نقل کرده و آنها چهل علامت است و حقیر آنها را در ذیل همین حدیث چهلم ذکر میکند از جهت مناسبتی که دارد پس میگوید که :

آن مرحوم در ارشاد خودش فرمود : اخبار و احادیث که در خصوص بیان

علامات برای قیام حضرت قائم و حوادثی که قبل از ظهور او واقع میشود وارد گردیده از آنجمله اینها است :

خروج اول سفیانی، و قتل حسنی، و مخالفت بنی عباس با یکدیگر در سر ملک دنیا، و گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان، و گرفتن ماه در آخر آن ماه بخلاف عادت، و فرو بردن زمین در بیابان بیداء، و فرو بردن زمین در طرف مغرب، و ایستادن آفتاب از وقت ظهر تا بعصر، و کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر مرد از صلحا، و کشته شدن مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام که سر بریده گردد، و دیوار مسجد کوفه خراب میشود، و بیدقهای سیاه از سمت خراسان رومیآورند، و یمانی خروج میکند، و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهر شام را تصرف میکند، و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میآیند، و ستاره دمدمار از مشرق طلوع میکند و مانند ماه میدرخشد بعد از آن مانند کمان خم میشود حتی نزدیک میشود که دو طرف آن بهم برسند و سرخی در آسمان ظاهر میگردد و بعد از آن بهمه اطراف آن منتشر میگردد، و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز و یا هفت روز در هوا باقی میماند، و اعراب عنان قرار و آرام را از سرهای خودشان در میآرند و فتنه و آشوب برپا میکنند و شهرها را تصرف میکنند، و آنها از تصرف پادشاه عجم بدر میروند، و اهل مصر بزرگ خودشان را بقتل می رسانند، و شام خراب می شود و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت برافراشته بهم میافتند، و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل می شود، و لشکری از جانب عرب وارد می شود حتی اسبهای خود را در اطراف قلعه شهر حیره می بندند، و بیدقهای سیاه از مشرق بسمت حیره رومیآورند، و کنار فرات شکافته میشود حتی آبش داخل کوچه های کوفه و تنگنایهای آن می گردد، و شصت نفر کذاب بیرون آیند

هریکی از ایشان ادعای نبوت می کند ، و دوازده نفر از اولاد بنی هاشم می آیند و برای خود ادعای امامت می کنند ، و مرد بزرگ را از اتباع بنی عباس در مابین جلولاء و خانقین می سوزانند ، و جسر شط در بغداد از سمت محله کسرخ بسته می شود و در آنجا در اول روز باد سیاهی بر می خیزد ، و زلزله واقع می شود بعدیکه بسیار از آنجا بزمین فرو می رود ، و ترس و بیم همه اهل عراق و بغداد را فرا می گیرد ، و در بغداد مرك ناگهان و تلف اموال و میوه ها و زراعتها واقع می شود و ملخ ظاهر می گردد هم در وقت آن و هم در غیر وقت آن به زراعتها می رسند و ریع و حاصل زراعتها کم می شود ، و فرقه از اهل عجم بهم در میافتند و خونریزی بسیار در میان ایشان واقع می شود ، و غلامان از اطاعت آقایان در می روند و آقایان خودشان را بقتل می رسانند ، و جماعتی از اهل بدعت مسخ شده بصورت بوزینه و خوك می شوند ، و غلامان بشهرهای آقایان غلبه میکنند ، و ندائی از آسمان میرسد حتی همه اهل زمین هر طایفه بزبان خویش آن را می شنوند ، و روی و سینه در جرم آفتاب نمایان می شود ، و مردگان از قبرها بیرون می آیند و بدنیا بر می گردند و یکدیگر را می شناسند و زیارت همدیگر می کنند ، و در آخر این علامات بیست و چهار مرتبه پی هم باران می بارد پس زمین مرده بسبب آن زنده می شود و بر کتهای آن ظاهر گردد و همه این آفات را از شیعه حضرت مهدی قائم زایل می کند .

و بظهور آن حضرت در مکه مطلع می شوند و برای اعانت و یاری بسمت او متوجه می باشند مرده های زنده شده چنانچه اخبار باینها وارد گردیده ، و پاره از این حوادث که مذکور شد محتوم است یعنی باید واقع شود و بسته نیست بوجود شرطی و بعضی دیگر از اینها مشروط است بوجود شرطی که اگر آن شرط موجود باشد واقع می شود و اگر نه واقع نمی شود ، خدایتعالی دانای تر

است بچیزهایی که موجود خواهد شد . و این علامات و حوادث که ذکر کردیم مطابق است با آنهاییکه در کتب اخبار از ائمة اطهار نقل شده^(۱) . تمام شد کلام مفید قدس سره .

و آنچه در آخر فرمود از بودن بعضی از این علامات محتوم و بودن بعضی دیگر غیر محتوم نیز مطابق اخبار است، چنانکه محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خودش از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که : پاره امور و علامات از محتومات است و پاره دیگر نه و از جمله محتومات خروج سفیانی است در ماه رجب^(۲) .

و نیز بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که حضرت باقر «ع» فرمود : که از علامات پاره و بعضی موقوفند و پاره دیگر محتوم و خروج سفیانی از قبیل محتوم است که ناچار است از آن^(۳) .

و غیر از این از احادیث که وارد گردیده در این معنی و حاصل همه آنها آنست که آن علامات موقوف است بر مشیت خداوند و برخواست او که هر کدام را خواسته باشد محتوم می کند و هر یکی را اراده بکند موقوف فرماید و بلکه کیفیت این علامات مذکوره موکول است بمشیت خدایتعالی و چگونگی آنها بسته باراده اوست ، مثلاً خروج دجال و سفیانی از علائم ظهور حضرت قائم است و اما چطور و بچه نحو خروج خواهند کرد خداوند میداند و همچنین است سایر علائم ظهور آنحضرت .

و همین چهل حدیث که حقیر در این باب ذکر نمود باعتقاد خود معتبر

(۱) الارشاد ص ۳۵۷ .

(۲) غیبة نعمانی ص ۱۶۱ ط قدیم .

(۳) غیبة نعمانی ص ۱۶۳ ط قدیم .

و صحیح است و مضمون اینها موافق سائراخبار وارده است ، و همچنین این چهل علامت عمده در کلام مرحوم مفید قدس سره ، و اما اخبار دیگر و بعضی علامات پس اعتبار آنها آنقدر معلوم نشده و همچنین بعضی از اخبار در بیان کیفیت بعضی از علائم اعتبار آنها معلوم نیست و بلکه جمله از آنها کذب آن معلوم است و بائمه و باصحاب آن بزرگواران نسبت دروغ داده اند در نقل آنها از ایشان ، مثل بعضی اخبار در کیفیت خروج سفیانی و بیان لشکرا و و گریختن حضرت مهدی از ترس او و از خوف لشکرا و بطرف مکه از مدینه ، زیرا که این نحو خبر مخالف اخبار متواتره بسیار است چنانچه در باب خصایص آنحضرت ذکر کردم .

پس مرحوم مجلسی اعلی الله اعلامه آنها را از کتب معتبره نقل نکرده و اعتقاد خودش نیز گریز آنحضرت نیست از سفیانی و غیر او ، و کسی که از جانب خداوند مؤید و منصور باشد و در امر او چندین هزار ملائکه نصرت باشند و خودش ذخیره خداوند و انبیاء و اولیاء و ائمه هدی باشد و وجود او از برای همین روز آماده و مهیا شده باشد چه طور میشود بعد از ظهورش از مثل سفیانی و لشکرا و بگریزد و از چند نفر لامذهب دمدار و بی عار فرار کند و جد او امیر المؤمنین «ع» در هیچ جنگ از هیچ لشکری نگریخت با عدم استعداد او ، پس باید ببعضی اخبار بحار اعتناء نکرد و آنها را در محل صحت نگذاشت چنانکه خود مرحوم مجلسی آنها را در مقام نقالی ذکر کرده نه در بیان مقام نقادی .

باب دوازدهم

(در ذکر چهل حدیث از اخبار معتبره در بیان بعض حالات و سیرت و سلوک)
(حضرت حجة بن الحسن علیه السلام)

و در ذکر بعض چیزها که متعلق و مربوط است بآنحضرت و بعض چیزهایی که بعد از ظهور آنحضرت خواهد شد .

(حدیث اول) شیخ طوسی در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی جارود روایت کرده که حضرت امام محمد باقر «ع» فرمود که : قائم آل محمد سیصد و نه سال بعد از ظهورش سلطنت و پادشاهی میکند چنانکه اصحاب کهف این مقدار از زمان در کهف خودشان مکث و درنگ نمودند ، و زمین را پراز عدل و قسط میگرداند چنانچه پراز ظلم و جور گردیده ، و خداوند شرق و غرب عالم را و تمامی روی زمین را برای او فتح میکند و خلائق را بقتل میرساند تا اینکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و بسیرت و طریقت سلیمان بن داود «ع» رفتار میکند^(۱) .

مؤلف میگوید : فتح کردن آنحضرت تمام روی زمین را و نماندن هیچ

دین مگر دین جدش و پرشدن زمین از عدل و داد پس این سه فقره از معلومات است و شك در اینها نیست ، زیرا که اخبار متواتره بر اینها وارد شده و آیات متعدده بر این تفسیر شده چنانکه در ابواب سابقه ذکر کردیم ، و اما سلطنت آن حضرت پس همان است که در این حدیث شریف ذکر شده و اما هفت سال و یا نه سال چنانکه در بعضی از اخبار وارد گردیده پس آنها تقیه است و اصلی ندارد اصلا .

(حدیث دوم) شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا بسند خود از علی ابن عاصم از حضرت امام محمد تقی « ع » روایت کرده که حضرت رسول خدا « ص » بابی بن کعب در مقام بیان اوصاف حضرت قائم فرمود که : خداوند در صلب امام حسن عسکری « ع » نطفه مبارک پاک و پاکیزه قرار میدهد ، و هر مؤمنی که خداوند در خصوص ولایت از او عهد و پیمان گرفته بآن حضرت راضی میشود و او را دوست میدارد ، و هر کسیکه منکر حق است باو کفران می کند و او را انکار مینماید ، پس او امام است با تقوی و پاک کننده و پسندیده شده و هدایت کننده و هدایت کرده شده از جانب خداوند و با عدالت حکم میکند و خلاق را بعدل امر میکند و خدا را تصدیق میکند و خداوند او را تصدیق میفرماید در سخنان او و از تهامه ظهور میکند در وقتیکه علامات ظهور او ظاهر میشوند ، و برای او خزینه ها هست نه از طلا اند و نه از نقره بلکه آنها اسبهای بزرگ و کلفت و مردان نامدارند که علامت ایمان از سیمای ایشان ظاهر است و خداوند ایشان را از شهرهای دور برای آنحضرت جمع میکند و آنها بقدر عدد اصحاب بدرند که سیصد و سیزده نفر باشند ، و در نزد او صحیفه سر بمهر میباشد که عدد اصحابش با نامها و نسبها و شهرهای ایشان در آنجا نوشته شده ، و ایشان مشقت کش و تلاش کننده میباشدند در اطاعت آنحضرت .

در آنحال ابی عرض کرد که: یا رسول الله علامت ظهور او چیست؟ فرمود که: بیدقی است وقتیکه ظهور او نزدیک شد پرچم این بیدق بدون آنکه کسی آن را بگشاید گشوده میشود و خداوند آن بیدق را بسخن میآورد پس آن حضرت را ندا میکند که یا ولی الله ظهور فرما و دشمنان خدا را هلاک کن، و او را شمشیری میباشد در غلاف پس زمانی که ظهورش نزدیک شد از غلافش بیرون میآید و خداوند آن را بسخن میآورد پس او را ندا میکند که یا ولی الله ظاهر شو و بر تو حلال نیست که از کشتن دشمنان خداوند بازمانی، پس در آنحال آنحضرت ظهور میکند و دشمنان خدا را در هر جا مییابد میکشد و حدود خدا را بر پا میدارد و با حکم خدا حکم میکند و ظهور میکند در حالتیکه جبرئیل در دست راستش و میکائیل دست چپ او میباشند و گفته‌های مرا بعد از این ذکر خواهد نمود هر چند که بعد از مدت مدید باشد و امر خودم را بخدا میسازم.

یا ابی طویبی و گوارا باد بکسیکه با آنحضرت ملاقات نماید، و طویبی باد برای کسی که او را دوست بدارد، و طویبی باد برای کسیکه باو قائل شود و آن حضرت ایشان را از هلاکت نجات میدهد و بسبب اقرار نمودن بوحدانیت خدا و برسالت رسول او و بامامت همه ائمه خداوند بهشت را برای ایشان میگشاید، مثل ایشان در روی زمین مثل مشک است که بویش همیشه می آید و بهیچ چیز تغییر نمی یابد، و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نورانی است که هرگز نورش خاموش نمیشود.

ابی عرض کرد: یا رسول الله این ائمه را خداوند چگونه بیان فرموده؟ فرمود که: خداوند دوازده صحیفه بمن نازل نموده و نام هر یکی از ایشان در یکی از آنها نوشته شده و مهرش با کیفیت صفاتش در صحیفه خودش ثبت گردیده است^(۱).

(حدیث سیم) محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات بسند خود ازرقید روایت کرده که گفت حضرت صادق «ع» بمن فرمود: ای رقید حال تو چگونه میشود در وقتیکه اصحاب حضرت قائم را ببینی که خیمه های خود را در مسجد کوفه زده اند و آن حضرت مثال جدیدی که بر عربها دشوار است ظاهر میگردداند. عرض کردم: فدایت شوم مثال جدید چیست؟ فرمود: سربریدن است. عرض کردم که: آنحضرت بچه طریق رفتار میکند با ایشان آیا بطریقه امیرالمؤمنین «ع» که با اهل عراق رفتار کرد رفتار خواهد فرمود یا نه؟ حضرت فرمود: نه ای رقید بدرستیکه حضرت امیرالمؤمنین با اهل عراق به طریقه رفتار کرد که در جغرافیایست و باملایمت و نرمی رفتار میکرد زیرا که میدانست که آن کسیکه ادعای خلافت میکند و بعد از اوست بر شیعیان او مسلط خواهد شد و اگر سختی و درشتی میکرد تلافی آن را از شیعیانش میکردند و قائم ما بطریقه جغرافیا که عبارت باشد از سربریدن رفتار میکند زیرا که آنحضرت میدانند که هیچکس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط نخواهد شد^(۱).

(حدیث چهارم) ایضاً محمد بن حسن در کتاب مذکور خود از محمد بن علی روایت کرده که حضرت صادق «ع» فرمود که: عصای موسی در اول امر در نزد آدم بود و بعد بشعیب رسید و بعد از آن بموسی بن عمران و الان در نزد ما است و اندکی قبل از این آن را دیدم در حالتیکه سبز و تر و تازه بود مانند حالت آن در وقتیکه از درختش بریده شود، و هر وقتیکه بخواهی که بآن سخن بگوئی هر آینه سخن میگوید، و آن برای قائم مانگه داشته شده و هر آینه آن حضرت به آن عصا کارها می کند که موسی آن کارها را میکرد و خلایق را به آن میترسانید و چیزها را که از دروغ ساخته اند میبلعد و بهر چیزیکه مأمور میشود

(۱) بصائر الدرجات ص ۱۵۵ ط تبریز.

آنرا بطریقه‌ای که مأمور شده میکند و بهر سمتیکه رو می‌آورد و چیزها را که با سحر و دروغ ساخته‌اند بلع میکند ، و برای آن دولب گشوده میشود یکی در زمین و دیگری در سقف و مابین آن دولب چهل ذراع می‌باشد و هر چه که از دروغ و سحر ساخته‌اند همه آنها را باز بانس فرو میبرد و فانی میکند (۱) .

پس از این حدیث معلوم میشود که یکی از اسباب فتح و غلبه آنحضرت در زمان خودش همین عصای حضرت موسی است .

(حدیث پنجم) محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خودش از ابی بصیر از حضرت صادق « ع » روایت کرده که فرمود : چون قائم ماقیام میکند و داخل کوفه میشود امر میفرماید آن چهار مسجد را تا باصل بنایش خراب میکنند و آنها را مانند عریش موسی عریش می‌سازند ، و آن چادر است از پوست و دیوارهای مسجدها را همه بدون کنگره بنا کنند و بر اهلای بزرگ و سعت میدهد بنوعیکه پهنی هر یکی شصت ذراع می‌باشد ، و هر مسجدیکه در سر راه است خراب میکند و هر روزنه‌ها و پنجره‌ها و مبرزها و ناودانها را که مشرف باشند بر راه بر هم میزند ، و خداوند در زمان آنحضرت بفلک امر میفرماید در حرکتش آهسته و در نیک میکند حتی یکروز در زمانش ده روز میشود و یک ماه بقدرده ماه و یکسال بقدر ده سال از سالهای شما می‌باشد ، و بعد از آن نمیگذرد مگر اندکی تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان در رمله و سکره و آن نام جایی است بر آن حضرت خروج میکنند و شعار ایشان یا عثمان یا عثمان گفتن است ، پس در آن وقت حضرت قائم مردی را از دوستانش میخواند و شمشیر خود را بگردن او حمایل می‌کند و بجنک ایشان میفرستد ، پس آن مرد بسوی ایشان بیرون میرود و همه ایشان را بقتل میرساند و احدی از ایشان باقی نمیماند ، و بعد از آن متوجه

(۱) بصائر الدرجات ص ۱۸۳ ط تبریز .

سمت کامل شاه میشود و آن شهر است که احدی غیر از آنحضرت آن را فتح نکرده و مسخر نگردانیده پس آنجا را مسخر میکند و فتح میکند ، و بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در آنجا فرود میآید و خانه اش در آنجا میباشد و هفتاد قبیله را از قبایل عرب از کوفه بجای دیگر یا از جای دیگر بکوفه میکوچاند^(۱) .

مؤلف میگوید : بعضی از علماء اعلام فرموده که : مراد از آن چهار مسجد که آنحضرت خراب میکند مشاهدائمه است در عراق و شاید از جهت داخل شدن مال الغیر است در بنای آنها و یا واقع شدن ظلم است در بنیان آنها ، و شیخ طوسی بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق «ع» فرمود : حضرت قائم مسجد الحرام و مسجد رسول خدا «ص» را تا بنای شان خراب میکند و بیت الله را برمیگرداند در مکان اصلی خود بنا میکند ، و آن را در بالای بنای اصلی خود بنا میکند و دستهای طائفة بنی شیبه را که دزدند و دغلند قطع میکند و از دیوار کعبه می آویزد^(۲) .

و اخبار دیگر نیز در بریدن دست بنی شیبه وارد شده و ایشان خادمان کعبه اند مثل آنکه در مشاهد حضرات ائمه هستند که خادم و زیارت خوان برایشان میگویند و خادمان کعبه نیز مثل ایشان است .

(حدیث ششم) شیخ مفید در ارشادش بسند خود از علی بن عقبه از پدرش از حضرت صادق «ع» روایت کرده که فرمود : وقتیکه قائم قیام میکند با عدالت رفتار و حکم میکند و در عصر او ظلم و ستم از میان مردم برداشته میشود و راهها امن میگردد و زمین بر کتفهای خود را بیرون میآورد و هر حق از باطل خود بازگشته میشود و بصاحبش رد میگردد و اهلا هیچ دین باقی نمیماند مگر

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۳۳ از غیبة طوسی نقل کرده .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۱۲ .

آنکه اظهار اسلام میکنند و با ایمان معروف و مشهور میباشند آیا نشنیده فرمایش خداوند را «وله اسلام من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً والیه ترجعون»^(۱) یعنی کسانی که در آسمانها و زمین است از صمیم قلب بخداوند مطیع میشود و یا با کراه و برگشت شما بسوی خداوند خواهد شد . و در میان خلائق بطریقه داود و جدش محمد «ص» حکم میکند پس در آن وقت زمین خزینه های خود را ظاهر و برکات خویش را آشکار میگرداند ، و در این وقت مردی از شماها کسی پیدا نمیکند که صدقه باو بدهد یا احسان در حق او بکند زیرا که همه مؤمنان غنی و مالدار میباشند .

و بعد از آن فرمود که : دولت ما آخر دولتها است ، و هیچ طائفه که برای ایشان سلطنت مقرر شده باقی نمیمانند مگر آنکه قبل از ما سلطنت میکنند برای اینکه نگویند در وقتیکه حسن سلوک و رفتار ما را می بینند که اگر ما هم به سلطنت میرسیدیم هر آینه بسیرت و طریقه ایشان رفتار میکردیم و اینست معنی قول خداوند «والعاقبة للمتقین» یعنی عاقبت کار برای متقیان است^(۲) و آخر دولتها دولت ائمه علیهم السلام است . و در این معنی اخبار بسیار وارد شده .

(حدیث هفتم) محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر روایت کرده گفت از حضرت باقر «ع» شنیدم میفرمود که : در صاحب این امر یعنی حضرت قائم شباهتی است بچهار پیغمبر شباهتی بموسی و شباهتی بعیسی و شباهتی بیوسف و شباهتی بحضرت محمد «ص» . عرض کردم که : شباهتش به موسی از چه راه است ؟ فرمود که «خائف یترقب» یعنی ترسان و منتظر است چنانچه موسی در وقت گریختن از مصر بمداین شعب ترسان و منتظر بود .

(۱) آل عمران : ۸۳ .

(۲) الارشاد ص ۳۶۵ .

عرض کردم که : شباهتش بعیسی از چه جهت است ؟ فرمود : در حق او گفته میشود چیزی که در حق عیسی گفته شد که او مرده و یا هلاک شده . عرض کردم که : شباهتش بیوسف از چه راه است ؟ فرمود که : زندان و غیبت است یعنی غیبت او مثل زندان یوسف است . عرض کردم که : شباهتش بحضرت رسول خدا از چه جهت است ؟ فرمود : از این راه است که آن حضرت در وقت ظهورش بساسیرت و طریقت و شریعت او رفتار خواهد کرد . آگاه شوید که آن حضرت آثار جد خودش را و شرع او را بیان میکند و ظاهر میگرداند و شمشیر را هشت ماه می کشد و طائفه های مختلفه را از خلائق بقتل میرساند تا بحدیکه خداوند راضی شود . عرض کردم که : آنحضرت چگونه میداند که خدایتعالی راضی شده ؟ فرمود که : خداوند عالم بدانش رحم میاندازد و بخلائق رحم میکند آن وقت میداند که خداوند از او راضی شده است ^(۱) .

(حدیث هشتم) ایضاً در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت از حضرت باقر « ع » شنیدم میفرمود که : هر گاه قائم آل محمد « ص » ظهور کند هر آینه خداوند تعالی با چند صنف از ملائکه بآنحضرت یاری میکند ، صنفی از آن صنفها ملائکه مرمین اند ایشان آنانند که علامت و نشانه دارند بنوعیکه در جنک بآن شناخته میشوند ، و صنفی مردفین اند یعنی از پی یکدیگر آیندگان یا آنکه بمؤمنان تابع شوندگان و ایشان را حفظ کنندگان ، و صنفی منزلین یعنی فرستاده شدگان و صنفی کروبین یعنی سادات و بزرگان ملائکه و جبرئیل در پیش روی او و میکائیل از سمت دست راست او و اسرافیل از جانب چپ او می روند و رعبش در یکماه راه از جانب دست راست و یکماهه را از جانب دست چپ او بدلهای خلائق افتاده میشود ، اول کسیکه باو تابع می گردد محمد

(۱) غیة نعمانی ص ۸۵ ط قدیم .

می باشد و علی دوم است، و در دستش شمشیری میشود برهنه و از غلاف کشیده شده و خداوند برای او فتح میکند روم و چین و دیلم و ترک و سند و هند و کامل شاه و خزر را .

یا ابا حمزه قائم قیام نمیکند مگر در وقتی که خوف شدید و تسزلزل و فتنه و بلاء بخلائق رسیده می باشد و پیش از ظهور او طاعون و شمشیر کشی در میان طوائف عرب و اختلاف شدید در همه خلائق و دین ایشان مختلف ، و احوال ایشان متغیر میباشد بنوعیکه مرد صبح و شام بسبب دیدن طغیان و خوار بودن ایشان و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را مرگ را آرزو میکنند، و ظهور آنحضرت اگر ظاهر شود در وقتی است که خلائق از ظهور او ناامید و مأیوس شوند ، پس طوبی و گوارا باد برای کسیکه او را دریابد و از یاوران او باشد و وای بر کسیکه با او و با مر او مخالفت نماید و از جمله دشمنان او گردد .

و بعد از آن فرمود که : حضرت قائم با مرتازه و سنت تازه و حکمرانی تازه که بر عرب سخت و شدید است قیام میکند و شأنش نیست مگر کشتن کافران و منافقان و احدی را در کارهای بزرگ در جای خود نایب نمیگذارد و قبول نمیکند توبه کسی را که آنحضرت بداند باطن او مشتمل بکفر است تا اینکه همه کافران را میکشد بنوعیکه احدی را از ایشان باقی نمیگذارد و ملامت ملامت کنندگان آنحضرت را از اجرای احکام خداوند باز نمیدارد^(۱) .

مؤلف میگوید : فرمایش حضرت باقر «ع» در این حدیث که اول کسیکه باو تابع میشود محمد می باشد و علی دوم است ، یعنی حضرت رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام حضرت قائم «ع» را در رجعت خود ایشان که بعد از ظهور آن حضرت بدنی مراجعت میفرمایند تصدیق میکنند و حکم او را قبول

(۱) غیبة نعمانی ص ۱۲۳ ط قدیم .

میفرمایند و با وجود بودن و رجعت خودشان حکم کننده حضرت قائم میشود. (حدیث نهم) و نیز در آن کتاب بسند خود از جابر انصاری روایت کرده گفت: مردی بخدمت حضرت باقر «ع» داخل شد و عرض کرد که: این پانصد درهم را از من بیگیر و آن زکوة مال من است و آن را بهر کس میخواهی بده، حضرت فرمود که: خودت آنها را بفقراء و همسایگان خود و بمسکینان برادرانت از مسلمانان صرف کن.

بعد از آن فرمود که: چون قائم اهل بیت قیام میکند اموال را بالسویه قسمت میکند و در خصوص رعیت با عدالت رفتار و حکم میکند، پس هر که باو اطاعت نماید هر آینه بخدا اطاعت کرده و هر که باو مخالفت کند هر آینه بخداوند عصیان و مخالفت نموده و ناامیدن او بمهدی از این راه است که خداوند او را بامورات مخفی راه مینماید و تورات و سایر کتابهای خدایتعالی را در انطاکیه از مغاره بیرون میآورد، و در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم میفرماید، و اموال از زیر زمین و روی زمین بخدمت آنحضرت جمع میشود، پس آنحضرت بمردم میفرماید که بیائید بسوی اموالی که برای آنها ارحام را قطع نمودید و خونها را ریختید و بحرامهای خداوند مرتکب شدید، پس آن قدر بمردمان مال عطا میفرماید که احدی قبل از او آنقدر نداده، و زمین را پراز عدل و قسط و نور میگرداند چنانکه پراز ظلم و جور و شر گردیده^(۱).

مؤلف میگوید: مراد از حکم کردن آنحضرت با تورات و با انجیل بر یهود و نصاری آنست که آنحضرت عمالم به احکام آنها است و آن کتابها را میداند بآن نحو که نازل شده و بآن نحو که حالا هست، و جماعت یهود و نصاری

(۱) غیبة نعمانی ص ۱۲۵ ط قدیم.

و مسلمانان را و سائر خلق را با کتاب خودشان الزام میکند بحکم خود و فرمایش خودش را بر آنها از آن کتابها ثابت میکند ، نه آنکه یهود و نصاری و مجوس را در دین خودشان باقی میگذارد و در میان آنها با حکم آن کتابها رفتار میکند زیرا که در آن وقت بغیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد شد بنص آیات و اخبار متواترات .

(حدیث دهم) ایضاً در کتاب مذکور بسند خودش از حمران روایت کرده که حضرت باقر «ع» فرمود : گویا که این دین شما را می بینم که از شما روگردانیده مانند آدمیکه بخون خودش غلطیده شده یا اینکه مانند ماری که دمش را بر زمین زده ، بعد از آن بشما بر نمیگرداند مگر مردی از اهل بیت ما ، پس در هر سال بشما دو عطیه میدهد و در هر ماه رزق بشما عطا میفرماید ، و در زمان آنحضرت یعنی حضرت قائم بشما حکمت و علم شریعت داده می شود حتی زن در خانه خویش با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله حکم میکند^(۱) .

مؤلف میگوید : احادیث بسیار در این معنی وارد گردیده است که اهل زمان ظهور آنحضرت عالم میشوند بجمیع علوم از مرد و زن و کتاب خداوند را کما هو حقه میدانند و در مسائل و احکام شرعیه جاهل نمیشوند و محتاج بغیر نمیگردند چنانکه در باب خصایص آنحضرت جمله از آن احادیث را ذکر نمودم .

(حدیث یازدهم) ایضاً در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خودش از زراره روایت کرده که گفت : بخدمت حضرت باقر «ع» عرض کردم که نام بنده صالح را از صالحان برای من ذکر فرمائید و مرادم حضرت قائم «ع» بود . پس فرمود که : نامش نام من است . عرض کردم که : آیا آنحضرت بسا سیرت

(۱) غیبة نعمانی ص ۱۲۶ ط قدیم .

و طریقت حضرت رسول خدا «ص» رفتار میکند . فرمود : هیئات هیئات ای زرارۀ آنحضرت بطریقت و سیرت حضرت رسول خدا رفتار نمیکنند . و بعد از آن فرمود که : رسول خدا در میان امت خود بانر می و ملایمت رفتار میکرد و با خلائق الفت و محبت مینمود ، و اما قائم با قتل رفتار میکند و باین مأمور است از جانب خداوند در قرآنی که در نزد او است باید با قتل و هلاک نمودن خلق رفتار نماید و از احدی توبه قبول نمیکنند و ای بر کسیکه از آنحضرت مفارقت و جدائی نماید^(۱) .

مؤلف می گوید : در بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت بطریقه حضرت رسول خدا «ص» رفتار میکند ، پس مراد از آن آنست که آن بزرگوار بشریعت جدش عمل میکند و دین تازه نمیآورد ، و مراد از این نحو احادیث که بسیرت حضرت رسول خدا رفتار نمیکنند یعنی در الفت مردم برای ترس از آنها تقیه نمیکنند و عمل بیاطن شریعت میکنند و از جهت خوف و تقیه دست از واقع برنمیدارد .

و در جمله از اخبار وارد شده که آنحضرت بسیرت جدش امیر المؤمنین نیز رفتار نمیکنند ، چنانکه در کتاب مذکور از حسن بن هرون روایت کرده که گفت : در خدمت حضرت صادق «ع» بودم ناگاه معلی بن خنیس از آنحضرت پرسید که آیا قائم بخلاف سیرت و طریقه امیر المؤمنین رفتار میکند . فرمود : بلی و این باین نحو است که حضرت امیر المؤمنین بامنت گذاشتن بخلائق و بخشیدن ایشان رفتار کرد زیرا که آنحضرت دانست که خلیفه که بعد از اوست بر شیعیانش غالب خواهد شد و حضرت قائم وقتی که قیام نمود کافران و منافقان را میکشد و اسیر می کند زیرا که او می داند که هیچکس بعد از آن حضرت بر شیعه او غالب

(۱) غیبة نعمانی ص ۱۲۲ ط قدیم .

نخواهد شد^(۱).

(حدیث دوازدهم) ایضاً محمد بن ابراهیم در غیبت خود از بشیر روایت کرد که گفت : بمنزل حضرت باقر «ع» رفتم ناگه دیدم استرزین شده در نزد درخانه، پس در آنجا ایستادم ناگه آنحضرت بیرون آمد باو سلام کردم فرمود: از کجائی . عرض کردم : از اهل کوفه . فرمود که رفیق راه تو کیان بسودند . عرض کردم که : قومی از محدثه . فرمود : محدثه کیستند . عرض کردم که : مرجئه‌اند و ایشان قومی‌اند گمراه و ایمان آنها قولیست بدون عمل . فرمود : وای بر این مرجئه که در وقت قیام قائم ما بکدام شخص پناه خواهند برد . عرض کردم که : ایشان گویند اگر قائم قیام نماید هر آینه ما و شما در عدالت او برابر می‌شویم . آنحضرت فرمود که : هر که توبه نماید توبه او را قبول می‌کند و هر که نفاق را مخفی بدارد خدایتعالی از درگاهش دور نمیکند مگر او را ، و هر که از کفر و نفاق چیزی اظهار نماید هر آینه خداوند خونس را میریزد .

و بعد از آن فرمود : بخدا قسم هر آینه قائم سر ایشان را میبرد چنانکه قصاب سر گوسفند را میبرد . عرض کردم که : ایشان چنین گویند که چون آن حضرت قیام میکند امورات خلافتش درست می‌شود پس خون خلائق را میریزد . فرمود : نه چنین است که می‌گویند ، قسم بخداوند هر آینه ما و شما باید ملاقات نمائیم بآن شدایدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها میشوند^(۲) . مؤلف میگوید : در این حدیث فرمود که آنحضرت توبه را قبول میکند و در بعض احادیث فرموده‌اند که آنحضرت توبه را قبول نمیکند ، و منافات در بین این احادیث ندارد ، زیرا که مراد از قبول توبه آن توبه واقعی است و مراد

(۱) غیبة نعمانی ص ۱۲۲ ط قدیم .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۵۷ .

از قبول نکردن آنحضرت توبه را توبه ظاهریست و قبول نکردن توبه در جای دیگر است و منافات نیست .

(حدیث سیزدهم) و نیز در کتاب مذکور بسند خودش از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت : از حضرت صادق «ع» شنیدم می فرمود : چون قائم ما قیام می کند در مقابل او از جهال ناس کسانی می ایستند و با او مخاصمه می کنند که در جهالت و نادانی سخت تر و شدیدتر میباشند از جهال ایام جاهلیت که در مقابل رسول خدا «ص» ایستادند و با او مخاصمه کردند . عرض کردم که : این چگونه میباشد . فرمود که : حضرت رسول خدا بمردمان مبعوث گردید در حالتیکه ایشان بتهایی که از سنک و چوب و تخته ساخته شده بود عبادت میکردند ، و قائم ما در وقتی قیام میکند و بخلاق مبعوث میشود در حالتیکه همه ایشان کتاب خداوند را بعقاید باطله خود تأویل میکنند و بعقاید خود آیات آن حجت و دلیل میآورند . و بعد از آن فرمود : آگاه شوید بخدا قسم هر آینه عدالت آنحضرت بایشان میرسد در حالتیکه در توی خانهها هستند چنانکه سرما و گرما داخل خانه میگردد^(۱) .

و مثل این حدیث است روایتی که صدوق در کتاب معانی الاخبار بسند خود از محمد بن ابی حمزه از بعض اصحاب خود از حضرت صادق «ع» روایت کرده که فرمود : قائم ما در جنگها بیاره ای از شدتها دچار می شود که حضرت رسول خدا «ص» بمثل آنها دچار نشده زیرا که رسول خدا بخلاق مبعوث گردید در حالتیکه بتهایی که از سنک و چوب ساخته بودند عبادت میکردند و در وقت ظهور حضرت قائم خلاق باو خروج میکنند و کتاب خداوند را به اعتقاد باطل خودشان تأویل میکنند و آنرا در دست خودشان حجت نموده با آنحضرت جنگ میکنند .

(۱) غیبه نعمانی ص ۱۶۰ ط قدیم .

(حدیث چهاردهم) ایضاً محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت بسند خود از محمد بن جعفر از پدرش روایت کرده که حضرت صادق «ع» فرمود که: چون حضرت قائم در اقلیمهای روی زمین در عراق قلمی مردی نصب میکند بآن مرد میفرماید که کف دست تو دستورالعمل و عهدنامه است از من در نزد تو پس هر وقتیکه مسئله بتو رونماید و آن را ندانی و نفهمی که در خصوص آن چه حکم بکنی در آن حال بکف دست خود نگاه کن و بهر چه که در آن بینی عمل نما .

بعد از آن فرمود که: قائم لشگری بقسطنطنیه یعنی اسلامبول میفرستد ، پس چون بدریا میرسند چیزی بزیر پای خودشان مینویسند و از برکت آن در روی آب راه میروند ، پس اهل روم ایشان را می بینند که در روی آب راه میروند میگویند که این جماعت اصحاب حضرت قائمند که در روی آب راه میروند ، پس اصحاب آنحضرت که این گونه فضل و هنر دارند پس خود آنحضرت چگونه است ، پس در این حال در شهر را باز نمایند تا اصحاب آنحضرت داخل میشوند و بهر چه میخواستند حکم میکنند ^(۱) .

(حدیث پانزدهم) شیخ طوسی در کتاب تهذیب بسند خود از حبه عرنی روایت نموده گفت: روزی حضرت امیر المؤمنین «ع» از کوفه بسمت شهر حیره بیرون رفت و فرمود: این حیره بکوفه متصل میشود و میسان آنها بنوعی می شود که قیمت يك ذراع زمین در میان حیره و کوفه چند اشرفی می شود ، و هر آینه در شهر حیره مسجدی ساخته می شود و برای آن پانصد در می باشد و نایب حضرت قائم «ع» در آن مسجد نماز می گذارد ، زیرا که مسجد کوفه تنگ می گردد و اصحاب حضرت قائم را نمیگیرد و در مسجد دوازده پیش نماز عادل نماز می گذارند . عرض کردم: یا امیر المؤمنین آیا مسجد کوفه در آن وقت این قدر را که وصف میکنی می گیرد . فرمود: برای حضرت قائم چهار

مسجد ساخته می شود این مسجد کوچکترین آنها می باشد ، یکی از آنها این مسجد میباشد که حالا هست ، ودوتای دیگر در طرف کوفه ساخته می شود یکی در این سمت و دیگری در آن سمت و بدست مبارک خود اشاره بسمت رودخانه بصره و اهل غریبان کرد و آن نام دوبناء است در کوفه مشهور و معروف^(۱) .

(حدیث شانزدهم) در کتاب مزار قدیم از ابی بصیر روایت کرده گفت : حضرت صادق «ع» بمن فرمود : ای ابا بصیر گویا می بینم که حضرت قائم با اهل و عیال خود در مسجد سهله فرود آمده . عرض کردم که : آیا آنجا منزل و مسکن آنحضرت می باشد . فرمود : آری و منزل ادریس و ابراهیم خلیل نیز در آنجا بود ، و خداوند هیچ پیغمبری مبعوث نفرموده مگر آنکه در آنجا نماز کرده ، و در آنجا است مسکن خضر «ع» . عرض کردم : فدایت شوم آیا قائم همیشه در آنجا می باشد ؟ فرمود : آری . عرض کردم : بعد از او کدام شخص در آنجا می باشد ؟ فرمود : آنکسیکه بعد از حضرت قائم «ع» خلافت و سلطنت با اوست و همچنین است تا وقتی که مخلوقات با آخر رسند . عرض کردم که : آنحضرت با اهل ذمه چگونه رفتار می کند . فرمود که : با ایشان مصالحه می کند چنانکه حضرت رسول خدا «ص» کرد ، و ایشان با آنحضرت باذلت و خواری جزیه میدهند . عرض کردم : آیا با ناصبیان که شمارا دشمن میدارند نیز مصالحه میکنند . فرمود : نه ای ابا بصیر در ایام دولت و سلطنت مانصیب نیست برای مخالفان و دشمنان ما ، بدرستیکه در وقت قیام قائم ما خونهای شان را برای ما خداوند حلال گردانید و لکن امروز بر ما و بر شماها حرام است پس احدی ترا در این باب فریب ندهد ، و قتیکه قائم قیام نمود هر آینه برای خداوند و برای رسول او و برای همه ماها از دشمنان انتقام می کشد^(۲) .

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۷۵ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۱ .

مؤلف میگوید : مراد از فرمایش حضرت در این حدیث که حضرت قائم با اهل ذمه مصالحه می کند و از ایشان جزیه میگیرد مثل حضرت رسول «ص» اینست که آن حضرت در اول ظهور خود با اهل ذمه جنگ نمیکند و در اول امرش بآنها مصالحه میکند ، و اکتفا فرماید باخذ جزیه از آنها از جهت اینکه تا برای مسلمانان واضح بشود که دشمنان و مخالفان اهل بیت از یهود و نصاری بدترند و کشتن ایشان از اهل ذمه لازم تر است و مهلت از برای آنها جایز است و برای مخالفان اهل بیت مهلت جایز نیست هر چندیکه در اول ظهور آن حضرت باشد . نه اینکه مراد این باشد که آن حضرت همیشه از اهل ذمه جزیه بگیرد و به آنها مصالحه کند ، زیرا که این مخالف آیات بسیار و ضد روایات بی شمار است ، چنانکه این را در باب خصایص آنحضرت بیان کردم و تفصیل این را در کتاب تحفة الشیعه ذکر نمودم ، پس مصالحه آنحضرت بآنها از جهت مفتضح و رسوا کردن بنی امیه و سایر مخالفان حضرات ائمه است نه از جهت همیشه بودن این مصالحه است .

(حدیث هفدهم) سید علی بن عبدالحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر از حضرت باقر «ع» در حدیث طولانی روایت کرده که آنحضرت حدیث را ذکر نمود تا آنکه فرمود : بعد از ظهور حضرت قائم قوم بسیاری از بنی امیه منهزم می شوند و میگریزند تا آنکه بسرزمین روم میرسند از پادشاه آنجا خواهش می کنند که ما را بمملکت خود راه بده ، پادشاه میگوید که شما را به مملکت خود داخل نمیکنم مگر اینکه بدین ما در آئید و از ما دختر بگیرید و بما دختر بدهید و گوشت خوک بخورید و شراب بیاشامید و خا چهار اگردنهای خودتان بیاویزید و زنارها بکمر ببندید ، پس ایشان این تکالیف را قبول میکنند تا آنکه اهل روم ایشان را داخل شهر خودشان مینمایند .

و بعد از آن حضرت قائم باهل روم پیغام میفرستد که بیرون کنید آنان را که داخل شهر کرده‌اید، اهل روم گویند که: این جماعت بدین ما راغب شدند و از دین اسلام اعراض کردند و بیرون شدند. آنحضرت نیز پیغام می‌دهد که اگر ایشان را بیرون نکنید هر آینه شمشیر بر شما می‌کشم. ایشان در جواب عرض میکنند که: ما را نکش و خودت در میان ما و شما کتاب خدا را که قرآن باشد حاکم قرار بده. آنحضرت فرماید که: من باین راضی شدم، پس بخدمت آنحضرت می‌آیند و او قرآن را برایشان می‌خواند ناگاه می‌بینند که در قرآن چنین شرط شده که هر که از دین اسلام مرتد شد و بنزد کفار رفت باید کفار او را بدست مسلمانان تسلیم نمایند و هر که از کفار باسلام میل نماید و مسلمان شود مسلمانان او را بدست کفار ندهند. پس چون آنحضرت قرآن را می‌خواند و ایشان میدانند که این شرط بر آنها لازم شده آن وقت بنی‌امیه را بیرون کرده بنزد آنحضرت میفرستند، پس آن بزرگوار مردان ایشان را بقتل میرساند و زنان آنها را اسیر میکند.

حضرت باقر «ع» فرمود: بخدا قسم هر آینه آنحضرت و اصحاب او را می‌بینم که اشرفی‌ها را در جحفه قسمت می‌کنند، بعد از آن اهل روم بدست آنحضرت اسلام قبول میکنند، پس آنحضرت مسجدی در آنجا بنا می‌کند و مردی را از اصحاب خود در آنجا نایب و جانشین خود می‌گرداند و بعد از این از آنجا برمی‌گردند^(۱).

(حدیث هیجدهم) و نیز در آن کتاب بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده گفت: حضرت باقر «ع» فرمود: اول کاری که حضرت قائم بآن ابتداء می‌کند اینست که توراة و عصای موسی و انگشتر سلیمان را که در انطاکیه

در مغاره می باشند بیرون می آورد. و بعد از آن فرمود که : یاری کننده ترین خلایق بآنحضرت در آن زمان اهل کوفه می باشد. و فرمود که: نامیدن آنحضرت بامهدی بمعنی هدایت کرده شده و راه نموده شده است، و چونکه خدای تعالی راههای چیزهای پنهان شده را باو مینماید از این جهت باو مهدی گفته می شود .

پس آنحضرت امورات مخفی شده ها را میداند حتی پی مردیکه خلایق او را گنهگار و مقصر نمی دانند میفرستد و او را حاضر می کند و بقتل می رساند، آن بزرگوار بنوعی باسرار خلایق مطلع می شود که هر که در خانه خود سخن بگوید میترسد از اینکه دیوار در نزد آنحضرت بسخن گفتن اوشهادت دهد^(۱).

و نیز فرمود که: حضرت قائم سیصد و نه سال خلافت می کند چنانکه اصحاب کهف این مدت را در مغاره خودشان مکث و درنگ نمودند ، و زمین را پراز عدل و داد می گرداند چنان که پراز جور و ظلم گردیده ، و خدایتعالی مشرق و مغرب عالم را برای او پیچیده می گرداند و باو وحی می رسد و بآن وحی بامر خدا عمل میکند و رفتار فرماید^(۲) .

(حدیث نوزدهم) سید علی بن عبد الحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از فضیل بن یسار از حضرت صادق «ع» روایت کرده که آنحضرت فرمود که : خزینة در طالقان است که نه از طلا است و نه از نقره ، و بیدقی هست که از روزیکه پرچمش پیچیده شده تا باینحال گشاده نگردیده ، و پاره مردمان در آنجا هستند که دلهای ایشان مانند پاره آهن است و بآنها در خصوص توحید خداوند هر گز بایشان شك عارض نمیشود ، ایشان از سنك سخت ترند اگر ایشان را بکوهها دچار بکنند هر آینه آنها را از جایشان برمی کنند و بابیدقهای خود

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۹۰ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۹۰ .

هیچ شهر را قصد نمیکنند مگر آنکه آن را خراب می کنند و در روی اسبهایشان زینتهای طلا می باشد و خودشان را برای برکت یافتن بزین اسب حضرت امام قائم «ع» می مالند و آنحضرت را بمیان خودشان میگیرند و خودشان را برای آنحضرت سپر میکنند و او را در جنگها محافظت مینمایند، و هر چه که آنحضرت میخواهد ایشان برای او کفایت می کنند، و در میان ایشان مردمانی هستند که شبها نمی خوابند، و ایشان را در اثنای نماز صدائی هست مثل صدای زنبور از اول شب تا آخر آن در سر پا میایستند، و قتیکه صبح میکنند در بالای اسبهای خود می باشند، ایشان در شبها مانند راهبان و عابدانند و در روزها مانند شیران، و اطاعت ایشان بآنحضرت زیادتر است از اطاعت کنیز باقایش، و خودشان مانند مصباح و فانوس است و دلهایشان مانند چراغ است، و ایشان از ترس خداوند ترسان می باشند و خلاق را بشهادت کلمه طیبه دعوت میکنند و آرزو می کنند که در راه خداوند کشته شوند، و شغل ایشان در سخن گفتن «یا ثارات الحسین» یعنی ای خوانخواهان حسین است. و قتیکه آن لشگر رو بسمتی میگذارند رعب و خوف ایشان از یکماه راه از پیش روی ایشان بقلب خلاق می نشیند و آن حضرت هر وقت بایشان پیغام می دهد همگی از ترس و خوف بخدمت آنحضرت می آیند و خداوند بآنها بامام حق یاری و نصرت میکند^(۱).

مؤلف میگوید: مراد از این جماعت که در این حدیث ایشان را تعریف و توصیف فرموده همان سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم است که در آیات و روایات ایشان را وصف فرموده اند، و اما آنکه در طالقان هستند بجهت آنست که همه از عجمند چنانکه محمد بن ابراهیم در غیبت خود از ابی جارود از حضرت باقر «ع» روایت کرده که فرمود: اصحاب قائم سیصد و سیزده نفر

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۰۷.

مردند از اولاد عجم ، بعضی از ایشان در وقت روز بروی ابرسوار می‌شوند و بانامش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته می‌شود ، و بعضی دیگر در میان رختخوابهایشان خوابیده می‌شوند ناگاه خودشان را در مکه در غیر موسم حج می‌بینند (۱) .

و احادیث در تعریف ایشان بسیار است ، و از اولاد عجم بودن ایشان منافات ندارد با بودن بعضی از ایشان از اهل مکه و یا مدینه و یا شام و یا عراق از کوفه و بغداد و یا غیر از اینها زیرا که در اکثر بلاد عرب عجم بسیار ساکن است چنانکه در ولایات عجم عرب بسیار ساکن است ، پس در بعضی از اخبار که وارد شده که چند نفر از آن سیصد و سیزده نفر از اهل مکه هستند و چند نفر از یمن و چند نفر از مدینه و چند نفر از شام و یا غیر از اینها پس منافات ندارد با بودن همه ایشان از اولاد عجمان .

(حدیث بیستم) حسن بن سلیمان تلمیذ شهید اول در کتاب مختصر البصائر بسند خود از هشام بن سالم روایت کرده گفت که : حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله فرمود: بدرستیکه از برای خداوند عالم در مشرق شهریست نام آن جابلقا و از برای آن شهردوازده هزار دروازه هست از طلا و از این دروازه تابان دروازه دیگر یک فرسخ راه است ، و در هر دروازه یک برجی هست و در آن برج دوازده هزار جهاد کننده و جنگی و قتال نمایند است که همه ایشان سلاح پوشیده‌اند و شمشیر کشیده‌اند و سوار شده‌اند و منتظر ظهور حضرت قائم آل محمد «ص» هستند ، و بدرستیکه در این زمان امام و حجت ایشان منم (۲) .

مؤلف میگوید : چنانکه جابلقا شهریست در طرف مشرق که فی الجملة

(۱) غیبة نعمانی ص ۱۷۰ ط قدیم .

(۲) بحار الانوار ج ۵۷ ص ۳۳۴ .

از احوال اهل آن شهر در این حدیث بیان شده همچنین جابلسا شهر است در مغرب مثل شهر جابلقا در بزرگی و حال اهل آن نیز مثل حال اهل آن دیگری است بدون تفاوت ، و این دو شهر و بودن آنها در مشرق و مغرب در بین علماء واجلاء اهل سنت و شیعه معلوم و متحقق است و مشهور و معروف .

و صاحب قاموس که یکی از علماء عامه است در قاموس فرموده : جابلص بفتح باء و لام یاسکون آن لام شهر است در مغرب و نیست در عقب آن آدمیزادی و جابلق شهری است در مشرق .

و جناب حاجی میرزا حسین نوری نورالله مرقدہ در کتاب نجم الثاقب فرموده که : علماء شیعه در باب معجزات ائمه علیهم السلام اخبار بسیاری که متواتر است بحسب معنی نقل نمودند که در طرف مشرق و مغرب دو شهر عظیم است که یکرا جابلسا و دیگری را جابلقا گویند بلکه شهرهای متعدده و اینکه اهل آن شهرها از انصار حضرت قائم علیه السلام اند و با آنحضرت ظهور می کنند و بر اصحاب سلاح سبقت میجویند و پیوسته از خدایتعالی مسئلت می کنند که ایشان را از انصار دین خود قرار دهد ، و اینکه ائمه علیهم السلام در اوقات معینه نزد ایشان میرفتند و احکام دین را بآنها می آموختند و علوم و حکمت خدا را بایشان تعلیم می کردند ، و ایشان از عبادت کلال و ملال نگیرند تلاوت میکنند کتاب خداوند را بهمان نحویکه نازل شده و بایشان تعلیم نمودند آن نحو قرآن را که اگر بمردم غیر از ایشان بخوانند هر آینه کافر می شوند بآن و انکار کنند آن را ، و این که ایشان سؤال می کنند از ائمه از چیزی از مطالب قرآن که نفهمیدند آن را پس چون خبر دهند ایشان را بآن مطلب منشرح میشود سینه های ایشان بجهت آنکه می شنوند از ائمه ، و ایشان صاحب اسرارند و پرهیزکاران و نیکان ، هر گاه ببینی ایشان را می بینی خشوع و مسکنت و طلب آنچه نزدیک

می کند ایشان را بخداوند و عمر ایشان هزار سال است و آنها را پیران و جوانان و چون جوانی از ایشان پیری را ببیند می نشیند در نزد او نشستن بنده و عبد و بر نمی خیزد مگر باذن او و انتظار می کشند ظهور قائم «ع» را و از خداوند می خواهند که آنحضرت را بایشان بنماید و برای ایشان راهی است که بسبب آن راه داناترند از جمیع خلائق بمرادات امام .

پس هر گاه امر فرماید امام ایشان را بامری پیوسته ایستادگی دارند در عمل بآن تا انگاه که ایشان را بغیر آن امر فرماید ، و ایشان اگر حمله آورند بر ما بین مشرق و مغرب از خلائق در یکساعت ایشان را فانی می کنند آهن در بدن ایشان کار نمی کند و برای ایشان شمشیر است از آهن غیر از این آهن که اگر بزنند یکی از ایشان شمشیر خود را بکوهی آن را قطع کند و از هم جدا نماید ، و با ایشان امام جهاد می کند باهند و دیلم و ترک و کرد و روم و بربر و فارس و ما بین جابلسا و جابلقا را ، وارد نمی شوند بر اهل دینی مگر آنکه میخوانند ایشان را بسوی خداوند و بسوی سلام و اقرار بحضرت رسول خدا «ص» و توحید و ولایت اهل بیت ، پس هر کس از ایشان که اجابت نمود و داخل شد در اسلام او را بحالش می گذارند و امیری از ایشان برایشان مقرر می نمایند و آنکه اجابت نکرد و اقرار ننمود به حضرت رسول خدا و دین اسلام او را می کشند و در میان ایشان جماعتی هستند که سلاح را از خود نینداختند و از آن وقت انتظار می کشند ظهور حضرت قائم را ، و چون امام نزد ایشان نرود گمان میکنند که این از روی سخط و غضب است ، و مراقبند آن وقتی را که امام نزد ایشان می رود ، و هرگز شرك بخدا نیاوردند و معصیت نکردند و از فلان و فلان و فلان بیزار میجویند . و غیر اینها از حالات و صفات و کردار آنجماعت و صفات و اوضاع شهر ایشان که در اخبار مشروح شده و بحسب ظاهر شرع مطهر و طریقه اهل شریعت

نتوان حمل نمود آنهمه تفصیل را بر عالم مثال یا بر منازل قلبیه اهل حال چنانکه اهل تأویل می کنند ، و وضوح وجود این دوشهر در زمین و یا در قطعات منفصله از آن چنانکه بعضی محققین احتمال دادند در عصر سابق بمثابه بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا در میان میدان در جمله کلمات شریفه در مقام اتمام حجت می فرمود والله ما بین جابلسا و جابلقا پسر پیغمبری نیست غیر از من چنانکه در خبری دیدم^(۱). تمام شد کلام نوری نور الله مرقده .

و در بصائر الدرجات بسند خود از ابن ابی عمیر روایت کرده که حضرت صادق فرمود که : حضرت امام حسن «ع» فرمود : بدرستی که از برای خداوند دوشهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب و برای آنها حصار است از آهن و در هر شهر از آنها هزار هزار در است از طلا ، و در هر شهر از آنها هفتاد هزار لغت و زبان است ، و اهل هر زبان و لغت بزبان خودش سخن می گوید و زبان دیگری را نمیداند و من زبانها و لغتهای ایشان را میدانم و می شناسم ، و نیست در آن شهرها و نه در مابین آنها حجتی و امامی غیر از من و برادر من حضرت امام حسین «ع»^(۲) .

و این حدیث را در بصائر بچندین سند و طریق معتبر روایت کرده ، و از جمله آنها روایت ابی سعید است که در بصائر الدرجات روایت کرده که گفت : حضرت امام حسن علیه السلام فرمود : آگاه باشید بدرستی که از برای خداوند عالمیان یک شهری است در مشرق و یک شهریست در مغرب و برای هر یکی از این دوشهر سوری و حصار است از آهن ، و در هر حصار از اینها هفتاد هزار در است و دروازه است از طلا ، و از هر دروازه داخل می شود هفتاد لغت و زبان

(۱) نجم الثاقب ص ۳۵۰ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۷ ص ۳۲۷ .

ازلغت و زبان آدمیین و هر لغت و زبان از آنها مخالف زبان دیگر است و زبان هر طایفه غیر زبان طایفه دیگر است، و نیست در آن زبانها و لغتها زبانی مگر آنکه من آن را میدانم، و نیست در آن دوشهر و نه در مابین آنها پسر پیغمبری مگر من و برادرم حضرت امام حسین و منم حجت و امام بر اهل آن دوشهر و بر اهل مابین آنها^(۱).

(حدیث بیست و یکم) ایضاً در بصائر الدرجات بسند خود از هشام جوالمقی روایت کرده گفت: حضرت صادق «ع» فرمود: بدرستی که از برای خداوند عالم يك شهر است در آن طرف دریای محیط و سعت آن شهر سیر چهل روز است برای آفتاب، و در آن شهر قومی است که ابداً بخداوند معصیت نکرده اند، و ایشان ابلیس را نمی شناسند و خلق شدن ابلیس را نمیدانند و ما اهل بیت ایشان را ملاقات میکنیم در هر وقت معین، پس ایشان از ما ائمه سؤال می کنند از آنچه بآن محتاجند و از مامسئلت دعا می کنند. و ما بایشان تعلیم میکنیم و از ما سؤال می کنند که حضرت قائم ما کی ظهور خواهد کرد، و در ایشان عبادت وجد و جهد شدیدی است، و برای شهر ایشان دروازه ها است و مابین آن دروازه ها صد فرسخ است و برای ایشان تقدیس وجد و جهد شدید است در عبادت خداوند، و اگر ایشان را شماها ببینید البته عمل و عبادت خودتان را در نزد عبادت ایشان حقیر می شمارید زیرا که مردی از ایشان می شود که یکماه نماز می کند و سر خودش را از سجده بر نمی دارد، و طعام ایشان تسبیح خداوند سبحان است و لباس ایشان از ورق و برگ درختان است، و روی ایشان نورانی است، و زمانی که یکبار از ما امامان دیدند او را بزبان خود از جهت اشتیاق و تعظیم میلیسند و بر سر او جمع میشوند و از علوم و آثار و اخبار او اخذ میکنند و آن را تبرک میدانند،

واز برای ایشان این و ناله ایست در وقت نماز ایشان زیادتر از صدای باد تند ،
و در میان ایشان جماعتی است که از روز اول سلاح را بزمین نگذاشتند و منتظر
قائم ما میباشند و از خداوند میخواهند که حضرت قائم را بایشان بنماید و عمر
هر یکی از ایشان هزار سال است .

وقتیکه ایشان را می بینی خشوع و مسکنت را می بینی در روی ایشان ،
و طلب میکنند از خدا آنچه را که ایشان را نزدیک میکند بسوی او ، و زمانی که
ما ائمه چند روز از ایشان تأخیر کردیم گمان میکنند که جهت این نرفتن ما با آنجا
برای غضب است بر ایشان و منتظر همان وقت میشوند که ما در آن وقت بنزد
ایشان میرویم ، و ایشان سستی و ملال نمیکنند و قرآن را تلاوت می کنند بآن
نحویکه ما تعلیم کرده ایم ، و بد رستیکه در آنچه ما تعلیم ایشان نمودیم چیزی
هست که اگر مردم تلاوت شود هر آینه کافر میشوند بآن و انکار میکنند آن را ،
و سؤال میکنند از ما از آنچه وارد میشود بر ایشان از آیات قرآن که نمی دانند
آن را ، پس وقتیکه ما خبر دادیم بایشان از آن چیز سینه ایشان شرح می شود
و شرح صدر برایشان حاصل گردد از جهت آنچه از ما شنیدند .

واز خداوند مسئلت میکنند زیاد ماندن ما را از خداوند و این را که ما را
مفقود نکنند ، و میدانند که نعمت از خدا است برایشان و منت خداوند برایشان
بزرگ است از جهت آنچه ما برایشان تعلیم میکنیم ، و زمانی که حضرت قائم ما
ظهور کرد ایشان با او خواهند بود و در آن وقت با همدیگر سبقت میگیرند در
اخذ سلاح و از خداوند مسئلت میکنند که ایشان را قرار بدهد از انصار دین خود
با حضرت قائم ، و در میان ایشان پیران و جوانان میباشند ، وقتیکه جوانی از
ایشان پیر را دید در پیش او می نشیند مثل عبد ذلیل و بر نمیخیزد تا آنکه امر کند
اورا ، و از برای ایشان راهی است که ایشان بآن عالمند بمراد امام علیه السلام

از جمیع خلق ، پس وقتیکه برایشان امر کرد امام «ع» قائم و دائم میشوند در آن امر همیشه تا آنکه امام ایشان را امر کند بغیر آن ، و هرگاه ایشان وارد شوند بر مابین مشرق و مغرب از خلق هر آینه فانی می کنند ایشان را در ساعت واحد ، و آهن برایشان کارگر نمیشود و از برای ایشان شمشیرها است از آهن که غیر این آهن است ، اگر یکی از ایشان بآن شمشیرها بزند بر کوهی هر آینه آن را دونیم میکند .

و حضرت قائم با همراهی ایشان جهاد میکند با اهل هند و دیلم و کرد و ترک و روم و بربر و مابین جابلقا و جابلسارا و آن جابلقا و جابلسا دوشهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و مابین آنها را تصرف میکنند و بهر قوم که میرسند آنها را بسوی خدا و اسلام و بسوی اقرار ب محمد و آله صلوات الله علیهم دعوت میکنند ، و هر که از این مردمان اقرار نکند باسلام و ایمان و دین خداوند او را میکشند تا آنکه باقی نماند در مابین در مشرق و مغرب و آنچه در این طرف کوه قاف هست احدی مگر آنکه اقرار میکند با حکام اسلام^(۱) .

مؤلف میگوید : از این حدیث شریف معلوم میشود که این شهریکه اهل آن را وصف کرده و وصف آن را بیان فرموده غیر شهر جابلقا و جابلسا است . و ایضاً در بصائر الدرجات بسند خود از عجلان ابی صالح روایت کرده گفت که : از حضرت صادق «ع» سؤال کردم از قبه حضرت آدم و عرض کردم که این آسمان و زمین که ما در آن هستیم قبه آدم است . فرمود : آری و از برای خداوند قبه های کثیره و بسیاری هست ، آگاه باش بدرستیکه در عقب این مغرب شما سی و نه مغرب است در حالتیکه زمین بیضا است و پراست از خلق و ایشان بنور ما اهل بیت روشنائی مییابند و یک طرفه العین بخداوند گناه نمی کنند

(۱) بحار الانوار ج ۵۷ ص ۳۳۳ .

و نمی‌دانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نه ، و ایشان تبری میکنند از فلان و فلان .

پس بخدمت آنحضرت عرض کردند : چگونه از آنها تبری میکنند و حال آنکه ایشان نمیدانند که آدم خلق شده یا نه ؟ پس آنحضرت فرمود : بآن سؤال کننده که آیا ابلیس را میشناسی . عرض کرد: نمی‌شناسم مگر آنکه آن را شنیده‌ام . حضرت فرمود : آیا تو مأمور شده بر لعنت کردن بر او و تبری نمودن از او یا نه . عرض کرد: بلی مأمور شده‌ام بر لعنت نمودن بر او . حضرت فرمود: پس همین نحو است امر ایشان در لعنت و تبری کردن از فلان و فلان و فلان^(۱) .

و ایضاً در بصائر الدرجات و در منتخب البصائر بسند خودشان از جابر روایت کردند گفت از حضرت باقر «ع» شنیدم میفرمود: بدرستی که در عقب و آن طرف این آفتاب شما چهل آفتاب است و در بین آفتابی تا بافتاب دیگر چهل سال راه است ، و در آن زمینها خلق و مخلوقات بسیاری است و ایشان نمیدانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نه ، و بدرستی که ایشان الهام شده‌اند چنانکه زبور عسل الهام شده بر لعنت فلان و فلان در هر وقت از اوقات و بتحقیق برایشان ملائکه موکل است که هر وقت لعنت نکنند ایشان را عذاب میکنند^(۲) .

و از این قبیل احادیث در کتاب سماء و عالم بحار بسیار است و آن در نزد حقیر نیست تا آنکه جمله از آنها را ذکر نمایم و این چند حدیث را از جلد هفتم بحار نقل کردم ، و از آنچه در حدیث بیستم و بیست و یکم و آنچه در ذیل اینها بود معلوم میشود قوت انصار حضرت قائم و تصرف آن حضرت در همه روی زمین و برداشتن جمیع ادیان را . و ایضاً از اینها واضح میگردد رفع استبعاد

(۱) بحار الانوار ج ۲۷ ص ۴۵ .

(۲) بحار الانوار ج ۲۷ ص ۴۵ .

جزیره خضراء و سائر جزیره‌های اولاد حضرت قائم چنانکه در باب دهم در حکایت
چهلّم رفع شبهه کردیم .

و اما جواب استبعاد وجود این بلاد و رفع شبهه از وجود این عوالم چنانکه
از بعضی معاندین و از جمعی از صوفیین نقل شده پس همان پنج جواب است
که در ذیل حکایت جزیره خضراء بیان کردیم و در اینجا کلام را طول نمی‌دهیم
بذکر همه آنها ، و حاصل این استبعاد و شبهه در وجود این بلاد و عوالم ناشی
است از قادر ندانستن خداوند قادر علی الاطلاق و تکذیب کردن حضرات ائمه
علیهم السلام در آنچه بآن اخبار میفرمایند .

و اما اثبات قدرت خداوند قادر مطلق پس در باب توحید که اول اصول
الدین است واضح شده و منکر قدرت و قادر بودن خداوند منکر اصل اصول
الدین است ، و آنکس قابل سؤال و جواب نیست و منکر و اضحات را نمیشود
جواب داد ، و جماعت حکماء و علماء اهل هیئت و نجوم باتفاق میگویند که
این ستاره‌های بسیار که عدد آنها را بغیر از علام الغیوب کسی نمیداند هر یکی
چند مقابل و برابر زمین است ، و ستاره سها که از همه ستاره‌ها کوچکتر است
میگویند چهارده مقابل زمین است ، پس چرا قدرت خدا را در بزرگی و وضع
ستارگان منکر نمیشوند .

و یکنفر عالم ماهر در خراسان در یک مجلس نقل کرد که حقیر هم در آنجا
بودم و گفتم که : عرش خداوند عالم چندین هزار قائمه دارد و از هر قائمه‌اش
چندین هزار قندیل آویخته شده ، و این آسمانها و زمینها و ستاره‌ها و فلکها و این
جن و انس و سائر مخلوقات که در میان آنها است یک قندیل است از آن قندیلهای
چندین هزار . و آن عالم هزارها را معین کرد و حالا در نظر حقیر نیست
و سماء و عالم بحار در نزد حقیر نبود تا آن حدیث را پیدا کنم ، پس وقتیکه

خداوند این همه قدرت دارد پس چرا در وجود جابلقا و جابلسا و غیر از آنها از شهرها و عالمها و وجود آفتابها و ماهها استبعاد و شبهه کرد و جهت این شبهه نیست مگر ندیدن آن شهرها و عالمها پس چنانکه مردم اهل نجوم و هیئت میان ستاره‌ها را ندیدند و بآنجاها نرفتند پس همچنین این شهرها و عوالم مذکوره در این احادیث بسیار و مستفیضه .

واما تکذیب ائمه در خبر دادن بآن شهرها و عوالم پس آن هم مثل تکذیب قادر بودن خداوند است ، و جواب این انکار و تکذیب ایضاً در اصول الدین در کتب علماء ماهرین و عارفین و اساطین دین معلوم شده و امامت ائمه دوازده نفر مثل آفتاب در آسمان روشن و واضح و مبرهن گردیده و امامت و عصمت ایشان نظیر نبوت حضرت رسالت پناهی شده .

واما انکار این اخبار که از ائمه اطهار صادر نشده چنانکه بعضی از معاندین گفته‌اند پس جواب آن نیز واضح است ، زیرا که این اخبار از روایات ثقات نقل شده و در کتب معتبره ثبت و ضبط گردیده و بطریق استفاضه بلکه بتواتر معنوی در هر عصر روایت شده و اصحاب ائمه آنها را نقل کردند در کتاب خودشان مثل محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات که آن کتاب را در زمان امام حسن عسکری نوشته و صاحب اسرار آن حضرت بوده و غیر از او از سایر علماء و اصحاب اسرار ائمه که اینجا مقام بیان شأن ایشان نیست و در کتب رجال علماء ابدال بیان شده .

واما تأویل آن شهرها و عالمها بعالم مثال و مراتب قلبیه اهل حال با تصدیق این اخبار چنانکه بعضی از صوفیه کردند ، پس قباحت این بدتر و عیب این زیادتر است زیرا که اگر این تأویل درست باشد پس ما باین تأویل کننده گوئیم لعنت خداوند و انبیاء و اولیاء و جمیع انس و جن بر او باد ، و اگر او بگوید که چرا

بمن لعنت میکنید میگوئیم مراد ما از لعنت اظهار مودت است ، و باو میگوئیم که خداوند ترا در قعر جحیم با شیطان رجیم حشر نماید و تأویل میکنیم این کلام را در مقام تعرض او بما باینکه مراد ما از جحیم منزل خوب و از شیطان زن خوش رو است ، و کسی باو میگوید که زن ترا و بچه ات را چنین و چنان بکنند و تأویل میکند باینکه بزنی و فرزند او مهربانی کند .

و جواب دیگر آنکه اگر این تأویل درست باشد هر آینه این در جمیع احادیث و اخبار و در کل احکام اسلام میآید ، پس باعتقاد این صوفی باید زنا و لواط بزنی و فرزند او حرام نباشد و اگر او کسی را با زنی و فرزند خود دید نباید باو تعرض کند و بگوید این حرام است زیرا در جواب او زنا و لواط کننده میگوید که مراد از قول پیغمبر که حرام است یعنی ثواب است ، و اگر کسی تمامی مال او را از دست او بگیرد او نگوید حضرت رسول «ص» این غضب را حرام فرموده زیرا که آنکس میگوید که تو تأویل کننده هستی و من حرام بودن غضب را تأویل میکنم بشلغم و چغندر خوردن ، و هکذا در تمامی محرمات و تصرفات .

پس معلوم شد که تأویل اخبار بدون شاهد از دین بیرون شدن است و بالمره از شریعت دست برداشتن است . پس از اینجا معلوم شد که تأویل عذاب دوزخ و جور و قصور جنت و شدت قیامت و سائر عقبات و درجات و درکات کفر محض و زندقه صرف است از دین خداوند اعراض و ائمه را تکذیب کردن است .

(حدیث بیست دوم) در کمال الدین و علل الشرایع بسند خودش از سدید روایت کرده گفت : حضرت صادق فرمود : یا سدید برای قائم ما غیبتی میشود زمانش طولانی . عرض کردم که : سبب آن چیست ؟ فرمود : خداوند با و منع دارد از اینکه سنتهای پیغمبران در غیبتهای ایشان در ماده حضرت قائم

نکند . یاسدیرناچار است از اینکه بقدر مدت غیبتهای ایشان غیبت نماید چنانکه خداوند تعالی فرموده «لترکبن طبقاً عن طبق»^(۱) یعنی همه سنتهای پیغمبران سلف و گذشته در ماده شما جاری میشود^(۲) .

(حدیث بیست و سیم) ایضاً صدوق در آن کتاب بسند خود از عبدالله بن فضیل^(۳) روایت کرده گفت : از حضرت صادق «ع» شنیدم میفرمود که : این امر را غیبتی باید باشد تا آنکه کسانی که اهل باطلند در اثنای آن غیبت در حق آن حضرت شك و ریب بکنند . عرض کردم : فدایت شوم سبب انداختن ایشان بشك و ریب چیست ؟ فرمود : سبب آن امریست که در کشف کردن آن از خداوند برای شما مأذون نشده ایم . عرض کردم : پس در غیبتش وجه حکمت چیست ؟ فرمود : وجه حکمت در غیبتش همان وجه حکمتی است که در غیبتهای سائر حجج خداوند است که در زمان گذشته مدت مدیدی از نظرها غایب گردیدند، بدرستی که وجه حکمت در غیبت قائم ما ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهورش چنانکه وجه حکمت کردهای خضرمانند کشتی شکسن و طفل را کشتن و دیوار را برپا داشتن برای حضرت موسی ظاهر نشد مگر در وقت مفارقتشان از همدیگر، ای پسر فضیل این امر امریست از امورات مخفی خداوند و سریست از اسرار او و غیبی است از غیبهای او وقتی که ما اعتقاد نمودیم بر اینکه خداوند حکیم است هر آینه تصدیق می کنیم این را که همه افعال و کردهای او بروجه حکمت صادر است هر چندیکه آن وجه حکمت برای ما معلوم نباشد^(۴) .

(حدیث بیست و چهارم) در کتاب خرایج از کلینی او از اسحق بن یعقوب

(۱) الانشاق : ۱۹ .

(۲) علل الشرایع ج ۱ ص ۲۴۵ .

(۳) در اصل عبدالله بن الفضل الهاشمی .

(۴) علل الشرایع ج ۱ ص ۲۴۶ .

روایت کرده او گفته که از ناحیه مقدسه بتوسط محمد بن عثمان برای من بیرون آمد اینکه علت و سبب غیبت را که پرسیده بیان میکنم لکن دیگر بار از این قبیل سؤالها نکنید زیرا که خداوند در کلام خودش فرموده «یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤلکم»^(۱) یعنی ای آن کسانی که ایمان آورده اید مهترسید از پاره چیزها زیرا که اگر آنها بشما اظهار کرده شود هر آینه شما را غمگین و اندوهناک میکند .

بعد از آن فرموده بود در آن توفیق که : علت غیبت من اینست که هیچیک از پدران من نشد مگر اینکه بیعت سلطان جائز و ظالم و جابر زمان خود بگردنش واقع گردید ، و اما من پس ظاهر می شوم در حالتیکه احدیرا از طاغیان و طغیان کنندگان در گردن من بیعتی نمی باشد ، و کیفیت منتفع شدن بوجود من در ایام غیبتم مانند منتفع شدن است بافتاب در وقتیکه ابر آن را از نظرها پوشیده باشد ، بدرستیکه من در زمان غیبت خودم باعث امان اهل زمینم چنانکه ستارگان باعث امان اهل آسمان است ، و بعد از این در سؤال کردن را از پاره چیزها که بشما فایده ندارد ببندید و خودتان را در دانستن چیزی که بآن مکلف نشده اید بمشقت میندازید ، دعا را در خصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا که این دعا باعث فرج یافتن شما است . والسلام علیک یا اسحق بن یعقوب^(۲) . و این نسخه توفیق بود .

(حدیث بیست و پنجم) ایضاً در کمال الدین بسند خودش از محمد بن نعمان روایت کرده او گفته : حضرت صادق «ع» فرمود که : نزدیکتر بودن بندگان به خدا و خوشنودتر بودن او از ایشان در وقتی است که حجت خداوند را مفقود

(۱) المائده : ۱۰۱ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۹۲ .

نمایند و برای ایشان ظاهر نشود و از ایشان پنهان گردد بنوعی که مکان اورانداوند و با وجود این بدانند که حجج و بینات خداوند باطل نشده، پس در آن اوقات صبح و شام منتظر فرج باشند، و شدیدترین غضب خداوند بر دشمنانش اینست که حجت خود را از میان ایشان بردارد بنوعی که برای ایشان ظاهر نشود در آنحال خداوند میدانند که دوستانش در خصوص حجت او شك نمی کنند، اگر بدانند که ایشان در این باب و در غیبت حجت خداوند شك می کنند هر آینه يك طرفة العين حجت خود را از ایشان غایب نمی گرداند^(۱).

مؤلف می گوید: از این حدیث شریف معلوم می شود که غیبت امام علیه السلام از برای دوستان سبب زیادتی رحمت خداوند است و از برای دشمنانش باعث شدت غضب اوست، و یکی از علت های غیبت همین است که برای مؤمن زیادتی رحمت باشد و از جهت غیر او شدت غضب شود، چنانکه بعضی از علت های آن را در دو حدیث سابق بیان فرموده که جهت غیبت ثابت نشدن بیعت ظالمان است بگردن آنحضرت و یا جاری کردن خداوند است سنت های پیغمبران گذشته را در ماده آنحضرت، چنانکه در حدیث بیست و دوم و بعد از آن بود با بیان آنکه وجه حکمت اصلی در غیبت امام قائم ظاهر نمی شود مگر بعد از ظهور آنحضرت.

و حاصل کلام آنست که علت غیبت آن بزرگوار بسیار است بعضی از آنها را اصلا ائمه بیان نکردند و آن علت بعد از ظهور آن حضرت ظاهر خواهد شد مثل ظاهر شدن کرده های خضر «ع» برای موسی «ع»، و بعضی از آنها را حضرات ائمه از برای بعضی از اصحاب خود در بعضی از مقامات بحسب استعداد آن راوی بیان کرده اند، و در بعضی اوقات از برای بعضی از اصحاب

(۱) کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۹ و غیبة نعمانی ص ۸۳ ط قدیم.

ابداً بیان فرموده‌اند . پس اصلاً منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که بعضی از روایات ابداً قابلیت فهمیدن علت غیبت آنحضرت را ندارد ، و از این جهت امام باو میفرمود که علت آن در نزد خداوند است ، و بعضی از ایشان فی الجملة قابلیت دارد که بعضی را بدانند و از این جهت امام بعضی را بآن شخص میفرماید ، و بعضی از ایشان استعدادش زیادتر است و از این سبب برای او جمله از آن علتها را می‌گوید پس ابداً در این احادیث تعارض و منافات ندارد ، و بعضی از آن علتها که بیان شده مناسب حال آنراوی است که آنرا روایت کرده نه آنکه علت غیبت همان است که در آن روایت است فقط چنانکه بعضی از اعلام چنین خیال کرده و در بین احادیث منافات و تعارض فهمیده است .

(حدیث بیست و ششم) ایضاً در کمال الدین بسند خود از زرارة روایت کرده که گفت: از حضرت صادق «ع» شنیدم میفرمود که : آن طفل یعنی حضرت قائم آل محمد «ص» قبل از آنکه با امر امامت قیام فرماید باید غایب شود . عرض کردم که : سبب غیبت او چیست ؟ فرمود : میترسد و بدست خود اشاره فرمود بگردن خود یعنی می‌ترسد از اینکه گردن آنحضرت را بزنند .

و فرمود : بعضی از مردم میگویند که او در آن وقتیکه پدرش وفات یافت وفات کرد و نسل پدرش منقطع شد ، و بعضی می‌گویند که دو سال قبل از وفات پدرش متولد گردید ، پس اینگونه شکها را در خصوص او می‌کنند و برخداوند لازم است که اینگونه مخلوقات را امتحان نماید بغایب شدن او تا آنکه اهل باطل در این وقت شك و ریب خودشان را بروز بدهند و اظهار نمایند ^(۱) .

و در این حدیث شریف بدو علت غیبت اشاره فرموده : یکی امتحان مردم تا آنکه شك کنندگان در خصوص آنحضرت شك شان را ظاهر نمایند و خوب

(۱) کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۶ .

و بدایشان بروز کند و مؤمن از غیر مؤمن تمیز داده شود ، و یکی دیگر ترس آنحضرت است از دشمنان دین و احادیث بسیار درین معنی وارد گردیده که آن حضرت از جهت ترس بر خود غایب شد ، چنانکه در کتاب مذکور از راوی مزبور روایت کرده که گفت حضرت صادق «ع» فرمود که قائم باید غیبت کند عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود که از نفس خود میترسد^(۱) .

و ایضاً از زرارة روایت نموده که حضرت صادق «ع» فرمود که : این طفل را یعنی حضرت قائم را قبل از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود . عرض کردم : چرا ؟ فرمود که : از کشته شدن خود میترسد .

و در روایت دیگر صادق آل محمد «ص» فرمود که : قائم را پیش از ظهورش غیبتی خواهد شد . زرارة گفت : عرض کردم سبب آن چیست ؟ فرمود که : از کشته شدن میترسد^(۲) .

و در روایت دیگر زرارة از حضرت باقر «ع» روایت کرده که فرمود : قائم را پیش از آنکه بامر امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد ، و او کسی است که دیگران میراث او را مطالبه خواهند نمود . عرض کردم که : سبب این غیبت چه می شود ؟ فرمود : میترسد و بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد .

و احادیث دیگر نیز در این مضمون از زرارة وارد است ، و از جهت صحیح بودن اینها و زیاد بودن اخبار ترس مرحوم شیخ الطایفه اعلی الله درجاته در کتاب غیبت فرموده و این عین ترجمه عبارت او است بنابر آنچه در بحار نقل کرده که علتی نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود مگر ترسیدن او از

(۱) کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۲ .

(۲) کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۳ .

کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر از این امر دیگر بود هر آینه استتار و پنهانی آنحضرت جایز نمیشد بلکه ظاهر می شد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میگردید زیرا که بلندی مراتب ائمه و همچنین انبیاء علیهم السلام و تعظیم شأن ایشان از این است که در جنب رضای خداوند بمشقتهای بزرگ متحمل شده اند . تمام شد آنچه اراده کردم از نقل کلام آن بزرگوار و کلام او بسیار طول دارد و عمده اش این بود^(۱) .

مؤلف میگوید: این کلام در این مقام از جمله اشتباهات و اوهام است، زیرا که علت غیبت را منحصر دانسته بترس آنحضرت و گفته اگر مانع از ظهور او غیر از ترس بود غیبت برای او جایز نبود ، و این فرمایش او از چند وجه فاسد است :

(اما اولاً) از جهت اینکه همین کلام او منافات دارد با احادیث متواتره کثیره که دلالت دارند بر اینکه علت غیبت آنحضرت منحصر بترس او نیست بلکه غیر از ترس علت دیگر نیز دارد ، چنانکه در حدیث بیست و دوم و بعد از آن تا حدیث بیست و ششم ذکر شد و بعد از این هم در احادیث آینده ذکر خواهد شد ، و بعضی از آن علتهای در بابهای گذشته گذشت و آنها را اعاده نمیکنیم ، پس با وجود این همه اخبار صحیحه در بیان علت غیبت چطور گفته می شود که علت آن ترس است فقط نه غیر از آن پس چنانکه اخبار ترس بسیار و صحیح است و همچنین احادیث غیر از ترس از سایر علتهای بسیار و صحیح و با اعتبار است .

(و اما ثانیاً) از جهت آنکه این کلام ضد آیات و روایات متواترات است ، زیرا که در همه آنها وعده داده خداوند و ائمه بر اینکه در وقت ظهور آنحضرت خداوند قادر مطلق بر آنحضرت نصرت و یاری خواهد کرد ، چنانکه این مطلب

(۱) غیبه طوسی ص ۱۹۹ .

در باب خصایص آنحضرت که چهل خاصیت بود در باب چهل آیه که در شأن آنحضرت نازل شده بود تفصیلاً بیان کردم و نیز در این باب در حدیث بیستم و بیست و یکم ذکر کردم .

پس با وجود منتظر بودن لشگری خداوند از مرده‌ها و زنده‌ها و ملائکه واجنه و اهل جابلقا و جابلسا و غیر از ایشان بظهور حضرت حجت بن الحسن علیه السلام و یاری کردن همه آنها بآن بزرگوار و انتظار کشیدن ایشان وقت ظهور او را چطور میشود گفت که آنحضرت از ترس ظاهر نمی‌شود و از کشته شدنش می‌ترسد ، و با این همه استعداد که آنحضرت دارد و در وقت ظهورش برای او آماده خواهد شد و بلکه قبل از وقت ظاهر شدنش مهیاشده است چطور بعقل عاقل میرسد و عالم ماهر چه نحو خیال میکند که آنحضرت بعد از ظهورش می‌ترسد و از کشته شدنش و ا همه میکند ، حاشا ثم حاشا .

و اگر آنحضرت هیچ یاری و انصاری نداشته باشد از ملائکه و نه از اجنه و نه از مرده‌ها و نه از سیصد و سیزده نفر از اولاد عجمها که از طالقان می‌آیند و نه از اهل جابلقا و جابلسا هر آینه برای نصرت او کافی است اهل آن شهر که در آن طرف دریای محیط است ، چنانکه در حدیث بیست و یکم احوال و صفات ایشان بیان شد ، زیرا که در آن حدیث صحیح فرمود که : ایشان در یکساعت اهل دنیا را فانی میکنند اگر خواسته باشند ، پس بآن مراجعه بکن تا آنچه ما گفتیم واضح شود .

و بلکه می‌گوییم : اگر ایشان نیز نبوده باشند خود حضرت صاحب الامر علیه السلام باذو الفقار تمامی کفار را بدار البوار روانه میکند و از هیچ لشگری و جمعیتی نمی‌ترسد ، زیرا که او ذخیره خداوند و یقینت او است و خونخواه تمامی انبیاء و اولیاء و ائمه علیهم السلام و وارث و قائم مقام ایشان است ،

و با وجود اینها چطور ممکن و متصور می شود ترس برای آن بزرگوار .
 (حدیث بیست و هفتم) ایضاً در کمال الدین بسند خودش از حسن بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود : گویا شیعه رامی بینم که امام چهارم را از اولاد من نایاب و مفقود کرده اند و در آنحال برای خودشان چراگاه و جای آرامی و استراحت میطلبند و نمیابند . عرض کردم : یا بن رسول الله سبب اضطراب و بی آرامی ایشان چه میشود ؟ فرمود که : امام آنها غایب و پنهان گردد . عرض کردم که : علت غیبت او چیست ؟ فرمود : اینست که در وقت ظهورش احدی را در گردن او بیعتی نباشد ^(۱) .

مؤلف میگوید : در این حدیث علت غیبت را بیعت نکردن آنحضرت بظالمان قرار داد تا آنکه وقت ظاهر شدن او در گردنش بیعت ظالمی نباشد . و اخبار بسیار بر این علت دلالت کرده است ، چنانکه در حدیث بیست و چهارم اشاره بر این گردید .

و ایضاً در کتاب مذکور از ابی بصیر از حضرت صادق «ع» روایت کرده که آن حضرت فرمود که : حضرت قائم مبعوث میشود در حالتیکه در گردنش بیعت احدی نمیشود ^(۲) .

و نیز از هشام بن سالم از آنحضرت روایت کرده که فرمود قائم قیام میکند در حالتیکه بیعت احدی در گردنش نیست ^(۳) .

و باز از ابی بصیر از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود : ولادت صاحب این امر از خلایق پنهان میشود تا آنکه در وقت ظهورش بیعت کسی در گردن او نباشد و خداوند کار او را در یک شب اصلاح میکند ^(۴) .

پس از این احادیث واضح شد که یکی از علت های غیبت آنحضرت بیعت

نکردن او است بر ظالمین و نبودن بیعت احدی در گردن او است .
 (حدیث بیست و هشتم) در کتاب علل الشرایع بسند خود از محمد بن
 ابی عمیر روایت کرده که کسی بخدمت حضرت صادق « ع » عرض کرد که :
 چرا حضرت امیر المؤمنین « ع » در اول امر با دشمنان خود جهاد و قتال نمود؟
 فرمود : ترك قتالsh بجهت آیه بود در کتاب خداوند «لوتزیلوا لعذبنالذین
 کفروا عذاباً الیمماً»^(۱) یعنی هر گاه زایل شوند البته ما عذاب میکنیم بر آن
 کسانی را که کافر شدند عذاب دردناکی . عرض کردم : مراد از کسانی که زایل
 میشوند کیانند؟ فرمود : نطفه‌های مؤمنان است که در صلبهای کافران ودیعه گذاشته
 شده‌اند . پس حاصل مضمون آیه وافی هدایت آنست که اگر نطفه‌های مؤمنان
 از پشتهای کافران منتقل شوند هر آینه کافران را بعذاب دردناک عذاب میکنیم ،
 پس چون امیر المؤمنین میدانست که در صلبهای دشمنانش نطفه مؤمنان است
 از این جهت با ایشان قتال نمود و آنها را نکشت ، و همچنین است حضرت قائم
 و ظهور نمیکند تا وقتی که امانتهای خدا یعنی نطفه‌های مؤمنان از اصلاب کافران
 و منافقان بیرون آیند و قتیکه آنها بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ظاهر می شود بر
 دشمنان خداوند و آنها را بقتل میرساند^(۲) .

مؤلف میگوید : در این حدیث شریف چند فایده بیان شده :

اول : آنکه امام علیه السلام عالم است بآنچه در اصلاب و ارحام است
 از نطفه و اولاد و ذریات و در آیه شریفه «وعنده علم الساعة وینزل الغیث و یعلم
 ما فی الارحام»^(۳) این را از علم غیب قرار داده ، پس از فرمایش حضرت

(۱) الفتح : ۲۵ .

(۲) تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۰۲۲ .

(۳) لقمان : ۳۴ . در پیش او است دانستن ساعت و باران را نازل می کند و می داند

آنچه را که در ارحام (شکمهای مادران) است .

که فرمود چون امیر المؤمنین میدانست که در صلبهای دشمنانش نطفه های مؤمنان است واضح گردید که امام «ع» آنچه در اصلاب است بتأیید خداوند و بتعلیم غیبی او میداند و علم داشتن بصلبها مثل عالم شدن است بارحام بلکه زیاده تر.

دوم: آنکه وقتیکه حضرت قائم «ع» مثل جدش امیر المؤمنین «ع» عالم شد بآنچه در اصلاب است، پس وقت ظهورش وساعت و آن آنرا میدانند زیرا که زمانیکه عالم شد آنحضرت بآنچه در اصلاب است از ودایع مؤمنین و نطفه های کافرین و منافقین، پس تمام شدن آنها را و بیرون آمدن ایشان را می داند، و بیرون شدن آنها و زایل گشتن ایشان همان وقت ظاهر شدن آن حضرت است. و از اینجا معلوم می شود که بعضی اخبار که دلالت دارد بر اینکه ائمه وقت ظهور آنحضرت را نمیدانند تقیه است و امام در این باب از اصحاب خود و از دیگران تقیه نموده و وقت ظهور را مخفی فرموده از جهت مصالح بسیار و حکمتهای بیشمار.

فایده سوم: آنکه یکی از علت های غیبت آنحضرت و ظهور نکردن او آنست که مؤمنان از اصلاب کافران و منافقان و آنها نیز از صلبهای مؤمنان بیرون شوند تا آنکه يك نطفه مؤمنی در صلب کافرويك نطفه کافری در صلب مؤمن تلف و ضایع نشود. و بنظر حقیر این علت از بیشتر علتها مدخلیتش زیاده تر است.

(حدیث بیست و نهم) شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود از ابراهیم یمانی از حضرت باقر «ع» روایت کرده که آنحضرت فرمود: ای جماعت شیعه آل محمد «ص» هر آینه امتحان کرده خواهید شد یعنی در زمان غایب شدن حضرت قائم مانند حرکت سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند که در چه وقت سرمه بچشم او واقع شد و لکن نمیداند که کی زایل میشود، پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جاده شریعت مامی بیند بعد از آن در حالتیکه

شب میکند که از شریعت مابدر رفته و همچنین شب میکند در حالتیکه در شریعت ما است و بعد از آن صبح میکند در حالتی که از شریعت ما بیرون رفته^(۱).

مؤلف میگوید که: احادیث بسیار وارد شده که جماعت شیعه در زمان غیبت حضرت قائم امتحان خواهند شد و سختی خواهند کشید، چنانکه در کتاب مذکور از ربیع بن محمد روایت کرده که گفت: حضرت صادق «ع» فرمود که هر آینه شکسته می شوید مانند شکسته شدن شیشه و شیشه بعد از شکستن اگر گداخته شود باز بصورت اول عود میکند، لکن شما مانند شکستن کوزه سفال شکسته می شوید که هرگز بصورت اول بر نمیگردد، قسم بخدا هر آینه از هم جدا کرده می شوید و قسم بخدا هر آینه امتحان کرده می شوید و قسم بخدا هر آینه بغربال زده خواهد شد چنانکه زوان بغربال از میان گندم بیرون کرده میشود^(۲).

و گذشت که یکی از علت های غیبت امتحان شیعه است و بلکه ذکر شد که غیبت آنحضرت طول خواهد کشید تا آنکه هر که ذاتش خبیث است مرتد شود مثل جماعت بابیه و غیر آنها که حالا پیدا شده اند و دین دیگر غیر از دین ائمه عشری اختیار کرده اند و هر کدام يك نامی دارند و یکی منسوبند.

(حدیث سی ام) شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خودش از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده گفت: در خدمت حضرت صادق «ع» بودم که ناگاه مهزم اسدی بحضور آنحضرت شرفیاب گردید و عرض کرد: فدایت شوم جماعتی از من پرسیدند که این امر یعنی قیام قائم کی واقع خواهد شد و هر آینه بسیار طول کشید. فرمود: ای مهزم وقت قرار دهندگان دروغ میگویند و شتاب کنندگان در این امر هالك میشوند و کسانی که در این باب در مقام تسلیم میباشند

(۱) غیبة طوسی ص ۲۰۶ .

(۲) غیبة طوسی ص ۲۰۶ .

نجات مییابند و عاقبت امور ایشان بسوی ما برمیگردد^(۱) .

و در این معنی اخبار بسیار وارد شده و وقت قرار دهندگان را تکذیب کردند ، چنانکه در کتاب مذکور از فضیل روایت نموده که گفت : از حضرت باقر «ع» پرسیدم که آیا این امر را وقت معین هست . فرمود که : وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند^(۲) سه مرتبه این کلام را فرمود .

و باز در آنجا از منذر جواز روایت کرده که گفت : حضرت صادق «ع» فرمود که : وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند ما وقت قرار نمیدهیم نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده^(۳) .

و نیز در آنجا از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت : حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود که : هر کس که برای تو در خصوص این امر یعنی قیام قائم وقت قرار دهد از تکذیب او باک مکن زیرا که ما درین خصوص برای احدی تعیین وقت نمیکنیم^(۴) .

و نیز از محمد بن الحنفیه روایت کرده در حدیث مفصل که راوی عرض نمود : فدایت شوم آیا این امر را یعنی قیام قائم را وقت معین هست ؟ فرمود : وقت معین نیست زیرا که حلم خداوند بر علم وقت قرار دهندگان غلبه نموده چنانکه خداوند بحضرت موسی سی شب وعده گذاشت که بعد از سی شب الواح توریة را بساو بدهد و آن را بده شب دیگر اتمام نموده و حال آنکه موسی و بنی اسرائیل آن را ندانستند ، وقتیکه آن سی شب گذشت بنی اسرائیل گفتند که موسی بما فریب داده دروغ گفت پس گو ساله پرست شدند ، لکن علامتی بر قیام قائم ذکر میکنیم و آن اینست که در وقتی که احتیاج خلاق بوجود امام بسیار شد

(۱) و (۲) و (۳) منتخب الاثر ص ۴۶۳ .

(۴) غیبة طوسی ص ۲۶۲ .

و بعضی ایشان بعضی دیگر را ناخوش داشتند بدون سبب در آن وقت صبح و شام منتظر فرج و امر خداوند باشید^(۱) .

(حدیث سی و یکم) ایضاً شیخ طوسی در غیبت خود بسند خودش از ابی بصیر روایت کرده گفت : بخدمت صادق آل محمد «ص» عرض کردم آیا این امر را وقت معین هست که بدنهای خود را باشتیاق دریافتن آن راحت کنیم . فرمود : آری وقت تعیین شده بود لکن شماها آن را فاش کردید و آشکار نمودید بنابراین خداوند مدت دیگر بر آن وقت افزود^(۲) .

و ایضاً در این مضمون اخبار دیگر وارد شده است چنانکه در کتاب مذکور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت : بخدمت حضرت باقر «ع» عرض کردم که : حضرت امیر المؤمنین فرمود که تا هفتاد سال شدت و بلا هست ، و میفرمود که بعد از بلا وسعت و استراحت است و حال آنکه هفتاد سال گذشت و ما وسعت و استراحت ندیدیم . حضرت فرمود که : خدایتعالی این امر را در این هفتاد سال قرارداد ، و قتیکه حضرت امام حسین «ع» را کشتند غضب خداوند بر اهل زمین شدت نمود پس آن را تا بصد و چهل سال تأخیر نمود ما آن را بشماها خبر دادیم شما آن را پنهان نداشته فاش نمودید و پرده پنهانرا از روی آن برداشتید بحدیکه مشهور گردید پس از این جهت خداوند آن را از این وقت تأخیر نمود و بعد از این دیگر خداوند وقتی در خصوص آن امر بما خبر نداده «بمحو الله ما یشاء ویثبت و عنده ام الكتاب»^(۳) یعنی خداوند هر چیز را که بخواهد محو بکند میکند و هر چیز را که می خواهد ثابت بکند میکند و حقیقت علم در نزد

(۱) غیبة طوسی ص ۲۶۲ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۰۵ .

(۳) الرعد : ۳۹ .

او است. ابی حمزه گوید که : این حدیث را بخدمت حضرت صادق عرض کردم فرمود صحیح است که بهمین نهج واقع شد که نقل کردی^(۱).

و نیز محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خود از اسحق بن عمار روایت کرده گفت از حضرت صادق « ع » شنیدم میفرمود که : وقت این امر در سال صد و چهل هجرت بود لکن آن وقت بشما خبر داده شد شما آن را فاش نمودید از این جهت خداوند آن را از آن وقت تأخیر نمود^(۲).

(حدیث سی و دوم) شیخ طوسی در غیبت خود بسند خودش از محمد بن منصور از پدرش روایت کرده گفت : ما جماعتی در خدمت حضرت صادق با هم سخن می گفتیم ، ناگاه آنحضرت بمامتوجه شده فرمود که : شما چه میگوئید هیئات هیئات، نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر آینه واقع نخواهد شد چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید یعنی ظهور حضرت قائم تا وقتیکه بغربال زده شوید، نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر آینه آنچه که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نمی شود تا وقتیکه از همدیگر تمیز بیابید ، نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر آینه چیزی که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد مگر بعد از یأس و ناامیدی ، نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر آینه چیزی که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه اظهار نماید شقی شقاوت خود را و سعید سعادتش را^(۳).

و نیز در آنجا روایت کرده از عبد الرحمن سیاه که حضرت صادق « ع » فرمود که : حال شما چگونه میشود در وقتیکه بی امام بمانید و از علم و هدایت

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۰۵ .

(۲) غیبة نعمانی ص ۵۹ .

(۳) غیبة طوسی ص ۲۰۳ .

او بهره‌ور نشوید و بعضی از شما از بعضی دیگر تبری و دوری نماید، در آن وقت از همدیگر تمیز مییابید و امتحان کرده شده میباشید و بغربال زده می‌شوید، و در آنحال سالها باهم مختلف میشوند یعنی قحطی بهم می‌رسد و یا آنکه در هر سال يك نوع حادثه نازل میشود، در آن اوقات در اول يك روزی از روزها امارتی و سلطنتی بهم میرسد و در آخر همان روز قتل و قحطی اتفاق میافتد^(۱).
 و از این قبیل احادیث بسیار است و مضمون آنها اینست که در زمان غیبت حضرت قائم برای شیعه سخت خواهد گذشت و مردم آن زمان امتحان خواهند شد و سعید و شقی از همدیگر تمیز خواهند یافت و گرانی و اختلاف خواهد شد.
 (حدیث سی و سیم) محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خودش از حسن بن علی از برادرش روایت کرده گفت که: در خدمت حضرت صادق «ع» سلاطین و پادشاهان بنی فلان یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم آنحضرت فرمود که خلائق را هلاک ننمود یعنی اعتقادشان را ضایع نکرد مگر تعجیل ایشان در خصوص این امر بدرستی که خداوند بسبب تعجیل بندگان تعجیل نمیکند زیرا که این امر را یعنی قیام قائم را وقتی است باید در آن وقت ظاهر شود اگر بندگان آن وقت را دریابند نمیتوانند که آن امر را یکساعت از آن وقت پیش و پس نمایند^(۲).

و این حدیث دلالت دارد بر اینکه تعجیل کردن خوب نیست و بلکه مذموم است، و نظیر این روایت حدیث ابراهیم است که در آنجا روایت نموده گفت: بخدمت ابی الحسن موسی کاظم عرض کردم که: فدایت شوم پدرم بانتظار این امر یعنی قیام حضرت قائم وفات نمود من هم باین سن رسیده‌ام که می‌بینی آیا

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۱۲ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۱۸ و غیبة نعمانی ص ۱۵۹ .

بمیرم و خبری در این باب از تونشنوم . فرمود : یا ابا اسحق آیا تعجیل میکنی؟
 عرض کردم: بلی بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه تعجیل دارم و چگونه تعجیل
 نکنم و حال آنکه سنم باینجا رسیده است که می بینی . فرمود : یا ابا اسحق
 آگاه باش قسم بخدا هر آینه این امر واقع نمیشود تا وقتی که از یکدیگر تمیز
 بیابید و امتحان کرده شده باشید و تا اینکه باقی نماند در این اعتقاد از شما مگر
 جمع قلیلی ، بعد از آن کف دست مبارکش را کوچک نمود یعنی جماعتی که
 در این اعتقاد باقی میباشند در قلت و کمی بقدر اینست^(۱).

(حدیث سی و چهارم) حسن بن سلیمان در کتاب مختصر البصائر گفته که:
 روایت شده است اینکه بخط شریف امام حسن عسکری «ع» یافته شد حدیثی
 که ظهورش اینست که بقدمهای نبوت و رسالت بمراتب بلند حقیقت قدم
 گذاشتیم حدیث را سنجیده ، تا اینکه فرموده : بزودی برای شیعیان چشمهای
 آب حیوان بعد از چشیدن عذاب آتش نیران ظاهر میشوند یعنی بعد از ابتلای
 ایشان بشداید ایام غیبت که مانند آتش نیران است لذا ید فرج بظهور حضرت
 قائم ما اهل بیت که بمنزله چشمه های آب حیوان است برای ایشان میسر خواهد
 شد در وقتی که از سالها بقدر عدد «الم» و «طه» و «طسها» بگذرد^(۲).

مؤلف میگوید : در این حدیث شریف وقت ظهور حضرت قائم اهل بیت
 را برمز و اشاره تعیین فرموده و عدد سالهائی که بعد از انقضای آنها آنحضرت
 ظهور خواهد کرد در عدد حروف اوایل پنج سوره معین کرده که الم و طه و سه
 طسها باشند .

و نظیر این حدیث است آن روایتی که محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۱۴ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۱ .

خود از ابی لبید مخزومی روایت کرده او گفته که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود: ای ابا لبید بدرستی که از بنی عباس دوازده نفر بسطنت میرسند چهار نفر ایشان بعد از هشتم ایشان کشته میشوند، نصیب یکی از آن هشت نفر درد گلو است که او را گلو گیر نموده میمیراند، ایشان طائفه‌ای اند عمر ایشان کوتاه و مدت سلطنتشان کم و شیوه و سیرت ایشان خبیث، از ایشان فاسق کوچکی هست ملقب بهادی و ناطق و غاوی، ای ابا لبید که در هر حروف مقطعه قرآن علم بسیاری هست.

بدرستی که خدایتعالی «الم ذلك الكتاب» را نازل فرموده آنگاه حضرت محمد صلی الله علیه و آله قیام نمود تا آنکه نورش ظاهر و کلمه‌اش ثابت گردید و متولد شد در روزی که متولد گردید و در روز ولادتش از ابتدای خلقت آدم شش هزار و یکصد و سه سال گذشته بود.

بعد از آن فرمود که: این معنی از حروف مقطعه قرآن در وقتیکه آنها را بدون تکرار بشماری واضح و آشکار است، و عدد حرفی از آن حروف نمیگذرد مگر اینکه در وقت گذشتن آن مردی از بنی هاشم بسطنت قیام میکند، بعد از آن ابتدای ظاهر شدن حضرت امام حسین «الم الله» بود و وقتیکه مدتی که بظهور آن بزرگوار متعلق بود بسر رسید در مدت «المص» قائم اولاد عباس قیام نمود و در وقت گذشتن آن در مدت «الر» قائم ما قیام خواهد کرد، پس این گفته مرا بفهم و بقوة حافظه بسیار و از دیگران پنهان کن.

و این حدیث را در تفسیر صافی و در رساله رجعت مرحوم مجلسی این نحو نقل کردند و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه در نزد تمام شدن آن یکی از بنی هاشم ظاهر میشود.

پس فرمود که الف يك است و لام سی است و میم چهل است و صاد نود

است پس این صد و شصت و یک میشود، پس بدو ظاهر شدن حضرت امام حسین در «الم الله» است .

و ظاهراً همین چند کلمه از نسخه ترجمه بحار سقط شده که حقیر حدیث را اول از آن نقل کردم ، و علی ای تقدیر در این حدیث نیز وقت ظهور حضرت قائم علیه السلام را بر مزعین کرده و از برای ابالبید فهمانیده و او را امر بکتمان آنچه فهمیده فرموده ، و این دو حدیث از مشکلات احادیث است و از جمله اسرار است و علماء اعلام در شرح اینها بسیار گفتگو کردند و مرحوم مجلسی در بحار و رساله رجعت خیلی فرمایشات فرموده و احتمالات زیاد داده ، و بنظر حقیر باصل مطلب نرسیده و واقع را بدست نیاورده زیرا که در این دو حدیث بر مزعین فرموده و آنکسیکه آن را فهمیده مثل ابی لبید امام «ع» امر باخفاء آن فرموده و شخص رمز فهم آن را آشکار در کتاب و یا در مجلس عام بیان نمیکند و اهل رموز آن را بکسی اظهار نمیکند مگر باهل رموز و رموز و اسرار ائمه در کتاب بیان نمیگردد بلکه آنها از علوم سینه است و علم باطنی است که باید در قلب باشد نه در مجلس مردمان و کتاب که در دست ایشان است .

پس باین برهان واضح میشود که هر چه در این باب در هر کتاب که باشد اصلی ندارد و صاحب آن بواقع نمیتواند برسد و تعیین وقت بکند هر چندیکه با احتمال باشد ، زیرا که اگر مراد خداوند و ائمه اخفاء این امر نبود و مصلحت در ظاهر بودن آن بود خودشان ظاهر میکردند و به مردمان میگفتند و از هزار هزار نفر یکی را بر رمز نمیفرمودند ، و بعد از فرمودن بر رمز امر باخفاء و کتمان آن نمیکردند .

و باعتبار مؤلف اگر کسی بمقام اظهار و بروز این امر در آید و خیالش بیان کردن رموز باشد بمردم هر آینه خداوند او را بغلط و اشتباه میاندازد و واقع را

از قلب او محو میکند تا آنکه این سر را غیر اهل آن سرنهاند ، بعلمت آنکه اراده خداوند غالب است بر اراده مردمان و اراده خداوند تعلق گرفته بر مخفی بودن وقت ظهور آنحضرت و همچنین اراده حضرات ائمه پس هر کسیکه بمقام بیان وقت ظهور و تعیین آن بیاید هر چندیکه از رموز قرآن و رمزهای ائمه زمان باشد البته بغلط خواهد افتاد ، مگر آنکه آن رمز را برای خود اخذ کند و بکسی غیر اهل رمز و اسرار نگوید که در این وقت ممکن است که چیزی بفهمد بتوفیق خداوند تعالی و توجه ائمه هدی .

و از این تحقیق مؤلف واضح گردید که منافات در بین این دو حدیث و بین احادیث دیگر که وقت قرار دهندگان را دروغگو نامیده و آنها را تکذیب کرده ندارد ، و این اخبار باهم دیگر تعارض و تنافی ندارند زیرا که اخباریکه میفرماید وقت قرار دهندگان و تعیین زمان ظهور کنندگان دروغگویانند مراد از آنها آن تعیین است که مردم و یا اکثر ایشان و یا جمعی از آنها آن را بدانند و در زبان ایشان و در کتاب در میان ایشان گفتگو نمایند و بهم دیگر آشکار کنند ، و اما مراد از این دو حدیث که تعیین وقت در آنها شده است پس اینها رمز است و از برای همه کس نیست و بر مزمعین کردن برای بعضی از اهل رموز تعیین نخواهد شد . و دیگر آنکه مراد از تکذیب وقت قرار دهندگان غیر ائمه است و اما خود ائمه پس ایشان از برای بعضی از اصحاب خودشان تعیین میکنند ، پس ابداً منافات در بین این دو حدیث و بین سائر اخبار ندارد ، زیرا که مراد از تعیین کنندگان اولاً غیر ائمه است و ثانیاً مراد از تعیین واضح بیان کردن است که مردم بدانند نه آنکه رمز و اشاره است که فحول ندانند .

و از جهت اینکه رمز داخل در تعیین وقت نیست مرحوم خواجه نصیر طوسی اعلی الله درجاته فرموده :

در دور زحل خروج مهدیست جرم دجل و دجالیان است
در آخر واو و اول زا چون نیک نظر کنی همان است
وایضاً بعضی از اهل کشف و شهود فرموده :

اذا دارالزمان علی حروف بسم الله فالمهدی قاما
فأدوار الحروف عقیب صوم فاقراء الفاطمی منا السلاما
وایضاً دعبل خزاعی در قصیده تائیه خود بحضرت امام رضا «ع» خواند:
خروج امام لا محالة قائم يقوم علی اسم الله والبرکات
وحضرت امام رضا علیه السلام اورا تمجید کرد و فرمود : ای دعبل روح
القدس در زبان تو نطق کرده است .

و حاصل اینست که رمز گفتن و تعیین وقت با رمز نمودن چنانکه در این سه
بیت است داخل در تعیین نخواهد شد و ابدأ عیب لازم ندارد ، پس چنانکه
مرحوم خواجه و امثال او بار مرتعین وقت ظهور میکنند و علم خودشان را اظهار
مینمایند تا آنکه مردم ایشانرا بی علم نگویند و از این طرف هم چنان واضح
نمیگویند که همه کس بداند تا آنکه گفته ایشان داخل در اخبار تکذیب وقت
قرار دهندگان باشد ، پس همچنین است امام علیه السلام با رمز تعیین وقت
میکنند و غیر اهل آن را نمیدانند و همه مردم میدانند که امام سر همه چیز عالم
است هر چندیکه رمز او را ندانند ، و این رمز امام داخل در تعیین هم نمیشود
و چنانکه بعضی علماء و عرفاء تعیین رمزی میکنند با شعر و همچنین است امام
تعیین رمزی میفرماید بآیه و حروف قرآن .

(حدیث سی و پنجم) در کتاب خراج بسند خود از ابی خالد کابلی روایت
کرده که حضرت سیدالساجدین فرمود که: غیبت ولی و امام دوازدهم خداوند
که وصی حضرت رسول خدا و سائر ائمه علیهم السلام است بعد از رسول خدا

امتداد مییابد . ای ابا خالد بدرستی که اهل زمان غیبت او که بامامت او قائل و بظهورش منتظرند از اهل همه زمانها افضلند ، زیرا که خدایتعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده که زمان غیبت در نزد ایشان بمنزله زمان حضور مشاهده گردیده ، و خداوند ایشان را گردانیده در این زمان غیبت بمنزله کسانی نموده که در پیش روی حضرت رسول خدا بشمشیر جهاد کسوده اند ، و ایشانند مخلصان حقیقی و شیعیان ما که شیعه بودن ایشان از روی صدق و صفا است و ایشانند دعوت کنندگان خلائق بسوی دین خداوند در پنهانی و در آشکارا و منتظر فرج بودن بزرگترین فرج است^(۱) .

و در این حدیث شریف اهل زمان غیبت را از جهت قائل بودن ایشان بامام قائم و ظهور او و منتظر بودن ایشان بظاهر شدن او تعریف و توصیف فرموده ، و اخبار بسیار در این معنی وارد گردیده و منتظر شدن ظهور و فرج امام قائم را از علائم ایمان قرار داده اند ، چنانکه در کتاب خصال در حدیث اعمش ذکر کرده که حضرت صادق «ع» فرمود که : دین ائمه و شیوه ایشان ورع و عفت و صلاح است . تا آنکه فرمود که : شیوه ایشان منتظر فرج بودن است بصبر کردن^(۲) . و در کتاب عیون بسنه سند از حضرت امام رضا «ع» و آنحضرت از اجداد خود روایت کرده که رسول خداوند فرمود : افضل عملهای امت من منتظر بودن است برسیدن فرج از جانب خداوند^(۳) .

و در کتاب امالی بسند خود از علی بن حسن از پدرش از حضرت امیر المؤمنین «ع» روایت کرده که رسول خدا فرمود : هر که از خدایتعالی بدادن

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۲ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۳ .

(۳) کمال الدین ج ۲ ص ۶۴۴ .

قلیلی از روزی خوشنود و راضی شود هر آینه خداوند از او بعمل قلیلی راضی میشود و منتظر فرج بودن عبادت است^(۱).

و در آن کتاب بسند خود از جابر روایت کرده گفت : بعد از آنکه از اعمال حج فارغ شدیم با جماعتی بخدمت حضرت امام محمد باقر «ع» شرفیاب گشتیم و عرض کردیم که : یا بن رسول الله بما وصیتی و نصیحتی بفرمائید . پس فرمود که : قوی شما بضعیف شما یاری کند ، و غنی شما بر فقیر شما مهربانی نماید ، و هر یکی از شما به برادر دینی خود نصیحت و خیر خواهی بکند چنانکه برای خودش خیر خواهی میکند ، و اسرار ما را پنهان بدارید و خلائق را بگردنهای ما سوار نکنید یعنی تقیه را ترك نکنید ، و با ما و بچیزیکه از ما بشما میرسد نگاه بکنید و در آن تأمل نمائید اگر آن را باقر آن موافق یافتید قبول کنید و اگر مخالف یافتید بیندازید ، و اگر امر بشما مشتبه شد و ندانستید که با قرآن مخالف است یا موافق توقف کنید و بما رجوع نمائید تا اینکه در خصوص آن برای شما شرح بکنیم چیزی را که برای ما شرح کرده شده ، پس وقتی که بوصیت ما عمل نمودید هر آینه از آن تجاوز نمی کنید ، پس باینحال اگر یکی از شما قبل از ظهور قائم ما وفات یابد هر آینه بمنزله شهید می باشد و هر که قائم ما را دریابد و در پیش روی او کشته شود او را اجر دوشهید داده می شود و هر که در پیش روی او یکی را از دشمنان ما بکشد هر آینه مستحق اجر بیست نفر شهید می گردد^(۲).

و در علل الشرایع بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق «ع» فرمود که : طوبی باد برای کسی که در ایام غیبت قائم ما با ما چنک بزند و دلش

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۲ .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۳ .

بعد از هدایت یافتن از ما برنگردد . عرض کردم : فدایت شوم طوبی چیست؟
فرمود : درختی است در جنت که اصل آن در قصر حضرت امیرالمؤمنین است
و هیچ مؤمن نیست مگر آنکه شاخی از شاخهای آن در قصر او میباشد و اینست
معنی قول خداوند «طوبی لهم وحسن مآب»^(۱).

و در خصال از اصول اربع مائه نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین فرمود:
منتظر فرج باشید و از رحمت خداوند نومید مشوید ، زیرا که دو سترین عملها
در نزد خدا انتظار فرج است . و بعد از آن فرمود که : کندن کوهها از بیخ آسانتر
است از مدارا کردن با پادشاهی که مدت پادشاهی او طول یافته باشد ، پس در
این امر از خداوند اعانت و یاری بطلبید و صبر کنید زیرا که زمین ملک خداست
بآن وارث میگردداند از بندگان خود کسی را که میخواهد و عاقبت امر برای
متقیان است ، و باین امر قبل از رسیدن وقت آن تعجیل مکنید که باعث پشیمانی
میشود ، و این مدت را طولانی نشمارید که موجب قساوت قلبهای شما گردد
هر که با امر ما چنگ بزند هر آینه در جایگاه قدس با ما می باشد و هر که منتظر
ظهور امر ما است مانند کسی است که در راه خدا بخون خودش غلطیده است^(۲).

و در بصائر الدرجات بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت : حضرت
باقر «ع» فرمود که روزی حضرت رسول خدا «ص» در حالتیکه جمعی از اصحاب
در خدمت او بودند بدرگاه خداوند عرض کرد : پروردگارا برادران مرا بمن
ملحق کن و بمن برسان ، و دوبار این را عرض کرد . در آنحال اصحاب عرض
کردند که : یا رسول الله آیا ما برادران تو نیستیم؟ فرمود : نه زیرا که شما اصحاب
من هستید و برادران من جماعتی هستند که در آخر الزمان میباشند، ایشانند که بمن

(۱) الرعد : ۳۱ حدیث در بحار ۱۲۳ .

(۲) الخصال ج ۲ ص ۴۰۰ .

ایمان میاورند و حال آنکه مرا ندیده‌اند ، بدرستی که خداوند ایشان را بانامهای خودشان و نامهای پدران ایشان قبل از آنکه ایشان را از صلب پدران و از رحم مادران بیرون آورد بمن شناسانید هر آینه باقی بودن هر یکی از ایشان در سر دین خود شدیدتر و دشوارتر است از خرط قتاد در شب تاریا اینکه هر کسی از ایشان در سردین باشد مانند کسی است که اخگر و جمره درخت غضارا در دستش نگه دارد ایشان مانند چراغهای شب تارند خداوند ایشان را از فتنه‌های تیره و تار نجات بدهد^(۱).

و در کمال الدین از حماد بن عمرو از حضرت صادق «ع» از اجساد خود روایت کرده که حضرت رسول خدا «ص» فرمود : یا علی بدانکه کسانی که یقین ایشان در خصوص عقاید دینیه زیادتیر است قومی اند که در آخر زمان باشند ، ایشان چنانند که پیغمبری نمی بینند و حجت خداوند نیز از ایشان غائب شود با وجود این بمحض دیدن سیاهی در روی سفیدی یعنی بمحض دیدن آیات و احادیث که در قرآن و کتابها نوشته شده ایمان میآورند و قبول میکنند^(۲).

و از این قبیل احادیث که اهل زمان غیبت را تمجید و توصیف فرموده بسیار است ، و اینها که ذکر شد نمونه‌ای بود اگر در خانه کس است يك حرف بس است .

(حدیث سی و ششم) در کمال الدین بسند خود از سدید صیرفی روایت کرده گفت که : من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب بخدمت مولای خودمان حضرت صادق شریفیاب شدیم و آنحضرت را دیدیم که بروی خاک نشسته بود و مسح خیبری در برداشت و از شدت اندوه واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه میکرد و مانند جگر سوخته آثار حزن و محنت در روی

(۱) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۳ .

(۲) کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۸ .

او ظاهر بود و اشك از دیده‌های حق بینش جاری و میگفت: ای سید من غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گردانیده است و سرور مرا از دلم ربوده، ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانید و محنت و نوائب را بر من پیایی گردانیده و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متصل گردانید.

سید گفت: چون آنحضرت را بآن حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پرواز کرد و وواله و حیران شدیم و دل‌های ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم که آنحضرت را مسموم کردند یا آنکه بلیه عظیمی از بلاهای زمانه بر آنحضرت حادث شده است، پس بعد از زمانی عرض کردیم: ای فرزند بهترین خلایق خداوند هرگز چشمان ترا گریان نگرداند چه حادثه شما را گریان گردانیده است و چه حالت روداده است که چنین ماتمی گرفتی؟ پس آنحضرت از شدت غصه و گریه آه سوزناك از دل غمناك بر کشید و فرمود که: من در صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا یعنی علم و دانستن مرگها و بلاها است، و در آنجا ذکر شده است بلاهایی که بر ما اهل بیت میرسد و در آنجا علم گذشته و آینده هست تا روز قیامت و خداوند آن علم را مخصوص محمد و ائمه علیهم السلام بعد از او گردانیده است، و نگاه کردم در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر را و غیبت آنحضرت و طول غیبت و درازی عمر او را و مبتلا شدن مؤمنان را در زمان غیبت او و بسیار شدن شك و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که خداوند در گردن بندگان قرار داده است پس رقت مرا دست داده است و حزن بر من غالب شده است^(۱).

مؤلف میگوید : از برای محزون بودن شیعه در زمان غیبت همین حدیث شریف کافی است ، زیرا که اگر تحیر و تفرق و ابتلای شیعه در ایام غیبت و بودن شکها و شبههها در قلب ایشان سبب شود از برای گریستن حضرت صادق قبل از وقوع آن غیبت سالها و رفتن خواب از چشمان مبارك آنحضرت پس خود مؤمن مبتلابان حادثه عظیمه و غرق شده در آن گرداب دریای حیرت و حسرت سزاوارتر است بگریه و زاری و ناله و بیقراری در شبهای تار و بودن او اوقات بسیار محزون و اشکبار و تضرع بسدر گاه حضرت ذوالجلال و التماس علاج پریشانی حال .
 و فهمیدن معنای قول حضرت صادق «ع» در این حدیث چند مرتبه « ای سید من » که ترجمه آن ای آقای من است ، پس از فهم ما بیرون است و شرح حقیر از بیان آن قاصر است زیرا که مثل حضرت صادق آل محمد علیه السلام اگر بگوید بحضرت صاحب الامر «ع» ای آقای من چند مرتبه در نزد خواص صاحب اسرار خود که آن چند نفر بودند کی میتواند معنای آن را بفهمد و این راز را کشف نماید بمردم این زمان .

کشف این راز بایش روح الامین بکنندش در مجلس عرش برین
 زانکه این راز لایق این خلق نیست این ره عشق است ره حمام نیست
 و اخبار در محزون بودن برای غیبت آنحضرت بسیار است و همین حدیث شریف در اینجا کافی است .

(حدیث سی و هفتم) نعمانی در غیبت خود و کلینی در کافی بسند متعدد خودشان روایت کردند از زرارة گفت : شنیدم از حضرت صادق «ع» میفرماید که : بدرستی که از برای قائم غیبتی است قبل از ظهور او . عرض کردم : از برای چه ؟ گفت : میترسد و اشاره فرمود بدست خود بشکم مبارك ، آنگاه فرمود : ای زراره اوست منتظر و اوست کسیکه شك می شود در ولادتش پس بعضی

میگویند که پدرش مرد و جانشین نداشت و بعضی از مردم میگویند که حمل بود و بعضی از ایشان میگویند که او غائب است و بعضی میگویند که متولد شد قبل از وفات پدرش بدو سال و اوست منتظر غیر اینکه خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را پس در این زمان بشك میافتند مبطلون و اشخاص باطل .

زراره گفت : عرض کردم فدایت شوم اگر درك کردم آن زمان را کدام عمل را بکنم یعنی از جهت رفع شك و شبهه از قلب خودم . فرمود: ای زراره اگر درك کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را «اللهم عرفنی نفسك فانك ان لم تعرفنی نفسك لم اعرف نبيك، اللهم عرفنی رسولك فانك ان لم تعرفنی رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفنی حجتك فانك ان لم تعرفنی حجتك ضللت عن دینی»^(۱) آنگاه فرمود: ای زراره لابد است از کشته شدن جوانی در مدینه . گفتم: فدایت شوم آیا نیست آنکه او را میکشد لشکر سفیانی؟ فرمود: نه و لکن می کشد او را الشکر بنی فلان که خروج می کند تا آنکه داخل مدینه می شود و مردم نمی دانند که برای چه آمده پس می گیرد آن جوان را و می کشد او را پس چون او را بظلم و عدوان کشت خداوند ایشان را مهلت نمی دهد پس در آن حال منتظر فرج باشید^(۲).

مؤلف میگوید : این حدیث صریح است در دعا کردن در زمان غیبت از جهت رفع وسواس و شبهه از دل و نگهداشتن دین از شیاطین، و در اخبار دعاهای بسیار از جهت همین وارد گردیده ، از آن جمله در کمال الدین از عبدالله بن سنان

(۱) خدایا خودت را بمن شناسان زیرا اگر خودت را بمن شناسانی پیغمبرت را نمی شناسم خدایا پیغمبرت را بمن شناسان زیرا اگر او را شناسانی حجت تورا نمی توانم شناسم خدایا حجت خود را بمن شناسان چون اگر او را بمن معرفی نکنی از دینم گمراه میشوم .

(۲) غیبة نعمانی ص ۸۶ ط قدیم . و کمال الدین ج ۲ ص ۳۴۲ .

روایت کرده گفت که : حضرت صادق «ع» میفرمود : زود است بشما شبهه می رسد پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده یعنی امام زمان در آن وقت غائب می شود و نجات نمی یابد در آن شبهه مگر کسیکه بخواند دعای غریق را . گفتم : چگونه است دعای غریق . فرمود : میگوئی « یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک » پس گفتم « یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلبی علی دینک »^(۱) پس فرمود : بدرستی که خداوند عزوجل مقلب است قلوب و ابصار را و لکن بگو چنانکه من گفتم : یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک^(۲) .

وایضاً نعمانی در غیبت خود از عبد الله بن سنان روایت کرده گفت : داخل شدم من و پدرم بخدمت حضرت صادق «ع» پس فرمود : چگونه خواهید شد شما هر گاه مانندید در حالتیکه نیست در آن وقت و نمی یابید در آنحال امام هدایت کننده و نه راهنمایی که دیده شود و نجات نمی یابد در آن زمان مگر کسی که بخواند دعای حریق را . پس پدرم گفت : اینست والله بلا پس چکنیم در آن زمان فدایت شوم . فرمود : چون چنین شود و تو آن زمان را درک نخواهی کرد پس متمسک شوید بآنچه در دست شماست تا آنکه امر بر شما واضح گردد^(۳) .

یعنی چنک بزیند بآنچه از ائمه بشما رسیده در اصول دین و فروع آن تا آنکه امر امامت حضرت قائم و ظهور او بر شماها واضح شود و او را بشناسید بعلامات ظهورش که بیان شده ، و اول دعای حریق « اللهم انی اصبحت

(۱) یا الله ای رحمن و رحیم ای مقلب « بر گرداننده » قلبها قلب مرا در دینت ثابت

و برقرار گردان .

(۲) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۴۹ .

(۳) غیبت نعمانی ص ۸۱ .

اشهدك وكفى بك شهيداً^(۱) واز جمله دعاهای صبح و شام است .
 واز این قبیل اخبار بسیار است که مؤمنین در زمان غیبت برای خودشان دعا
 بکنند ، و بلکه اخبار بسیار وارد شده که حضرات ائمه برای حضرت صاحب
 الامر دعا خوانده‌اند و باصحاب خودشان تعلیم فرموده‌اند ، چنانکه در کافی
 روایت کرده که میگوئی بعد از تحمید خداوند و صلوات بر پیغمبر و آله «اللهم
 کن لولیک حجة بن الحسن فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیاً وحافظاً
 و ناصرأ و دلیلاً و قائداً و عیناً حتی تسکنه ارضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً» (۲)
 و بلکه خود ائمه از برای آنحضرت در زمان خودشان بآنحضرت دعا
 کرده‌اند چنانکه ابن طاووس در کتاب مضمار از حماد بن عثمان روایت کرده
 گفت: داخل شدم بخدمت حضرت صادق «ع» در شب بیست و یکم ماه رمضان
 پس فرمود بمن : ای حماد غسل کردی . عرض کردم : بلی فدایت شوم .
 پس امر فرمود حصیری آوردند آنگاه ایستاد و مشغول نماز شد و پیوسته نماز
 می کرد و من نیز چسبیده با آنحضرت نماز می کردم تا فارغ شدیم از نمازهای
 خود ، آنگاه شروع کرد بدعا کردن و من آمین می گفتم بر دعای او تا آنکه
 فجر طالع شد ، پس اذان و اقامه گفت و بعضی از غلامان خود را خواند پس
 در عقب آنحضرت ایستادیم و او پیش ایستاد و نماز کرد با ما ، پس حمد خواند
 و انا انزلناه در رکعت اول و در رکعت دوم حمد خواند و قل هو الله ، چون فارغ

(۱) خدایا من صبح کردم ترا شاهد میگیرم و گواهی تو کافی است .

(۲) خدایا برولی خود حجة بن الحسن در این ساعت و در هر ساعت ولی (صاحب)
 و حافظ و یار و رهنما و پیشوا و پاسدار باش تا او را در زمین خودت با اطاعت و انقیاد برقرار
 کنی و او را در زمین مدت دراز کامیاب گردانی .

دعای شریف را مرحوم محدث قمی در «مفاتیح الجنان» ص ۲۲۹ ذکر کرده است .

مؤمنین از خواندن این دعاء شریف غفلت نکنند .

شدیم از تسبیح و تحمید و تقدیس و ثنای بر خداوند و صلوات بر رسول و آل او و دعا از برای مؤمنان و مؤمنات و مسلمانان از اولین و آخرین بسجده افتاد و نمی شنیدم از او مگر نفسی یکساعت طولانی آنگاه شنیدم که می فرمود « لا اله الا انت مقلب القلوب والابصار »^(۱) تا آخر دعا که طولانی است و در آخر آن گفت « ان تصلى على محمد واهل بيته وان تاذن لفرج من بفرجه فرج اوليائك واصفيائك من خلقك وبه تبيد الظالمين وتهلكهم عجل ذلك يا رب العالمين »^(۲) تا آخر.

پس چون فارغ شد سر را بلند کرد گفتم : فدایت شوم تو دعا میکنی بفرج کسیکه بفرج او فرج اصفیای خدا و اولیای او است ، آیا تو همان شخص نیستی فرمود : نه این قائم آل محمد علیهم السلام است . گفتم : آیا برای ظهور او علامتی هست ؟ فرمود : آری کسوف آفتاب در وقت طلوعش دوثلث ساعت از روز و خسوف ماه شب بیست و سوم و فتنه که وارد شود بر اهل مصر و قطع راه شود ، اکتفا کن بآنچه بیان کردم برای تو و انتظار بکش امر صاحب خود را در روز و شب خود زیرا که خداوند هر روز در کار است و مشغول نکند او را کاری از کاری این پروردگار عالمیان است و با اوست تقویت اولیای او و ایشان از عظمت او ترسانند^(۳).

و از قبیل این اخبار که مشتمل است بر دعا کردن بصاحب الامر و تعجیل فرج او بسیار و در منهاج العارفين جمله از آنها را در اعمال ماه رمضان و در اعمال

(۱) خدائی نیست مگر تو مقلب «تغییر دهنده» قلبها و چشمها هستی .

(۲) اینکه رحمت بفرستی بمحمد و خانواده محمد و اذن فرج دهی کسی را که بواسطه

فرج وی «کارهای» اولیاء و برگزیدگان تو از خلقت گشایش می یابد و با «دست» اوستمکاران را بهلاکت میرسانی این را با عجله و زود بگردان ای صاحب عالمها .

(۳) مفاتیح الجنان ص ۲۳۴ طبع ۱۳۵۹ .

هفته ذکر کرده و جمله از آنها نیز در نجم الثاقب بیان شده .

(حدیث سی و هشتم) علامه مجلسی در تحفة الزائر و محقق سبزواری در مفاتیح النجات روایت کردند که هر که را حاجتی باشد و بخواهد بر آورده شود این رقعہ را بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد یا ببندد و مهر کند و خاک پاکی را گل کند و آن رقعہ را در میان آن گل گذارد و در نهری و یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد که بحضرت صاحب الزمان علیه السلام میرود و بنفسه متولی بر آوردن آن حاجت میشود نسخه رقعہ مذکورہ اینست:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

« کتبت الیک یا مولای صلوات اللہ علیک مستغیثاً و شکوت ما نزل بی مستجیراً باللہ عزوجل ثم بک من امر قد دهمنی و اشغل قلبی و اطال فکری و سلبنى بعض لیبی و غیر خطیر نعمۃ اللہ عندی اسلمنی عند تخیل و روده الخلیل و تبرء منی عند ترائی اقباله الی الحمیم و عجزت عن دفاعه حیلتی و خاننی فی تحملہ صبری و قوتی فلجأت فیہ الیک و توکلت فی المسئلة للہ جل ثناؤه علیہ و علیک فی دفاعه عنی علماً بمکانک من اللہ رب العالمین ولی التدبیر و مالک الامور و ائناً بک فی المسارعة فی الشفاعة الیه جل ثناؤه فی امری متیقناً لاجابته تبارک و تعالی ایاک باعطاء سئولی ، و انت یا مولای جدیر بتحقیق ظنی و تصدیق املی فیک فی امر کذا و کذا » و نام حاجت خود را ببرد « فیما لا طاقة لی بحملہ ولا صبر لی علیہ و ان کنت مستحقاً له و لاضعافه بقبیح افعالی و تفریطی فی الواجبات الی اللہ عزوجل فأغثنی یا مولای صلوات اللہ علیک عند اللہف و قدم المسئلة للہ عزوجل فی امری قبل حلول التلف و شماتة الاعداء و بک بسطت النعمة علی و اسئل اللہ جل جلاله لی نصراً عزیزاً و فتحاً قریباً فیہ بلوغ الامال و خیر

المبادی و خواتیم الاعمال والامن من المخاوف كلها فی کل حال انه جل ثناؤه
لما یشاء فعال وهو حسبی ونعم الوکیل فی المبدء والمآل»^(۱).

آنگاه بر بالای آن نهر ویا غدیر بر آید و اعتماد بر یکی از او کلاهی آنحضرت
نماید یا عثمان بن سعید یا پسر او محمد بن عثمان یا حسین بن روح یا علی بن
محمد و یکی از ایشان را ندا کند و بگوید :

« یا فلان بن فلان سلام علیک اشهد ان وفاتک فی سبیل الله وانک حی
عند الله مرزوق وقد خاطبتک فی حیاتک الی لک عند الله جل وعز وهذه

(۱) بنام خداوند بخشنده در دنیا و آخرت ای مولای من بتو نوشتم - رحمتهای خدا
بر تو باد - فریادم برس بتو شکایت می کنم از آنچه بمن رسیده پناه میبرم بخدای بزرگ و سپس
بتو از کاری که مرا پیچانید و مشغولم کرد فکرم را طولانی « آشفته » و عقلم را ربود و نعمت
بزرگ الهی را تغییر داد دوستم در وقت تخیل آمدن او مرا بخود وا گذاشت و موقع دیدن اقبال
او را بمن خویشانم از تبری جستند در چاره جوئی از دفاع او عاجز شدم صبر و قوتم از تحمل
او خیانتم کرد بتو پناهنده می شوم و در این مسئله بخدایم توکل می کنم که از من دفاع کنی
مکان تو را در پیشگاه خدا می دانم خدایتی که رب عالمین ولی تدبیر و صاحب کارها است .
مطمئنم که در شفاعت « این مشکلم » بدرگاه خداوند تعالی مسارعت فرمائید و یقین
دارم این وساطت شما مورد قبول پیشگاه خداوندی قرار خواهد گرفت .

ای مولای من تو اهلی باینکه بحسن ظن من جامه تحقق پوشانده و این آرزو و نظر
که در تو دارم تصدیق کرده و درخواستهای مرا انجام دهید در آنچه مرا به تحمل او طاقت
و صبر نیست و لو اینکه من در قبال نافرمانیها و در اثربح اعمال و تقریط در واجبات تکالیف
خدائی مستحق چندین مقابل این « گرفتاری » را دارم ای مولای من در اندوه و حسرتم
بفریادم برس .

سؤال مرا پیش از تلف و شماتت دشمنان به پیشگاه خداوندی عرضه کن - مولای من -
بسبب تسو بمن نعمت میرسد از خداوند بزرگ یاری با عزت و پیروزی نزدیک کسه در اوست
رسیدن به آرزوها و خوبی مبادی و خواتمه اعمال و امن از عموم ترسها مسثلت می کنم که او
جل جلاله هر چه را بخواهد میکند او بسم الله است و چه خوب و کیل است در مبدأ و مآل .

رفعتی و حاجتی الی مولای صاحب الزمان علیه السلام فسلمها الیه وانت الثقة الامین»^(۱).

پس نوشته را در چاه یا در نهر و یا بغدیز اندازد که حاجت او بر آورده میشود.

و از این خبر ورقه معلوم میشود که آن چهار نفر شخص معظم چنانکه در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آنحضرت در عرض حوائج همچنین در غیبت کبری در این منصب مستقر و باین واسطه شدن سرافرازند.

و ایضاً از این خبر شریف معلوم میشود که علاج و اماندگان و حوائج هر پریشان و حیران و سرگردان از خوان انعام و احسان آن بزرگوار است و سبب بر آورده شدن حاجات و رفع بلیات بواسطه آنحضرت است، و اینکه آن وجود مقدس از جهت غیبت از رعایا دست از منصب خلافت و امامت برنداشته و بلکه همیشه در صدد رعایت رعایای خود بوده و همواره فیض او بمردمان ناتوان و اشخاص پریشان میرسد و از ایشان چشم نپوشیده و بالمره اعراض نکرده، و بلکه هر کس در هر مقام که بر او متوسل باشد و از هر طرف اسباب امیدش قطع شده باشد ملجأ و پناه آنحضرت است، چنانکه این مطلب در باب القاب آن بزرگوار و در باب دهم در ضمن حکایات ذکر شد و واضح گردید.

و از این جهت است که در احادیث آنحضرت را در زمان غیبت بآفتاب تشبیه فرمودند که در زیر ابر باشد، چنانکه در کمال الدین بسند خودش از جابر انصاری روایت کرده گفت: حضرت رسول خدا «ص» ذکر فرمود نامهای امامان را يك

(۱) ای فلان فرزند فلان سلام بر تو شهادت می دهم که مرگ تو در راه خدا بود و تو زنده در پیش خدا روزی می خوری ترا مخاطب قرار دادم در آن حیات تو که در پیش خدا داری و این نامه من و حاجت من است به مولای خودم صاحب زمان علیه السلام این را باو برسان تو ثقه و امین هستی.

بيك تا آنكه فرمود : بعد از امام حسن عسکری «ع» پس همانم وهم كنیة من حجة الله در زمین و بقیة الله در میان بندگان او پس حضرت امام حسن عسکری ، و این کسی است که فتح میکند خدا بردست او مشارق و مغارب زمین را ، و این کسی است که غیبت میکند از شیعه و اولیای خود غیبتی که باقی نماند در آن زمان بر قول با امامت او مگر کسی که امتحان کرده خداوند قلب او را از برای ایمان جابر عرض کرد : یا رسول الله آیا منتفع میشوند شیعه باو در غیبت او . فرمود : آری قسم بآنکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده که ایشان هر آینه منتفع میشوند باو و روشنی میابند بنور ولایت او در غیبت او مثل انتفاع مردم بافتاب هر چندیکه بپوشاند آن را ابر و در زیر ابر باشد^(۱).

و در این مضمون اخبار بسیار است ، پس معلوم شد که آنحضرت پناه در ماندگان است ، و از همین جهت جاهلان باحکام شرع را در زمان غیبت خود رجوع فرموده بعالمان احادیث خودشان و ایشان را در مقام حیرت و جهالت نگذاشته چنانکه در توفیق مبارک که در جواب مسائل اسحق بن یعقوب فرمود : و اما حوادثی که بشما روی میدهد پس مراجعه کنید در آنها بدانایان احادیث ما بدرستی که ایشان حجت من هستند بر شماها و من حجت خدایم بر ایشان^(۲).

پس چنانکه جاهل باحکام شرع را بی پناه نگذاشته و ایشان را بردانایان شرع رجوع فرموده و حتی شرایط این علمارا بیان فرموده ، چنانکه این مسئله رجوع را و شرایط علما را حقیر در مسائل النجفیه بتفصیل بیان کرده ام و هر چه متعلق است بر این مسئله مثل آفتاب روشن نموده و برهانی گردانیده ام ، و همچنین مضطربین و و اماندگان را در حوائج بی ملجأ و بی پناه نمیگذارد و ایشان را

(۱) کمال الدین ج ۱ ص ۲۵۳ .

(۲) کشف الغمه ج ۳ ص ۳۲۱ .

فریادرس و دادرس میشود اگر علاج بسته بآنحضرت بوده باشد و چاره غیر از او نداشته باشد .

و اینکه ذکر کردیم از توضیحات است ، و چنانکه تکلیف رعیت در زمان غیبت توکل و استغاثه بآنحضرت است در زمان حیرت و درماندگی و دانستن و اعتقاد کردن آنحضرت را عالم و قادر بر حاجت و همچنین شأن آنحضرت رفع کردن بلاها و شدتها است .

(حدیث سی و نهم) حدیث مفصل جامع است که اکثر وقایع ظهور را شامل است مشهور بحدیث مفصل که علماء اعلام آن را روایت کردند و در کتب معتبره خود نقل کرده اند، از آنجمله در کتاب منتخب البصائر بسند معتبر خودش از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت : سؤال کردم از حضرت صادق که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را میکشند و امیدوار فرج او هستند یعنی حضرت مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای ظهور او هست ؟ فرمود که : خداوند ابا و منع نموده از اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند .

پس فرمود که : آیاتی که خداوند در امر قیام ساعت و برپا شدن قیامت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است، و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خداوند در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار خداوند کرده است .

مفضل گفت : عرض کردم ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت ؟ فرمود که : بیخبر ظاهر خواهد گردید و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی با اسم و کنیه و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم و قصه ها و احوالش

را بیان کرده ایم و نام و کنیه و نسبش را برای تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جد اوست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسبش را نمیدانستیم .

پس خداوند او را بر همه دینها غالب گرداند چنانکه خداوند به پیغمبرش وعده داده است « لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون »^(۱) یعنی خداوند فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرك میآورند ، و در آیه دیگر فرموده است « وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ویكون الدین کله لله »^(۲) یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خداوند .

پس فرمود : والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین بدین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نمیکند چنانکه خداوند فرموده « و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین »^(۳) یعنی هر که طلب نماید غیر دین اسلام را پس هر گز از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکاران است .

مفضل گفت : پرسیدم که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و با کی سخن خواهد گفت ؟ فرمود که : با ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهی او بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نائبان آنحضرت که بشیعیانش برسائند .

(۱) التوبة : ۳۳ .

(۲) الانفال : ۲۹ .

(۳) آل عمران : ۸۵ .

ای مفضل گویا من می بینم آنحضرت را که بمکه داخل شود و برد حضرت رسول خدا «ص» در بر او و عمامه زردی بر سر او داشته باشد و در پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد ، و باین هیئت بیاید بنزد خانه خداوند تنها و بی رفیق، پس چون شب در آید و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صفی از ملائکه بر او نازل شوند ، پس جبرئیل گوید : ای آقای من سخن تو قبول است و امر تو جاری است . پس حضرت صاحب الامر «ع» دست بروی مبارک کشد و گوید : حمد خداوندی را سزا است که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار میگیریم پس نیکو مزدیست مزدکار کنان برای خداوند .

پس میایستند میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که : ای گروه بزرگان و مخصوصان من آنها که خداوند ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است قبل از ظاهر شدن من بروی زمین بیاید بسوی من . پس خداوند صدای آن بزرگوار را بایشان میرساند در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه آنحضرت شوند و بیک چشم بر هم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در مابین رکن و مقام ، پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانه‌های مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد اما ندانند که قائم آل محمد «ص» ظاهر گردیده است ، پس چون صبح شود سیصد و سیزده نفر که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده‌اند همه در خدمتش ایستاده باشند .

پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن کند ، پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خداوند بیعت کرده است ، پس اول کسیکه دستش را میبوسد و با او بیعت میکند جبرئیل باشد پس سائر ملائکه با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر نقبا بیعت او سرافراز گردند .

آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند ، پس بعضی گویند که صاحب همان بزها است که داخل مکه شد ، پس بعضی گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند که نمی شناسیم هیچیک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد ، پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند با آواز بلند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که : ای گروه خلائق این مهدی آل محمد « ص » است و بنام و کنیه جدهش او را یاد کند و نسبت دهد او را بسامام حسن عسکری « ع » پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش را بشمارد تا حسین بن علی ابن ابیطالب علیهم السلام باو بیعت نمائید تا هدایت یابید و مخالفت او را ننمائید که گمراه میشوید .

پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه و مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبای آنحضرت میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلائق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشوند و متوجه میشوند خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها ، پس چون نزدیک بغروب آفتاب شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما دروادی بسابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه یعنی سفیانی است از فرزندان یزید بن معاویه

باو بیعت کنید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید ، پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب میکنند و دانند که او شیطان است و گویند که شنیدیم اما باور نکردیم یعنی استهزاء میکنند ، پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود .

و در تمام آن روز آنحضرت پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و شمعون علیهم السلام پس نظر کند بمن که علم و کمال همه بامن است، و هر که خواهد نظر کند بحضرت محمد «ص» و علی و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین علیهم الصلوٰة والسلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه ایشان نزد من است آنچه ایشان مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم، و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران را میخواند بیاید و از من بشنود پس ابتداء کند و صحف آدم و شیث را بخواند اگر امت آدم و شیث باشند میگویند که اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم، پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را ، پس علماء آن ملتها همه شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند، پس بخواند قرآن را بنحوی که خداوند بر حضرت رسول «ص» نازل ساخته بی آنکه تغییر در آن شده باشد و تبدیل یافته باشد چنانکه در قرآنهای دیگر شده .

پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید که : ای آقای من منم بشیر و امر کرد مرا ملکی از ملائکه

که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی ، پس حضرت میفرماید که قصه خود و برادرت را برای مردم نقل کن ، بشیر گوید: من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را برهم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند ، پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب بکنیم و اهلش را بقتل رسانیم ، پس بصرای بیداء رسیدیم که در حوالی مدینه است آخر شب فرود آمدیم ، پس صدائی از آسمان آمد که ای بیداء هلاک گردان این گروه ستمکاران را ، پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بر روی زمین بغیر از من و برادرم ، ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را پشت گردانید چنانچه می بینی ، پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بنزد سفیانی در دمشق و او را بترسان بظاهر شدن حضرت مهدی آل محمد « ص » و خبر ده او را که لشکرش را خداوند در بیداء هلاک گردانید ، و بمن گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بدست آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید . پس حضرت دست مبارک خود را بروی بشیر بمالد و بحالت اولی برگردد و با آنحضرت بیعت میکند و در لشکر آن حضرت بماند .

مفضل گفت: پرسیدم که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند شد؟ فرمود که: بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد .

مفضل گفت: پرسیدم که ملائکه و جن با آنحضرت خواهند بود؟ فرمود: آری قسم بخدا ای مفضل ، و آنحضرت با ایشان فرود خواهند آمد در زمین

هجرت مابین نجف و کوفه ، و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه خواهند بود و شش هزار و در روایت دیگر چهل و شش هزار جن خواهد بود و خداوند با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد .

مفضل گفت : پرسیدم که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد ؟ فرمود که : اول ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد ، پس چون اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را برایشان خلیفه و حاکم گرداند و بیرون آید و متوجه مدینه طیبه شود .

گفت : پرسیدم که خانه کعبه را چه خواهد کرد ؟ فرمود : خراب خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند ، و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند و هر که او را بنا نهاده ملعون است .

گفت : عرض کردم که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود ؟ فرمود : نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد ، و چون از مکه بیرون آید اهل مکه جانشین آن حضرت را بقتل میرسانند ، پس حضرت باز بسوی مکه معاودت میکند پس بخدمت آن حضرت بیایند و سردر زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه کردیم توبه ما را قبول فرما ، پس ایشان را موعظه میکند و از عقوبات دنیا و آخرت میترساند و از اهل مکه شخصی را برایشان حاکم میکند و بیرون آید ، باز آن حاکم را میکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقباء بسوی ایشان بر گرداند که بایشان بگویند که بحق برگردند پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید ، پس چون لشکر آن حضرت بسوی مکه باز گردند از صد

كس يك ايمان نياورد بلکه از هزار كس يك ايمان نياورد .

گفت : پرسیدم که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟ فرمود که : پایتخت آنحضرت کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش مسجد کوفه خواهد شد و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد شد .

گفت : پرسیدم که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود؟ فرمود : آری والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل بکوفه باشد ، و در آن زمان قیمت يك جای خوابیدن گوسفند در کوفه دوهزار درهم باشد ، و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی مجده فرسخ باشد ، و قصرهای کوفه بکربلای معلا متصل گردد و خداوند کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد ، و خداوند آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملك دنیا باو عطا فرماید .

پس حضرت صادق «ع» آهی کشیدند و فرمودند : ای مفضل بدرستی که بقعه‌های زمین بایکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد، خداوند وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارک است که در آنجا ندای «انی انالله» از شجره مبارک که بموسی رسید ، و این همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت حسین «ع» را بعد از شهادت شستند و در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد ، و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول «ص» از آنجا عروج نمود

بمعراج و خیر و رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم . مؤلف میگوید: بعضی از علماء اعلام نقل کرد بحقیق که بعد از ظهور حضرت قائم کربلا قبله خواهد شد و اسناد کرد این را بحدیث و شاید از این حدیث استنباط کرده است .

مفضل گفت: ای آقای من پس مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد؟ فرمود که: بسوی مدینه جدم رسول خدا، و چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد .

و فرمایشی فرمود که حاصل آن آنست که آنکسانی که غضب خلافت اهل بیت نمودند برای ایشان و اتباع آنها بسیار بد میگردد و عذاب سخت بر آنها وارد خواهد گردید .

مفضل پرسید که: ای آقای من این آخر عذاب آنها خواهد بود؟ فرمود که: هیات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و جمیع ائمه هدی علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند، پس خداوند بهر جا که خواهد آنها را ببرد و معذب گرداند، پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده نفر از نقباء .

گفت: پرسیدم که زورا که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود؟ فرمود که: محل لعنت و غضب خداوند خواهد بود، و وای بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد و از علمهای مغرب و از علمهاییکه از نزدیک و دور متوجه آن میگردند و الله که بر آن شهر نازل شود اضعاف عذابها که بر امتهای گذشته

واقع شده است و عذابى چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانى که براهلش نازل خواهد شد طوفانى شمشیر خواهد بود و الله که يك وقتى چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند که خانهها و قصرهای بهشت است و دخترانش حورالعین اند و پسرانش ولدان بهشتند و گمان کنند که خداوند روزى بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر، و ظاهر شود در آن شهر از افتراء بر خداوند و رسول «ص» و حکم بناحق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد، پس خداوند خراب کند آن را باین فتنهها و لشکرها بمرتبهای که اگر کسی گذرد و نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است کسی قبول نکند.

پس خروج کند جوان خوش روی حسنى بجانب دیلم و قزوین و با آواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خداوند در طالقان چه کنجها نه از نقره و نه از طلا بلکه مردی چند مانند پارههای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر اسبهای اشهب سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد، پس در کوفه ساکن میشود و باو خبری رسد که حضرت مهدی آل محمد «ص» و اصحاب او بنزدیک کوفه رسیدند، پس باصحاب خود میگوید که: بیائید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد، و الله که خود او میداند که او مهدی آل محمد است امامی خواهد که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را، پس حسنى در برابر آن حضرت می ایستد و میگوید اگر توئى مهدی آل محمد پس کجا است عصای جدت رسول خدا و انگشتری او و برد وزره او که آن را فاضل می نامیدند

و عمامه‌اش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع میگفتند و ناقه‌اش که عضا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یغفور مینامیدند و کو مصحف و قرآن امیر المؤمنین «ع» که بی‌تغییر و تبدیل جمع کرد .

پس همه را حضرت مهدی حاضر میکند حتی عصای آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تسابوت او را و زره داود و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران را ، پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول «ص» را بر سنک سختی نصب میکند و در همان ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند ، پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا ، پس حضرت دست خود را دراز میکند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت میکنند بغیر از چند هزار نفر از زیدیه که با لشکر او باشند و قرآنها در کردن حمایل کرده باشند ، آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود ، پس حضرت مهدی هر چند ایشان را پند دهد و موعظه می‌کند و معجزات ظاهر نماید فایده‌ای نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه ایشان را بقتل برسانند .

گفت : پرسیدم که دیگر چه کار خواهد کرد . فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی سنک بیت المقدس او را ذبح نماید و حضرت امام حسین «ع» ظاهر میشود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که با آن حضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست .

پس بیرون آید صدیق اکبر امیر المؤمنین «ع» و برای اوقبه‌ای در نجف اشرف نصب کنند که يك رکنش در نجف اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی

در صنعاى یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشن کرده زیاده از آفتاب و ماه .

پس بیرون میآید سید اکبر و آقای بزرگتر محمد رسول الله «ص» با هر که ایمان آورده باشد با و از مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد ، پس زنده میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شك میکردند در حقیقت او و یا رد فرموده او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده شود همه را بجزای خود میرسانند .

و همچنین بر میگردد يك يك از ائمه تا صاحب الامر «ع» و هر که یساری ایشان کرده تا ایشان خوشحال شوند و هر که از ایشان دوری کرده تا آنکه قبل از آخرت بعباد و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت ظاهر میشود تأویل آن آیه شریفه « و نرید ان نمى على الذین استضعفوا فى الارض »^(۱) تا آخر .

گفت : پرسیدم که مراد ارفرعون و هامان در این آیه چیست ؟ فرمود که : مراد از آنها فرعون و هامان این امت است . پرسیدم که حضرت رسول «ص» و امیر المؤمنین «ع» با حضرت صاحب الامر «ع» خواهند بود . فرمود : بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضع از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی می کنند و دین خدا را در آنجا برپا دارند .

پس فرمود که : گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه امامان نزد جد خودمان رسول خداوند ایستاده باشیم و بآنحضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شده از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب

ورد گفته‌های ما و دشنام دادن ما و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول او بشهرهای دیگر و شهید کردن ما بسزهر و محبوس کردن ما ، پس حضرت رسالت پناه گریان شود و میفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما مگر آنچه بجد شما قبل از شما واقع شده بود .

پس ابتداء کند حضرت فاطمه زهراء و شکایت کند از غضب کنندگان فدک و گوید هر چندیکه حجتها برایشان اقامه کردم فایده نداد و نامه‌ای که تو برای من نوشته بودی برای فدک فلان گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم ، و بعضیها بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و حق امیر المؤمنین علی «ع» را غضب کردند ، پس چونکه آمدند که او را به بیعت ببرند و او نرفت هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند ، پس من صدا زدم که ای فلان این چه جرأت است که برخداوند و رسول «ص» او مینمائی میخواستی نسل پیغمبر را از زمین براندازی ، آن شخص گفت بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم ، پس من گفتم خداوند بتو شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شدند و حق ما را غضب میکنند ، پس آن شخص صدا زد که حرفهای احمقانه زنان را بگذار که خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است ، پس تازیانه زد و دست مرا شکست و در خانه را بر پهلویم زد و فرزند محسن نام شش ماه از من سقط شد و من فریاد میکردم که ای پدر و ای رسول خداوند دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید و نگذاشت و گفت ای دختر رسول خدا پدرت

رحمت عالمیان بود بخدا سو گند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سربه آسمان بلند نکنی والله اگر بکنی يك جنبنده در زمین باقی و يك پرنده در هوا نمیماند پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم .

پس حضرت امیر المؤمنین شکایت کند که چندین شب با حسین بخانه مهاجر و انصار رفتم و از آنهایی که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و از آنها طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند و چون صبح شد هیچکس بیاری من نیامد ، و بسیار محنتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه هرون بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادرم بدرستی که قوم تو مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت ابن ملجم .

پس حضرت امام حسن «ع» برخیزد و بگوید که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت پدرم بمعویه رسید زیاد ملعون را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که مرا و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا آنکه بیعت کنیم با معاویه و هر که قبول نکند گردنش را بزند و سرش را بسه معاویه بفرستد، پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنک معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو به آسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر ونهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست برایشان بلا و عذاب خود را ، پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را وا گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم ، پس آمدند بنزد من و گفتند اینکه معاویه لشکرها بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت

کردند و زنان و اطفال بی گناه را کشته‌اند بیا تا بایشان جهاد کنیم ، پس گفتم بایشان که شما را وفائی نیست و جمعی بایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد با معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه که من ایشان را خبر داده بودم .

پس برخیزد امام معصوم شهید حسین بن علی «ع» با خون خود خضاب شده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند ، چون حضرت رسول خدا نظرش بآنحضرت افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها بگریه آن حضرت گریان شوند و حضرت رسول خدا نعره‌ای بزند که زمین بلرزد و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول خدا بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت ، پس حضرت امام حسین شهید نزدیک آید حضرت رسول خدا او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من دربارۀ تو روشن باد ، و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه آیه‌ای تلاوت فرماید که ترجمه آن اینست آن روز شما که بشما وعده میدادند امروز مییابد هر نفس آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد و آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله و دوری باشد .

پس حضرت صادق بسیار گریه کرد و فرمود که : روشن مباد دیده‌ای که نزد شنیدن این قصه گریان نگردد .

پس مفضل گفت : من نیز گریستم و عرض کردم ای مولای من چه ثواب دارد گریستن برایشان ؟ فرمود که : ثواب غیرمتناهی اگر شیعه باشد .

مفضل گفت : پرسیدم که دیگر چه خواهد شد . فرمود : حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وفا کن بوعده‌ای که با من کرده‌ای در خصوص آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهایی که بر جمیع فرزندان من نمودند ، پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش خداوند و هر که در دنیا است و هر که در زیر زمین است و همگی خروش بر آورند ، پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بر ستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند .

عرض کردم : ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده خواهید شد . فرمود : مگر نشنیده‌اند فرمایش جد ما رسول خدا را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده‌ایم از رجعت مگر نشنیده‌اند این آیه را « **وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْاَلَدْنِیْ** **دُونَ الْعَذَابِ الْاَلْبَرِّ** »^(۱) فرمود که عذاب دون و پست تر عذاب رجعت است و عذاب اکبر و بزرگتر عذاب قیامت است .

حضرت صادق فرمود که : جمعی از شیعیان که در شناختن و معرفت ما تقصیر کرده‌اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاهی کند ، وای بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بر ما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است . ای مفضل اگر شیعیان ما تدبیر و تفکر نمایند در قرآن هر آینه در فضیلت ما شك نکنند مگر نشنیدند این آیه را « **وَنُرِیدُ اَنْ نَّمُنَّ عَلَی الَّذِیْنَ اسْتَضَعَفُوْا فِی الْاَرْضِ** »^(۲) تا آخر آیه و الله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است .

(۱) السجدة : ۲۱ .

(۲) القصص : ۵ .

پس فرمود: بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین «ع» و پدرم امام محمد باقر «ع» پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمکاران برایشان وارد و واقع شده است، پس من برخیزم و شکایت کنم از آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است، پس برخیزد فرزندم موسی کاظم «ع» و شکایت کند بجدش از هرون، پس برخیزد علی بن موسی الرضا «ع» و از مأمون ملعون شکایت نماید، پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون و غیر آن، پس بر خیزد امام علی النقی و شکایت از متوکل نماید، پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتضد، پس برخیزد حضرت مهدی آخر الزمان همانم جدهش حضرت رسول خدا «ص» با جامه خون آلود جدهش حضرت رسول در روزیکه پیشانی نورانش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه در دور و اطراف او باشند تا بایستد پیش جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی برایشان و نام و نسب و کنیه مرا از برای آنها بیان فرمودی پس امت تو مرا انکار کردند و اطاعت مرا نکردند و جمعی گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد شد و یا گفتند که مرده است و اگر میبود اینقدر غائب نمیشد پس صبر کردم از برای خداوند تا بحال که حقتعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم.

پس حضرت رسول خدا فرماید که «الحمد لله الذی صدقنا و عده و اورثنا الارض ننبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملين»^(۱) یعنی حمد بر خداوندیکه صدق فرموده و عده ما را و زمین را بما ارث و واگذار فرمود که اخذ میکنیم از جنت هر مکانی را که خواسته باشیم پس چه خوب است اجر عمل کنندگان برای خداوند، و میفرماید که آمد یاری و فتح خداوند و ظاهر شد

گفته او «وهو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون»^(۱) یعنی او همچنان خداوند است که فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت و معجزات و با دین حق و درست تا آنکه او را غالب کند بر جمیع دینها هر چندیکه مکر و همدارند این را آنکسانیکه بخداوند شریک قرار میدهند از یهود و نصاری و سائر اهل مذاهبها و غیر ایشان، پس حضرت رسول خدا بخواند این آیه را «انا فتحنا لك فتحاً مبيناً * ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر و يتم نعمته عليك ويهديك صراطاً مستقيماً * وينصرك الله نصراً عزيزاً»^(۲).
مفضل گفت: پرسیدم ای مولای من آنحضرت چه گناه داشت که حق تعالی میفرماید که تا پیامرزد از برای تو خداوند آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد؟

حضرت صادق فرمود: ای مفضل حضرت رسول خدا دعا کرد که خداوند ا گناهان شیعیان برادرم علی «ع» را و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن، پس خداوند گناه شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را برای او آمرزید.

مفضل گفت: بسیار گریستم و عرض کردم: ای مولای من اینها همه مفضل خداوند است بر ما ببرکت شما امامان ما. حضرت فرمود: ای مفضل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص، و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خداوند تعالی رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و عبادات را ترك میکنند، پس ما هیچ فایده بحال ایشان

(۱) التوبة: ۳۳.

(۲) الفتح: ۱-۲-۳.

نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده باشد و شفاعت کنندگان از ترس خداوند خوف ناکند .

گفت : پرسیدم که این آیه که حضرت رسول خدا خواهد خواند که « **لینظروه علی الدین کله ولو کره المشرکون** »^(۱) باشد مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند . فرمود : ای مفضل اگر بر همه دینها غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صائبیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند ، بلکه این در زمان حضرت مهدی و رجعت حضرت رسول خدا خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان بعمل خواهد آمد « **وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله** »^(۲) .

پس حضرت فرمود : پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و خداوند از آسمان بشکل ملخ از طلا برایشان میباراند چنانکه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از طلا و نقره و جواهر .

گفت : پرسیدم که اگر یکی از شیعیان شماها بمیرد و قرضی از برادران مؤمن در ذمه او باشد چگونه خواهد بود؟ حضرت فرمود که : اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید در تمام عالم که هر که قرض بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید ، پس همه را باو بدهد و ادا فرماید حتی **یک کله سیر و یکدانه خردل** . و این حدیث از این طولانی تر است و ما باینقدر که مناسب این مقام بود اکتفاء کردیم^(۳) . تمام شد عبارت حق الیقین .

مؤلف میگوید : چنانکه در این عبارت آخر اشاره شد این حدیث مفصل

(۱) التوبة : ۳۳ .

(۲) الانفال : ۲۹ .

(۳) بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱ الی ۳۵ .

است و تمام آن در بحار مذکور است و حقیر نیز اکتفاء کرد باین قدر از جهت اختصار و از جهت اینکه این حدیث مشتمل است بر علائم ظهور و کیفیت بعد از آن را ، و اما بیان علائم ظهور پس در باب یازدهم ذکر شد و اما بیان کیفیت ظهور پس در این باب در احادیث قبل از این فی الجملة ذکر شد .

و اما آخر حدیث که متضمن است رجعت را و رجوع کردن مؤمنان با حضرات ائمه و حضرت رسول و جمع شدن همه ایشان در یک مقام از جهت انتقام از دشمنان خودشان و سائر کافران ، پس این رجعت موافق آیات و احادیث متواترات و بلکه از ضروریات دین شده و اتفاق مسلمین بر آن گردیده ، و رجعت مؤمن محض و کافر صرف بدیهی گشته و بلکه رجعت فی الجملة در امام سابقه شده بنص قرآن چنانکه تفصیل این را در کتاب تحفة الشیعه در رجعت ائمه با بیانات واضح و دلیلهای قاطعه کرده ام .

(حدیث چهلیم) در کتاب زاد المعاد گفته بسند معتبر از حضرت صادق «ع» منقول است که هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد ، و اگر قبل از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت قائم میشود و خداوند بهر کلمه از این عهد هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه او را محو میکند ، و آن عهد اینست :

« اللهم رب النور العظيم ورب الكرسي السرفيع ورب البحر المسجور
ومنزل التوراة والانجيل والزابور ورب الظل والحور ومنزل القرآن العظيم
ورب الملائكة المقربين والانبياء والمرسلين . اللهم انى اسئلك بوجهك الكريم
وبنور وجهك المنير وملكك القديم يا حى يا قيوم اسئلك باسمك الذى اشرقت
به السموات والارضون وباسمك الذى يصلح به الاولون والاخرون يا حى قبل
كل حى ويا حى بعد كل حى ويا حى حين لا حى يسا محى الموتى ومميت

الاحیاء یا حی لا اله الا انت . اللهم بلغ مولانا الامام الهادی المهدی القائم
بأمرک صلوات الله علیه وعلی آباءه الطاهرین عن جمیع المؤمنین والمؤمنات
فی مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها برها وبحرها وعنی وعن والدی
وولدی وایحوانی من الصلوات زنة عرش الله ومداد کلماته وما احصاه علمه
واحاط به کتابه . اللهم انی اجدد له فی صبیحة یومی هذا وما عشت من الايام
عهداً وعقداً وبيعة له فی عنقی لا احول عنها ولا ازول ابداً . اللهم اجعلنی من
انصاره واعوانه والذابین عنه والمسارعین الیه فی قضاء حوائجه والممثلین
لاوامره والمحامین عنه والسابقین الی ارادته والمستشھدین بین یدیہ . اللهم ان
حال بنی وبنیة الموت الذی جعلته علی عبادک حتماً فأخرجنی من قبری مؤتزرأ
کفنی شاهراً سیفی مجرداً قناتی ملبیاً دعوة الداعی فی الحاضر والبادی . اللهم
ارنی الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة واکحل ناظری بنظرة منی الیه وعجل
فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلك بی محجته وانفذ امره واشدد ازره
واعمر اللهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد فی
البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فأظهر اللهم لنا ولیک وابن بنت نبیک المسمى
باسم رسولک حتی لا یظفر بشیء من الباطل الامزقه ویحق الحق ویحققه واجعله
اللهم مفزعاً لمظلوم عبادک وناصرأ لمن لا یجد له ناصرأ غیرک ومجدداً لما عطل
من احکام کتابک ومشیداً لما ورد من اعلام دینک وسنن نبیک صلی الله علیه وآله
واجعله اللهم ممن حصنته من بأس المعتدین . اللهم وسر نبیک محمداً صلی الله
علیه وآله برؤیته ومن تبعه علی دعوته وارحم استکانتنا بعده . اللهم اکشف هذه
الغمة عن هذه الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم یرونه بعیداً ونراه قریباً
برحمتک یا ارحم الراحمین»^(۱) پس سه مرتبه دست بر ران راست میزنی ودر هر

(۱) ای خدای صاحب نور بزرگ و کرسی بلند و دریای پر آب ساکن و نازل کننده

مرتبہ میگوئی : العجل یا مولای یاصاحب الزمان .

تورات وانجیل وزبور صاحب سایه وحرارت ونازل کنندہ قرآن عظیم وصاحب ملائکہ مقررین وانبیاء ومرسلین خدایا سؤالت میکنم بحق وجہ کریمت ونور وجہ روشنی بخشیت وبحق ملک قدیمت .

ای زنده ای قائم سؤالت میکنم بحق آن اسمت کہ با او آسمانها وزمینها روشنائی یافته وبحق آن نامت کہ اولین وآخرین با او صلاح پیدا میکنند، ای زنده پیش ازهرزنده وای زنده بعد ازهرزنده وای زنده آن وقت کہ زنده ای نبود ای حیات دهنده مردگان ومړک دهنده زنده ها .

ای زنده که خدائی بجز تونست خدایا برسان به مولای ما امام هادی مهدی که بامر تو قائم است (صلوات خدا بر او وبر آباء طاهرین او باد) از همه مؤمنین ومؤمنات که در شرق وغرب وهمواروکوه بیابان ودریای عالم هستند وازمن واز پدرومادرمن وفرزندان وبرادران من از صلوات هم وزن عرش الهی ومداد کلمات اووباندازه آنکه علم او احصاء - شمارش - می کند و کتاب الهی او را احاطه می نماید .

خدایا من با او تجدید عهد می نمایم در صبح امروزم وروزهائی کہ زندگانی خواهم کرد و بیعت او را در گردنم می بندم از او برنگردم وابتداءً زایل نگردم خدایا مرا از یساران ومدافعین ازوی بگردان واز آنها کن کہ در قضاء حاجات او پیش قدم ودر انجام او امر وی فرمانبردار و از حامیان وپشاهندگان درخواست های او کرده وشهادت پیش روی او نصیبم فرما . خدایا اگر مرگی کہ بر بندگانت حتمی کرده ای بین من واوحائل گشت - در وقت قیام او - مرا از قبرم بیرون کن کہ کفنم پیراهنم بوده شمشیر کشیده ونیزه عریان «در دست» به ندای دعوت کننده لبیک گویان .

خدایا بر من نشان بده آن صورت هدایت کننده وپیشانی پسندیده را وبا دیدار وی چشمم را زینت بخش فرج «گشایش کار» او را زودتر و ظهورش آسان راهش را وسیع گردان خدایا مرا با راه او برامرا او را نافذ وبازویش را محکم کن .

خدایا بواسطه او ممالک را آباد وبنده گانت را زنده گردان تو فرمودی وقول تورا است است : فساد در روی زمین ظاهر گشت در مقابل آنچه دستهای مردم او را کسب کرده اند ، خدا بما ظاهر گردان ولیت را وپسر دختر پیامبر ات را و او را کہ اسم او اسم پیغمبرت است .

مؤلف میگوید : بیا وجود آنکه سند این خبر شریف صحیح است از احادیث بسیار و حکایات بی شمار معلوم میشود که مداومت بردعا و عمل خیر در چهل روز مؤثر است در اجابت و قبول آن ، و بلکه مواظبت بر غذائی و خوراکی حلال یا حرام در چهل روز باعث تغییر حالت و انتقال از صفتی ب صفت دیگر میگردد چه از نیک ب بد و یا از بد ب نیک ، و همچنین باقی آنچه انسان مزاول و مباشر و معاشر آنست از لباس و مسکن و هم صحبت و مجالست و مواکلت و غیر اینها چنانچه شاهد بر این در باب دهم در ضمن حکایات واضح شد که چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله رفتن و چهل شب جمعه در مسجد کوفه بیتوته کردن و یا چهل شب جمعه بزیارت حضرت امام حسین «ع» مشرف شدن سبب و باعث شرفیاب شدن میشود بحضور حضرت صاحب الزمان روحنا فداه و دیدن آن حضرت میگردد یا بشناسد آنحضرت را یا نه .

پس همچنین این دعای مذکور اثرش اینست که هر که چهل روز آن را بخواند وقت طلوع آفتاب و یا قبل از آن که معنی صباح است خداوند او را از انصار آنحضرت میکند هر چند یکه مرده باشد قبل از ظهور آنحضرت زیرا که خداوند قادر او را با آن اشخاصیکه زنده میشوند زنده میکند و رجعت نماید

خدایا او را قدرت بده تا باطل را محو و حق را پا برجا کند خدایا او را پناه مظلومان و یار بی کسان بگردان «خدایا» با «دست» او احکام تعطیل شده قرآن را تجدید و اعلام دین و سنن پیامبرت را محکم کن .

خدایا او را از آنها کن که از فتنه ظالمین نگه داشته ای خدایا با دیدار او پیغمبرت را و آنان را که از دعوت وی پیروی میکنند خوشحال بگردان .

خدایا به ذلت و خواری ما بعد از او رحم کن خدایا این غم و حیرت را از این امت با آمدن او برطرف و ظهور او را زودتر گردان آنان او را دور می بینند ولی ما نزدیک می بینیم بحق رحمت تو ای رحیم تر رحم کننده ها .

چنانکه در حدیث مفضل گذشت .

و از برای تأیید و تقویت این چند خبر ذکر شود تا آنکه اطمینان حاصل گردد
بر آنچه ذکر نمودم در حدیث چهارم :

(خبر اول) شیخ عیاشی بسند خود از فضل بن ابی قره روایت کرده که
گفت : شنیدم از حضرت صادق « ع » که میفرمود : خداوند بحضرت ابراهیم
وحی فرمود که زود است پسری از برای تو از ساره متولد شود . ساره گفت که :
من عجوزه ام . خداوند فرمود که : زود است فرزندی آورد و فرزندان آن پسر
چهار صد سال در دست دشمن من عذاب کرده میشوند بسبب آنکه کلام مرا
رد کرد .

پس چون اولاد حضرت اسحاق که بنی اسرائیل باشند در دست فرعون
مبتلا شدند بدرگاه خداوند ناله و گریه بلند نمودند تا چهل روز ، پس حقتعالی
بحضرت موسی و هرون وحی فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص
گردانند و صد و هفتاد سال از آن چهار صد سال باقی بود و آنرا از ایشان برداشت
پس حضرت صادق « ع » فرمود که : اگر شما نیز چنین تضرع و زاری میکردید
خداوند فرج ما را نازل میکرد و چون چنین نکنید پس بدرستی که این امر یعنی
ظهور حضرت قائم بنهایت خواهد رسید^(۱) .

(دوم) شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب مجموع الغرایب نقل کرده از کتاب
جواهر که حضرت عیسی « ع » وصیت فرمود بحواریین که بوده باشید مانند
مار ، پس چون آنحضرت را بالا بردند حواریین با همدیگر گفتند که از جای
خود حرکت مکنید تا آنکه بدانیم تأویل کلام آنحضرت را ، پس یکی از
ایشان گفت : یعنی بوده باشید مثل مار که حلقه میزند و می پیچد و سر خود را در

(۱) تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۵۴ .

زیر جسد خود میگذارد، زیرا که او میداند که اگر صدمه‌ای بجسدش برسد و ضرر بر آن وارد شود و سرش سلامت باشد آن صدمه و جراحت بآن ضرر نمیرساند پس روح الله بشما میگوید حفظ نمائید دین خود را که سرمایه دنیا و آخرت است و آنچه بشما برسد از فقر و مرض ضرر نمیرساند شما را با سلامتی دین شما. و دیگری از ایشان گفت: اینکه روح الله بشما فرمود مثل مار باشید بجهت آنکه مار نمیخورد مگر خاک تا آنکه زهر از شکم او بیرون نرود پس همچنین شما منتفع نمیشوید با آنچه میشنوید از حکمت از برای طلب آخرت مادامیکه حب دنیا در دلهای شماست.

و دیگری گفت که: روح الله بشما فرمود که مثل مار باشید زیرا که چون مار از نفس خود احساس ضعف و سستی نماید خود را چهل روز گرسنگی میدهد آنگاه داخل میشود در سوراخ تنگی و بر میگردد جوان شده تا چهل سال پس روح الله بشما میگوید گرسنگی بدهید نفسهای خود را در دنیای قلیله برای بقای مدت طولانی چنانچه مار نفس خود را چهل روز گرسنگی میدهد برای ماندن چهل سال. پس اتفاق کردند بسخن او و اینکه روح الله همین را اراده کرده^(۱).

(سیم) در کافی از محمد بن مسلم روایت کرده گفت بحضرت صادق «ع» عرض کردم که: ما می بینیم مردی را که برای او است عبادت و کوشش و خشوع و لکن قائل بامامت نیست پس آیا او را هیچ منفعت میدهد. فرمود: مثل ما اهل بیت علیهم السلام مثل اهل بیتی است که در بنی اسرائیل بودند که هیچ کدام از ایشان چهل شب کوشش نمیکرد مگر آنکه چون دعا میکرد با جابت میرسید و مردی از ایشان چهل شب کوشش و سعی در عبادت کرد آنگاه دعا

نمود پس مستجاب نشد، پس بنزد حضرت عیسی آمد و شکایت نمود با آنحضرت از آنحالی که بآن مبتلا شده و سؤال کرد که برای او دعا کند، پس حضرت عیسی تطهیر کرد و دور کعبت نماز بجای آورد آنگاه خداوند را خواند، پس خداوند باو وحی فرستاد که : ای عیسی بدرستی که بنده من بنزد من آمد از غیر آن در که باید از آن در بیاید ، و بدرستی که او مرا دعا کرد و دردش شکی از تو بوده ، پس اگر مرا دعا کند تا آنکه گسردنش قطع شود و انگشتانش بریزد اجابت نمیکنم او را . پس حضرت عیسی باو ملتفت شد و فرمود : دعا میکنی خداوند را و حال آنکه دردلت شکی است از پیغمبر او . پس گفت : یا روح الله و کلمه او چنین بود والله آنچه فرمودی ، پس دعا کن خدا را که این را از من زایل کند پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود و پذیرفت از او و گردید بعد اهل بیت خود^(۱) .

(چهارم) ایضاً در کافی از حضرت صادق « ع » روایت کرده که فرمود : خالص نموده بنده ایمان بخداوند را ، و در روایت دیگر نیکو ننموده کسی ذکر خداوند را چهل صباح مگر آنکه زاهد کند او را در دنیا و بنماید باو دواى او را و درد او را وثابت کند حکمت را در دل او^(۲) .

(پنجم) در لب لباب قطب راوندی بسند خود از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود : کسیکه خالص کند عبادت را برای خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمه های حکمت از دلش برزبان^(۳) .

(ششم) در امالی صدوق روایت کرده که بهلول نباش که کفن میدزدید

(۱) نجم الثاقب ص ۵۶۹ .

(۲) نجم الثاقب ص ۵۶۹ .

(۳) نجم الثاقب ص ۵۶۹ .

و آخر کار بانعش دختری از انصار عمل قبیح کرد و پشیمان شد و بنزد رسول خدا آمد و حضرت او را طرد و دور کرد، پس رفت در بعضی از کوههای مدینه و چهل روز گریه کرد و تضرع و دعا نمود و در روز چهارم توبه اش قبول شد و آیه شریفه در قبول توبه و گذشتن از جرم او و وعده ثواب برای او نازل شد، پس حضرت رسول خدا بنزد او رفت و بشارت داد و آیه را نلوت کرد، آنگاه باصحاب فرمود: چنین تدارك کرده میشود گناهان چنانکه بهلول تدارك کرد آن را^(۱).

(هفتم) در کتاب عدد القویه برادر علامه بسند خود روایت کرده که در حالتیکه حضرت پیغمبر در ابطح نشسته بود و عمار بن یاسر و منذر بن ضحضاح و عباس بن عبدالمطلب و حمزة بن عبدالمطلب و عمر و ابوبکر و حضرت امیر المؤمنین با آنحضرت بودند که ناگاه جبرائیل نازل شد در صورت بزرگ خود و پهن کرد بال خود را تا آنکه گرفت از مشرق تا بمغرب، پس ندا کرد او را که: یا محمد خداوند بر تو سلام میرساند و امر میکند ترا که عزلت گیری از خدیجه تا چهل صباح، پس این امر با آنحضرت شاق شد و آنحضرت خدیجه را دوست میداشت و رغبت تمام باو داشت. پس چهل روز حضرت رسول خدا بامر خدا ماند که روز را روزه میگرفت و شب را بعبادت برمیخواست، تا چون آخر آن ایام شد عمار بن یاسر را بنزد خدیجه فرستاد و فرمود که: به خدیجه بگو که گمان نکنی که انقطاع من از تو از روی جدائی و دشمنی است و لکن خداوند من امر فرموده مرا باین تا آنکه انفاذ فرماید فرمان خود را پس گمان مکن ای خدیجه مگر خیر را پس بدرستی که خداوند هر آینه مباحات میکند بتو ملائکه گرام خود را هر روز چند مرتبه، پس چون شب در آمد در را ببند و در جای خود بخواب که من در منزل حضرت ابی طالبم.

پس خدیجه هر روز چند مرتبه محزون میشد بجهت فسراق حضرت رسول «ص» ، پس چون چهل روز کامل شد جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد خداوند بر تو سلام میرساند و امر میکند ترا که مهیا شوی از برای تحیت او و تحفة او تا اینکه نقل کرده نزول میکائیل را با طبقی از انگور و رطب و افطار کردن آن شب از آنها و رفتن آنحضرت بنزد خدیجه با امر خداوند قبل از ادای نماز عشاء و انعقاد نطفة صدیقه طاهره در آن شب^(۱).

(هشتم) در تفسیر امام حسن عسکری « ع » فرموده که : حضرت موسی میفرمود به بنی اسرائیل که هرگاه خداوند بشما فرج کرامت فرمود و دشمنان شما را هلاک نمود میآورم برای شما کتابی از جانب خداوند شما که مشتمل باشد بر امرها و نهیها و موعظهها و عبرتها و مثلهای او، پس چون خداوند بایشان فرج داد امر فرمود بموسی که معاد و میقات رود و سی روز روزه گیرد در زیر کوه ، پس موسی گمان کرد که پس از سی روز خداوند کتاب را برای او خواهد داد پس سی روز روزه گرفت ، تا اینکه فرمود : پس خداوند باو وحی کرد که ده روز دیگر روزه بدار و در وقت افطار مسواک مکن ، پس حضرت موسی چنین کرد و خداوند وعده کرد باو که کتاب را بعد از چهل روز باو بدهد پس بعد از چهل روز کتاب را برای او فرستاد^(۲).

(نهم) حدیث قدسی معروف است که خداوند فرموده « خمیرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً »^(۳) یعنی طینت حضرت آدم را خداوند بدست قدرت خود تا چهل صباح خمیره کرد و تربیت نمود تا کامل شود و قابل پیغمبری گردد .

(۱) نجم الثاقب ص ۵۷۰ .

(۲) نجم الثاقب ص ۵۷۰ .

(۳) نجم الثاقب ص ۵۷۱ .

(دهم) در امالی صدوق روایت کرده است حضرت داود «ع» چهل روز از جهت ترك اولی خود گریست .

مؤلف میگوید : ترك اولی آنحضرت بنا بر اخبار و احادیث صحیحه این بود که بعد از آنکه خداوند او را خلیفه کرد و او را امر بر رسیدن بمرافعات فرمود آنحضرت در میان مردم بمرافعات ایشان رسیدگی میکرد و قضاوت واقعی و صحیح مینمود چنانکه قضاوت داود مشهور است، پس از خیال او خطور نمود که آیا از من اعلم و داناتری برای مرافعه کسی هست ، پس بمجرد این خطور جبرائیل و میکائیل بصورت بشر بنزد او برای مرافعه آمدند ، یکی اول گفت از برای من يك بزی هست و این برادر من با وجود آنکه نود و نه بز دارد باز هم میگوید که آن بزی که داری آن را نیز بمن بده ، پس حضرت داود قبل از آنکه از آن دیگری جواب این را بپرسد که چه میگوید فرمود: بعضی از مخالطه کنندگان ببعضی دیگر تعدی میکنند ، پس ایشان برخاستند و رفتند .

پس آنحضرت ملتفت شد که این سخن که او گفت موافق قانون قضاوت نبود و شاید که آن دیگری جوابی داشته باشد و با وجود آنکه خیال کرده که من اعلم بامورات قضاوت میباشم ، پس دانست که باید تأیید در همه چیز از خداوند باشد و اینکه این خیال او خطا بوده پس استغفار کرد و چهل روز گریه نمود بترك اولی خود. و غیر از این در خصوص داود هر چه باشد یا اصلی ندارد و یا آنکه تقیه است .

(یازدهم) در کافی از حضرت کاظم «ع» روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که : ما روایت کرده ایم از حضرت رسول خدا «ص» که فرمود: کسیکه شراب خورد تا چهل روز نماز او قبول نیست . پس حضرت بعد از کلماتی چند فرمود که : چون شراب خورد آن شراب میماند در نرمه استخوان او یعنی در

همه اعضای او تا چهل روز باندازه انتقال خلقت او یعنی تصورات نطفه و علقه و مضغه او. آنگاه فرمود: و همچنین است جمیع غذائی که میخورد و میآشامد باقی میماند در آنجا چهل روز^(۱).

(دوازدهم) حدیث حکیمه خواتون است که ولادت با سعادت حضرت صاحب الامر «ع» را روایت کرده در خبر مفصل معروف که حضرت امام حسن عسکری «ع» آن وجود مبارک را از من گرفت و بآن مرغ سفید سپرد و فرمود که این روح القدس است، و بآن امر فرمود که در هر چهل روز آن حضرت را برگرداند. حکیمه خواتون فرمود که: من در هر چهل روز آن مولود مکرم را میدیدم تا آنکه مردی شد قبل از وفات حضرت امام حسن عسکری - تا آخر^(۲).
و ایضاً وارد شده که حضرت رسول خدا «ص» چهل روز قبل از بعثت خود مأمور شد که از خدیجه عزلت گیرد و در روز چهارم مبعوث شد.

و ایضاً وارد است که: مقامات حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام چهل روز شد و حضرت رسول خدا «ص» فرموده که حضرت موسی در آن چهل روز نخورد و نیاشامید و نخواید و میل ننمود به چیزی از اینها در رفتن و برگشتن خود چهل روز بجهت شوق بسوی خداوند خود^(۳).

و ایضاً در احادیث معتبره وارد شده که نطفه در رحم چهل روز میماند آنگاه چهل روز علقه میشود و آنگاه چهل روز مضغه میشود، و فرمودند که اگر کسی خواسته باشد که حمل زن پسر باشد پس در این چهار ماه دعا کند^(۴).

(۱) نجم الثاقب ص ۵۷۱ الخصال ج ۲ ص ۳۱۲.

(۲) کمال الدین ج ۲ ص ۴۲۷.

(۳) بحار الانوار ج ۱۳ ص ۲۳۲.

(۴) تفسیر برهان ج ۲ ص ۷۱۹.

وایضاً وارد شده که : کسیکه ترك کند گوشت خوردن را چهل روز بدخلق میشود زیرا که انتقال نطفه در چهل روز است^(۱).

وایضاً وارد است : کسیکه چهل روز گوشت بخورد در هر روز خلقش بد میشود^(۲).

وایضاً فرموده اند که : کسی که روغن زیتون بخورد و بخورد بمالد شیطان چهل روز نزدیک او نیاید^(۳).

وایضاً فرمودند که : کسیکه چهل روز حلال بخورد خداوند قلبش را نورانی میکند^(۴).

وایضاً فرموده : کسی که چهل روز سویق بخورد پرمیشود شانه هایش از قوت^(۵) و کسیکه هر روزه بخورد تا چهل روز نشاط دارد برای عبادت^(۶).

وایضاً فرمود که : هر کس يك انار شیرین بخورد دلش نورانی میشود و سوسه از او برداشته میشود تا چهل روز و در روایت دیگر روز جمعه بخورد^(۷).

وایضاً فرمودند که : زمین مینالد از بول کسیکه نختنه نشده باشد تا چهل روز^(۸).

(۱) المحاسن ص ۳۹۰ .

(۲) بحار الانوار ج ۶۶ ص ۷۰ علامه مجلسی قدس سره اخبار کراهت را به تفسیر حمل کرده زیرا موافق اخبار مخالفین و مطابق طریقه صوفیه آنها هستند. و از دروس شهید علیه الرحمه کراهت همیشه خوردن گوشت را نقل کرده است .

(۳) بحار الانوار ج ۶۶ ص ۱۷۹ .

(۴) سفینه البحار ج ۱ ص ۲۹۹ .

(۵) المحاسن ص ۴۰۸ .

(۶) بحار الانوار ج ۶۶ ص ۸۷ .

(۷) المحاسن ص ۴۴۹ الخصال ج ۲ ص ۳۱۶ .

(۸) التهذیب ج ۷ ص ۴۴۵ و در آنجاست : زمین از بول نختنه نشده چهل روز نجس

وایضاً فرمودند : کسیکه بخداوند و برسول او ایمان آورده باشد ترك نکند
ازالۀ موی عانۀ خود را زیادتر از چهل روز^(۱).

وایضاً فرمودند که : اگر کسی دعا برای چهل نفر از برادران خود کند
و آنگاه دعا کند دعای او در حق خود و ایشان مستجاب میشود^(۲).

و همچنین اگر چهل نفر جمع شوند دعا کنند یا ده نفر چهار دفعه یا چهار
نفر هر کدام ده مرتبه^(۳).

وایضاً ذکر گردید در باب خصایص که در زمان ظهور آنحضرت بهر مؤمن
از اصحاب آنحضرت قوت چهل مرد داده میشود^(۴).

وایضاً در احادیث معتبرۀ بسیار وارد گردیده که هر کس چهل حدیث حفظ
کند خداوند روز قیامت او را فقیه و عالم محشور میکند و در جنب علماء محسوب
میشود^(۵).

و از این جهت است که علماء اهل اسلام از اهل سنت و شیعه کتابهای بسیار
تألیف و تصنیف فرموده اند و در آنها چهل حدیث جمع کرده اند و نام آن را
اربعین گذاشته اند ، و جمعی از ایشان اربعین مشهور و معروف دارند مثل مرحوم
والد شیخ بهاء الدین که حقیر دیده ام و خودش و مرحوم مجلسی و پسرش ،
و اول کتابی که حقیر تألیف کرده اربعین است در احکام طهارة مسمی بدرة البیضاء
و اخبار در بیان چهلها از عبادات و اعمال و افعال و اقوال بسیار است ، و مقصود
اشاره و تنبیه بود که در چهل هر چه باشد اثر دارد حتی وارد شده که هر که غیبت

(۱) الأشعیات ص ۲۹ ط اسلامیة . الخصال ج ۲ ص ۳۱۶ .

(۲) الکافی ج ۲ ص ۵۰۹ الخصال ج ۲ ص ۳۱۵ .

(۳) الکافی ج ۲ ص ۴۸۷ .

(۴) بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۶ الخصال ج ۲ ص ۳۱۸ .

(۵) الخصال ج ۲ ص ۳۱۹ .

و کشف سر مرد مؤمنی بکند و غیب و عیب او را بمردم آشکار نماید خداوند
چهل روز عبادات و حسنات او را قبول نمیکند و بلکه وضویش باطل و روزه اش
ضایع و عاطل خواهد بود .

والحاصل شواهد بسیار از اخبار آل اطهار در این مطالب بیشمار است ،
و مرحوم مجلسی در رساله که جواب از سؤال فرق بین امامیه و حکما و مجتهدین
و اخباریین و متشرعه و صوفیه است بعد از تقسیم صوفیه بممدوح و سذوم
و کلماتی چند فرموده که والد مرحوم از مرحوم شیخ بهاء السدین محمد تعلم
ذکر نموده بود یعنی دعائی یاد گرفته بود و هر سال يك اربعین بعمل میآورد ،
و جمعی کثیر از تابعان شریعت مقدسه موافق قانون شریعت ریاضت میداشتند ،
و فقیر نیز مکرر اربعین ها بسر آوردم و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که
چهل صباح اعمال خود را برای خداوند خالص گرداند حقتعالی چشمه های
حکمت از دل او بزبان او جاری میگرداند . تمام شد کلام مجلسی اعلی الله اعلامه .
پس از آنچه ذکر کردیم از دو اوده خبر مسند و از چهارده حدیث غیر مسند
و کلام علامه مجلسی معلوم شد که در عمل چهل روز لابداً اثر دارد و بلکه در
عدد چهل نیز اثر دارد و از این جهت مطالب و احادیث ابواب این کتاب را نیز چهل
چهل نمودم برای آن وعده حدیث اربعین که اشاره شد پس از همه اینها واضح
گردید اثر دعای عهد و صحت سند آن و حق بودن آن وعده که از برای خواندن
آن داده شده .

و جناب سید جلیل ابن باقی در اختیار مصباح روایت کرده از حضرت صادق
که فرمود هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه و واجب این دعا را یعنی دعای
عهد مذکور را پس بدرستی که او خواهد دید حضرت صاحب الامر «ع» را در
بیداری یا در خواب^(۱) .

ومرحوم نوری از ابن طاوس نقل کرده که آنجناب روایت کرده که این عمل را یعنی خواندن این عهد را بعد از هر نماز یا آنکه بعد از نماز صبح چهل روز بخواند که آنحضرت را خواهد دید .

وبعد از معلوم شدن اینها هر کس باید بحسب مقام و منزل و حالت و مکان و زمان و قدرت خود نظر کند با دقت و تأمل و یا از دانای نقاد بصیری جو یا شود و بپرسد که از اعمال حسنة شرعیه و آداب و زیارات و سنن احمدیه کدام يك نسبت با او اولی و ارجح است که بآن عمل و مواظبت کند ، زیرا که بعضی از اعمال نسبت ببعضی از اشخاص مرجوح میشود و نسبت ببعضی راجح و خوب گردد و بر فرض رجحان تفاوت مراتب و درجات اعمال بسیار است، و بسا میشود که بذل و انفاق مال از کسی خوب میشود و از دیگر تعلیم علوم و از کسی و عظم و از دیگری نماز و از یکی روزه بانضمام نماز و از بعضی زیارت و لکن در همه آنها رعایت باید نمود شروط مشترک که را مثل ادای فرایض و اجتناب محرمات و طهارت مآکل و ملبس و مشرب و مسکن و حلیت آنها و ترك فضول کلام زیاده از آنچه بظاهر شرع میتوان کرد و خلوص نیت و غیر از اینها از آنچه در علم اخلاق از حضرات ائمه علیهم السلام رسیده و در معراج السعاده و جامع السعادات بیان کردند .

خاتمة الكتاب

(در دفع شبهه از طول عمر آنحضرت است بنحو اختصار)

پس «اولا» میگویم بعون الله القادر المختار که حقیر در باب خصایص اجمالاً سبب طول عمر آنحضرت را بیان کرد که آن بزرگوار در اول طفولیت در عالم بالا نشو و نما کرده و در عالم حیات که آب حیات از آن نمونه ایست پرورش یافته، و در اینجا در حدیث دوازدهم نیز ذکر شد که حضرت عسکری علیه السلام بعد از تولد آنحضرت او را بروح القدس سپرد و فرمود که در هر چهل روز او را بنزد ما بیاور، و کسیکه غذایش در اول نشو و نمایش از آن عالم شد که حیات محض و زندگی صرف است البته عمرش طولانی میشود و پیری و ضعف باو راه نیابد.

(و ثانیاً) اشخاص بسیار هستند و بودند که عمر زیاد کرده اند از حضرت نوح بگیر تا معمر مغربی معروف، و احوالات عمر کنندگان را در کمال الدین و غیبت شیخ، و در بحار بیان فرمودند که: اشخاص زیاد عمر بسیار کرده اند: دو هزار و پانصد سال و هزار و پانصد و هزار و نه صد و هشت صد و هفتصد و ششصد سال، و زیاده تر و کمتر، پس عمر شریف آنحضرت مثل عمر این معمرین و عمر

کنندگان باشد چه استبعاد و شبهه دارد بعد از دانستن خداوند را قادر و مختار و اراده او غالب بر اراده خلق .

(و ثالثاً) چند نفر باتفاق تمامی مسلمین قبل از حضرت صاحب الزمان «ع» چند صدسال بلکه بعضی زیادتیر از هزارسال بوده و حالا نیز هستند و بعد از این هم خواهند بود ، مثل خضر و عیسی و دجال بلکه ادریس و الیاس نیز همچنانکه جناب ثعالبی که یکی از علماء اعلام و موثقین و عدول اهل سنت است در کتاب عرایس التیجان روایت کرده باسناد معتبره خود از سردی از اهل عسقلان که او راه میرفت در اردن که یکی از شهرهای شامات در وسط روز ، پس مردی را دید و گفت : ای بنده خدا تو کیستی پس بامن تکلم نکرد ، پس گفتم ای بنده خدا تو کیستی . گفت الیاسم ، پس در من رعشه افتاد پس گفتم بخوان خداوند را که از من بردارد آنچه را که یافتم از این رعشه تا بفهمم حدیث ترا و از تو درک کنم .

گفت : پس دعا کرد برای من بهشت دعا «یا بر یا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم» و دو دعا بسریانیه که آنرا نفهمیدم ، پس خداوند برداشت از من آنچه را که مییافتم ، پس کف خود را گذاشت میان دو کتف من پس یافتم سردی با لذت آن رامیان دوپستان خود ، پس گفتم به او که وحی می شود بتو امروز گفت : از آن روزی که حضرت محمد «ص» برسالت مبعوث شد پس بمن وحی نمی شود .

گفت : گفتم باو پس چند نفر از پیغمبران امروز زنده اند . گفت : چهار نفر دو در زمین و دو در آسمان ، پس در آسمان عیسی و ادریس است و در زمین خضر و الیاس . گفتم : ابدال چند نفرند . گفت : شصت نفرند پنجاه نفر از ایشان نزدیک عریش مصرند تا شاطی فرات و دو مرد در مصیصه است و یکمرد در عسقلان و هفت در سایر بلاد ، و هر وقت که خداوند ببرد یکی از ایشان رامی آورد

خدایتعالی دیگریرا وبایشان دفع میکند خداوند بلا را از مردم وبسبب ایشان باران برایشان باریده میشود. گفتم : پس خضر در کجا است . گفت . در جزیرهای دریا . گفتم : آیا تو او را ملاقات میکنی . گفت : آری . گفتم : در کجا . گفت : در موسم حج . گفتم : چیست کار شما باهم دیگر . گفت : اواز موی من میگیرد و من از موی او یعنی بایکدیگر محبت ومهربانی میکنیم .

آن شخص گفت که : این حکایت در وقتی بود که میان مروان حکم ومیان اهل شام قتال بود ، پس گفتم چه میگوئی در حق مروان حکم . گفت : چه میکنی با او و او مردیست جبار و سرکش بر خداوند قاتل ومقتول وشاهد همه در آتش جهنم اند . گفتم : من حاضر شدم ولکن نیزه نزدم وتیری نینداختم وشمشیری بکار نبردم ومن استغفار میکنم بخداوند از آن مقام که دیگر برنگردم بمثل آن هرگز . گفت : احسنت چنین باش . گفت : من با او نشسته بودیم که ناگاه دو قرص نان در پیش روی او گذاشته شد که سفیدتر بود از برف ، پس خوردیم من واو يك قرص وپاره از دیگری وآن باقی برداشته شد ، پس ندیدم احدی را که آن را بگذارد ونه کسیکه آن را برداشت ، واو را ناچه بود که دروادی اردن میچرید پس سر خود را بلند کرد بسوی آن پس آن را بخواند که ناچه آمد ودر پیش روی او خوابید پس سوار شد بر آن . گفتم : میخواهم باتو مصاحبت کنم . گفت : تو آن قدرت نداری که بامن مصاحبت کنی . گفتم : من زن ندارم . گفت : تزویج کن وبترس از چهار زن بترس از ناشزه ومختلعه وملاعنه ومبارئه وتزویج نما هر کرا میخواهی از زنان . گفتم که : من دوست دارم ملاقات ترا . گفت : هرگاه مرا دیدی پس دیدی مرا یعنی برای دیدن من وقتی ومکانی معین نیست . گفتم : میخواهم در بیت المقدس اعتکاف کنم در ماه رمضان ، آنگاه حایل شد میان من واو درختی پس قسم بخدا که ندانستم که چگونه رفت (۱) .

پس از این حکایت معلوم شد که الیاس و ادریس مثل عیسی و خضر زنده هستند و اخبار در این معنی بسیار است .

و اما زنده بودن دجال پس او اتفاق جمیع مسلمانان است از اهل سنت و شیعه ، و لکن اکتفاء میکنیم در اینجا بحديث صحیحی که آنرا جناب محدث ماهر معروف گنجی شافعی در باب بیست و پنجم از کتاب بیان در احوال حضرت صاحب الزمان « ع » بسند صحیح خود روایت کرده از فاطمه دختر قیس که از مهاجرات اولین بود تا آنکه گفت :

روزی شنیدم منادی حضرت رسول خدا « ص » ندا میکند که امروز همه برای نماز جمع شوید ، پس رفتم بمسجد و نماز کردم با آن حضرت ، چون از نماز فارغ شد بمنبر رفت پس فرمود : هر کس در جای نماز خود بنشیند . آنگاه فرمود : آیا میدانید که شما را برای چه جمع کردم . گفتند : خدا و رسول او داناترند . فرمود : بدرستیکه من جمع نکردم شمارا برای ترغیبی و نه برای ترسانیدن ، و لکن جمع کردم شمارا زیرا که تمیم داری مردی نصرانی بود پس بنزد من آمد و بیعت کرد و اسلام آورد و خبر داد مرا بحديثی که موافق بود بآنچه را که خبر دادم شمارا بآن از دجال و او خبر داد مرا که سوار کشتی شد باسی نفر مرد پس موج ایشان را یکماه در دریا چرخ میداد پس بساحل جزیره رسیدند و داخل جزیره شدند ، آنگاه حیوانی را ملاقات کردند پرموی که نشناختند پس و پیش آنرا از بسیاری مو ، پس بآن گفتند و ای بر تو تو کیستی . گفت : من جساسه ام . گفتند : جساسه چیست . گفت : ای قوم بروید نزد این مرد در دیر زیرا که او بسیار شایق است بخبر دادن شما . گفت : چون نام مردی را شنیدیم از او ترسیدیم ، پس دیدیم در آن انسانی را که در خلقت اعظم انسان بود که دیده بودیم و در قید سختی بود و دستهای او را جمع کرده بودند بگردن او از زانو تا بکعبش

بآهن بسته بود. گفتیم: وای بر تو کیستی تو؟ گفت: شما قادر شدید بر خبر من پس مرا خبر دهید که شما کیستید. گفتیم: ما مردمانیم از عرب که سوار کشتی شدیم و مصادف شدیم با وقت اضطراب دریا پس موج با ما بازی کرد آنگاه ما را بساحل جزیره تو رساند پس داخل جزیره شدیم پس پرموئی را دیدیم که پیش و پس اواز بسیاری موی معلوم نبود، پس باو گفتیم وای بر تو کیستی تو گفت من جساسه‌ام، گفتیم جساسه چیست گفت بروید بنزد این در دیر که او بسیار مشتاق است بخبر دادن شما پس بشتاب نزد تو آمدیم و از او ترسیدیم و ایمن نیستیم که او شیطانی باشد.

پس گفت: خبر دهید مرا از نخل بیابان که ثمر میدهد. گفتیم: از چه امر آن خبر میگیری. گفت: سؤال میکنم از شما از نخل که آیا ثمر میدهد. پس گفتیم باو: آری. گفت: آگاه باشید که نزدیک است که آن ثمر ندهد. گفت: خبر دهید مرا از دریاچه طبریه. گفتیم: از چه امر آن میپرسی. گفت: آیا در آن آب هست. گفتیم: آبش بسیار است. گفت: آگاه باشید زود است که آب آن برود. گفت: خبر دهید مرا از چشمه زغر^(۱). گفتیم: از چه امر آن خبر میگیری

(۱) زغریا غین منقوط بر وزن زفر بضم زاء و فتح غین دهی است در شام گویند حضرت لوط بعد ویرانی مملکت وی با اهل خود که روانه شام بود دختر بزرگش در وسط راه مرد او را دفن کردند و نام او ریه بود آنجا به عین ریه «چشمه ریه» معروف شد سپس دختر کوچکش که بنام زغر بود مرد و دفن کردند آنجا به عین زغر «چشمه زغر» مشهور گشت.

خشکیدن آب آن چشمه علامت خروج دجال است بین دریا و بیت المقدس واقع و از آنجا تا بیت المقدس سه روز راه است بسیار بد آب و هوا علاقه حب وطن ساکنین آنجا را نگه داشته در بعض سالها مرض شایع میشود که اکثر مردم را بهلاکت میرساند و گویند سالی به یکی از بیوتات آنجا مرض مستولی شده و زیاده از ده نفر مردند فقط یکنفر باقی مانده بود که وی بعد از دفن آخرین مرده تنها بخانه برگشت وحشت گرفته در سکوئی نشسته گفت:

گفت: آیا در آن چشمه آب هست و آیا زرع می کنند اهل آن آب آن چشمه. گفتیم باو: آری آب آن چشمه بسیار است و اهلش از آن زرع میکنند. گفت: خبر دهید بمن از پیغمبری امی که چه کرده. گفتیم: او مهاجرت کرده از مکه بمدینه. گفت: آیا عرب با او جنگ کردند. گفتیم: آری. گفت: چگونه رفتار کرد با ایشان. پس خبر دادیم او را که آنحضرت غالب شد بر عربهاییکه نزد او بودند پس او را اطاعت کردند.

گفت: آگاه باشید که این خیر بود برای ایشان که او را اطاعت کنند، و من شمارا خبر دهم از خود، من دجالم و بدرستی که زود است که اذن دهد خدا مرا در خروج، پس خروج می کنم و سیر میکنم در زمین پس نمی ماند قریه مگر آنکه نازل میشوم در آنجا در چهل شب مگر مکه و مدینه که هر دو آنها بر من حرام است، و هر زمانی که اراده کنم داخل شوم در یکی از آنها پس بیرون آید ملکی در پیش روی من باشمشیر برهنه پس مرا از آن برگرداند، و بدرستی که بر هر نقبی از آن دو ملائکه است که حفظ می کنند آنها را.

راوی گفت: رسول خدا «ص» فرمود: و بآن چیزیکه در دستش بود بر منبر زد که طیبه است این طیبه است یعنی مدینه و زمین پاک آیا من شما را باین خبر ندادم، پس مردم گفتند بلی، پس فرمود حدیث تمیم داری مرا خوشحال کرد زیرا که موافق بود با آنچه من شمارا خبر داده بودم فاطمه گفت پس حفظ کردم این را از حضرت رسول خدا «ص»^(۱).

خدایا سوگند به جلال و عزت تو اگر این عملت را ادامه دهی همه عالم را در مدت کمی فانی کرده در عرش فقط خود را تنها خواهی دید. معجم البلدان ج ۲ ص ۹۳۴ ط لیدن، شرح قاموس ماده زغر.

(۱) البیان ص ۱۰۴ ط کربلا.

و بغوی شافعی نیز در کتاب مصباح این حدیث را از فاطمه نقل کرده و از احادیث صحاح شمرده، و ایضاً مسلم در صحیح خود این حدیث را صحیح دانسته. و اما حضرت خضر پس شك و شبهه نیست از اهل اسلام کلا در وجود او و بقای آنحضرت الان از چند هزار سال قبل از این، و در کتب اهل سنت مکرر نقل شده در احوال مشایخ و عرفا که فلان باجناب خضر ملاقات کرد و از او علم آموخت، چنانکه محی الدین ابن عربی در باب بیست و پنجم فتوحات گفته که شیخ ابو العباس عرینی سخنی با من گفت و من قبول نکردم، و چون از او جدا شدم پس شخصی را دیدم که میگفت شیخ ابو العباس را در فلان سخن مسلم دار، در آنحال باز گشتم و نزد شیخ رفتم گفت تا خضر باتو نگوید سخن مرا قبول نمیکنی و نظیر این در کتب اهل سنت بسیار است.

و اما احوال او فی الجمله و سبب طول عمر او پس علامه کراچکی در کنز الفوائد در مقام ذکر عمر کنندگان فرموده که: یکی از ایشان خضر است و متصل است بقای او تا آخر الزمان، و از جمله آنچه رسیده از خبر او آنکه آدم «ع» را چون وفات در رسید جمع نمود فرزندان خود را، پس فرمود ای پسران من بدرستی که خداوند نازل میکند بر اهل زمین عذابی پس جسد من باشما بوده باشد در بیابان تا آنکه چون فرود آمدید در وادی پس بفرستید مرا و دفن نمائید در زمین شام، پس جسد آنحضرت با ایشان بود و چون خداوند مبعوث فرمود حضرت نوح «ع» را آن جسد را با خود برداشت و خداوند طوفان را بر زمین فرستاد و زمین را زمانی غرق کرد، پس حضرت نوح آمد و در زمین بابل فرود آمد و وصیت نمود بسه پسر خود سام و یافث و حام را که آن جسد را ببرند به آن مکانی که امر کرد ایشان را آنجا دفن کنند، پس گفتند زمین متوحش است و انیسی در آن نیست و راه را نمیدانیم لکن صبر کن مأمور نشود و مردم زیاد شوند و بلاد

مأنوس گردد و خشک شود ، پس بایشان فرمود که : آدم دعا کرده که خداوند طولانی کند عمر آن را که دفن میکند او را تا روز قیامت ، همچنان بود جسد آدم تا آنکه خضر کسی بود که متولی دفن او شد و خداوند انجام فرمود آنچه را که باو وعده کرده بود که تا آنجا که خواسته او را زنده دارد و این حدیثی است که روایت کرده آن رامشایخ دین و ثقات مسلمین . تمام شد .

و مرحوم صدوق در کمال الدین بسند معتبر خود از حضرت صادق «ع» در خبر طولانی نقل کرده که در آخر آن فرموده : خداوند در از نکرد عمر خضر «ع» را برای پیغمبریکه بعد از آن اظهار نماید و نه برای آنکه کتابی باو نازل کند و نه برای آنکه دین و شریعت آورد که ناسخ شریعت قبل از خود باشد و نه از برای پیشوائی که لازم باشد اقتدا باو و نه از برای طاعتی که فرض گردانیده باشد برای او ، بلکه در علم سابق خداوند گذشته بود که عمر حضرت قائم علیه السلام و غیبت او طولانی خواهد بود ، و خداوند دانست که گروهی از خلق طول عمر او را انکار خواهند کرد پس باین سبب عمر بنده صالح خود خضر را طولانی گردانید تا آنکه حجت بر معاندین و دشمنان ائمه تمام باشد^(۱) .

و نیز روایت کرده از حضرت رضا «ع» که در آخر آن حدیث فرمود که : خضر حاضر میشود هر جا که ذکر شود ، پس هر کس از شما که او را ذکر میکند پس سلام کند بر او و بدرستی که او حاضر شود در موسمه‌های حج پس بجای می‌آورد همه مناسک را و می‌ایستد در عرفه پس آمین می‌گوید بر دعای مؤمنین ، و زود است که انس دهد خداوند باو و وحشت قائم ما را در غیبت او و وصل کند با او و حدت آن حضرت را^(۲) .

(۱) کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۷ .

(۲) کمال الدین ج ۲ ص ۳۹۰ .

و از این قبیل اخبار بسیار است، و اینها منافات ندارد با آن اخباری که فرموده اند که حضرت آب حیات را خورد و طولانی بودن عمر او از این جهت است، زیرا که اصل وجه باقی بودن او اتمام حجت است و بودن او ست در خدمت قائم «ع» و سبب این دعای آدم است و رسیدن او ست بجهت آن دعا بآب حیات زیرا که کارهای خداوند همه با سبب است، و سبب زنده بودن او برای اتمام حجت و رفع وحشت حضرت قائم همان دعای آدم است که او بآب حیات برسد و از آن آب بخورد.

و اما حضرت عیسی پس مشهور و معروف در میان علماء اعلام اهل سنت و شیعه بقای آن حضرت است در آسمان بحیاتی که داشت در زمین و اینکه آن حضرت زنده با آسمان رفت و شربت مرگ را نچشیده و نخواهد چشید تا آنکه در آخر الزمان فرود آید و در عقب حضرت مهدی علیه السلام نماز کند و در زیر حکم او باشد.

و اخبار فریقین و احادیث طرفین از سنی و شیعی در این خصوص بسیار و بحد تو اتر است، و در ابواب گذشته خصوصاً در باب خصایص آن حضرت جمله از آنها ذکر شد، و در باب دوم در ذکر اخبار از کتب معتبره علماء عامه کثیری بیان گردید و در اینجا طول نمیدهیم. و بلکه زنده بودن حضرت عیسی در آسمان صریح قرآن است، زیرا که خداوند در سوره نساء فرموده «وما قتلوه یقیناً ولکن شبه لهم» و فرموده «بل رفعه الله الیه»^(۱) یعنی حضرت عیسی «ع» را

(۱) النسا : ۱۷۵ آیه شریفه چنین است : « و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی بن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیہ لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه » .

آنها میگویند ما مسیح عیسی پسر مریم پیغمبر خدا را کشتیم اورا نکشتند و دارنیا و یختند

نکشتند بحسب یقین و لکن مشتبہ شد بر آنها ، و بلکه رفع نمود و برپا داشت آنحضرت را خداوند بسوی خودش .

و همچنین است حضرت ادریس زیرا که خدایتعالی در حق او در سورهٔ مریم فرموده « ورفعناہ مکاناً علیاً »^(۱) یعنی ما او را برداشتیم بمکانی عالی و بلند . پس باتفاق اهل اسلام این چند نفر قبل از حضرت صاحب الزمان « ع » بودند و حالا نیز هستند و خواهند بود ، و همچنین آنکه این چند نفر پیغمبر و دجال زنده ماندند و همچنین آنحضرت نیز زنده مانده و مثل ایشان خواهد بود و بوده و چرا استبعاد و شبه و شك در بقای ایشان نیست با وجود آنکه ایشان قبل از آنحضرت بودند بچندین صد سال ، و بقای دجال چنانکه در حدیث فاطمه دختر قیس که آن را کنجی و بغوی و مسلم در کتب صحاح خود نقل کردند و اعتقاد بر صحت آن نمودند از بقای حضرت مهدی صاحب الزمان از چند جهت غریب تر و عجیب تر است :

(اول) آنکه زنده بودن شخصی مغلول و مقید بآن سختی در جزیره که کسی از او نشانی ندارد و بر حال او مطلع نیست و خودش نیز متمکن از جلب نفعی و دفع ضرری نیست اعجاب است از بقای شخصی مختار سیرکننده در بلاد و امصار و متمکن از هر چه بخواهد از اسباب مدد حیات و قادر بر دفع هر ناملایم و مضار .

(دوم) آنکه عمر او بحسب این حدیث گنجی شافعی و بغوی و مسلم در صحیح خود و سایر اخبار زیاده است از عمر شریف حضرت مهدی علیه السلام ،

ولی بآنها مشتبہ شد آنانکه در او اختلاف دارند از او در شکند آنان را باودانش نیست مگر اتباع گمان و حتماً او را نکشتند بلکه خدا او را بطرف خود « آسمان » بلند کرد .

وبلکه ظاهر همان حدیث دلالت دارد که آن ملعون مدتها قبل از حضرت رسالت پناه بوده است .

(سیم) آنکه دجال کافر و مشرک و بلکه مدعی خدائی و اضلال کننده خلائق و در بسیاری از احادیث سنی و شیعی رسیده است که هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه امت خود را از فتنه او ترسانده است ، پس باقی گذاشتن چنین شخصی و روزی دادن بر او از غیر راه متعارف بمراتب عجیب تر است از باقی بودن شخصی که همه پیغمبران و خصوصاً پیغمبر ما بشارت دادند بوجود او و منتظر بودن ظهور آنحضرت را که پر خواهد کرد دنیا را از عدل و داد و بر خواهد کند اساس ظلم و فساد را و بر میاندازد بیخ و بن کفر و شرک و نفاق را و میکشاند همه خلائق را بسوی توحید خالص و اقرار بر اسلام واقعی و دین حقیقی که از برای هیچ پیغمبری و وصی ممکن نشده است و البته چنین شخص سزاوارتر است بمدد غیبی و غذای خداوندی و حفظ الهی .

پس از آنچه ذکر کردیم واضح شد که بقای آن چند نفر پیغمبر و خصوصاً بقای دجال بمراتب اعجب و اغرب است از بقای آنحضرت از جهت تقویت و ترویج دین جدش و همچنان که در بقای ایشان شبهه و استبعاد نیست پس در بقای حضرت مهدی نیز شبهه و استبعاد ندارد .

و از برای رفع شبهه بالکلیه و دفع استبعاد بالمره يك مثال ذکر میکنیم تا مطلب واضح شود ، و آن اینست : اگر شخصی ظاهر شود و در بالای آب دریا و یا نهر بزرگ مثل دجله و فرات و غیر آن راه برود و از این طرف آب برود بآن طرفش و همچنان راه رود در روی آب که ابداً قدم او تر نشود و بلکه در روی آب گردد و غبار ظاهر شود در وقت راه رفتن آن شخص ، پس وقتیکه مردم اینحالت را از این شخص دیدند و راه رفتن او را در روی آب مشاهده کردند لابد تعجب

خواهند کرد و این کار آن شخص برای خلاق غریب و عجیب خواهد آمد .
 و اگر بعد از او شخصی دیگری آید و او نیز در روی آب راه برود مثل آن
 شخص اول ، پس تعجب مردم در کار شخص دوم قهراً و بداهة کمتر میشود ،
 و اگر شخصی سیم بیاید و او نیز مثل آن شخص اول و دوم در روی آب راه برود
 پس لابد تعجب کردن مردمان در کار شخص سیم اندک از دوم میگذرد ، و اگر
 شخص چهارم پیدا شود و او هم مثل آن اشخاص در بالای آب دریا راه برود
 پس بدون شبهه تعجب خلاق در کار شخص چهارم اندکتر از آن تعجب میشود
 که در کار آن اشخاص سابق بود ، و اگر شخصی پنجم بیاید و او نیز در روی آب
 برود پس تعجب نمودن خلق بدون شك در این شخص آخر کمتر از چهارم
 میشود بالفطره ، و هكذا هر چند بعد از این بیاید تعجب درباره او کمتر میشود
 تا آنکه برسد در میان مردم عادت میگذرد و ابداً تعجب نمیکنند ، زیرا که تعجب
 در کاری میشود که مردم آنرا ندیده و نکرده باشند نه در کاری که همیشه یا غالباً
 در میان ایشان بوده .

پس با وجود این اگر مردی از کار شخص پنجم و یا ششم تعجب بکند زیادتر
 از آن تعجب که در اول و دوم و سوم کرده بود پس همه کس او را مذمت و ملامت
 میکنند که ای بنده خدا تعجب در کار شخص اول بود که تو هم او را دیدی نه اینکه
 در این پنجم و ششم است ، و بلکه عاقلان و دانایان بسفاهت آن شخص حکم
 میکنند و میگویند این مرد دیوانه شده مرد که چرا در اول و دوم تو تعجب
 نمیکردی و در این شخص آخر تعجب میکنی پس معلوم میشود که تو عقل
 نداری و یا آنکه تو در این شخص آخر عناد داری ، و بدون شبهه مسلم و غیر
 مسلم او را ذم میکنند و عقلاً از او اعراض و بر او اعراض مینمایند .

پس میگوییم همچنین است تعجب کردن در طول عمر حضرت صاحب

الزمان «ع» بعد از معلوم شدن طول عمر خضر و الیاس و عیسی و بلکه ادریس و عجیب از همه ایشان دجال مغلول و مقید و محبوس چنانکه در میان اهل اسلام معلوم است پس تعجب نکردن از طول عمر خضر و الیاس و ادریس و عیسی و از طول عمر دجال و تعجب نمودن از طول عمر حضرت مهدی «ع» که عمرش از ایشان کمتر و خودش بعد از ایشان است دلیل عناد است و یا آنکه ناشی از سفاهت و غباوت است اگر در خانه کسی است يك حرف بس است .

(تتمیم) بدانکه احادیث و مطالب این کتاب را بتوسط چند کتاب برداشته ام و نقل کرده ام .

اول : کتاب کشف الاستار .

دوم : کتاب نجم الثاقب تألیف مرحوم حاجی میرزا حسین نوری نورالله مرقده .

سیم : جلد هفتم بحار .

چهارم : جلد سیزدهم آن تألیف مرحوم مجلسی اعلی الله اعلامه .

پنجم : رساله رجعت او .

ششم : حق الیقین او .

هفتم : مدینه المعاجز تألیف محدث ماهر سید هاشم بحرانی .

هشتم : تفسیر صافی تألیف محدث خبیر و عالم بصیر ملامحسن کاشانی .

نهم : حدائق تصنیف محقق مدقق شیخ یوسف بحرانی .

دهم : زاد المعاد ایضاً تألیف مجلسی .

یازدهم : کافی تألیف شیخ کلینی .

دوازدهم : انوار سید جزایری اعلی الله مقامهم و رفع الله درجاتهم که در

زمان تألیف این کتاب همین دوازده کتاب در نزد حقیر بود .

و هر حدیث که آن را صحیح دانستم از آنها و مناسب مقام و باب این کتاب بود ذکر کردم و از طول کلام اعراض نمودم و در هر باب مطالب و احادیث مختصره ذکر نمودم و بسا وجود بودن اخبار و مطالب هر باب زیادتر اکتفاء بقلیل کردم، و تعصب مذهبی را ملاحظه نکردم بلکه با ادب با علماء سائر مذاهب رفتار کردم و ایشان را در بین تکلم تمجید نمودم.

« الحمد لله على الاتمام ، والشكر له على الانجاءم » که این بنده ضعیف عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را در مدت سه ماه و نیم بانجام رسانده با وجود زیادتی تفرقه حواس از جواب مسائل وارده و تدریس فی الجمله و فراهم نمودن امورات زندگانی بنفسه مثل خرید خورد و خوراکی شبانه روزی، پس امید از عنایت بی نهایت خداوند کریم و هاب و آن بخشنده بی اندازه و حساب آنکه این تحفة محقره را پسندیده حضرت صاحب الزمان علیه السلام گرداند و آن ولی خود را از این احقر و افقر مجرم نامه سیاه راضی و خوشنود فرماید تا آنکه این بنده عاصی و قاصر را در زمره دوستان و شیعیان محسوب بدارد و در روز قیامت از شفاعت خودش محروم نفرماید.

و کان الفراغ از تألیف این کتاب شریف در روز پنجم از دهه دوم از ماه هشتم از سال دهم از دهه سیم از صدی چهارم از هزار دوم از هجرت نبوی صلوات الله و سلامه علیه و آله حامداً شاکراً مصلیاً مستغفراً .

فهرست‌ها

* آیات کریمه

* اعلام ، کنیه‌ها و لقبها

* کتابها

* مکانها

* مراجع تصحیح

(١)

فهرست آیات کریمه

- ٣٨/١ ونريد أن نمن على الذين
- ٣٨/١ جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً
- ٢٠٤،٤٤٤/١ آمن الرسول بما انزل اليه من ربه
- ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهراً في كتاب الله يوم
- ٥٢/١ خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم
- ٥٧/١ يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم
- ٦٢/١ ان في ذلك لايات للمتوسمين
- ٨٨/١ واعتصموا بحبل الله جميعاً
- ٩٧/١ يوم ندعو كل اناس بامامهم
- ١١٦/١ وان من شيعته لابراهيم
- ١١٨/١ لم يند ولم يولد ولم يكن له كفواً احد
- ١٢٣/١ وعد الله الذين آمنوا منكم - الى قوله تعالى - من بعد خوفهم امناً
- ١٢٤/١ الذين يؤمنون بالغيب

- ١٢٤/١ اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون
- ١٢٨/١ قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين
يريدون ان يطفئوا نور الله بأفواههم ويأبى الله الا ان يتم
نوره ولو كره الكافرون
- ٣٣٥،١٣١/١
- ١٤٠/١ اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم
- ١٤٠/٢ ٣٤٠،١٥١/١ بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين
- ١٥٨/١ ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطانا
فلا يسرف في القتل انه كان منصورا
- ١٥٨/١
- ٢٣٢/٢ ١٦٣/١ ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون
- ١٦٦/١ اذا جاء الحق
- ١٦٦/١ الذين يؤمنون بالغيب
- ١٦٦/١ فلا اقسم بالخنس
- ١٦٦/١ الجوار الكنس
- ٣٧٣،١٨٠،١٦٦/١ اذا جاء نصر الله والفتح
- ١٩١،١٦٧/١ والله متم نوره
- ١٦٧/١ يهدى الله لنوره من يشاء
- ١٦٧/١ حتى مطلع الفجر
- ١٦٨/١ والعصر
- ١٦٩/١ وبشر معطلة وقصر مشيد
- ١٧٣/١ قل جاء الحق وزهق الباطل
- ١٧٥/١ والله متم نوره ولو كره المشركون
- ١٧٦/١ يسئلونك عن الساعة ايان مرسيتها

- ۱۷۶/۱ یسئلونک عن الساعة
 ۱۷۶/۱ وعنده علم الساعة
 ۱۷۶/۱ هل ينظرون الا الساعة
 ۱۷۶/۱ وما يدريك لعل الساعة
 ۱۷۶/۱ الا ان الذين يمارون في الساعة
 ۱۷۶/۱ حتى اذا رأوا ما يوعدون اما العذاب واما الساعة
 ۱۸۰/۱ نصر من الله وفتح قريب
 ۱۸۴/۱ قل ارايتم ان اصبح ماؤكم غوراً فمن يأتيكم بماء معين
 ۱۸۵/۱ وفي السماء رزقكم وما توعدون
 ۱۸۸/۱ أمن يجيب المضطر اذا دعاه
 ۱۸۸/۱ عبداً لنا اولى بأس شديد
 ۱۸۸/۱ ان الارض يرثها عبادى الصالحون
 ۱۸۹/۱ فاذا نقر فى الناقور
 ۱۶۶، ۱۹۰/۱ والشمس وضحيها
 ۱۹۰/۱ والقمر اذا تليها
 ۱۶۶، ۱۹۰/۱ والنهار اذا جليها
 ۱۹۰/۱ والليل اذا يغشى
 ۱۶۶، ۱۹۰/۱ والنهار اذا تجلى
 ۲۳۶، ۱۹۱/۱ واشرقت الارض بنور ربها
 الله نور السماوات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح
 المصباح فى زجاجة كأنها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة
 زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسه نار نور
 على نور يهدى الله لنوره من يشاء

- ٢٢٤،١٩٦/١ اينماتكونوا يأت بكم الله جميعاً ان الله على كل شىء قدير
- ٣٤٨،٢٠٢/١ لو كان البحر مداداً لكلمات ربي لنفد البحر
- ٢١١/١ ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
- ٣٦٢،٢١٢/١ سريهم آياتنا فى الافاق وفى انفسهم حتى يتبين انه الحق
- ٣٦٥،٢١٢/١ واستمع يوم يناد المنادى من مكان قريب
- ٣٦٥،٢١٣/١ يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج
- ٢١٦/١ ولقد آتينا موسى الكتاب فاختلف فيه
- ٢١٨/١ لا يمسه الا المطهرون
- ٢٢٠/١ انى وهن العظم منى
- ٢٢٠/١ وهب لى على الكبر
- ٢٢٠/١ ان ابانا شيخاً كبيراً
- ٢٢٠/١ وهذا بعلى شيخاً
- ٢٢٦/١ يوم تبدل الارض غير الارض
- ٢٢٨/١ فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
- ٢٢٩/١ مدها متان
- ٢٣٢/١ يغن الله كلا من سعته
- ٢٣٤/١ طبتم فادخلوها خالدين
- ٢٣٥/١ لو ان لى بكم قوة او آوى الى ركن شديد
- وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منكم ليستخلفنهم
فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم
الذى ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امناً يعبدوننى لا يشركون
بى شيئاً
- ٢٤٠/١

- ۲۴۴/۱ وله اسلم من فى السماوات والارض طوعا او کرها
- ۲۴۵/۱ سيروا فيها لىالى وایاماً آمینین
- ۲۵۶/۱ قل هو القادر على ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم
- ۲۵۸/۱ والعاقبة للمتقین
- ۲۹۱/۱ ماتدرى نفس ماذا تکسب غداً وماتدرى نفس بأى ارض تموت
- ۲۹۱/۱ عالم الغیب فلا یظهر على غیبه احدا
- ۲۹۲/۱ الا من ارتضى من رسول
- ولنبلونکم بشىء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
- ۱۴۰/۲ ۳۲۶/۱ والانفس والثمرات وبشر الصابرين
- وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ویكون الدین لله فان انتهوا
- ۳۶۷/۱ فلا عدوان الا على الظالمین
- هل ینظرون الا ان یأتیهم الله بالملائكة فى ظلل من الغمام
- ۳۲۹/۱ وقضى الامر
- افغیردین الله یبغون وله اسلم من فى السماوات والارض
- ۳۳۰/۱ طوعاً وکرهاً
- ۳۳۰/۱ ومن دخله کان آمناً
- الم ترالى الذین قیل لهم کفوا ایدیکم - الى قوله تعالى-
- ۳۳۱/۱ قالوا ربنا لم کتبت علینا القتال لولا أخرتنا الى اجل قریب
- فلما نسوا ما ذکرنا به فتحنا علیهم ابواب کل شىء حتى اذا
- ۳۳۲/۱ فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون
- یوم یأتى بعض آیات ربک لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن
- ۲۳۲/۱ آمنت من قبل

- ٣٣٣/١ ان الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقة للمتقين
- ٣٣٤/١ وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله
- ٣٣٥/١ يعبدوننى ولا يشركون بى شيئاً
- هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين
- ٢٤٨/٢ ٣٣٦/١ كله ولو كره المشركون
- ٣٣٧/١ بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما ياتهم تأويله
- ٣٣٨/١ ألا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون
- ٣٣٩/١ لهم البشرى فى الحياة الدنيا وفى الآخرة
- ٣٣٩/١ ولئن أخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة
- ٣٤١/١ قال فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
- ٣٤٢/١ ان فى ذلك لايات للمتوسمين وانها لبسبيل مقيم
- واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً
- ٣٤٢/١ عليه حقاً ولكن اكثر الناس لا يعلمون
- ٣٤٤/١ ليبين لهم الذى يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين
- فاذا جاء وعداويلهما بعثنا عليكم عبداً لنا اولى بأس شديد
- ٣٤٥/١ فجاسوا خلال الديار وكان وعداً مفعولاً
- حتى اذا رأوا ما يوعدون اما العذاب واما الساعة فسيعلمون
- ٣٤٦/١ من هو شرمكانا واضعف جنداً ويزيد الله الذين اهتدوا هدى
- ٣٤٧،٣٤٦/١ ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزماً
- فلما احسوا بأسنا اذا هم منها يركضون لا تتركضوا وارجعوا
- ٣٤٨/١ الى ما اترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسألون
- ولقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى
- ٣٤٩/١ الصالحون

- الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلاة و آتوا الزكوة
وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر والله عاقبة الامور
۳۵۰/۱
- وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم
فى الارض - الى قوله تعالى - يعبدونني ولا يشركون بى شيئاً
۳۵۱/۱ ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين
- ۱۵۰/۲ ۳۵۳/۱
- ونريد ان نمن على الذين استضعفوا فى الارض ونجعلهم
ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم فى الارض ونرى فرعون
وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون
۲۴۶،۲۴۲/۲ ۳۵۵/۱
- وجعلنا بينهم وبين القرى التى باركنا فيها قرى ظاهرة
وقدرنا فيها السير سيروا فيها ليالى واياماً آمنين
۳۵۸/۱
- ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مكان قريب وقالوا
آمنا و انى لهم التناوش من مكان بعيد
۳۶۰/۱
- ولو تزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذابا اليما
۲۰۵/۲ ۳۶۳/۱
- اقتربت الساعة وانشق القمر
۳۶۷/۱
- حتى اذا جائتهم الساعة
۳۶۸/۱
- او اتتكم الساعة
۳۶۸/۱
- يسئلونك عن الساعة
۳۶۸/۱
- او تأتيهم الساعة بغتة
۳۶۸/۱
- لا تأتينا الساعة
۳۶۸/۱
- حتى تأتيهم الساعة بغتة
۳۶۸/۱
- ويوم تقوم الساعة
۳۶۸/۱

٣٦٨/١	ماندرى ما الساعة
٣٦٨/١	ويوم تقوم الساعة
٣٦٩/١	اقتربت الساعة
٣٦٩/١	ويوم تقوم الساعة
٣٦٩/١	بل الساعة موعدهم
٣٦٩/١	وما اظن الساعة قائمة
٣٦٩/١	اما العذاب واما الساعة
٣٦٩/١	هل ينظرون الا الساعة
٣٦٩/١	فهل ينظرون الا الساعة
٣٦٩/١	ان الساعة لآتية لاريب فيها
٣٦٩/١	ان الساعة آتية
٣٦٩/١	وان الساعة آتية لاريب فيها
٣٧٠/١	وان الساعة لآتية
٣٧٠/١	وان الساعة لاريب فيه
٣٧٠/١	لعل الساعة تكون قريباً
٣٧٠/١	لعل الساعة قريب
٣٧٠/١	وما امر الساعة الا كلمح البصر
٣٧٠/١	ان الله عنده علم الساعة
٣٧٠/١	اليه يرد علم الساعة
٣٧٠/١	وعنده علم الساعة
٣٧٠/١	بل كذبوا بالساعة
٣٧٠/١	واعتدنا لمن كذب بالساعة

- ۳۷۰/۱ یسئلونک عن الساعة
- ۳۷۰/۱ یسئلك الناس عن الساعة
- ۳۷۱/۱ ان الذين يمارون فى الساعة
- ۳۷۱/۱ وانه لعلم للساعة
- ۳۷۱/۱ وهم من الساعة مشفقون
- ۳۷۱/۱ والساعة لاريب فيها
- ۳۷۱/۱ والساعة ادهى وامر
- يا ايها الذين آمنوا لاتتولوا قوماً غضب الله عليهم قد ايسوا من
- ۳۷۱/۱ الاخرة كما يثس الكفار من اهل القبور
- ۳۷۱/۱ نصر من الله وفتح قريب وبشر المؤمنين
- عالم الغيب فلا يظهور على غيبه احداً الا من ارتضى من رسول
- ۳۷۴/۱ فانه يسلك من بين يديه ومن خلفه رصداً
- ۳۷۵/۱ فقل انما الغيب لله فانتظروا انى معكم من المنتظرين
- ۳۷۵/۱ الم ذلك الكتاب لاريب فيه
- ۳۷۶/۱ لا يمسه الا المطهرون
- تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام هى حتى
- ۳۷۶/۱ مطلع الفجر
- ۳۸۶/۱ انا انزلناه فى ليلة مباركة
- ۳۷۷/۱ فيها يفرق كل امر حكيم
- ۳۸۲/۱ حم والكتاب المبين انا انزلناه فى ليلة المباركة
- ۳۸۴/۱ والفجر وليال عشر
- ۱۰۱/۲ ازقه الازفة

- ١٠٩/٢ ليهلك من هلك عن بينة
- ١١٠/٢ ادخلوها بسلام آمنين
- ١١٠/٢ جنة عرضها كعرض السماوات والارض
قل تعالوا ندعو ابنائنا وابتنائكم ونسائنا ونسائكم وانفسنا وانفسكم
- ١١٢/٢ ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين
- ١١٣/٢ وكل شيء احصيناه في امام مبين
- ١١٤/٢ ذرية بعضها من بعض
- ١١٥/٢ جنات تجري من تحتها الانهار
- ١١٨/٢ انا اعطيناك الكوثر
- ١٢٢/٢ ان الله على كل شيء قدير
واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة
حجاباً مستوراً
- ١٢٢/٢ قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذاباً من فوقكم او من تحت
ارجلكم او يلبسكم شيعاً يذيق بعضكم بأس بعض
- ١٣٤/٢ ولوترى اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مكان قريب
- ١٣٦/٢ عذاب الخزي في الحياة الدنيا وفي الآخرة
- ١٥٦/٢ وله اسلم من في السموات والارض طوعاً وكرهاً واليه ترجعون
- ١٧٢/٢ لتركن طبقاً عن طبق
- ١٩٧/٢ يا ايها الذين آمنوا لاتسئلوا عن اشياء ان تبدلكم تسؤكم
- ١٩٨/٢ وعنده علم الساعة وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام
- ٢٠٥/٢ يمحوا الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب
- ٢٠٩/٢ طوبى لهم وحسن مآب
- ٢١٩/٢

- وقاتلوهم حتى لاتكون فتنة ويكون الدين كله لله
 ۲۴۹ ، ۲۳۲/۲
 ومن يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة
 من الخاسرين
 ۲۳۲/۲۰
 ولنديقنهم من العذاب الأدنى دون العذب الأكبر
 ۲۴۶/۲
 الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا الأرض نتبوء من الجنة
 حيث نشاء فنعم اجر العاملين
 ۲۴۷/۲
 وما قتلوه يقيناً ولكن شبه لهم بل رفعه الله اليه
 ۲۷۳/۲
 ورفعناه مكاناً علياً
 ۲۷۴/۲

(۲)

فهرست اعلام ، کنیه ها ، لقبها

ابراهیم بن محمد حموینی	۶۰/۱	آدم علیه السلام	۱۷۴/۱ - ۱۴۳/۲ ،
ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری		۱۶۹ ، ۱۹۳ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲	
	۱۳۸/۱	آل یس : محمد حسن کاظمینی	
ابراهیم کفعمی	۲۵۴/۲	ابان بن تغلب	۱۱۸/۱ ، ۱۴۱ ، ۲۲۰/۲
ابراهیم یمانی	۲۰۶/۲	ابان بن عثمان	۱۱۸/۱
ابن ابی زینب : محمد بن ابراهیم		ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام	
ابن ابی شیبہ	۸۱/۱		۱۱۵/۱ ، ۱۷۴ ، ۱۸۸ ، ۱۹۴ - ۱۸۱/۲ ،
ابن ابی عمیر : محمد			۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۱ ، ۲۵۴
ابن ابی الفوارس : محمد		ابراهیم بن ابی زیاد	۱۳۲/۱
ابن اثیر	۱۵/۱	ابراهیم بن صاحب الامر	۱۱۵/۲
ابن اذینه	۱۴۳/۲	ابراهیم بن علی بن مهزیار	۱۷۸/۱
ابن اخضر	۲۲/۱	ابراهیم قادری	۲۳/۱
ابن باقی	۲۶۳/۲	ابراهیم بن محمد	۸۵/۱

ابن عباس : عبدالله ۷۹/۱ ، ۸۲ ، ۸۴	ابن بزاز: عبدالعزیز بن محمود
ابن عمر: عبدالله ۹/۱	ابن جاوشیر: ابن خار شیرده
ابن عیاش ۶۳/۱	ابن الجماعة: احمد بن قاضی شهید
ابن عیسی ۱۳۵/۲	ابن جنید: احمد بن محمد بن جنید
ابن ماجه ۸۳، ۷۰/۱	ابن جواد نعمانی ۲۲/۲
ابن مشهدی: محمد بن جعفر ابن مشهدی	ابن حجر عسقلانی ۸/۱
۲۴/۲	ابن خار شیرده ۳۲۲/۱
ابن مغازلی ۹۲/۱	ابن خشاب عبد الله بن احمد ۱۷۴/۱
ابن ملجم ۲۴۴/۲	۱۸۶
ابن نجار ۲۲/۱	ابن خطیب ۴۸/۲
ابو احمد ۱۳۹/۱	ابن خنکان ۱۸، ۱۰/۱
ابو الادیان ۲۶۳/۱	ابن دامغانی ۲۲/۱
ابو بصیر ۱۹۷/۱ ، ۲۱۴ ، ۲۱۹ ، ۲۳۹	ابن رشید (راشد): ابو العباس واسطی
۲۴۳ ، ۲۴۹ - ۱۴۵/۲ ، ۱۵۰ ، ۱۵۶	ابن زبیر ۸۴/۱
۱۷۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۹ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰	ابن زینب: محمد بن ابراهیم
ابوبکر ۱۰۰/۲ ، ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۲۵۷	ابن سکینه ۲۲/۱
ابوبکر بیهقی ۳۶/۱	ابن شاذان ۴۴/۱
ابو بلج ۷۹/۱	ابن شحنه ۱۰/۱
ابو الجارود ۱۳۴/۲ ، ۱۵۱ ، ۱۵۵	ابن شیرویه دیلمی ۷۵/۱
۱۶۶	ابن صالحان ۲۹/۲
ابو جعفر طوسی ۱۰۵/۲	ابن صباغ: علی بن محمد
ابو جعفر قیم ۲۷/۲	ابن طاوس: علی بن موسی

۲۰۴/۱	ابو سلیمان	۲۹۷/۱	ابو حامد مراغه
۴۴/۱	ابو سلیمان راعی		ابوالحسن بن محمد بن احمد بن شاذان
۲۹۳/۱	ابو سوره	۲۰۴/۱	
۲۳/۱	ابو شعبه	۶۱/۲	ابو الحسن شریف
۲۵۷/۲	ابو طالب	۸۴/۱	ابو الحسن مغازلی
۸۵/۱	ابو الطفیل	۳۱۰/۱	ابو الحسن ضریر
	ابو عامر : هشام دستوانی		ابوالحسین ابن ابی البغل کاتب
۲۷۱/۲ - ۱۲/۱	ابوالعباس حریشی	۲۸ ، ۲۷/۲	
	ابو العباس واسطی : ابن راشد ۱۸/۲	، ۱۲۴ ، ۱۱۴/۱	ابو حمزه ثمالی
	ابو عبد الله احمد بن اسعدیمنی : یافعی	، ۱۷۳/۲ - ۲۳۷ ، ۱۶۰ ، ۱۳۲ ، ۱۲۶	
۶/۱		۲۱۰ ، ۲۰۹	
	ابو عبد الله : امام جعفر الصادق علیه السلام	۳۶۰ ، ۳۵۹ ، ۳۳۱/۱	ابو حنیفه
		۱۳۲ ، ۱۱۵/۱	ابو خالد کابلی
	ابو عبد الله : حسین علیه السلام	۲۱۶ ، ۱۵۱/۲	
۱۰۰/۲	ابو عبیده جراح	۷۹/۱	ابوالخلد
۶۱/۲	ابو العلاء	۱۴۶ ، ۸۰ ، ۷۹ ، ۹/۱	ابوداود
۲۰۰ ، ۱۹۸/۱	ابو علی الیاس	۲۲۳ ، ۱۸۱/۱	ابودجانه انصاری
	ابو علی بغدادی : حسین بن علی بن محمد		ابو ذر غفاری : جنذب بن جناده
		۴۶/۲	ابوراجح حماسی
۸۱/۱	ابو علی مسدد	۸۸ ، ۷۵ ، ۷۱/۱	ابو سعید خدری
۹۹/۲	ابو عمرو قاری	۱۵۷ ، ۱۲۲ ، ۱۰۰ ، ۹۹/۲	
	ابو الفتح : محمد بن ابی الفوارس	۱۶۱/۱	ابو سعید خراسانی

۱۷۲/۱	ابو هاشم جعفری	ابو القاسم: محمد بن الحسن العسكري
۷۱/۱	ابو هارون عبدی	عجل الله تعالى فرجه الشريف
۸۴، ۸۱/۱	ابو یعلی	ابو القاسم بن ابی حابس، ۳۰۰/۱
۱۶۸، ۱۶۷، ۹۹/۲	ابی بن کعب	۳۰۲، ۳۰۱
۱۵۸/۱	احمد صلی الله علیه و آله	ابو قتاده ۸۰/۱
۶۲/۱	احمد بن ابراهیم بن حسن آملی	ابو لبید مخزومی ۲۱۴، ۲۱۳/۲
	احمد بن ابراهیم بن هاشم طوسی	ابو لهب ۱۲۲/۲ - ۲۱۶/۱
۱۷/۱	بلاذری	ابو مالک جهنی ۱۴۶/۱
۲۸۰/۱	احمد بن ابی روح	ابو محمد: احمد بن محمد بن هاشم
۲۲/۱	احمد جامی	ابو محمد: الحسن بن علی العسكري
۱۰۶، ۶۴، ۶۲/۲	احمد اردبیلی	علیهما السلام.
۱۲۸		ابو محمد: حسن بن علی بن حمزه
۱۳۷/۱	احمد بن اسحاق قمی	ابو محمد: عبدالله بن احمد بن محمد بن
۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۲۸۹، ۲۶۹، ۱۸۳		خشب
۳۲۰، ۳۱۹		ابو المعالی: سراج الدین محمد بن
۲۸۲/۱	احمد بن حسن	عبد الله
	احمد بن حسن بن احمد ابو محمد	ابو المناقب ابن عمر بن حمزه ۴۲/۲
۲۷۱/۱		ابو منصور ابن صالحان ۲۷/۲
۲۸۳/۱	احمد بن حسن مادرانی	ابو المؤید خوارزمی ۹۶/۱
	احمد بن حسین بن عبد الله مهرانی	ابو نصر بزندی ۱۴۶/۲
۱۰۲/۱		ابو نعیم: احمد بن عبد الله
۸۸، ۸۲، ۷۸/۱	احمد بن حنبل	ابو الوفاء شیرازی ۱۹۸/۱

احمد بن محمد بن عیاش ۱۰۱/۱ ،	۱۵۷ ، ۸۹
۱۶۹ ، ۱۶۲ ، ۱۵۸ ، ۱۵۴	احمد بن زیاد ۶۷ ، ۲۴/۱
احمد بن محمد بن هاشم بلاذری ۱۷/۱	احمد بن طولون ۲۰ ، ۱۹/۲
احمد بن محمد بن یحیی ۱۰۶/۲	احمد بن عبدالله: ابو نعیم ۷۰/۱
احمد بن المروزی ۱۰۲/۱	۲۱۸ ، ۹۴ ، ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۳ ، ۷۲
احمد بن المستضیء بنور الله خلیفه	۱۵۷ ، ۱۵۶ ، ۶۱/۲
عباسی ۲۱/۱	احمد بن علی خضیب ایادی ۱۰۱/۱
احمد بن نصر الله بن عبدالله بن فتح	احمد بن علی رازی ۱۰۱/۱
دارع ۴۲/۱	احمد بن علی کلثومی ۲۷۹/۱
احمد بن نصر بن ابی صالح جحدی	احمد بن علی نجاشی ۲۸۶/۱
۳۰۶/۱	احمد بن عیاش جوهری ۱۰۱ ، ۴۶/۱
احمد بن هارون ۳۰۵ ، ۳۰۴/۱	احمد بن فارس ادیب ۲۷۲/۱
احمد بن هلال ۱۴۵/۱	احمد بن قاضی شهید : ابن جماعه ۶/۱
اخطب خوارزم : موفق بن احمد	احمد بن فضل بن محمد ۸۴/۱
ادریس علیه السلام ۱۸۶ ، ۱۷۴/۱	احمد بن لطف الله منجم باشی
۲۷۷ ، ۲۷۴ ، ۲۶۸ ، ۲۶۶ ، ۱۸۱/۲	۹۹ ، ۸۹/۱
اردبیلی : مولا احمد اردبیلی	احمد بن محمد ۳۸۰/۱
اسباط ۱۳۵/۲	احمد بن محمد بن ابی نصر بن نطی
اسحق بن ابراهیم علیهما السلام ۲۵۴/۲	۳۲۱ ، ۱۱۸/۱
اسحق استرآبادی ۲۶/۲	احمد بن محمد بن جنید ۱۰۲/۱
اسحق بن حامد کاتب ۳۰۵/۱	احمد بن محمد دینوری ۲۸۳/۱
اسحق بن عمار ۲۱۰/۲-۳۷۸/۱	احمد بن محمد سیاری ۳۷۳ ، ۱۸۰/۱

۱۵۰/۱	ایستاده	۲۹۷/۱	اسحق بن یعقوب
۱۷۴/۱	ایوب علیه السلام	۲۳۰ ، ۱۹۸ ، ۱۹۷/۲	
	(ب)	۱۷۳/۲	اسرافیل
		۲۰۹/۱	اسعد بن ابراهیم
۱۵/۱	محمد باقر: امام علیه السلام		اسمعیل بن ابراهیم علیهما السلام
، ۳۳۱ ، ۱۸۴ ، ۱۲۱ ، ۹۶ ، ۴۲ ، ۱۶		۲۳۷ ، ۲۳۵/۲ ، ۱۸۸ ، ۱۷۴ ، ۱۵۵/۱	
، ۲۱۳ ، ۱۹۳ ، ۱۳۶/۲ ، ۳۴۰ ، ۳۳۲		۱۵۰۶/۲	اسمعیل بن حسن هرقلی
۲۴۷		۱۵۵/۱	اشموعیل
باقر بن احمد موسوی حسینی قزوینی		، ۱۲۵ ، ۷۸/۱	اصبغ بن نباته
۱۰۶/۱		۲۱۶ ، ۱۴۶	
محمد باقر بن محمد تقی: علامه مجلسی			اعمش: سلیمان بن مهران
۲۶۳ ، ۲۲۷ ، ۱۶۵ ، ۱۲۸/۲ ، ۳۷۱/۱		۱۵۳/۱	افریس
محمد باقر صاحب کتاب نور العیون		۱۹/۱	الیاس علیه السلام
۴۵ ، ۴۳/۲		۲۷۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۶/۲	
باقی بن عطوه حسنی علوی ۱۴/۲		۱۲۳ ، ۱۲۲/۲	ام جمیل
بشر معطله ۱۶۹/۱		۵۱ ، ۵۰ ، ۴۹/۱	ام سلیم
بحر العلوم: سید مهدی ۸۸ ، ۸۷/۲		۱۶۸/۱	امیر الامر
۱۲۹ ، ۱۲۸		۱۴۴/۱	امیه بن قیس
بخاری ۷۹/۱		۸۰/۱	انس بن مالک
بدر غلام احمد بن حسن ۲۸۵/۱		۱۴۹/۱	اوقیدمو
بدیع الدین: قطبمدار		۱۵۰/۱	ایزد شناس
برهان الدین: علی حلبی ۹/۱		۱۵۰/۱	ایزد نشان

۳۰/۲	محمد تقی تربتی خراسانی	۱۵۱/۱	برهان الله
۲۵/۲	محمد تقی مجلسی	۷۹/۱	بزار
۴۳/۲	محمد تقی نجل علامه مجلسی	۲۵/۱	بسطامی : عبدالرحمن
۲۷۰ ، ۲۶۸/۲	تمیم داری	۱۵۰/۲	بشیر بن غالب
	(ث)	۲۲۶/۱	بغوی
۱۷۲/۱	ثائر	۱۷۱/۱	بقیه الانبیاء
۱۳۱/۱	ثابت بن دینار	۱۵۰/۱	بقیه الله
۲۶۶/۲	ثعالبی	۱۴۵/۲	بکر بن محمد
۱۴۶/۱	ثعلبه		بلاذری : احمد بن محمد بن هاشم
۱۳۵/۱	ثعلبه بن میمون	۱۴۹/۱	بنده یزدان
۹۷ ، ۸۸/۱	ثعلبی	۲۶۳/۲ ۱۵۰/۱	بهاء الدین : شیخ
۸۳/۱	ثوبان	۱۴۹/۱	بهرام
	(ج)	۲۵۶/۲	بهلول نباش
			بیدابوتی : قادر
			(پ)
۱۱۵ ، ۶۶ ، ۶۵ ، ۶۳/۱	جابر جعفی	۱۵۲ ، ۱۵۱/۱	پرویز
۱۴۸/۲ ۱۴۴ ، ۱۲۹			(ت)
۷۸/۱	جابر بن سمره		تاج الدین
۱۲۱ ، ۴۸/۱	جابر بن عبدالله انصاری	۱۰/۱	تأیید
۳۶۵ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰ ، ۱۴۴ ، ۱۲۴		۱۷۱/۱	محمد تقی : امام علیه السلام
، ۲۱۸ ، ۱۹۳ ، ۱۵۸ ، ۱۵۴ ، ۹۹/۲		۱۸۳/۱	۲۸۳ ، ۲۸ ، ۱۶/۲ ۱۶۴
۲۲۹			

۲۴۵/۲	جعفر طیار	۱۸۲ ، ۵۳/۱	جارود بن منذر
۵۰/۲	جمال الدین بن جعفر بن زهدری	۳۴/۱	جامی
	جمال الدین شیرازی : عطاء الله بن فضل الله	۱۷۳ ، ۱۴۲/۲ ، ۲۲۴/۱	جبرئیل
	جمال الدین : عبدالرحیم بن حسن	۲۵۹ ، ۲۵۸ ، ۲۵۷	
۷/۱	جمیل بن دراج	۱۴۸/۲	جدالم بن بشیر
۱۴۰/۱	جندب بن جناده : ابوذر غفاری	۶۷/۱	جراح بن سفیان
۲۱۷ ، ۸۵ ، ۸۴/۱	جندل بن جناده	۲۶۹ ، ۲۶۸/۲	جساسه
۱۲۳ ، ۱۲۲ ، ۱۲۱/۱	جواد : امام محمد تقی علیه السلام		جعفر بن اسمعیل : ابوالقاسم حلی
۲۹ ، ۲۸/۱	جواد بن ابراهیم ساباطی	۱۰۵/۲	
۱۴ ، ۱۳/۱	چلبی	۱۲۵/۱	جعفر بن سلیمان
(ح)			جعفر بن امام علی النقی علیه السلام
۱۵۸/۱	حاجب بن سلیمان	۲۸۰ ، ۲۹۸	جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
۲۸۰/۱	حاجز بن یزید	۳۳۸ ، ۴۶ ، ۵۱ ، ۱۶ ، ۱۵/۱	
۱۴۶/۱	حارث بن مغیره	۲۷۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۲/۲	جعفر بن محمد : عماد الدین صاحب
۱۵۲/۱	حاشر	۳۷۸/۱	ثاقب المناقب
۲۷۱/۲	حام	۳۰۵ ، ۳۰۴/۱	جعفر بن محمد عمری
	حافظ ابو نعیم : احمد بن عبدالله		جعفر بن محمد بن قولویه ابوالقاسم
۹۷ ، ۸۳ ، ۸۲/۱	حاکم	۳۱۰/۱	
		۲۶۵/۱	جعفر بن محمد بن مالک

١٧ ، ٤٤ ، ٤٥ ، ٤٦ ، ٤٧ ، ٤٩ ، ٥٢ ،	٨٥/١ حبش بن معتمر
٧٢ ، ١١٢ ، ١١٤ ، ١٢٧ ، ٢٥٨ ، ٣٤٥ ،	١٨٠/٢ حبه عمرنى
٩٩/٢ ، ١١٢ ، ١٤٦ ، ١٨٩ ، ٢٣٥ ،	٣٣١/١ حجاج بن يوسف
٢٤٤ ، ٢٣٩	حجة بن الحسن العسكري عليهما السلام
حسن بن على عسكري عليهما السلام	٧٦ ، ٦٧ ، ٤٨ ، ٣٧ ، ٢٢ ، ٨ ، ٥/١
١٥ ، ١٤ ، ١١ ، ١٠ ، ٩ ، ٨ ، ٧ ، ٦/١	١٦٦ ، ١٦٤ ، ١١٣ ، ١٠١ ، ٩٦ ، ٨٤
١٦ ، ٢٧ ، ٣٢ ، ٣٥ ، ٣٧ ، ٣٨ ، ٣٩ ،	١٧٢ ، ٢٥٨ ، ٢٩٣ ، ٣٢١ ، ٣٢٢ ،
٤٠ ، ٤١ ، ٤٢ ، ٧٠ ، ١٣٦ ، ٦/٢	٢٠٣/٢ ٣٥٩ ، ٣٤٢
١٦٧ ، ١٩٥ ، ٢٦٠ ، ٢٦٥ ،	١٧٢/١ حجة الله
حسن بن على ٢١١/٢ ، ٢١٢ ، ٢٣٠ ،	١٣٦ ، ٩٩/٢ ٧٥/١ حذيفة بن يمان
حسن بن على بن حمزة : ابو محمد ٤١/٢	حريشى : ابو العباس
حسن بن على بن سالم ١٢٤/١	١٠٠ ، ٩٩/٢ حسان بن ثابت
حسن بن على بن فضال ١٢٧/١ ، ١٤١ ،	١٢٠ ، ١١٦ ، ١١٢/٢ حسان بن غيث
حسن بن عيسى ١٤٧/١	٣٥٨/١ حسن بصرى
حسن بن فضال ٢١١/١ ، ٢٠٤/٢	١٤٩/٢ حسن بن جهم
حسن بن فضل يمانى ٢٩٨/١ ، ٣٠٠ ،	١٠٢/١ حسن بن حمزة علوى طبرى
حسن بن محبوب ١١٧/١ ، ١٣١ ،	٢٩٣ ، ١٤٢
حسن بن محمد صيد لاني ٣٠٤/١	حسن بن سليمان ٢٣٢ ، ١٥٥/١
حسن بن نصر ٢٨٨/١	٢١٢ ، ١٥٣/٢ ٣٧١
حسن بن وجنا ٢٧٧/١	٣٨٠/١ حسن بن عباس
حسن بن هارون ١٧٧/٢	حسن بن عبدالله : ناصر الدوله ٣١٠/١
حسن بن يحيى علوى ٣٠٢/١	١٥/١ حسن بن على عليهما السلام

۱۳۷/۲	حسین بن خالد	۱۲۰/۱۱/۱	حسن عراقی
، ۳۰۳/۱	حسین بن روح: ابوالقاسم	۱۶۲/۲	حسینی: سید
۲۲۸/۲ - ۳۸۶، ۳۲۲		۲۴۱، ۲۴۰	
۳۲۲/۱	حسین بن علی بن محمد قمی	۳۰/۲	محمد حسن شروقی
	حسین بن امام محمد تقی علیه السلام	۸۷/۲	محمد حسن شیرازی
۳۵/۱		۳۰/۲	محمد حسن کاظمینی: آل یس
۱۷/۱	حسین دیاربکری قاضی	۳۷، ۳۲	
۳۶/۱	حسین کاشفی	۹۸/۱	محمد حسن مظفر
۳۰/۲	محمد حسین کاظمینی	۱۶/۱	حسن خان هندی
۱۷۱/۱	حسین کرکی مفتی	، ۱۰/۱	حسین بن علی علیهما السلام
۵۲، ۵۱/۲	حسین مدلل	، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۳۶، ۱۹، ۱۶، ۱۵	
۲۰۱، ۱۶۹، ۱۰۷/۱	حسین نوری	، ۷۴، ۷۲، ۷۰، ۵۲، ۴۹، ۴۷، ۴۶	
۱۲۷، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۰۶، ۳۰، ۱۰/۲		۱۲۷، ۱۱۲، ۹۹، ۹۶، ۸۰، ۷۷، ۷۵	
۲۷۷، ۲۶۴		، ۱۹/۲	۳۴۵، ۳۲۸، ۳۱۹، ۳۰۸
۱۳۷/۱	حق	، ۲۱۳، ۲۰۹، ۱۱۲، ۱۹۰، ۳۳	
۴۰، ۳۷، ۱۴/۱	حکیمه خواتون	، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۱۴	
۲۰۷، ۲۰۴، ۱۸۰، ۱۷۱، ۱۳۷		۲۵۳، ۲۴۴، ۲۴۱	
۲۶۰/۲		۲۶۸/۱	حسین بن احمد
۲۲۵/۲	حماد بن عثمان		محمد حسین بن احمد بزارباشی
۲۲۰/۲	حماد بن عمرو	۳۳/۲	
۳۲۱، ۱۴۱، ۱۱۳/۱	حماد بن عیسی	۳۰۸/۱	حسین بن اسکیب
۱۷۶/۲	حمران	۱۷۹/۱	حسین بن حمدان

خلیل بن ایبک بن عبدالله : صلاح	۲۵۷/۲	حمزة بن عبدالمطلب
الدین صفدی	۵/۲	حمزة بن العلوی طبری
۲۳/۱	۹۹/۲	حمزه : قاری
خواجہ پارسا : محمد بن محمد بن محمود	۳۰۴ ، ۳۰۳/۱	حمید بن محمد
خواجہ نصیرالدین طوسی ۲/۱۲۱ ، ۲۱۵	۹۶/۱	حمیدی
خواص : سید علی	۱۴۵ ، ۱۴۴ ، ۱۴۳/۱	حمیری
۱۱/۱	۳۱/۱	حیدر آملی : سید
(۵)		(خ)
دارقطنی		خجسته
۷۱/۱	۱۵۲/۱	خدا شناس
داعی	۱۵۲/۱	خدایچه کبری
۱۷۵/۱	۲۵۷ ، ۲۴۵ ، ۳۳/۲	۲۵۸
داماد : میر	۱۴۵/۲	خراسانی
۱۴۲ ، ۱۰۶/۱		خزازه : علی بن محمد بن علی
داود علیه السلام	۱۵۲/۱	خسرو
۲۴۸ ، ۱۹۴/۱	۲۵/۲ - ۱۹/۱	خضر علیه السلام
۳۵۰ - ۲۴۱/۲ ، ۲۵۹	۲۷۱ ، ۲۶۸ ، ۲۶۷ ، ۲۶۶ ، ۱۹۹	
داود رقی	۲۷۷ ، ۲۷۰ ، ۲۶۸ ، ۲۶۶ ، ۱۶۴ ، ۱۶۱	
۵۲ ، ۵۱/۱	۲۷۷ ، ۲۷۳ ، ۲۷۲	
داود بن عباس		خضیب ایادی : احمد بن علی
۳۰۸ ، ۳۰۷/۱		خنف صالح
رجال		خلیفه الله
۲۵۶ ، ۲۷ ، ۱۹/۱	۱۷۳/۱	
۱۶۰ ، ۱۴۰ ، ۱۵۹ ، ۱۵۸ ، ۱۳۴/۲	۱۷۴/۱	
۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۴		
۲۷۷ ، ۲۷۵		
دعبل خزاعی		
۶۷ ، ۲۵ ، ۲۴/۱		
۲۱۶/۲		
دلدار علی نقوی ہندی		
۱۰۷/۱		

۱۲۱/۱	زفیر بن هذیل	دیاربکری ، حسین : قاضی
۱۲۵/۲	زمخشری	(ذ)
۹/۱	زهری	
۲۴۴/۲	زیاد بن ابیه	ذهبی ۱۵/۱
۸۸/۱	زید بن ثابت	ذوالقرنین ۲۴۰/۱
۱۳۵/۲	زید قمی	(ر)
۲۲/۲	زین الدین حائری	راهنما ۱۵۲/۱
	زین العابدین : علی بن الحسین	ربیع بن محمد ۲۰۷/۲
	علیهما السلام	رضا : علی بن موسی الرضا
۸۷/۲	زین العابدین سلماسی	علیهما السلام
	(س)	علی رضا اصفهانی ۸۸ ، ۸۷/۲
		رضی الدین : علی بن طاوس
۲۵۴/۲	ساره	رفاعة ۳۷۷/۱
۱۷۵/۱	ساعة	رفاعی : محمد بن عبدالله
۱۵۴ ، ۶۳/۱	سالم بن عبدالله بن عمر	رقید ۱۶۹/۲
۲۷۱ ، ۲۳۵/۲ - ۱۷۴/۱	سام	روزبهان بن احمد اهوازی ۱۱۲/۲ ،
۱۹/۱	سامری	۱۲۰ ، ۱۱۶
	سجاد : علی بن الحسین علیهما السلام	ریان بن صلت ۱۷۹/۱
۲۵۵/۱	سدی	(ز)
۲۲۰ ، ۱۹۶/۲	سدیر	
۱۵۳/۱	سروش ایزد	زرارة ۲۰۰/۲ - ۳۷۸ ، ۱۴۱/۱
۱۲۵/۱	سعد بن طریف	۲۲۲ ، ۲۰۱

٢٤١ ، ١٨٣/٢ - ٢٤٨ ، ١٩٤	سعد بن عبدالله قمى ، ١٤٣/١
١٢١/١ سليمان بن مهران : اعمش	٣١٩ ، ٣١٤
٢١٧ ، ٣٢/٢	سعد الدين : محمد بن المؤيد
١١٢ ، ١١٠ ، ٤٣/١ سليم بن قيس	٣٠/١ الحموى
٢١٠ ، ١٤١	سعيد بن جبير ، ١١٧/١ ، ١٢٤ ، ١٢٧
٥١/١ سماعة بن مهران	٢٣٠/١ سعيد بن حسن
١٨/١ سمعاني	٨٨/٢ محمد سعيد صد توماني
٣٨٠ ، ١٣٥/١ سهل بن زياد	٢٨٨ ، ١٤٧/١ سعيد بن عبدالله
١٧٧/١ سيد	١٤٥ ، ١٤٤/١ سعيد بن غزوان
١٠٦/٢ - ٢٢٤/١ سيد ابن طاوس	١١٥/١ سعيد بن مسيب
٢٦٤ ، ٢٢٥ ، ١٢٨	سعيد بن هبة الله : قطب راوندى
٣٦٦ ، ١٣٤/١ سيف بن عميره	٢٧٨ ، ١٠٥/١
٨٣ ، ١٨/١ سيوطى	١٣٨ ، ١٣٥/٢ - ١١٥/١ سفيانى
(ش)	١٥٩ ، ١٥٢ ، ١٥٠ ، ١٤٦ ، ١٤٥ ، ١٤١
١٨٧ ، ١٧٩/١ شرف الدين نجفى	٢٣٦ ، ٢٣٤ ، ١٦٥ ، ١٦٤ ، ١٦٢
١٧٨/١ شريد	٤٨ ، ٤٧ ، ٤٣/١ سلمان فارسى
شعرانى : عبدالوهاب بن احمد	١٤١ ، ١٢٦ ، ١٢٥ ، ١١٤ ، ٧٧ ، ٤٩
١٥٤ ، ٢٩ ، ٢٨/١ شعيا	١٨١ ، ١٥٢
٢٤١/٢ شعيب عليه السلام	١٤٤/٢ سليمان بن خالد
١٦٩ ، ١٤٩/٢ شعيب بن صالح	٢٢/١ سليمان بن خواجه كلان
١٩٤ ، ١٧٢	٣٥ ، ٣٣ ، ٢٥ ، ٢٤
	١٥٥/١ سليمان بن داود عليهما السلام

شیخ الطائفة : محمد بن حسن طوسی

شیخ العرفاء : قطب مدار

(ص)

صاحب ۱۵۴/۱

صاحب الزمان ۱۷۹ ، ۱۴/۱

صاحب العصر ۱۹۷/۱

صادق : امام جعفر بن محمد

عليهما السلام

صالح عليه السلام ۲۴۱/۲ - ۱۹۴/۱

صالح : سيد ۸۱/۲

صالح : غلام ۱۴۱/۲

صد تومانی : محمد سعيد

صدرالائمة : موفق بن احمد الخطب

خوارزم

صدرالدين قونوی : محمد بن اسحق

صدقة بن موسى ۴۲/۱

صدوق : محمد بن علی بن بابويه

صديق اكبر: علی بن ابيطالب

عليه السلام

صعصعه ۱۶۰/۲ - ۳۳۳/۱

صفر آقا ۸۲/۲

شماطيل ۱۵۳/۱

شمس الدين بن اسمعيل بن حسن ۶/۲

شمس ابن جزري ۱۸/۱

شمس الدين تبريزي ۳۳ ، ۳۲/۱

شمس المعرفة : شمس تبريزي

شمس الدين محمد عالم : سيد ۹۵/۲

۱۲۸ ، ۱۰۵ ، ۱۰۰ ، ۹۸ ، ۹۶

شمس الدين : محمد بن عبدالرحمن

۹/۱

شمس الدين : يوسف بن قزاوغلي

۱۰/۱

شمعون بن حمون ۱۱۲/۱

شمعون الصفا ۲۰۹ ، ۱۷۴/۱

۲۳۵/۲

شهاب الدين رملی ۱۲/۱

شهاب الدين : شمس الدين هندي

۱۸/۱

شهاب الدين بن شمس الدين

ملك العلماء ۱۹/۱

شهر بن حوشب ۴۸/۱

شيث ۲۳۵/۲ - ۱۷۴/۱

شيخ الاسلام فتوحی ۱۲/۱

٩٩/١	عاصم : قارى	١٤٠، ١٣٢، ١١٥/١	صفوان بن يحيى
٣٠/١	عامر بن عامر بصرى	١٦٠/١	صقر بن دلف
	عائشه بنت محمد الجواد عليه السلام		صلاح الدين صفدى : خليل بن ابيك
٣٥/١		١٥٤/١	صمصام اكبر
٢٥٧/٢	عباس بن عبدالمطلب	١٧٧، ٦٧/١	صيقل
٧٧/١	عباية بن ربيعى		(ض)
١٦/١	عبدالحق دهلوى		
١٥٥/١	عبدالحكيم بن حسن سيمرى	٣٦/١	ضياء الدين خوارزمى
٥٠/٢	عبدالرحمن بن ابراهيم قبايقى		(ط)
	عبدالرحمن بن ابي نجران ١٤٤/١ ،		
١١٧			طاهر بن محمد بن حسن عسكرى
	عبدالرحمن بن احمد بن قوام الدين	١١٣/٢	
١٤، ١٣/١	جامى	٦٧/١	طاهر بن هارون
٢٣، ٢٢، ٢٠/١	عبدالرحمن جامى	٨١، ٧١/١	طبرانى
٢٠٩، ٤١، ٣٩، ٣٧، ٣١، ٢٨		٢١٧/١	طبرسى
٢٤/١	عبدالرحمن جامى بسطامى	١٠٠/١	طلحة بن عبدالله
١١٥/١	عبدالرحمن بن سمرة		طوسى : محمد بن حسن
١١٥/٢	عبدالرحمن بن صاحب الامر		(ع)
٤٧/١	عبدالرحمن بن صالح		
١٠٠/٢	عبدالرحمن بن عوف	٢٧٩/١	عابد بن على فارسى
٢٠٧/٢	عبدالرحمن بن كثير	٢٨٠/١	عاتكه بنت ديرانى
٢٩١/١	عبدالرحمن بن محمد	١١٤/١	عاصم بن حميد

۱۳۹/۱		۲۱۰/۲	عبدالرحمن سیابه
۱۶۹/۱	عبدالله بن ربيعه		عبدالرحمن صاحب مرآة الاسرار
۳۳۱ ، ۱۶۹/۱	عبدالله بن زبير	۲۶/۱	
۲۲۳/۲ - ۱۴۰/۱	عبدالله بن سنان	۹/۱	عبدالرحمن صفوری
۲۲۴		۹۰/۲	عبدالرحيم
۱۴۶/۲	عبدالله بن شريك عامری	۷/۱	عبدالرحيم بن حسن جمال الدين
۸۲، ۷۹ ، ۷۸/۱	عبدالله بن عباس	۳۲/۲	عبدالرزاق
۱۹۳ ، ۱۳۰ ، ۱۲۹ ، ۱۲۴ ، ۱۱۷ ، ۸۴		۵۲/۲	عبدالصمد بن علی
۲۰۳ ، ۱۹۴			عبدالعزيز بن محمود : ابن مزار
۱۱۸/۱	عبدالله بن عثمان	۶۶ ، ۹/۱	
۶۲/۱	عبدالله بن عمر بن خطاب	۳۴/۱	عبدالعزيز دهلوی
۸۹ ، ۲۱/۲	عبدالله بن عيسى بيك	۱۳۵/۱	عبدالعظيم بن عبدالله حسنی
۱۹۷/۲	عبدالله بن فضيل	۶/۱	عبدالغفار بن ابراهيم شافعی
۹/۱	عبدالله بن محمد مدنی	۲۰/۱	عبدالقادر بن عبدالله
۳۵/۱	عبدالله بن محمد مطیری	۱۸/۱	عبدالله بن احمد : ابن خشاب
۱۲۹/۱	عبدالله بن مستنير	۶۷ ، ۴۲	
۹۹/۲ - ۷۸/۱	عبدالله بن مسعود	۴۸/۱	عبدالله بن اسحق
۱۴/۱	عبدالله بن مسكان	۸۰/۱	عبدالله بن بطه
۱۴۳/۲	عبدالله بن منصور	۱۳۷/۲ - ۱۲۷/۱	عبدالله بن بكير
	عبداللطيف بن ابراهيم حلبی	۱۲۹/۱	عبدالله بن جبلة
۲۴ ، ۲۳/۱		۱۰۵/۱	عبدالله بن جعفر حمیری
۱۹/۱	عبدالمتقدر : قاضی		عبدالله بن حسين ابو محمد كاتب

علامه مجلسی : محمد باقر بن محمد تقی	۱۱۹/۲ - ۳۶۶/۱	عبدالمک
علقمه بن قیس	۱۲۷/۱	عبدالمک بن اسمعیل اسدی
علقمه بن محمد	۲۳۴/۱	عبدالمک بن اعین
علم الهدی، مرتضی : سید	۲۰ ، ۱۳ ، ۱۲ ، ۱۱/۱	عبدالوهاب احمد بن علی شعرانی
علی بن ابراهیم	۱۲۶ ، ۱۲۵/۲	عبود
۱۸۷ ، ۱۷۵/۱	۵۰ ، ۴۹ ، ۴۸/۲	عثمان
۱۳۴/۲ - ۲۳۶ ، ۱۹۰ ، ۱۸۹	۲۳۴ ، ۲۲۸/۲	عثمان بن سعید
علی بن ابیطالب علیه السلام	۱۰۴ ، ۱۰۰/۲	عثمان بن عفان
۹ ، ۷/۱	۱۴۳/۲	عثمان بن عنبسه
۱۵ ، ۲۳ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۹	۱۲۶/۱	عثمان بن عیسی
۵۲ ، ۷۲ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۲۸۲	عزیزالدین : عمر بن محمد نسفی	
۳۳۷ ، ۳۰۸ ، ۲۴۳ ، ۲۰۴ ، ۱۲۷	عطاء الله بن فضل الله : جمال الدین	
۲۳۹ ، ۲۳۵ ، ۱۱۴ ، ۱۱۲/۲	شیرازی	
۱۴۵/۱	۱۶/۱	
علی بن ابی حمزه	عطار : فرید الدین بن ابراهیم	
علی بن احمد بن عقیقی	عطوه	
۳۰۲/۱	۱۵/۲	
علی بن احمد کوفی	عسکری : امام حسن عسکری علیه السلام	
۳۰۹/۱	عقید	
علی بن جعفر	۲۶۴/۱	
۱۴۷ ، ۹۲/۱	۱۱۸/۱	
علی بن جعفر بن اسود	عکرمه	
۲۸۶/۱	علام : میر	
علی بن حسن	۶۴ ، ۶۳/۲	
۲۱۷/۲	علامه حلّی	
علی بن حسن ابوالحسن یمانئ	۱۷ ، ۱۶/۲ - ۲۱ ، ۲۰/۱	
۲۶۸/۱	علامه کراچکی	
علی : حاج بغدادی	۲۷۱/۲	
۳۱ ، ۳۰/۲		
علی بن الحسین علیهما السلام		
۱۵/۱		
۱۶ ، ۴۷ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۹۹		

علی بن عیسی بن جراح	۳۰۲/۱	۲۳۳ ، ۳۱۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۷ - ۱۳۵/۲
	۳۰۳	۲۴۷
علی بن فارس	۱۳۹/۱	۲۸۶/۱
علی بن فاضل مازندرانی	۹۰/۲	۱۴۲/۱
	۱۲۸ ، ۱۰۵ ، ۹۴	۲۶۵ ، ۱۹۷
علی بن فتح کاشانی	۱۰۶/۲	علی بن حسین بن موسی : مرتضی
علی بن محمد النقی علیهما السلام	۷/۱	علم الهدی
	۱۴ ، ۱۵ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۱۳۵	علی بن حسین همدانی
	۱۷۲ ، ۲۹۰ - ۷/۲	علی بن حکم
علی بن محمد بناء	۲۱/۱	۱۳۴ ، ۱۲۵/۱
علی بن محمد	۳۰۶ ، ۲۸۷/۱	۲۷۴/۱
	۲۲۸/۲	علی بن سهل
علی بن محمد : ابن صباغ	۱۸ ، ۸/۱	علی بن شهاب الدین همدانی : سید
علی بن محمد ششتری	۲۵ ، ۲۴/۲	۳۰/۱ ، ۳۴ ، ۷۷ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۶
علی بن محمد سیمری	۲۷۲ ، ۲۷۱/۱	علی بن طاوس : رضی الدین
	۱۳۱ ، ۱۲۷/۲	۶/۲
علی بن محمد بن علی : خزاز		۸ ، ۹ ، ۱۵ ، ۲۳ ، ۲۱۸
	۲۶۱ ، ۲۱۸ ، ۱۷۲/۱	علی بن عاصم
علی بن محمد کلینی	۲۹۳/۱	۱۶۷/۲
علی بن مغیره	۱۳۵/۲	علی بن عبدالحمید
علی بن موسی الرضا علیهما السلام		۱۰۶ ، ۴۶/۲
	۷۰ ، ۶۸ ، ۴۲ ، ۲۵ ، ۲۴ ، ۱۵/۱	علی بن عبد الکریم بهاء الدین حسینی
		۱۰۵/۱
		علی بن عقبه
		۱۷۱/۲
		علی بن عوض
		۸/۲
		علی بن عیسی اربلی
		۶/۲

۸۴/۱	عمر بن خضر	۲۴۲ ، ۳۲۸ - ۲۶/۲ ، ۳۳ ، ۱۳۸
۲۵۷/۲	عمر بن خطاب	۲۷۲ ، ۱۴۶
۱۳۸/۱	عمر بن عوف	۷۳/۱
	عمر بن محمد نسفی : عزیز الدین	۱۰۶/۲
۲۹/۱		۱۳ ، ۱۱/۱
۷۹/۱	عمر بن میمون	۱۷۷/۱
۸۲/۱	عمیر بن هانی	۴۶/۲
۱۴۹/۱	عنبة بن ابی سفیان	۲۵/۱
۱۴۸/۲	عوف سلمی	۲۰/۲
۱۱۶/۲	عون الدین	۲۰/۲
۱۰۶/۲	عون الدین بن یحیی بن هبیره	۱۹/۱
۱۴/۱	عیسی بن مریم علیهما السلام	۷۰ ، ۴۲
۱۷۴ ، ۱۵۹ ، ۱۱۲ ، ۸۰ ، ۲۷ ، ۱۹		۹۰/۲
۱۹۴ ، ۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۲۵۷		۳۶/۱
۳۱۸ - ۱۰۸/۲ ، ۴۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۹		عمار بن حسین بن اسحق شردسی
۱۷۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۸ ، ۲۴۱ ، ۲۵۶ ، ۲۶۶		۳۰۶/۱
۲۷۷ ، ۲۷۳ ، ۲۶۸		۱۴۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۶/۱
۲۶۹/۱	عیسی بن مهدی جوهری	۲۵۷/۲
۱۰۲/۱	عیسی بن مهران ابو موسی	۱۵۱/۱
	(غ)	۱۴۱/۱
		۴۲ ، ۴۱/۲
۲۰/۱	غلامعلی آزاد	۱۴۲/۲
		علی بن هلال
		علی بن یونس زین الدین
		علی خواص
		علی خیزرانی
		علی رشتی
		علی اکبر بن اسد الله مؤودی
		علباء مکی
		علیخان : سید
		علی متقی بن قاضیخان
		علی مغربی اندلسی
		عماد الدین حنفی
		عمار بن یاسر
		عمران بن واهر
		عمر بن اذینه
		عمر بن حمزه
		عمر بن حنظله

۱۹۸/۱	غوث	۱۱۳، ۱۰۲/۱	فضل بن شاذان
۱۲۹/۱	غیاث بن ابراهیم	۲۱۷، ۲۰۳، ۱۷۶، ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۴۰	
	(ف)	۳۲۱، ۲۵۸، ۲۴۹	
	فاطمه علیها السلام	۹۰/۲	فضل بن یحیی
		۱۹۸، ۱۰۵/۱	فضل الله راوندی: سید
		۱۲۷، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۴۷، ۴۵، ۴۴	فضیل بن یسار
		۱۱۲، ۳۳/۲ - ۱۹۹، ۱۸۲، ۱۴۴	
		۲۴۳، ۲۳۹، ۱۵۳، ۱۱۸	فیدموا
	فاطمه بنت اسد	۱۵۶، ۱۵۴/۱	فیروز
	فاطمه بنت قیس	۱۵۴/۱	فیروز آبادی صاحب قاموس
		۱۲۵/۲	
			(ق)
	فتح		قائم
	فجر	۱۵۹/۱	قائم الزمان
	فرات بن ابراهیم	۱۸۰/۱	قادر بیدابوتی
	فرج المؤمنین	۱۶/۱	قاسم بن صاحب الامر
	فرخنده	۱۱۵/۲	قاسم بن علا
	فردوس اکبر	۲۹۰، ۲۸۵/۱	قاضی حسین دیاربکری
	فرعون	۱۳/۱	قاضی ساباطی: جواد
	فرید الدین بن ابراهیم: عطار		قاضی نورالله ششتری
	فضالة بن ایوب	۱۶/۲	قاطع
	فضل بن ابی قره	۱۵۶/۱	قس بن ساعده
	فضل بن روزبهان	۵۳/۱	
			۲۰/۱

محمد بن عبد الجبار ۱۳۶/۱	محمد بن حسن ۳۸۰/۱
محمد بن عبد الله : ابوالمعالي رفاعی ۳۵/۱	محمد بن حسن صفار ۱۶۹/۲ ، ۱۹۵
محمد بن عبد الله بن حسن ۱۳۷/۲	محمد بن حسن ابوجعفر طوسی ۱۰۳/۱
محمد بن عبد الله محمد واسطی ۳۵/۱	۲۰۶ ، ۲۰۱ ، ۱۳۷ ، ۱۲۸ ، ۱۰۵/۲
محمد بن عبد الله عامری ۳۰۵/۱	۲۰۹ ، ۲۰۷
محمد بن عبد النبي بن عبد الصانع ۱۵۰/۱	محمد بن حسن حر عاملی ۱۰۶/۱
محمد بن عثمان ابوجعفر ۱۷۸/۱ ، ۲۹۰	محمد بن حسن بن جمهور عمی ۱۰۴/۱
محمد بن عثمان بن سعید زیات ۱۴۲/۱	محمد بن حسن واسطی ۱۲۱/۱
محمد بن عثمان صیدانی ۴۸/۱	محمد بن حسین بلخی : ملای رومی ۳۳ ، ۳۲/۱
محمد بن عثمان عمری ۳۱۴/۱	محمد بن حصین کاتب ۲۷۹/۱
۲۲۸ ، ۱۹۸/۲	محمد بن حمیری ۳۰۵ ، ۳۰۴/۱
محمد بن علی : محی الدین عربی ۱۰/۱	محمد بن حنفیه ۷۱/۱ - ۱۴۷/۲ ، ۲۰۸
محمد بن علی ۱۶۹ ، ۱۴۹ ، ۱۴۷/۲	محمد بن خالد کوفی ۱۴۵/۱
محمد بن علی : امام باقر علیه السلام ۲۹۳/۱	محمد بن خلف طاهری ۴۸/۱
محمد بن علی : امام محمد تقی جواد ۴۶ ، ۳۵/۱	محمد بن زیاد سیمری ۱۱۵/۱
محمد بن علی علوی حسینی ۱۸/۲	محمد بن شاذان ۲۹۷/۱
محمد بن علی بن حسن حسینی ۱۰۶/۲	محمد بن طلحه : کمال الدین ۵/۱
محمد بن علی بن حمزة بن حسین ۱۳۷/۱	۱۶۲
	محمد عاملی ۱۱ ، ۱۰/۲
	محمد بن عباس ۲۸۸/۱

خواجه پارسا ۱۴/۱ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۴۰

۴۱ ، ۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۸۱

محمد بن محمد بن نعمان : مفید

۱۰۴/۱ ، ۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۸۱ ، ۲۱۴ ،

۲۹۰ ، ۳۵۴ - ۱۶۱/۲ ، ۱۶۵

محمد بن مسعود عیاشی ۱۰۳/۱

۲۱۲/۲

محمد بن مسلم ۱۲۱/۱ ، ۳۷۷

۱۳۹/۲ ، ۱۴۰ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۲۰۸ ، ۲۵۵

محمد بن مسلم بن ابی الفوارس ۱۴/۱

محمد ابن مشهدی ۲۴/۲

محمد بن مکی : شهید اول ۲۴/۲

محمد بن منصور ۲۱۰/۲

محمد بن مؤید حموی : سعد الدین

۲۹/۱

محمد بن نعمان ۱۹۸/۲

محمد بن هارون ۳۰۰/۱ - ۲۷/۲

محمد بن هاشم ۲۵/۲

محمد بن هبة الله طرابلسی ۱۰۵/۱

۲۶۳

محمد بن همام ابوعلی ۱۴۲/۱

محمد بن ولید ۲۹۶/۱

محمد بن علی بن عثمان ابو الفتح

کراچکی ۱۰۴/۱

محمد بن علی بن بابویه : صدوق

۱۰۳/۱ ، ۱۷۱ ، ۱۷۷ ، ۳۸۷ ، ۳۱۴ ،

۱۰۵/۲ ، ۱۹۷ ، ۲۷۲

محمد بن علی بن متیل ۳۰۴/۱

محمد بن علی بن محمد عماد الدین

طوسی ۳۲۲/۱

محمد بن علی مصری صبان ۳۴/۱

محمد بن علی بن ملک : شمس

تبریزی ۳۲/۱

محمد بن عمر جمعی ۴۸/۱

محمد بن عیسی ۱۴۵/۱ - ۵۵/۲

۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸

محمد بن قارون ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۶/۲

محمد بن مال الله بن معصوم : سید

۸۵/۲

محمد بن محمد حسینی موسوی

سبزواری ۱۴۲ ، ۱۰۶/۱

محمد بن محمد شافعی ۷۱/۱ ، ۷۵ ، ۷۶

محمد بن محمد فقری ۳۰۱/۱

محمد بن محمد بن محمود بخاری :

۲۳۸/۲	مریم	۳۸۰/۱	محمد بن یحیی
۸۹/۱	مسدد	۱۹۷، ۱۰۵/۲	محمد بن یعقوب کلینی
۷۸/۱	مسروق	۲۷۸/۱	محمد بن یوسف
۱۴۳/۱	مسعده	۷/۱	محمد بن یوسف گنجی
	مسعودی : علی بن حسین	۹۸، ۹۶، ۹۵/۲	محمد صاحب کشتی
۸۶/۲	مسلم بن عقیل	۶۱، ۵۸/۲	محمد طاهر قمی شیرازی
۷۹، ۷۸/۱	مسلم (صاحب صحیح)	۳۳/۱	محمد : شیخ عطار
۲۷۱/۲ - ۸۳		۳۴/۱	محمد مصری
۱۵۷/۱	مسیح الزمان	۱۰۶/۱	محمد مؤمن استرآبادی
۱۴۵/۲	مصری	۶۲/۱	محمد نوفلی
	المصطفی صلی الله علیه وآله وسلم	۱۵۰/۱	محمد نیشابوری
۳۱/۱		۱۵۸/۱	محمود
۱۸۷/۱	المضطر	۱۳، ۱۰/۱	محمود بن سلیمان
۸۳/۱	معاویة بن ابی سفیان	۵۲/۲	محمی الدین اربلی
۲۴۴، ۱۰۰/۲			محمی الدین عربی : محمد بن علی
۱۴۹/۲	معاویة بن سعید	۷۷، ۷۶، ۳۷، ۲۷، ۱۱، ۱۰/۱	
۲۴۷/۲ - ۴۱/۱	معتضد عباسی	۲۷۱/۲	
۲۶۴، ۱۷/۱	معتضد عباسی	۹۴/۱	محمی السنة
۱۷۷، ۱۶۴، ۱۴۲/۲	معلی بن خنیس	۳۷، ۳۰/۲	مرتضی : شیخ انصاری
۴۸/۲	معمربن شمس		مرتضی : علم الهدی سید مهدی
۲۶۵/۲	معمربن مغربی	۱۰۵/۲ - ۱۰۳/۱	
۱۵۲/۲	مغربی	۴۶/۲	مرجان صغیر
		۲۶۷/۲	مروان بن حکم

علیہما السلام	۱۵۲/۲	مغیرہ بن سعد
مہدی : سید قزوینی	۱۹۷/۱	مفرج اعظم
۸۲ ، ۸۱/۲		
مہزم اسدی	۱۲۹ ، ۱۱۷ ، ۱۱۵/۱	مفضل بن عمر
۲۰۷/۲		
مہمید آخر	۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۸۹ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴	
۱۵۷/۱		
موتور	۲۱۸ ، ۳۷۱ - ۲/۱۳۰ ، ۲۲۰ ، ۲۳۰	
۱۹۶/۱		
موسی علیہ السلام	۲۴۲ ، ۲۳۹ ، ۲۳۶	
۴۰ ، ۳۷/۱		
مفید : محمد بن محمد بن نعمان		
۲۶۲ ، ۲۵۲ ، ۱۹۴ ، ۱۸۱ ، ۱۷۲ ، ۱۵۹		
مقتصر	۱۸۸/۱	
۳۱۸ ، ۳۵۸ - ۲/۱۰۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰		
مقداد	۲۲۳/۱	
۱۷۲ ، ۱۸۳ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۸		
مقدس اردبیلی : احمد		
۲۱۱ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴		
ملائی رومی : جلال الدین		
۲۶۰ ، ۲۵۸ ، ۲۵۴		
ملک العلماء : شہاب الدین بن		
موسی بن جعفر علیہما السلام		
۱۵/۱		
شمس الدین		
۴۶ ، ۱۴۷ ، ۲۴۴ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ - ۲/۱۶		
منبئی السرائر		
۲۷ ، ۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۴۹ ، ۲۵۹	۱۸۵/۱	
منتظر		
موسی بن قاسم	۱۸۳/۱	
۹۲/۱		
منتقم		
موسی بن حسین ازنیقی ابوالفضل	۱۸۲/۱	
۱۴/۱		
مندربن جودی		
۱۸۴/۱	۱۵۰/۱	
معود		
۲۵۸/۲		
موفق بن احمد : اخطب خوارزم		
۱۴۶/۱		
۴۵ ، ۴۴ ، ۴۳/۱		
مندربن ضحضاح		
محمد مؤمن بن دوست محمد حسینی		
۱۵۸/۱		
مندربن محمد بن قابوس		
منصور		
۲۴۷/۲ - ۳۶۶/۱		
منصور دوانقی		
۱۰۶/۱		
استرآبادی		
مہدی : محمد بن حسن عسکری		

۲۷۱ ، ۲۶۵ ، ۲۴۱ ، ۲۳۵/۲ - ۳۵۲	۱۵۷/۱	میزان الحق
۱۹۱/۱ نور	۲۵۹ ، ۱۷۳/۲	میکائیل
نورالدین بن میرعبدالله بن سید	۱۴۱/۲	میمون البان
نعمت الله		(ن)
نورالدین : عبدالرحمن جامی ۱۳/۱		الناصر لدين الله : احمد بن مستضى
نورالدین مصری ۱۸۵/۲		بنورالله
نوری : میرزا حسین		ناطق
نعمت الله : سید جزائری ۶۲/۲	۱۶۲/۱	ناقور
۱۲۸ ، ۱۰۶	۱۸۹/۱	نجم الدین
نعمت الله ولی : سید ۳۳ ، ۳۲/۱	۲۹/۱	نجم الدین بن محمد
نمرود ۱۰۰/۲	۴۳/۱	نجیب پاشا
(ه)	۸۰/۲	نرجس ۶۷ ، ۴۰ ، ۳۸ ، ۳۷ ، ۲۶/۱
هابیل ۲۲۲/۱		۲۶۸ ، ۲۰۸ ، ۲۰۷ ، ۱۸۰ ، ۱۶۴
هادی : امام علی النقی علیه السلام	۱۶۰/۲	نزال بن سیرة
هادی : حاج میرزا ۳۴/۲	۳۲/۱	نسیمی : سید
هارون بن عمران ۲۵۴ ، ۲۴۴/۲	۱۲۲/۲	نضربن حارث
هارون بن مسلم ۱۴۳/۱	۱۴۶/۱	نضربن سندی
هارون الرشید ۲۴۷/۲	۱۴۵/۱	نضربن سوید
هاشم : سید بحرانی ۱۰۷/۱ - ۲۷۷/۲	۱۲۰ ، ۱۱۹ ، ۱۱۸/۱	نعثل
هاشم بن صاحب الامر ۱۱۵/۲	۱۹۰/۱	نهار
هامان ۲۴۲/۲	۱۹۴ ، ۱۷۴ ، ۸۶/۱	نوح علیه السلام

۱۲۷ ، ۶۵/۲	یاقوت	۱۵۴/۱	هشام دستوانی
۱۴۵/۱	یحیی حلبی	۱۸۶/۲	هشام بن سالم
	یحیی بن زکریا علیهما السلام	۱۴/۱	هشیم تمیمی
۲۷ ، ۱۷/۱		۲۴۱/۲ - ۱۹۴/۱	هود علیه السلام
۱۹۴/۱	یدالباسطه		(۹)
۲۳۴/۲	یزید بن معاویه		وارث
۱۹۵/۱	یعسوب الدین	۱۹۳/۱	واقیدما
۱۶۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۱/۲	یمانی	۱۵۸/۱	
۲۷۷/۲	یوسف بن احمد بحرانی	۴۰/۲	ورام بن ابی فراس
۳۱۰/۱	یوسف بن احمد جعفری	۴۶/۱	وکیع بن جراح
۶۶ ، ۹/۱	یوسف بن قزاوغلی	۱۹۳/۱	ولی الله
، ۱۶۱/۱	یوسف بن یحیی السلمی	، ۱۷/۱	ولی الله : شاه دهلوی
۲۵۵ ، ۲۴۴ ، ۲۱۸		۲۷ ، ۱۸	
	یوسف بن یعقوب علیهما السلام	۱۵۸/۱	وهوئل
۲۴۱ ، ۱۷۲/۲ - ۱۹۴/۱			(۱۰)
، ۱۸۱ ، ۱۷۴ ، ۱۱۹/۱	یوشع	۲۷۱/۲	یافت
۳۳۵/۲ - ۲۲۳ ، ۲۱۴			یافعی : احمد بن اسعد یمنی

(٣)

فهرست كتب

٦٢/١	اربعين آملی	٨٠/١	ابانه
٢٠٩/١	اربعين اسعد بن ابراهيم	١٦/١	ابجد العلوم
	اربعين في فضائل امير المؤمنين	٢٠/١	ابطال الباطل
١٤/١	واولاده	١٠٢/١	اثبات الرجعة
١٤/١	اربعين محمد بن ابى الفوارس	١٩٧، ١٨٩، ١٤٢/١	اثبات الوصية
٢٢٣، ٢١٧، ١٨١، ١٦٢/١	ارشاد مفيد	٢٦٥	
٣٧٢، ٢٧٧، ٢٨٥، ٢٤٦، ٢٣٣، ٢٢٥		١٣٢/٢	اثنا عشرية
١٧١، ١٦١، ١٥٠، ١٤٨/٢		٢٢٦، ٢٢٥، ٢٢٣/١	احتجاج طبرسى
١٥٣/١	ارماطش : كتاب	٣٥٩، ٣٥٢، ٣٣٣، ٢٦٥	
١٠٢/١	ازالة الران عن قلوب الاخوان	٢٣٠، ٢٢٦/١	اختصاص شيخ مفيد
٣٤/١	اسعاف الراغبين	٢٥١، ٢٣٩، ٢٣٥، ٢٣١	
٣٤، ١٤، ١٢، ١٠/١	اعلام الاخيار	٢٦٣/٢	اختيار مصباح
٢٥٤، ٢٤٩، ٢١١/١	اعلام الورى	١٠٦/٢	اربعين

۱۰۴/۱	برهان کراچکی	۲۱۷/۲	امالی
۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۵/۱	بصائر الدرجات	۲۵۹، ۲۵۶/۲	امالی صندوق
۱۹۳، ۱۶۹/۲ - ۲۵۰، ۲۴۷، ۲۴۶		۱۳۷/۲ - ۱۶۴/۱	امالی طوسی
۲۱۹، ۱۹۵		۳۰/۲	امامت : کتاب
۲۶۱/۱	بشارة المصطفى	۲۷/۱	انتباه
۱۵۹/۱	برلبومو : کتاب	۱۷۵/۲ - ۳۰۶، ۱۵۷، ۵۰/۱	انجيل
۴۵، ۴۳/۲	بهجة الاولياء	۲۳۵	
	البيان في اخبار صاحب الزمان	۳۶/۱	انساب طالبيه
۲۵۵، ۲۲۹، ۲۱۸، ۱۷۵، ۸، ۷/۱		۱۸/۱	انساب كبير
۲۶۸/۲ -		۱۵۱/۱	انكيون
(ت)		۱۰۵/۱	انوار المضيئة
		۲۷۷، ۱۰۶، ۶۲/۲	انوار نعمانيه
۱۷/۱	تاريخ خميس	۱۴۹/۱	ايستاع
، ۲۲۲، ۱۸۷، ۱۷۹/۱	تأويل الايات	۱۰۶/۱	الايفاظ في اثبات الرجعة
۳۸۴		(ب)	
۱۰۶/۱	تبصرة الولي	۱۵۳/۱	باتنكل
۲۶۱/۱	تحف العقول	، ۱۴۸، ۱۰۶، ۹۸/۱	بحار الانوار
۲۲۷/۲	تحفة الزائر	، ۲۰۱، ۱۹۳، ۱۲۸/۲ - ۲۵۸، ۲۳۹	
، ۱۸۴، ۱۶۷، ۱۰۸/۱	تحفة الشيعة	۲۷۷، ۲۶۵، ۲۵۰	
- ۳۸۴، ۳۷۵، ۳۳۷، ۲۴۱، ۲۲۶		۱۵۶/۱	بختاوان
۲۵۰، ۱۸۲/۲		۲۸/۱	براهين سباطية
۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۲/۱	تذكرة الائمة	۱۵۱/۱	برزين
		۷۰، ۴۲/۱	برهان

٤٢/١	تواريخ مواليد الائمة	٦٦٠٩/١	تذكرة خواص الامة
٣٣٣/١	توحيد	١٠١/١	ترتيب الادلة
١٥٨، ٢٥٣، ١٥٤، ١٤٩/١	تورات	١٠٦/٢	تعازي
٢٣٥، ١٧٥/٢ - ٣٠٦		٣٥٧/١	تفسير جوامع
١٠٥/١	توقيعات	٢٥٨/٢	تفسير امام حسن عسكري
(ث)		١٨٩/١	تفسير سياري
٣٢٢، ٢٧٨، ٢٧١/١	ثاقب المناقب	٣٣٣، ٣٣٠، ٣٢٥/١	تفسير صفائي
١٣٨/٢	ثواب الاعمال	٣٧٦، ٣٦٣ - ٢١٣/٢ - ٢٧٧	
(ج)		تفسير علي بن ابراهيم ١٨٠ - ١٩٠	
٢٦٤/٢	جامع السعادات	٣٣٩، ٣٣٧، ٣٣٢، ٢٢٩، ٢١٢	
٨٣/١	جامع صغير	تفسير عياشي ١/٢٣٣، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٥	
١٥٢/١	جاويدان	٣٣٠، ٣٢٩، ٣٢٨، ٣٢٦، ٣٢٥	
٧١/١	جرح وتعديل	٣٣٩، ٣٣٧، ٣٣٤، ٣٣٣، ٣٣١	
١٠٦/٢	جمال الاسبوع	٣٧٥، ٣٦٥، ٣٤٥، ٣٤٣، ٣٤١	
٩٧/١	جمع بين صحيحين	تفسير فرات بن ابراهيم ١/١٥١، ١٥٧	
١٥٨/١	جنات الخلود	تفسير قمي ١/٣٣٣، ٣٤٣، ٣٤٩	
٣٠/٢ - ١٠٧/٢	جنة المأوى	٣٧٥، ٣٦٥، ٣٦١، ٣٥١، ٣٥٠	
١٥/١	جنى الجنتين	تفسير كبير ٢/٢٣	
(ح)		تنبيه الخاطر ٢/٤١	
١٠٤/١	الحجة في ابطال القائم	تنزيل ١/١٨٠	
		تنزيل وتحريف ١/٣٧٣	
		تهذيب ١/٣٧٨ - ٢/١٨٠	

۲۷/۲ - ۲۶۹/۱	دلائل طبری	۱۰۶/۱	الحجة فيما نزل في الحجة
۱۵/۱	دول الاسلام ذهبی	۲۷۷/۲	حدائق
	(ذ)	۱۰۶/۲	حديقة الشيعة
۹۵/۱	ذخائر عقبي	۲۷۷/۲	حق اليقين
۱۵۱ ، ۱۵۰ ، ۱۴۹/۱	ذخيرة الالباب		(خ)
۱۵۹ ، ۱۵۵ ، ۱۵۴ ، ۱۵۳ ، ۱۵۲	ذکر القائم من آل محمد عليهم السلام		خرايج وجرايج راوندي ۲۳۳/۱ ،
۱۰۲/۱			۲۳۹ ، ۲۴۷ ، ۲۵۰ ، ۲۵۲ ، ۲۷۸ ،
۳۰/۶	ذوات الانوار	۱۹۷ ، ۱۲۳/۲ - ۳۱۴ ، ۳۹۰ ، ۳۰۲	
۱۵۰/۱	ذوهر : كتاب	۲۱۶	
	(ر)	۲۵۸/۱	خصائص
۱۲۵/۲	ربيع الابرار		خصال ۲۲۲/۱ ، ۲۲۶ ، ۲۳۵ ، ۲۴۸ ،
۲۸۶/۱	رجال نجاشي		۲۱۹ ، ۲۱۷/۲ - ۳۳۳
۱۲۹/۲	رجال بحر العلوم		(د)
۲۷۷ ، ۲۱۳/۲ - ۱۰۶/۱	رجعه : رساله	۲۶۲/۲	دره بيضا
۱۰۶/۱	رجعة استر ابادی	۱۳۲/۲	دره غريه
۱۰۴/۱	رجعة عياشي	۲۴/۱	درة المعارف
	رسالة في مناقب امير المؤمنين واولاده	۹۷/۱	در منشور
۱۶/۱	عليهم السلام	۲۴۶ ، ۱۹۸/۱	دعوات
۹۵ ، ۶۷ ، ۱۶/۱	روضة الاحباب	۲۰۴/۱	دفائن النواصب
۱۰/۱	روضة المناظر ابن شحنة	۱۷۱/۱	دفع المنادات
		۹۸/۱	دلائل الصدق

١٢١/٢	شرح تجريد	٣٥/١	رياض زاهره
٢٣/١	شرح دائره	٨٩ ، ٢٢/٢	رياض العلماء
٧٩/١	شرح غاية الاحكام		(ز)
١٠٦/١	شرعة التسمية		
٣٦/١	شعب الايمان	٢٢٤/١ - ٢٣٣/٢ ، ٢٥٠	زاد المعاد
٢٨/١	شعبا : كتاب	٢٧٧	
١٠١/١	شفاء وجلاء	٣٥٠ ، ٣٤٩ ، ٣٠٦ ، ١٥٩/١	زبور
٣٩ ، ٣٧ ، ٢٠ ، ١٣/١	شواهد النبوة	٢٣٥/٢ -	
٢٠٩ ، ١٠٦ ، ٤١		١٥٣/١	زمزم : كتاب زردشت

(ص)

صباح الاخبار في نسب السادات

٣٥/١	الفاطمية الاخيار	٢٠ ، ١٩ ، ١٦/١	سبعة المرجان
٢٣٥/٢	صحف آدم	١٥٤/٢ - ١٠٥/١	مرور اهل ايمان
٣٠٦ ، ١٥٤ ، ١٥٢/١	صحف ابراهيم	٢٢٧/١	سعد السعود
٢٣٥/٢		١٠٥/١	سلطان المفرج من اهل الايمان
٢٣٥/٢	صحف شيث	١٠٦ ، ٤٦/٢ -	
٢٣٥/٢	صحف نوح	١٩٣/٢	سماء وعالم
٨٩ ، ٨٢ ، ٧٩/١	صحيح بخارى	٧٠/١	سنن ابن ماجه

(ش)

٢٢٧/١	صحيفه ادريس عليه السلام		
١٠٦/٢	صراط مستقيم	١٥٢ ، ٥٠/١	شامكونى : كتاب
		١٤/١	شرح اعلام الاخيار

۱۹۵ ، ۲۱۴ ، ۲۲۱ ، ۲۳۶ ، ۲۵۴ ، ۲۸۵ ،
 ۲۹۰ ، ۲۹۴ ، ۳۶۶-۲-۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۴۵ ،
 ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۶۶ ، ۲۰۱ ،
 ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۶۵ ،
 غيبة علی بن عبد الحمید : سید

۱۸۴ ، ۱۸۲/۲ ،
 غيبة عیاشی ۱۰۳/۱ ،
 غيبة فضل بن شاذان ۱۸۷/۱ ، ۲۱۴ ،
 ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۴۷ ،
 الغيبة فی احوال الحجّة علیه السلام

۱۰۵/۱ ،
 غيبة نعمانی ۱۰۳/۱ ، ۱۱۳ ، ۱۸۷ ،
 ۱۸۹ ، ۱۹۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۵ ، ۲۳۳ ،
 ۲۴۹ ، ۲۵۱ ، ۲۵۸ ، ۲۴۷ ، ۳۶۵ -
 ۱۳۰/۲ ، ۱۵۰ ، ۱۵۶ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ،
 ۱۷۲ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ،

۲۲۲ ،
 غيبة نقوی ہندی ۱۰۷/۱ ،
 غيبة ہمدانی ۱۰۵/۱

(ف)

فتح الباری ۸/۱ ،
 فتن ابی العلاء حافظ ۲۱۸/۱

(ض)

الضوء اللامع ۹/۱ ،
 ضیاء العالمین ۶۱/۲

(ع)

عبارات الانوار ۱۰۰ ، ۹۸/۱ ،
 عدد القویہ ۲۵۷ ، ۱۵۲/۶ ،
 عرایس التیجان ۲۶۶/۲ ،
 عقاید نسفیہ ۲۹/۱

عقد الدرر ۱۶۱/۱ ، ۲۱۸ ، ۲۲۳ ،
 ۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵

علل الشرایع ۱۸۲/۱ ، ۲۴۳ ، ۳۲۸ ،
 ۳۴۷ ، ۳۵۹ - ۱۹۶/۲ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸ ،
 العوالم فی الغيبة ۱۰۷/۱

عیون الاخبار ۱۶۴/۱ ، ۱۷۲ ، ۲۴۳ ،
 ۲۴۵ - ۱۶۷/۲ ، ۲۶۷

(غ)

غایة المرام ۱۹۱/۱

غیبة صدوق «ره» ۱۰۴/۱

غیبة طبری ۵/۲ - ۱۰۲/۱

غیبة طوسی ۱۸۴ ، ۱۷۲ ، ۱۰۳/۱ ،

٢٣٢ ، ٢٣٤ ، ٢٤٨ ، ٢٨٥ ، ٣٠٦ ،
 ٣٣١ ، ٣٣٣ ، ٣٣٥ ، ٣٣٧ ، ٣٤٠ ،
 ٣٤٣ ، ٣٤٥ ، ٣٤٦ ، ٣٤٨ ، ٣٥٥ -
 ١٣٠/٢ ، ١٥٥ ، ٢٢٣ ، ٢٢٥ ، ٢٥٥ ،
 ٢٥٩ ، ٢٧٧
 كامل ابن اثير ١٤/١ ، ١٥
 كامل الزياره ٢١٩/١ ، ٢٣٥ ، ٢٦٠
 كتاب صاحب الزمان ١٠٤/١
 كتاب كندرآل ١٥٢/١ ، ١٥٤
 كشاف ١٣/١
 كشف الاستار ١٨/١ ، ٢٦ ، ١٠٧
 ٢٧٧/٢
 كشف التعمية في حكم التسمية ١٠٦/١
 كشف الحجاب ٣٣٥/١ - ١٣٢/٢
 كشف الظنون ١٣/١ ، ١٧
 كشف الغمة ١٧٥/١ ، ٢٢٦ ، ١٤٠٦/٢ -
 كفاية الاثر ١٧٢/١ ، ١٩٣ ، ٢١٨ ،
 ٢٣٦ ، ٢٦١ - ١٥٤/٢
 كفاية الطالب ٧/١ ، ٧١ ، ٧٥ ، ٧٦
 كفاية المتطلع ١٠/١
 كفاية المهتدي ١٠٦/١ ، ١٤٢ ، ١٦٣
 كلام الطيب ١٩٨/١ - ٢٠/٢

فتوحات مكيه ١٠/١ ، ٢٦ ، ٧٦ ، ٧٧ ،
 ٢٧١/٢ -
 فرائد السمطين ٢٤/١ ، ٣٧ ، ٨٥
 فرج كبير في الغيبة ١٠٥/١
 فرج المهموم ١٥/٢
 فودوس ابن شيرويه ٧٥/١ ، ٢١٨
 ١٥٧/٢ -
 فصلى الخطاب ١٤/١ ، ١٦ ، ٢٠ ،
 ٤١ ، ٤٠
 فصول مهمه ٨/١ ، ١٨
 فلك مشحون ١٠٦/١
 فواتح ٣٤/١

(ق)

قاموس ١٨٧/٢
 قبرس روميان : كتاب ١٥٤/١
 قيس المصباح ١٩٨/١
 قرب الاسناد ١٣٣/٢
 قنطره : كتاب ١٥٦/١

(ك)

كافي ١٨٢/١ ، ٢٩٢ ، ٢١٦ ، ٢٣٠ ،

۱۹۸/۱	مجمع الدعوات کلعکبری	کمال، الدین ۱-۳/۱ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ ،
۲۵۸/۲	مجمع الزوائد	، ۱۳۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ،
۲۵۴/۲	مجموع الغرائب	، ۱۹۸ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ،
۲۵۶ ، ۲۵۳/۱	مختصر بصائر الدرجات	، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۸ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ،
۲۱۲ ، ۱۸۶ ، ۱۵۳/۲ -		، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ،
	مختصر ما نزل من القرآن فی صاحب	، ۲۵۷ ، ۲۹۶ ، ۳۰۲ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،
۱۰۱/۱	الزمان	، ۳۰۹ ، ۳۱۴ ، ۳۲۶ ، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ،
۲۷۷/۲	مدينة المعاجز	، ۳۳۶ ، ۳۳۸ ، ۳۴۰ ، ۳۴۲ ، ۳۵۲ ،
۴۰ ، ۲۹ ، ۲۷/۱	مرآة الاسرار	، ۳۵۹ ، ۳۶۴ ، ۳۷۵ - ۱۳۹/۲ ، ۱۴۰ ،
۵۰/۱	مرآة يافعى	، ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ ، ۲۰۴ ، ۲۲۰ ،
۲۹/۱	مرواة فی شرح المشکوه	۲۲۳ ، ۲۲۹ ، ۲۶۵ ، ۲۷۲ ،
۲۴/۲ - ۲۴۹/۱	مزار محمد ابن مشهدى	کنز الفوائد
۲۸۱/۲	مزار قديم	۲۰۴/۱
۲۲۹ ، ۱۳۲/۲ - ۳۳۴/۱	المسائل النجفية	(ل)
۱۵۷/۲	مسند احمد بن حنبل	لب لباب
۷۹/۱	مسند كبير مسدد	۳۵۶/۲
۹۷ ، ۸۳ ، ۸۲/۱	مستلرك حاکم	لواقح الانوار
۲۷۱/۱	مشارق الانوار	۴۰ ، ۱۳ ، ۱۲/۱
۲۷۱ ، ۲۳/۲	مصباح	(م)
۲۲۵/۲	مضمار	مارياقين زند : کتاب
۵/۱	مطالب السؤل	۱۵۳/۱
۳۳/۱	مظهر الصفات	مجالس المؤمنین
		۱۶/۲
		مجمع البيان ۱-۱/۱ ، ۲۴۱ ، ۳۲۵ ، ۳۳۰ ،
		۳۳۴ ، ۳۴۹ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ،

١٦/١	منتخب اللباب	٢٧٩/٢- ٣٥٦/١	معاني الاخبار
٢٣/٢	منهاج	٢٨٥/١	معجزات طبرى
٢٢٦/٢	منهاج العارفين	٧١/١	معجم كبير
٦٧/١	مواليد الائمة	٢٦٤/٢	معراج السعادة
٩٦ ، ٩٣ ، ٧٧ ، ٣٤/١	مودة القربى	٢٢٧/٢	مفاتيح النجاة
١٠٦/١	مولد القائم عليه السلام	٢٣/٢	مفتاح
١٨/٢	مهج الدعوات	١٥٤ ، ٦٣ ، ٤٨ ، ٤٦/١	مقتضب الاثر
١٠٢/١	المهدى	١٦٩ ، ١٦٢ ، ١٥٨	
٢٦١/١	مهيج الاحزان	١٠٣/١	مقنع
	(ن)	٢٦/١	مكاشفات
		٨٢/١	ملاحم احمد بن حنبل
٢٠١ ، ١٥٣ ، ١٠٧/١	نجم الثاقب	٢١٨/١	مناقب احمد بن المناوى
٢٥٧ ، ٣٦٥ ، ٣٦٦ ، ٣٨٤ - ١٠/٢		٤٥ ، ٤٤ ، ٤٣/١	مناقب خوارزمى
٣٠ ، ٣٧ ، ٥٨ ، ٦٤ ، ١٠٦ ، ١١٩		١٨٨ ، ١٧٢ ، ١٦٩/١	مناقب قديمه
٢٧٧ ، ٢٢٧ ، ١٨٧ ، ١٢٧		٢٨٢ ، ٢٠٨ ، ١٩٣	
٢٨٢/١	نجوم	٨٥ ، ٨٤/١	مناقب مغازلى
١٧/١	نزهة	٢١٨ ، ٧١/١	مناقب مهدي
٣٤/١	نفحات	٩٠/٢	مناقب هزار جريبي
٢١ ، ٢٠/١	نهج الحق	٣٦٧ ، ٢٣٢ ، ٢٢٣/١	منتخب البصائر
١٧/١	نوادير	٢٣٠ ، ١٩٣/٢ -	
١٤٢/١	نوادير الانوار	١٦/١	منتخب التواريخ
٢٠/١	نور سافر	٢٢٩/١	منتخب حسن بن سليمان

	(9)	۴۵/۲	نورالعين
۱۰۴/۱	واحدہ : كتاب	۴۳/۲	نورالعيون
۸۴/۱	وسيلة المال		
		(5)	
۱۰۴/۱	وقت ظهور القائم		
	(5)		
		۱۸۲ ، ۱۸۱ ، ۱۸۰ ، ۱۷۵ ، ۱۶۹/۱	هدایة ۱
		۱۹۴ ، ۱۹۳ ، ۱۸۶ ، ۱۸۵ ، ۱۸۴	
۳۰ ، ۲۹ ، ۲۳ ، ۲۲/۱	ینابیع المودة	۲۶۵/۱	هدایه حنینی
۳۵ ، ۳۴ ، ۳۳		۱۹/۱	هدایة السعداء
۲۶ ، ۱۲ ، ۱۱/۱	یواقیت	۱۵۶/۱	هزار نامه

(۴)

فهرست امکنه

(ا)

۱۰۷/۲	باهیه		
۲۴۱ ، ۵۷ ، ۵۵ ، ۵۳ ، ۴۵/۲	بحرین	۲۹۰ ، ۲۸۵ ، ۲۸۳/۱	آذربایجان
۱۶۷/۲ - ۳۳۹/۱	بدر	۲۸۲/۱	اردبیل
۴۸/۲	برس	۱۴۳/۲	اردن
، ۱۵۴ ، ۱۵۲ ، ۱۵۱ ، ۶۹/۲	بصره	۲۷۴/۱	اسد آباد
۱۸۱		۱۸۰ ، ۱۴۷/۲	اسلامبول
، ۲۸۰ ، ۲۷۶ ، ۲۶۸ ، ۶۸/۱	بغداد	۲۷ ، ۲۶/۲	اصفهان
، ۳۲۲ ، ۳۰۰ ، ۲۸۸ ، ۲۸۳ ، ۲۸۲		۱۸۳/۲ - ۱۶۱/۱	انطاکیه
، ۳۶ ، ۳۴ ، ۳۰ ، ۲۹ ، ۷/۲ - ۳۶۱		۱۱۹ ، ۱۰۵ ، ۹۴ ، ۹۰/۲	اندلس
، ۱۵۱ ، ۱۴۸ ، ۱۳۶ ، ۶۹ ، ۴۹ ، ۴۵		۱۱۸/۲	ایران
۲۳۹ ، ۲۳۶ ، ۱۶۳		۱۴۷/۲	ایطالیا
۳۰۷ ، ۲۹۷/۱	بلخ		(ب)
۱۷۱/۲ - ۳۵۴/۱	بیت الله	۲۷۱ ، ۱۳۶/۲	بابل

	(ج)	۲۴۱ ، ۱۲۳/۲	بیت المقدس
۱۷۴/۲ - ۲۴۴/۱	چین	۹/۲	بین النهرین
	(ح)		(ت)
		۲۲/۲	تبریز
۱۰۷ ، ۶۲/۲	حبشه	۶۲/۲	تفرش
۸۶/۲	حجاز	۱۴۸/۲	تکریت
۷۱/۲	حرم عسکرین	۴۸/۲	تل نمرود
حله ۶/۲ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۴۶ ، ۴۸ ، ۴۹ ،			
۱۰۰ ، ۸۳ ، ۸۱ ، ۷۸ ، ۶۵ ، ۵۰			(ج)
۳۲۰ ، ۲۶۹/۱	حلوان	۱۹۵ ، ۱۹۲ ، ۱۸۸ ، ۱۸۷/۲	جابلسا
۱۴۳/۲	حمص	۲۰۳	
۸۶/۲	حیاط مسلم	۱۹۵ ، ۱۹۲ ، ۱۸۸ ، ۱۸۶/۲	جابلقا
۱۸۰ ، ۱۶۲ ، ۱۵۴/۲	حیره	۲۰۳	
	(خ)	۱۲/۱	جامع دمشق
۱۶۳/۲	خانقین	۱۱/۲	جبل عامل
خراسان ۳۰/۲ ، ۵۷ ، ۱۴۹ ، ۱۶۲ ،		۲۴۴/۱	جزایر
۲۹۴		۱۶۲ ، ۱۴۸/۲	جزیره
۱۵۲ ، ۱۴۹/۲	خوشا یا خورشنا	۱۲۰ ، ۹۴ ، ۹۳/۲	جزیره خضرا
۱۷۴/۲	خزر	۱۹۴ ، ۱۲۸	
	(د)	۶۵/۲	جسر حله
۳۳/۲	دروت	۱۶۳/۲	جلولاء

(س)	۸۵ ، ۵۹/۲	دكة القضا
ساباط حسين مدلل ۵۲ ، ۵۱/۲	۱۰۴ ، ۹۰/۲ - ۳۶۱ ، ۱۲/۱	دمشق
سامرا يا سامره ۶/۱ ، ۲۶ ، ۲۶۸ ، ۴۱ ، ۲۶۹	۱۵۲ ، ۱۴۸ ، ۱۴۷ ، ۱۴۳ ، ۱۳۶	
۲۸۹ ، ۲۸۳ ، ۲۸۱ ، ۲۶۹ - ۷/۲	۲۴۱ ، ۲۳۶	
۱۰۳ ، ۸۷ ، ۶۹	۱۳/۱	ديار بكر
سد اسكندر ۱۱۸/۲	۲۴۰ ، ۱۷۴/۲	ديلم
سرداب ۸۷/۲ - ۴۱/۱	۲۸۴ ، ۲۸۲ ، ۲۸۰/۱	دينور
سردابه ۷/۲		(ذ)
سومن رأى يا سامره		
سقيفه بنى ساعده ۲۴۳/۲	۴۲/۱	ذى طوى
سكوه ۱۷۰/۲		(ر)
سليمانيه ۸۳ ، ۸۰/۲		
سمرقند ۱۴۹/۲	۲۹۰/۱	ران
سند ۱۷۴/۲	۱۱۵/۲	رايقه
سپستان ۱۵۴/۲	۲۵۱/۱	رحبه كوفه
	۲۱۶/۱	رکن
(ش)	۱۷۰ ، ۱۶۲ ، ۱۴۸/۲	رمله
شام ۱۰۴ ، ۹۴/۲ - ۲۲۲ ، ۱۶۱/۱	۱۵۰ ، ۱۴۸ ، ۱۴۷/۲ - ۲۴۸/۱	روم
۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۵۲ ، ۱۵۹ ، ۲۶۲ ، ۲۷۱ ، ۱۸۶	۱۸۳ ، ۱۸۰ ، ۱۷۴ ، ۱۶۲	
	۳۱۶ ، ۲۷۹/۱	رى
(ص)		(ز)
صاريا ۲۷۰/۱	۱۲۰ ، ۱۱۶ ، ۱۱۰ ، ۱۰۹/۲	زاهره
صافيه ۱۱۵/۲	۲۶۹/۲	زغر

۱۴۳/۲	فلسطين	۷۳ ، ۳۲/۲	صفا
	(ق)	۵۳ ، ۵۲/۲ - ۳۴۴ ، ۲۲۸/۱	صفین
۹۰/۲	قاهره	۲۴۲/۲	صنعا
۷۷/۲	قبر مسلم		(ط)
۲۴۰ ، ۱۴۷/۲	قزوین	۲۴۰ ، ۱۸۵ ، ۱۸۴/۲	طالقان
۸۰/۲ - ۲۴۴/۱	قسطنطنیه	۱۰۵/۲	طرا بلس
۲۳۷/۲	قصر کوفه	۳۱۳/۱	طرز
، ۳۰۵ ، ۲۷۴ ، ۲۶۹ ، ۲۶۴/۱	قم	۱۱۵/۲	طلوم
، ۳۲۰ ، ۳۱۶ ، ۳۱۴ ، ۳۱۳ ، ۳۰۶		۱۰۵/۲ - ۶۸/۱	طوس
۳۲۳		۸۳ ، ۸۱ ، ۶۵/۲	طویرج
۱۴۳/۲	قنصرین	۲۷۰/۲	طیبه
	(ك)		(ع)
۳۰۷ ، ۲۴۴/۱	کابل	، ۲۸۵ ، ۲۶۷ ، ۲۲۲ ، ۱۳۱/۱	عراق
۳۴/۲	کاظمین	، ۱۵۱ ، ۱۰۵ ، ۹۲/۲ - ۲۹۳ ، ۲۹۰	
، ۶۵ ، ۲۶/۲ - ۲۹۴ ، ۲۶۱/۱	کربلا	۲۳۷ ، ۱۸۶ ، ۱۷۱ ، ۱۶۳	
۲۴۱ ، ۲۳۹ ، ۲۳۸ ، ۸۳ ، ۸۱			
۱۶۳ ، ۲۹/۲	کرخ	۲۶۶/۲	عریش مصر
۶۲ ، ۶۱/۲	کرعه	۲۶۷/۲	عسقلان
- ۳۳۱ ، ۳۰۹ ، ۱۸۸ ، ۸۶/۱	کعبه	۲۵۷ ، ۲۵۳/۱	عقبه افیق
، ۲۳۴ ، ۱۷۱ ، ۱۴۰ ، ۱۲۳ ، ۷۲/۲		۱۱۵/۲	عناطیس
۲۳۸ ، ۲۳۷ ، ۲۳۵			(ف)
۱۶۶ ، ۱۱۹/۲ - ۲۴۷/۱	کهف	۲۴۳/۲	فدک

١٦٩ ، ١٨٠ ، ٢٣٧ ، ٢٣٨ ، ٢٥٣
 مشهد مقدس ١٢/٢ ، ١٤ ، ٢٦ ، ٣٤
 مصر ٥٣/٢ ، ٩٤ ، ١٠٤ ، ١٤٩ ، ١٦٢
 مصيصة ٢٦٦/٢
 مقام ابراهيم عليه السلام ١٨٨/١ ، ٢١٦
 مقبره مسلم ٨٦/٢
 مكة ٢٥٢/١ ، ٣١٠ ، ٣٦٠ ، ٣٦٢ -
 ٢٦/٢ ، ٧٢ ، ١٤٦ ، ١٦٣ ، ١٦٥ ، ١٨٦
 ٢٣٤ ، ٢٣٧ ، ٢٧٠
 موصل ١٤٨/٢

(ن)

نجف ١٤٢/١ ، ٢٥٢ ، ٣٢٩ - ١٠/٢
 ٢٢ ، ٣٠ ، ٣٢ ، ٣٧ ، ٣٩ ، ٥٨ ، ٦٤ ، ٦٩
 ٧٣ ، ٧٤ ، ٧٦ ، ١٠٥ ، ٢٣٧ ، ٢٣٩ ، ٢٤١
 نعمانيه ٢٢/٢
 نوبه ١٠٧/٢
 نهروان ٣٤٤/١

(هـ)

هرقل ٦/٢
 همدان ٢٧٢/١ ، ٢٧٣ ، ٢٧٤ ، ٢٧٦
 ٣٠٩

كوفه ٢٢٤/١ ، ٢٢٨ ، ٢٥٢ ، ٢٩٣ ،
 ٢٩٤ ، ٢٩٦ ، ٢٦١ ، ٣٧٢ - ٦٤/٢ ،
 ١٣٧ ، ١٤٣ ، ١٥٤ ، ١٦٢ ، ١٧٠ ،
 ١٨٠ ، ٢٣٦ ، ٢٣٧ ، ٢٣٨ ، ٢٣٩ ،
 ٢٤٠ ، ٢٤٤

(م)

مباركه ١٠٨/٢
 مداين ٢٦٣/١
 مدينة منورة ٣٥/١ ، ٣٦٠ - ١٠٥/٢ ،
 ١٤٦ ، ١٦٥ ، ١٨٦ ، ٢٣٦ ، ٢٣٧ ،
 ٢٤٢ ، ٢٧٠

مروه ٣٢/٢
 مسجد جعفي ٤١/٢
 مسجد الحرام ١٨٨ ، ١٨٠/١
 مسجد حنانه ٦٤/٢
 مسجد دمشق ١٤٧/٢ ، ١٤٩
 مسجد رسول خدا ص ١٢٩/١ - ٢٣٦/٢
 مسجد سهله ٢٢/٢ ، ٢٣ ، ٣٨ ، ٧٠ ، ٨٨
 ١٠٥ ، ٢٣٨ ، ٢٥٣

مسجد صعصعه ٢٣/٢ ، ٢٤ ، ٢٥
 مسجد كوفه ٢١٦/١ ، ١٨١ - ٢٢/٢
 ٣٨ ، ٣٩ ، ٥٨ ، ٦٣ ، ٧٠ ، ٧٥ ، ٨٥

۳۰۴/۱	واسط	۱۷۴/۲ - ۲۶۸/۱	هند
	(ی)		(و)
۲۴۲ ، ۲۶۸/۱	یمن	۲۲/۲	وادی السلام
۱۲۰/۲	بنکی دنیا	۲۳۴ ، ۱۴۹/۲ - ۳۶۱/۱	وادی یابس

فهرست مطالب

(باب دهم)

- ۵ چهل حکایت از حکایات اشخاصی که حضرت قائم را دیده‌اند
- ۳۰ قصه حاج علی بغدادی
- ۵۱ قصه حسین مدلل
- ۸۹ قصه جزیره خضراء ✕
- ۱۰۶ قصه وزیر عون الدین ابن هبیره
- ۱۱۶ دفع بعضی شبهات از وجود امام زمان «ع»
(باب یازدهم)
- ۱۳۳ چهل حدیث صحیح در علامات ظهور
- ۱۵۹ بعضی از علامات ظهور حضرت مهدی «ع»
(باب دوازدهم)
- ۱۶۶ چهل حدیث در سیرت و سلوک حضرت مهدی «ع»
- ۱۹۲ شهرهای امام زمان علیه السلام
- ۲۰۲ رد اوهام شیخ الطائفة
- ۲۲۷ عریضه بخدمت امام زمان علیه السلام
- ۲۵۶ چهل حدیث در رجعت ائمه «ع»
(خاتمة الكتاب)
- ۲۶۵ در دفع شبهه از طول عمر آنحضرت
- ۲۷۶ طول عمر دجال لعین
- ۲۸۱ فهرست آیات کریمه
- ۲۹۲ فهرست اعلام ، کنیه‌ها ، لقب‌ها
- ۳۱۹ فهرست کتب
- ۳۳۰ فهرست امکنه